

پرتو حق



بسم الله الرحمن الرحیم

پرتوی حق: پاسخ شیعه به برخی از شبهات وارد شده از جانب وهابیان

نویسنده:

حیدر تربتی کربلایی

ناشر چاپی:

عطرعترت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پرتوی حق: پاسخ شیعه به برخی از شبهات وارد شده از جانب وهابیان

مشخصات کتاب

سرشناسه : تربتی کربلایی، حیدر، ۱۳۳۸ -

عنوان و نام پدیدآور : پرتوی حق: پاسخ شیعه به برخی از شبهات وارد شده از جانب وهابیان/ حیدر تربتی کربلایی؛ تحقیق محدثه تربتی.

مشخصات نشر : قم : عطر عترت، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۳۶۸ ص.

شابک : ۵۰۰۰۰ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۵۵۸۸-۷۲-۹

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : وهابیه -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده : تربتی، محدثه، ۱۳۶۸ -

رده بندی کنگره : BP۲۱۲/۵/ت۴پ۴ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷

شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۹۱۴۹۶

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

پرتو

ص:۴۰

تقدیم به پیشگاه گرامی

نخست مظلوم عالم

مولی الموحّدین ، یعسوب الدّین، امیرالمؤمنین، قائد الغرّ المحجّلین...

النّبأ العظیم... اسداللّه الغالب، علیّ بن أبی طالب صلوات اللّه و سلامه علیه

ونخست مظلومه ی عالم

روح أشرف الأنبیاء و المرسلین، أسوه خاتم الوصیّین ، الحجّه علی حجج اللّه أجمعین،

سیّده نساء العالمین، حضرت صدّیقه طّاهره فاطمه الزّهراءصلوات اللّه و سلامه علیها

ونخست شهیدمظلوم ولایت

غنچه ی نشکفته پرپر شده ی آل محمّد

حضرت محسن بن علیّ و فاطمه صلوات اللّه و سلامه علیهم

امید است مورد پذیرش ایشان واقع شود.

ص:۵

...عَنْ عَلِیٍّ قالَ: لَمّا نَصَبَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) عَلِیّاً یَوْمَ غَدِیرِ خُمٍّ فَقالَ: مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ. طارَ ذلِکَ فِی الْبِلادِ، فَقَدِمَ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ النُّعْمانُ بْنُ الْحَرْثِ الْفِهْرِیُّ فَقالَ: أَمَرْتَنا عَنِ اللَّهِ أنْ نَشْهَدَ أَنْ لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنَّکَ رَسُولُ اللَّهِ، وَ أَمَرْتَنا بِالْجِهادِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّلاهِ وَ الزَّکاهِ وَ الصَّوْمِ فَقَبِلْناها مِنْکَ، ثُمَّ لَمْ تَرْضَ حَتَّی نَصَبْتَ هَذا الْغُلامَ- فَقُلْتَ: مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهَذا مَوْلاهُ، فَهَذا شَیْ ءٌ مِنْکَ أَوْ أَمْرٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؟!قالَ: أَمْرٌ مِنْ عِنْدِاللَّهِ. قالَ: اللَّهِ الَّذِی لا إِلَهَ إِلّا هُوَ إِنَّ هَذا مِنَ اللَّهِ؟!. قالَ: فَوَلَّی النُّعْمانُ وَ هُوَ یَقُولُ: اَللَّهُمَ إنْ کانَ هذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِکَ فَأَمْطِرْ عَلَیْنا حِجارَهً مِنَ السَّماءِ أوِ ائْتِنا بِعَذابٍ أَلِیمٍ.(۱) فَرَماهُ اللَّهُ بِحَجَرٍ عَلَی رَأْسِهِ فَقَتَلَهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعالَی: سَأَلَ سائِلٌ چون رسول خدا(ص) در روز غدیر خم علی را (به عنوان خلیفه) منصوب کرد، فرمود: هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست. حضرت علی(ع) فرمودند: این جریان در شهرها شایع شد، نعمان بن حرث فهری نزد پیامبر آمد و گفت: به ما دستور دادی گواهی دهیم که معبودی جز خدا نیست و تو پیامبر خدا هستی و ما را به جهاد و حج و نماز و زکات و روزه فرمان دادی و ما آنها را از تو پذیرفتیم، آنگاه راضی نشدی تا اینکه این جوان را نصب کردی و گفتی: هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست. آیا این کار از جانب خودت بود یا با امری از جانب خدا بود؟ پیامبر فرمود: امری از جانب خدا بود. گفت: سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست، آیا این کار از سوی خدا بود؟ پیامبر فرمود: سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست، این کار از سوی خدا بود، نعمان بازگشت و می گفت: خدایا! اگر این همان حقّ از جانب توست، سنگی از آسمان بر ما بباران یا عذابی دردناک بر ما بیاور. از این رو خدا سنگی بر سر او فرود آورد و او را کشت و خدا این آیه را نازل کرد: «سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ».(۲)

۱- (۸) سوره الأنفال: آیه۳۳

۲- از کتاب های مخالفین: شواهد التّنزیل لقواعد التّفضیل:۲/ ۳۸۱ ح ۱۰۳۰.

ص:۶

«قَدْ جاءَکُمْ بَصائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِیَ فَعَلَیْها وَ ما أَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفِیظٍ همانا از جانب پروردگارتان آمد شما را آنچه مایه ی بینش است. هر که بینش ورزد، به نفع خود اوست و هر که خود را از پذیرفتن آن کوردل کند، به ضرر خود عمل کرده است و من هرگز برای شما یک نگهبان (از غضب و عذاب خدا) نیستم».(۱)

«فَإِنْ حَاجُّوکَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِیَ لِلَّهِ وَ مَنِ اتَّبَعَنِ وَ قُلْ لِلَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ وَ الْأُمِّیِّینَ أَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَیْکَ الْبَلاغُ وَ اللَّهُ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ (ای پیامبر!) اگر با تو به مخاصمه و ستیز برخاستند بگو: من و پیروانم روی خود را تسلیم خدا کرده ایم و به اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان) و افراد امّی (اهل مکّه) بگو: آیا اسلام آورده اید؟ اگر اسلام آوردند هر آینه هدایت شده اند و اگر روی گرداندند پس به راستی که تکلیف تو رساندن پیام خداست و خداوند به بندگان بیناست».(۲)

پیشگفتار

اشاره

۱- (۶) سوره الأنعام: آیه۱۰۵.

۲- (۳) سوره آل عمران: آیه ۲۱.

ص:۷

بسم الله الرّحمان الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی سیّدنا محمّد و آله الطّاهرین و لعنهالله علی أعدائهم و ظالمیهم و غاصبی حقوقهم و مخالفیهم و منکری فضائلهم و مناقبهم و مدّعی شئونهم و مراتبهم و الرّاضین بذلک من الأوّلین و الآخرین إلی أبدالآبدین آمین.

و خدا آفرید، ما سواه را. و هدف از آفرینش، عبادت او و عبادت بدون معرفت گمراهی بود که امام باقر(ع) فرمودند: إِنَّمَا یَعْبُدُ اللَّهَ مَنْ یَعْرِفُ اللَّهَ فَأَمَّا مَنْ لَا یَعْرِفُ اللَّهَ فَإِنَّمَا یَعْبُدُهُ هَکَذَا ضَلَالًا. قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ! فَمَا مَعْرِفَهُ اللَّهِ؟ قَالَ: تَصْدِیقُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَصْدِیقُ رَسُولِهِ(ص) وَ مُوَالاهُ عَلِیٍّ(ع) وَ الِائْتِمَامُ بِهِ وَ بِأَئِمَّهِ الْهُدَی(ع) وَ الْبَرَاءَهُ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ. هَکَذَا یُعْرَفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَل همانا خدا را کسی پرستد که او را بشناسد که خدا را نشناسد او را این گونه (مانند عامه از مردم)، گمراهانه می پرستد. عرض کردم: قربانت گردم! معرفت خدا چیست؟ فرمود: باور داشتن خدای عزّوجل و باور داشتن پیامبرش(ص) و دوست داشتن حضرت علی(ع) و پیروی از ایشان و ائمه هدی(ع) و بیزاری جستن به درگاه خدای عزّوجل از دشمن ایشان. خدای

ص:۸

عزّوجل این چنین شناخته می شود.(۱)

پس معرفت مُقدّم آمد و بایسته است که راه و راهنما را بشناسیم تا به معرفت خدا نایل آییم و این قرآن و احادیث و حقیقت های تاریخ است که ما را به سوی رهبر معصوم و عادل فرا می خواند. قرآن که کلام پروردگار است و به یقین نیاز به بیانگر دارد و او همانی است که پروردگار مهربان، به لطف خود برگزیده است.

امّا برای رهپویی راه هدایت، به گواهی قرآن و عترت و تاریخ، همواره رهزنانی بوده و هستند. در زمان حال، این خبیثان و ناپاکان که دست پروردگان دشمنان قسم خورده قرآن و عترت هستند با نام های گوناگون، از جمله بهائی و وهّابی وارد عرصه شده اند و برای گمراه کردن افراد، از ابزارهای پلیدی همچون ایجاد و ترویج شبهه استفاده می کنند و این کار را از راه های گوناگون انجام می دهند.

و در این میان کسانی مورد هجمه ی آنان قرار می گیرند که ناآگاه هستند و یا حتّی بدتر که در جهل مرکّب به سر می برند.

از جمله این شبهه ها، مواردی هستند که چندی پیش از جانب برخی دوستان ولائی و برادران ایمانی، به دست ما رسید که در واقع شماری از شبهه هایی است که وهّابیان مزدور اجانب، در کتابی به چاپ رسانده و در میان حاجیان توزیع کرده اند. هرچند در نوشتارهایی به این شبهه ها پاسخ داده شده، امّا چنان که شایسته و بایسته بود، نیستند. به همین جهت این برادر ما، مهم ترین این موارد

۱- الکافی: ۱/۱۸۰ ح ۱.

ص:۹

را گزینش کرده و ما با استمداد از پروردگار تبارك و تعالی، با توجّه و استناد به کتاب های معتبر نزد شیعیان اهل بیت(ع) و کتاب هایی که نزد مخالفین معتبر هستند و تنها برای اتمام حجّت بر آنان، اقدام به پاسخ گویی و روشن گری می کنیم باشد تا آن که لیاقت دارد، به راه حق درآید و سبیل هدایت را ره پوید، آنکه فریب خورده و به جرم نادانی، دچار تردید شده، نه آنکه با دیده ی تعصّب به شیعه و باورهای او می نگرد.

لازم به یادآوری است که بدانیم آنان تظاهر به دوست داشتن اهل بیت می کنند و ندای حق با علی و علی با حق را سر می دهند امّا در عمل آن را نادیده انگاشته و حتّی زیر پا می نهند. این اعتراف تنها دستاویزی برای فریب پیروان اهل بیت(ع) است زیرا آنان در سینه، جز آن را می پرورانند.

اعتراف به برتری و بخشش خورشید، فضیلت نیست زیرا همه از آن آگاهی دارند. فضیلت، باور داشتن این حقیقت است. کیست که نداند حق با علی است و علی با حق؟ کیست که جرأت کند جز این معتقد باشد؟ آنکه نابیناست، آیا نمی تواند گرمای خورشید را حس کند و اگر بخواهد آن را انکار نکند و از آن برای دیگران بگوید؟

آیا اگر ابوبکر به فضیلت های امیرالمؤمنین اعتراف کند، یا عمر در بیش از شست مورد بگوید: «لولا علیّ لهلك عمر»، این برای آنان فضیلت است؟ آیا آنکه به حقّ و حرمت «ذوی القربی» اعتراف دارد امّا در عمل آن را زیر پا می نهد و هتك می کند، دیگر آیا برای این اقرار، پاداشی رواست؟

کسانی که در ظاهر، برای فریب اندیشه های پاك و بی آلایش، چیزی و در

ص:۱۰

درون و عمل چیز دیگری را می پذیرند، جز خود را نمی فریبند که: «یُخادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ ما یَخْدَعُونَ إلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَ ما یَشْعُرُون خدا و مؤمنان را مورد نیرنگ قرار می دهند امّا آنان جز خود را نمی فریبند در حالی که نمی فهمند».(۱) بنابراین باید آگاه باشیم که این اعتراف هرگز بنیانی استوار و باوری در درون نیست. آگاه باشیم تا فریب نخوریم و بدانیم که اگر کسی اهل بیت را ستایش کند امّا در عمل با آنان به مخالفت برخیزد، در واقع این اقرار را سرپوشی برای فریب «خودش» قرار داده است.

همچنین لازم است پیش از آنکه به بیان پرسش ها و پرداخت پاسخ ها بپردازیم، نکاتی را درباره ی شبهه، یادآور شویم:

۱- چیستی شبهه

شبهه کلمه ای عربی از ریشه ی «شَبَّهَ» به معنای مثل و نظیر است و شبهه آن است که دو چیز به دلیل شبیه شدن یکی به دیگری، به راحتی از هم تشخیص داده نشوند و موجب به اشتباه افتادن بشوند.

۲-سابقه شبهه

از زمان اعلام اراده ی الهی بر قرار دادن خلیفه بر روی زمین، خدای شبهه افکنان، شیطان رجیم لعنه الله، نخستین شبهه را بنا نهاد: «قالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طینٍ گفت: من از او نیکوترم. مرا از آتش آفریدی و او را از گِل».(۲) و تا قیام حضرت صاحب الأمر، تا زمانی که ستیز حق و باطل

۱- (۲) سوره البقره: آیه۱۰.

۲- (۳۸) سوره ص: آیه۷۷.

ص:۱۱

در جریان است، شبهه و تدلیس از پست ترین ابزارهای هجمه ی فرهنگی دشمنان حق خواهد بود. از طرفی، شبهه افکنی در تمام ادیان وجود داشته و دارد.

۳- شبهه افکن کیست و چرا ؟

ممکن است رخ دهد که گاهی، کسی به خوبی متوجّه چون و چرای مسأله ای نشود و آنچه را خودش فهمیده، حق جلوه دهد و برای آن دلیل بیاورد. در این باره، ندانستن موجب ایجاد شبهه می شود حال آنکه گوینده، خود نمی داند چه کرده است. همچنین ممکن است کسی درباره ی موضوعی آگاهی کامل نداشته باشد و با همان علم ناکامل، سخن بگوید و قضاوت کند که در این صورت نیز ممکن است به اشتباه بیافتد و دیگران را دچار سازد، حال آنکه نمی داند. امّا در صورتی دیگر نیز ممکن است شبهه ایجاد شود: اگر کسی حق را بداند و آن را به خوبی بشناسد و باطل را هم بداند و بشناسد امّا در نظر وی، باطل دلپذیر آید، آن را لباس حق می پوشاند و عرضه می کند و اینجاست که افراد ناآگاه، به جرم ندانستن و مورد فریب قرار گرفتن، به دام شبهه و شبهه افکن گرفتار می شوند. بنابراین علّت به وجود آمدن شبهه، دو چیز است: جهل و جحود، ندانستن و ستیز با حق.

۴- شبهه و شبهه افکنان در قرآن و احادیث اهل بیت(ع)

آیات متشابه در قرآن، مواردی هستند که از ظاهر آن ها معانی متعدّدی برداشت می شود و باید دانست که راه رسیدن به مقصود خداوند، تنها بیان اهل بیت(ع) است زیرا تنها آنان نسبت به اسرار و ظاهر و باطن قرآن آگاه هستند. و این کتاب آسمانی ماست که درباره متشابهات چنین بیان می کند:

ص:۱۲

«هُوَ الَّذی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَهِ وَ ابْتِغاءَ تَأْویلِهِ وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما یَذَّکَّرُ إِلاَّ أُولُوا الْأَلْبابِ اوست کسی که این کتاب را بر تو نازل فرمود. قسمتی از آن آیات محکمات است که اصل کتاب هستند و بقیه متشابهات هستند. امّا آنان که دلهایشان میل به باطل دارد، به قصد فتنه انگیزی و پی بردن به باطن معنای آن ها (با تکیه بر هوای نفس و تفسیر به رأی) متشابهات را پیروی می کنند حال آن که جز خدا و ریشه داران در دانش، از معنای باطن آن آگاه نیستند. آنان (ریشه داران در دانش) می گویند: ما به متشابهات ایمان داریم تمامی آنها از جانب پروردگار ماست. و جز صاحبان اندیشه پند نگیرند».(۱)

با توجّه به این آیه می بینیم که افرادی به دنبال متشابهات هستند که در دلهایشان به باطل مایل اند و می خواهند فتنه انگیزی کنند و به دنبال پی بردن به معنای باطنی این آیات هستند.

در احادیث بسیاری نیز بر لزوم پیروی از حق و اجتناب از شبهه ها، تأکید شده است که چند مورد را برای نمونه می آوریم:

مولانا امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: فَیَا عَجَباً وَ مَا لِیَ لَا أَعْجَبُ مِنْ خَطَاءِ هَذِهِ الْفِرَقِ عَلَی اخْتِلَافِ حُجَجِهَا فِی دِینِهَا لَا یَقْتَصُّونَ أَثَرَ نَبِیٍّ وَ لَا یَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِیٍّ وَ لَا یُؤْمِنُونَ بِغَیْبٍ وَ لَا یَعِفُّونَ عَنْ عَیْبٍ (یَعْمَلُونَ فِی الشُّبُهَاتِ وَ یَسِیرُونَ فِی الشَّهَوَاتِ)(۲)

۱- (۳) سوره آل عمران: آیه ۸.

۲- این عبارت در نهج البلاغه آمده است.

ص:۱۳

الْمَعْرُوفُ فِیهِمْ مَا عَرَفُوا وَ الْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا (مَفْزَعُهُمْ فِی الْمُعْضِلَاتِ إِلَی أَنْفُسِهِمْ وَ تَعْوِیلُهُمْ فِی الْمُهِمَّاتِ عَلَی آرَائِهِمْ)(۱) كَأَنَّ كُلَّ امْرِئٍ مِنْهُمْ إِمَامُ نَفْسِهِ أَخَذَ مِنْهَا فِیمَا یَرَی بِعُرًی ثِقَاتٍ وَ أَسْبَابٍ مُحْكَمَاتٍ امّا بعد... شگفتا و چگونه تعجّب نکنم از خطای این فرقه ها که از روی اختلاف در دلایلشان درباره ی دینشان مرتکب شده اند. نه به دنبال آنچه به سوی پیامبر هدایت می کند، می روند و نه به کردار جانشین پیامبر اقتدا می کنند. و نه به غیب ایمان می آورند و نه از انجام هیچ عیبی (افراط و تفریط) دست می کشند. به شبهه ها عمل می کنند و در شهوت ها روان می شوند. «معروف» در میان آنان چیزی است که آن را بشناسند (بپسندند) و «منکر» نزد آنان چیزی است که خود آن را انکار کنند (خوش نداشته باشند). پناهگاه آنان در کارهایی که انجام آنها بسیار دشوار است، خودشان هستند (خود محور هستند) گویا که هر کدام از آنان امام خویش است که چنین باور دارد که به استوارترین دستاویزها چنگ زده و محکم ترین وسیله ها را به کار برده است.(۲)

همچنین درباره ی ارزش آگاهی داشتن در رویارویی با شبهه ها فرموده اند: الْمُتَعَبِّدُ عَلَی غَیْرِ فِقْهٍ كَحِمَارِ الطَّاحُونَهِ یَدُورُ وَ لَا یَبْرَحُ وَ رَكْعَتَانِ مِنْ عَالِمٍ خَیْرٌ مِنْ سَبْعِینَ رَكْعَهً مِنْ جَاهِلٍ لِأَنَّ الْعَالِمَ تَأْتِیهِ الْفِتْنَهُ فَیَخْرُجُ مِنْهَا بِعِلْمِهِ وَ تَأْتِی الْجَاهِلَ فَتَنْسِفُهُ نَسْفاً وَ قَلِیلُ الْعَمَلِ مَعَ كَثِیرِ الْعِلْمِ خَیْرٌ مِنْ كَثِیرِ الْعَمَلِ مَعَ قَلِیلِ الْعِلْمِ وَ الشَّكِّ وَ الشُّبْهَهِ عبادت کننده ای که (عبادتش) از روی فهم و دانایی نیست مانند الاغ آسیا است که می گردد و (از جای خود) دور نمی شود (تلاش می کند امّا این

۱- این عبارت در نهج البلاغه آمده است.

۲- الکافی:۸/۶۳ ح ۲۲، نهج البلاغه:۱۲۱ خطبه۸۸.

ص:۱۴

تلاش او، ثمری نـدارد). و دو رکعت نماز فرد عالم بهتر است از هفتاد رکعت که فرد نادان به جا آورد؛ زیرا هنگامی که فتنه به دانا روی می آورد، او به وسیله ی دانش خود، (به آن گرفتار نمی شود و) از آن بیرون می رود حال آنکه چون فتنه به فرد نادان رسـد، او را (به سبب نادانی اش) از جا بر کنـد و پراکنـده سازد (به فتنه گرفتار شود و چون ناآگاهانه خدا را می پرستیده، اعتقاد او، ویران می شود زیرا بنیان محکمی نداشته است). انـدک عملی که با فهم و آگاهی بسیار همراه باشـد از عمل بسیاری که با دانش کم و تردید و شبهه همراه باشد، نیکوتر است.(۱)

پس می بینیم که نزد خداونـد، تنها اعتقادی ارزشـمند است که با بینش به آن پای بند باشیم و براساس آن اعتقاد، خدا را بپرستیم و این همان پرستشی است که خدا را راضی می سازد و خدا بدان پاداش می دهد.

۵- شبهه در عصر ما

در این زمان هرکس قصـد گمراه کردن دیگران را داشـته باشـد، از رو شمشـیر نمی بنـدد که اگر چنین کند، کسـی فریب او را نمی خورد. بنـابراین بایـد روش دیگری به کار گرفته شود و این همان پوشانـدن لباس حق بر پیکر باطل است که در فرهنگ دین، به آن شبهه می گوینـد. و این همان است که امام صادق(ع) فرمودند: «وَ الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِس کسـی که نسبت به عصـر خود آگاه باشد، شبهه ها بر او هجوم نیاورند».(۲) اینکه بدانیم در کدامین دوره به سر

۱- الإختصاص:۲۴۵، بحارالأنوار:۱/۲۰۸ ب۵ ح۱۰

۲- الکافی:۱/۲۶ کتاب العقل و الجهل... ح۲۹، تحف العقول:۳۵۶، بحارالأنوار:۷۵/۲۶۹ ح۱۰۹

ص:۱۵

می بریم و گمراه کننـدگان، از چه روش هایی برای فریب افراد اسـتفاده می کننـد. اینکه پاسخ به این باطل پوشـیده در لباس حق را بـدانیم و یا حدّاقل در راست بودن مسـیری که ره پوی آن هستیم، اندکی تردید نداشـته باشـیم که اگر چنین نباشد، در واقع باور ما، چون بنـای بی بنیه ای است که در انتظار نمی باران یا تکانی انـدک است تا فرو بریزد. شایسـته است که بـدانیم آنچه درباره ی دین خود می دانیم، بسـیار بااهمّیّت است که اگر بنیان آن محکم نباشد یا براساس گمان و یا نادرست باشد، دیگر کدامین مانع از قلبمان به باورمان نزدیک تر که اگر لرزید، دیگر باوری را باور نخواهیم داشت.

۶- وظیفه چیست؟

تفاوتی نـدارد که کسـی از روی درست متوجّه نشـدن کمّ و کیف یک موضوع شـبهه کنـد یا به دلیل دسترسـی پیـدا نکردن به تمام جنبه های علمی آن گرفتار شـبهه شود یا حق را بداند و بدان مایل نباشد و برای میل خود، باطل را شبیه به حق کند و شـبهه افکند و بفریبـد. در هر سه مـورد، ریسـمان این دام، جهـل و جحود است و چون چنین شـد، نیـازی به درازا نیست. بنـابراین کسـانی که نمی داننـد، باید آگاهی یابند و در میان راه، رهروی را رها نکنند تا اطّلاعات کاملی به دست آورند و تمام تلاش خود را به کار بندند تا به درستی از واقعیّت مطلب آگاهی یابند که در این صورت بدیهی است که دیگر به دام شبهه و شبهه افکن گرفتار نمی آیند.

و آشـکار است که افراد آگاه به حقیقت ها، بایـد آنچه را که می داننـد، به دیگران عرضه کننـد. این حکم خداست: بر آنان که می دانند، واجب است افراد ناآگاه را آگاهی بخشند و آنان که نمی دانند، باید در پی دست یابی به حقیقت ها باشند.

ص:۱۶

امّا آنان که در دل فتنه انگیزی را آرزومند هستند و با حق در ستیزند، در حقیقت آنان تنها دام می نهند و گرفتار شدن طعمه، به خودِ او بستگی دارد که اگر طعمه ای به دام آنان گرفتار نیاید، به یقین دام خود را بر می چینند. پس بر ماست که وظیفه ی خود را بشناسیم و بدان عمل کنیم.

۷- منشأ این شبهه ها، کیست، کجاست و هدف او چیست؟

از سیاق کلام و سبک طرح شبهه ها آشکار است که این کار با تعصّب جاهلی و از روی دشمنی و عناد انجام شده است. دشمنان اهل بیت، کسانی که قلب هایی پر از کینه ی آل الله دارند، آنان ایجاد کنندگان شبهه ها هستند و چون نتوانند دل های جوانان را به طور کامل در اختیار خود گیرند، آنها را با تردید و دودلی به بیراهه می کشانند تا باور خود را فراموش کنند و به دنبال باطل در لباس حق درآیند. روی سخن هم با آنان نیست. روی سخن با ناآگاهان است. حال این ناآگاه از میان کسانی باشد که شیعه بودن را از پدر و مادر خود به ارث برده اند یا از آنانی باشد که مخالف بودن (یا به تعبیر غلط، سنّی بودن) به ارث به او رسیده است.

شایان ذکر است که مخالفین، در کتاب هایشان هر کجا نام پیامبر(ص) را می برند، تنها بر خودِ ایشان درود می فرستند. این کار، با دستور صریح پیامبر مخالفت دارد و آنان در کتاب های خودشان این مطلب را نقل کرده اند که: پیامبر خدا(ص) فرمودند: لَا تُصَلّوُا عَلَيَّ الصَّلَاةَ الْبَتْرَاءَ. فقالوا : ما الصلاه البتراء؟ قال: تَقوُلوُنَ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَ تُمْسِكوُنَ، بَلْ قوُلوُا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ بر من درود و صلوات ناقص نفرستید. پرسیدند: صلوات ناقص چیست؟ فرمود: اینکه می گویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ» و ساکت می شوید، بلکه بگویید:

ص:۱۷

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَعَلیٰ آلِ مُحَمَّدٍ».(۱)

بـدین جهت ما مطابق با فرمایش پیامبراکرم(ص) هرکجا از کتاب های خودمان یا مخالفین مطلبی نقل کرده ایم که در آن ذکری از پیامبر به میان آمده، صلوات کامل را می آوریم و تصرّف دیگری در مطالب نقل شده از کتاب های آنان نکرده ایم.

سیزدهم رجب المرجّب ۱۴۳۱ه.ق

سالروز میلاد امام امیرالمؤمنین علی(ع)

خاک پای فاطمه(س)

حیدر حسین تربتی کربلائی

پرسش ها

۱-درباره ی پیامبر و منافقان

۱- شرح إحقاق الحق:۳/۲۷۳- ۲۷۴ و ج۹/۶۳۶- ۶۳۸ ج۱۷ و ج۲۴/۱۳۴ و ج۱۸/۳۰۷ به نقل از مرآه المؤمنین:۱۵ و الدرر المکنونه:۷ طبع دار الطباعه فی الغرب و القول البدیع:۳۵ نسخه مدرسه الأحمدیه فی حلب و ینابیع الموده:۲۹۵ طبع اسلامبول و رشفه الصادی:۲۹ طبع القـاهره و أرجـح المطـالب:۳۱۸ طبع لاـهور و کشـف الغمـه، عبـدالوهاب شـعرانی:۱/۱۱۰ طبع مصـر و وسـیله المـآل، بـاکثیر حضرمی:۷۰ نسخه مکتبه الظاهریه فی دمشق و تاریخ الجرجان:۱۴۸ طبع حیدرآباد.

ص:۱۸

ص:۱۹

پرسش اول: اگر پیامبر منافقان را خوب می شناخت و می دانست برخی از اصحابش مخالفند چرا آنها را معرّفی نکرد و در کارها از آنان کمک می گرفت؟

پاسخ: در این که رسول الله(ص) نسبت به حضور منافقان در میان اصحاب خود، آگاه بودند، حرفی نیست و در آیاتی از قرآن کریم این مهم به صراحت بیان شده است. همچنین پیامبر(ص) در موارد بسیاری از جمله خطابه ی غدیر به این آگاهی تصریح کرده اند که برخی از مخالفین همچون زید بن ارقم نیز آن را روایت کرده اند که پیامبر(ص) در خطبه ای که در غدیر خم ایراد نمود، فرمود: فسَأَلْتُ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنْ يَسْتَعْفِيَ لِيَ السَّلامُ مِنْ تَبْلِيغِ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ - أَيُّهَا النَّاسُ - لِعِلْمِي بِقِلَّهِ الْمُتَّقِينَ وَ كَثْرَهِ الْمُنَافِقِينَ وَ لِإِعْدَالِ الْآثِمِينَ وَ إِدْغَالِ الْآثِمِينَ، وَ حِيَلَهِ الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ بِأَنَّهُمْ يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ (۱) وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ(۲)، وَ كَثْرَهِ أَذَاهُمْ لِي مَرَّهً بَعْدَ مَرَّهٍ حَتَّى سَمَّوْنِي أُذُناً وَ زَعَمُوا أَنِّي هُوَ لِكَثْرَهِ مُلَازَمَتِهِ إِيَّايَ وَ إِقْبَالِي عَلَيْهِ وَ قَبُولِهِ مِنِّي، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ

۱- (۴۸) سوره الفتح: آیه ۱۲.

۲- (۲۴) سوره النور: آیه ۱۶

ص:۲۰

أُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ...(۱).)

وَ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُسَمِّیَ الْقَائِلِینَ بِأَسْمَائِهِمْ لَأَسَمَّیْتُهُمْ، وَ أَنْ أُومِیَ إِلَیْهِمْ بِأَعْیَانِهِمْ لَأَوْمَأْتُ وَ أَنْ أَدُلَّ عَلَیْهِمْ لَدَلَلْتُ وَ لَکِنِّی وَ اللَّهِ بِسِرِّهِمْ قَدْ تَکَرَّمْتُ وَ کُلَّ ذَلِکَ لَا یَرْضَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ أُبَلِّغَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَیَّ (یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ...(۲)). فَاعْلَمُوا مَعَاشِرَ النَّاسِ ذَلِکَ وَ افْهَمُوهُ از جبرئیل(ع) خواستم که خداوند مرا از رساندن این پیام به شما معاف دارد. ای مردم! این به دلیل دانشی بود که نسبت به کم بودن پرهیزکاران و زیاد بودن منافقان داشتم و به خاطر دغل بازی جنایت کاران و حیله ی پنهان کارانی بود که خدای تعالی آنان را در کتاب خود توصیف نموده که: «به زبان هایشان چیزی می گویند که در دل هایشان نیست» «و آن را کوچک و ساده می شمارید در حالی که نزد خداوند بسیار بزرگ است». و به دلیل آزار بسیار پی در پی آنان نسبت به من بود تا آنجا که مرا دهان بین و سخن شنو نامیدند و گمان بردند که من آن گونه هستم که (این ها همه) به دلیل همراهی بسیار او (امیرالمؤمنین) با من و پذیرش من نسبت به او و قبول او از جانب من بود تا آنجا که خداوند ی که خدایی جز او نیست در آن مورد این آیه را نازل فرمود: «کسانی که پیامبر را می آزارند و می گویند او دهان بین و سخن شنو است، بگو برای شما شنونده سخنان نیکوست الی آخر آیه» .(۳)

۱- (۹) سوره التوبه: آیه ۶۱.

۲- (۵) سوره المائده: آیه۶۸.

۳- ادامه ی آیه چنین است: یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ یُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ که به خدا ایمان و مؤمنان را باور دارد و رحمتی است برای کسانی از شما که ایمان آوردند. و کسانی که رسول الله را می آزارند همانا برای آنهاست عذابی دردناک.

ص:۲۱

و اگر می خواستم آن افراد را به نام هایشان نام ببرم؛ هر آینه آنان را نام می بردم و اگر می خواستم به آنان اشاره کنم؛ به یقین چنین می کردم و اگر می خواستم آن منافقان را معرّفی و به سوی آنها راهنمایی کنم، به یقین چنین می کردم امّا به خدا سوگند! نسبت به راز آنان کرامت ورزیدم و با تمام این ها خدا خشنود نمی شود جز اینکه آنچه را بر من نازل فرموده است، ابلاغ کنم: «ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است، برسان...». پس ای مردم آن را بدانید و بفهمید.(۱)

بنابراین معرّفی نکردن آنان دلیل ویژه ای داشته است. البته پیامبر در مواردی که چاره ای جز معرّفی منافقان نداشته اند، به این کار مبادرت می ورزیدند امّا غالباً برای اینکه فرصت بازگشت از نفاق به ایمان را در اختیار آنان گذاشته باشند و در واقع به امید هدایت آنان، کریمانه از رسوا کردنشان سرباز می زدند و بدین وسیله و با این مِهر، اگر آنان به راه راست بازمی گشتند، در میان مسلمانان مورد پذیرش قرار می گرفتند و کسی آنان را به خاطر کارهای گذشته سرزنش نمی کرد.

امّا در متن سؤال، نکاتی جالب توجّه است: بالاخره مشخّص نشد که نویسنده می خواهد بگوید در میان اصحاب منافق وجود داشته یا نه؟ و پیامبر آنان را

۱- خطبه ی غدیر به روایت زید بن ارقم به اسناد متّصل در چهار کتاب: العدد القویّه، العلّامه الحلّی:۱۶۹، التّحصین، سیّد بن طاووس:۵۷۸ ب۲۹ من القسم الثّانی، همچنین الصّراط المستقیم، الشّیخ علی بن یونس البیا ضی:۱/۳۰۱ و نهج الإیمان، الشّیخ علیّ بن حسین بن جبر:۹۲، هر دو به نقل از کتاب «الولایه» مورّخ طبری از مخالفین روایت کرده اند. و ما از نهج الحق آورده ایم.

ص:۲۲

می شناخته یا نه؟ از طرفی اگر بگوید منافقی نبوده یا پیامبر او را نمی شناخته، چگونه می تواند ادّعا کند که پیامبر در انجام کارها از آنان کمک می گرفته اند؟ این ها نکاتی هستند که با اندکی تأمّل، آشکار می شوند.

پس مسلّماً کسی که این شبهه را مطرح کرده است، می داند که در میان اصحاب رسول الله(ص)، منافقانی هم بوده اند و در حقیقت آنچه مایه ی تأثّر است، چون و چرا کردن به امر و عمل پیامبر(ص) است. و هرگز از اینان بعید نیست چنین کنند و تحیّر ندارد که نمونه ی این رفتار در زمان پیامبر اکرم(ص) و رویاروی حضرت، بسیار رخ داد و جالب است بدانیم یکی از افرادی که بسیار بر کارهای پیامبر(ص) چون و چرا می کرد، عمر بود. در کتاب های مخالفین، شاهد بر این واقعیّت بسیار است و ما تنها به یکی از این موارد اشاره می کنیم:

عبدالله بن اُبی سر دسته منافقان بود و دست او برای مسلمانان رو شده بود. چون از دنیا رفت، پیامبر پیراهن خود را به او پوشاندند، بر او نماز خوانده و او را دفن کردند. در این میان، عمر جلو آمده و پیراهن رسول الله(ص) را کشید و به آن حضرت بی احترامی و به کار ایشان اعتراض کرد. این در حالی است که پیامبر با انجام این کار قصد داشتند نشان دهند که اگر عبدالله بن ابی در پیراهن من کفن و به دست من دفن شود، هرگز او را سودی نمی بخشد. همچنین بدین وسیله، بسیاری از پیروان عبدالله بن ابی را هدایت کنند که چنین شد. ما این مطلب را از شمار معتبرترین کتاب ها نزد شیعیان می آوریم که البته در معتبرترین کتاب ها نزد مخالفین نیز این ماجرا به صراحت بیان شده است. حال از زبان امام صادق(ع) بشنویم:

ص:۲۳

امام صادق(ع) فرمودند: لَمّا مَاتَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أُبَيِّ بْنِ سَلُولٍ، حَضَرَ النَّبِيُّ(ص) جَنَازَتَهُ. فَقَالَ عُمَرُ لِرَسُولِ اللَّهِ(ص): يَا رَسُولَ اللَّهِ! أ لَمْ يَنْهَكَ اللَّهُ أَنْ تَقُومَ عَلَى قَبْرِهِ؟ فَسَكَتَ. فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أ لَمْ يَنْهَكَ اللَّهُ أَنْ تَقُومَ عَلَى قَبْرِهِ؟ فَقَالَ لَهُ: وَيْلَكَ! وَ مَا يُدْرِيكَ مَا قُلْتُ؟ إِنِّي قُلْتُ: «اللَّهُمَّ احْشُ جَوْفَهُ نَاراً وَ امْلَا قَبْرَهُ نَاراً وَ أَصْلِهِ نَاراً». قال أبوعبدالله(ع): فَأَبْدا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ مَا كَانَ يَكْرَه چون عبدالله بن ابی بن سلول از دنیا رفت، پیامبر(ص) بر سر جنازه ی او حاضر شدند. به همین جهت عمر به پیامبرخدا(ص) گفت: یارسول الله! آیا خداوند تو را از این که بر سر قبر او حاضر شوی، نهی نکرد؟ پیامبر پاسخ او را ندادند و سکوت کردند. دو مرتبه گفت: یارسول الله! آیا خداوند تو را از اینکه بر سر قبر او حاضر شوی، نهی نکرد؟ پیامبر به او فرمودند: وای بر تو! از کجا می دانی که من چه گفتم. من گفتم: خدایا! شکم او را از آتش پر کن و قبرش را سراسر آتش قرار بده و آتش را به او برسان. امام صادق(ع) فرمودند: رسول الله چیزی را آشکار نمود که آشکار شدن آن را دوست نداشت».(۱)

لازم به ذکر است که متن ترجمه شده از کتاب شریف الکافی که از معتبرترین کتاب ها نزد شیعیان است، آورده شده امّا این جریان در معتبرترین کتاب ها نزد مخالفین چنین آمده: چون پیامبر خواستند بر عبدالله ابی نماز بخوانند، عمر پیامبر

۱- الکافی:۳/۱۸۸ باب الصّلاه علی النّاصب ح۱. و از کتب مخالفین: صحیح البخاری:۲/۷۶ از ابــن عمر و ج۲/۱۰۰ از عمر بن الخطاب و ج۵/۲۰۶ دو روایت از ابن عمر و عمر بن الخطاب و ج۲/۲۰۷ و ج۷/۳۶ از ابن عمر، مسند احمد:۱/۱۶ از عمر.

ص:۲۴

را به سوی خود کشید و به کار ایشان اعتراض کرد. حضرت به او فرمودند: ای عمر از من دور شو. الی آخره. و در پایان همان احادیث که برخی از عمر نقل شده است، او می گوید: من از جرأتی که آن روز بر رسول خدا داشتم، تعجّب کردم در حالی که خدا و پیامبرش آگاه تر هستند.

۲-درباه ی منافقان و فتوحات

ص:۲۵

پرسش دوّم: اگر منافقان و مرتدّان در میان اصحاب زیاد بودند پس چگونه اسلام گسترش یافت و فتوحات پیش آمد؟

پاسخ: عوامل گسترش اسلام در درجه ی اوّل منطق وحی و اراده خداوند، سپس خُلق عظیم رسول الله(ص) بود که مردم را گرداگرد وجود گرامی ایشان، جمع کرد. سپس شمشیر مولانا امیرالمؤمنین(ع) و تلاش های بی شمار و بی دریغ آن جناب برای بالا بردن پرچم اسلام بود که پیامبر اکرم(ص) در این رابطه در جنگ خندق فرمود: بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلُّهُ إِلَى الشِّرْكِ كُلِّه تمام ایمان به جنگ تمامی شرک رفته است. و نیز فرمود: ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ ضربه ی علی در روز جنگ خندق، از عبادت تمام انسان و جن بافضیلت تر است.

از طرفی علمی که خداوند به امیرالمؤمنین(ع) بخشیده بود که حتّی دشمنان حضرت و پیروان عمر نیز اقرار کرده اند عمر بیش از شصت مرتبه گفت: لولا علی لهلك عمر موجب می شد در بسیاری موارد که مولای متّقیان با چند جمله کوتاه، فردی را از حکم باطلی نجات بخشند یا به اسلام مشرّف گردانند که این نیز از جمله آن دلایل است. پس از آن دارایی حضرت خدیجه(س) بود که تمام آن را در اختیار پیامبر(ص) قرار دادند تا برای گسترش اسلام از آن بهره برداری

ص:۲۶

شود. و در آخر مجاهدات عدّه ای مؤمن مخلص بود که آنان در درجه اوّل اهل بیت(ع)، صدّیقه کبری، امام مجتبی و سیّدالشّهداء و سپس حضرت ابوطالب، جعفر طیّار، سلمان، أبوذر و سایر مؤمنین مخلص و مجاهد بودند.

امّا درباره ی منافقان: در میان اصحاب رسول الله(ص)، اشخاصی بودند که تظاهر به ایمان می کردند امّا به دل ایمان نداشتند. گواه بر این واقعیّت، آیات بسیاری است که در قرآن وجود دارد. خداوند می فرماید: «وَ مِنَ النّاسِ مَن یَقُولُ ءامَنّا بِاللَّهِ وَ بِالْیَوْمِ الاْخِرِ وَ ما هُم بِمُؤْمِنِین و از میان مردم کسانی هستند که می گویند: ما به خدا و روز قیامت ایمان آورده ایم حال آن که ایمان نیاورده اند»(۱). و می فرماید: «یَحْذَرُ الْمُنافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ سُورَهٌ تُنَبِّئُهُمْ بِما فی قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِؤُا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ ما تَحْذَرُونَ * وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَیَقُولُنَّ إِنَّما کُنّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ أَ بِاللَّهِ وَ آیاتِهِ وَ رَسُولِهِ کُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُنَ منافقان از اینکه علیه آنان سوره ای نازل شود که آنان را از آنچه در دلهایشان است، آگاه سازد، هراس ناک هستند. بگو: به سخره گیرید، همانا خداوند آنچه را که از آن می ترسید، آشکار می کند * و اگر از آنان بپرسی خواهند گفت: همانا ما سخن می گفتیم و شوخی می کردیم. بگو: آیا نسبت به خدا و نشانه های او و پیامبرش استهزاء می کردید؟».(۲) در این زمینه آیات بسیار دیگری وجود دارد که به همین بسنده می کنیم.

پس حضور منافقان در میان اصحاب پیامبرخدا(ص) احتمال نیست، بلکه

۱- (۲) سوره البقره: آیه۸.

۲- (۹) سوره التوبه: آیات ۶۴-۶۴.

ص:۲۷

حقیقت داشته است.

امّا از جانبی منافق بودن موجب می شود فرد گاهی برای فریب دیگران کارهایی انجام دهد و چه بسا خواسته ی خداوند به دست او محقّق شود حال آنکه خودِ او، هرگز از کاری که انجام داده، سودی نمی برد زیرا این کار را برای رضای خدا انجام نداده است.

در پایان لازم است نکته ای را یادآور شوم: هم چنان که خواندیم قرآن کریم، کلام خداوند تبارک و تعالی به صراحت اعلام می دارد که زمان پیامبر اکرم و گرداگرد حضرت، منافقان بسیاری حضور داشتند. مخالفین نیز این را پذیرفته اند با این تفاوت که آنان معتقد هستند اصحاب پیامبر، پس از ایشان، همگی عادل هستند. آنان حتّی این سخن را به گونه ای بیان می کنند و آن قدر بر آن اصرار می ورزند که گویا حضور رسول گرامی اسلام(ص) دلیل نفاق منافقان بوده است و چون پیامبر به جایگاه خویش در جنّت عدن شتافتند، منافقان ایمان آورده و همگی مسلمان، مورد اطمینان، عادل و مجتهد شدند و در مورد آنچه انجام داده اند نباید بازخواست شوند هرچند که خلاف قرآن و سنّت پیامبرخدا(ص) عمل کرده باشند و محکمات قرآن را زیر پا گذاشته باشند(۱) حقیقت باورهای آنان، همین است.

در مورد حالت ارتداد نیز به طور مفصّل ذیل عنوان صحابه و آیه انقلاب سخن رفته است.

۳-درباره ی امامت جماعت و جانشینی پیامبر

اشاره

۱- محکمات احکامی هستند که در قرآن به وضوح درباره ی آن ها سخن رفته است مانند قوانین ارث.

ص:۲۸

ص:۲۹

پرسش سوّم: اگر حضرت علی علیه السّلام بعد از پیامبر بر حق بود پس چرا در مدّتی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بیمار بود، حتّی در یک نماز پیش نماز مردم نشد؟

پاسخ: مقایسه کردن موضوع امامت و خلافت با مسأله ی امامت جماعت، از اصل کار نادرستی است زیرا هر یک شرایط خود را دارند. برای امامت جماعت، اسلام و ایمان، عقل و بلوغ، اجتناب از انجام گناهان کبیره و اجتناب از اصرار بر گناهان صغیره شرط است.(۱) امّا شرایط رهبری مسلمانان، بسیار عظیم تر، گسترده تر و مهم تر از آن است. امامت جماعت کجا و امامت و زعامت امر دین و دنیا و آخرت مردم کجا؟

از سوی دیگر عمر و ابوبکر نماز خواندن پشت سر هر نیکوکار و بدکاری را جایز می دانند. با این حال آیا باز هم به نظر آنان امامت جماعت کردن دلالت بر جانشینی پیامبر اکرم(ص) می کند؟ ضمن اینکه امیرالمؤمنین در این مدّت به امر والاتری که همان پرستاری از پیامبر خدا(ص) بود مشغول بودند و پیامبر، خودشان امامت جماعت می فرمودند و حتّی با توجّه به نقل خودشان، امیرالمؤمنین

۱- این ها شرط های لازم در امام جماعت نزد شیعه است.

ص:۳۰

را برای پیش نماز شدن می فرستادند.

ولی نبایست با چنین سؤالی برخورد سطحی داشت. آنکه این شبهه را مطرح کرده، غرض دیگری دارد. آنان با اینکه دروغ بودن این را می دانند امّا می گویند پیامبر در مدّتی که در بستر بیماری بودند، یک بار ابوبکر را به جای خود فرستادند تا برای مردم نماز بخواند. ببینیم حقیقت چیست؟

روایات نماز ابوبکر

مسلم در صحیح خود از عایشه این گونه روایت می کند: هنگامی که رسول خدا(ص) وارد خانه من شد، فرمود: «بگویید ابوبکر با مردم نماز بگزارد. گفتم: یارسول الله! ابوبکر مردی رقیق القلب و دل نازک است و هرگاه قرآن بخواند نمی تواند از گریه خودداری نماید، ای کاش غیر ابوبکر را فرمان می دادی... دو یا سه بار این سخن را تکرار کردم و او فرمود: باید ابوبکر با مردم نماز بگزارد، شما همانند زنان فتنه گر زمان یوسف هستید که به او افترا بستند و پنهانی علیه او پیغام فرستادند».(۱)

و در حدیث دیگری می گوید: رسول خدا(ص) هنگامی که سنگین شد، فرمود: «آیا مردم نماز گزارده اند؟ ما گفتیم: نه، آنان منتظر شما هستند... پس خود را شستشو داد و خواست برخیزد که از هوش رفت و سپس به هوش آمد و فرمود: آیا مردم نماز گزارده اند؟ نه یا رسول الله! آنان منتظر شما هستند. گوید: مردم در مسجد نشسته و منتظر رسول خدا(ص) بودند تا نماز عشا بگزارند که رسول خدا(ص)

۱- صحیح مسلم، کتاب الصّلاه:۱/۳۱۳، صحیح البخاری، کتاب الأذان:۱/۸۷، مسند احمد: ۶/۲۲۹، مسند أبی عوانه:۲/۱۱۴، و... .

ص:۳۱

ابوبکر را فرستاد تا با مردم نماز بگزارد. و ابوبکر که مردی رقیق القلب و دل نازک بود، گفت: عمر! تو با مردم نماز بگزار. عمر گفت: تو به این کار سزاوارتر هستی.

پس ابوبکر در آن ایّام با آنان نماز گزارد. سپس رسول خدا(ص) احساس سبکی کرد و با تکیه به دو مرد که یکی از آنان عبّاس بود برای نماز ظهر بیرون آمد. همین که ابوبکر او را دید خواست پس رود که رسول خدا(ص) به او اشاره کرد واپس مرو و به آن دو مرد دستور داد او را کنار وی بنشانند».(۱)

در مورد دیگری چنین می گوید: «پیامبر(ص) در بیماری که منجر به فوتش شد، فرمود: «بگویید ابوبکر با مردم نماز بگزارد، گفتم: ابوبکر اگر در جای شما بایستد از شدّت گریه چیزی به گوش مردم نرساند. فرمود: بگویید: ابوبکر با مردم نماز بگزارد. پس به حفصه گفتم: تو بگو ابوبکر از شدّت گریه چیزی به گوش مردم نرساند. ای کاش عمر را فرمان می دادی. فرمود: زنان فتنه گر پیرامون یوسف! بگویید ابوبکر با مردم نماز بگزارد. حفصه رو به من کرد و گفت: من هیچ گاه از تو خیری ندیدم».(۲)

احمد بن حنبل در مسند می گوید: «پیامبر(ص) در خانه میمونه بود که به عبدالله بن زمعه فرمود: به مردم بگو نماز بگزارند. او عمر بن خطاب را دید و گفت: ای عمر! با مردم نماز بگزار. او با مردم به نماز ایستاد که پیامبر(ص)

۱- صحیح مسلم:۲/۲۰، صحیح البخاری:۱/۸۸، سنن نسائی:۱/۱۳۴، مسند احمد:۶/۲۵۱، کنزالعمّال:۴/۵۹، الطّبقات، ابن سعد:۲/۲۱۸، و... .

۲- صحیح البخاری:۱/۸۷ و ج۴/۱۷۳، صحیح التّرمذی:۲/۴۵۵، مسند احمد:۶/۲۰۲، مسند ابی عوانه:۲/۱۱۷، الطّبقات، ابن سعد:۲/۱۲۷ قسمت اوّل چاپ اروپا، و... .

ص:۳۲

صدایش را که بسیار بلند بود شنید و فرمود: آیا این صدای عمر نیست؟ گفتند: بلی. فرمود: خداوند جلیل و عزیز و همه مؤمنان این را نمی پذیرند، بگویید ابوبکر باید نماز بگزارد. تا آن جا که گوید: او مردی رقیق القلب و دل نازک است. و سخن رسول خدا که فرمود: شما همانند زنان فتنه گر زمان یوسف هستید».(۱)

در حدیث دیگری عایشه می گوید: «هنگامی که رسول خدا(ص) بیمار شد، (همان بیماری که به فوت او انجامید). بلال آمد تا از وقت نماز آگاهش نماید، فرمود: بگویید ابوبکر با مردم نماز بگزارد. تا آن جا که فرمود: شما همراهان یوسفید. پس نزد ابوبکر فرستادیم و او با مردم به نماز ایستاد که پیامبر(ص) احساس سبکی کرد و با تکیه بر دو مرد بیرون آمد... و ابوبکر که وجودش را احساس نمود، خواست تا عقب برود که پیامبر(ص) به او اشاره فرمود به جای خود بمان. سپس آمد تا در کنار ابوبکر نشست و ابوبکر به پیامبر(ص) اقتدا نمود و مردم به ابوبکر اقتدا کردند».(۲)

طبری گوید: رسول خدا(ص) فرمود: «آیا هنگام نماز فرا رسیده؟ شخصی گفت: آری. فرمود: به ابوبکر دستور دهید با مردم نماز بخواند. عایشه گفت: ابوبکر مردی رقیق القلب است، به عمر دستور دهید. پیامبر(ص) فرمود: به عمر بگویید. و عمر گفت: من بر ابوبکر پیشی نخواهم گرفت، مادامی که او حضور دارد. پس ابوبکر جلو افتاد. و پیامبر(ص) احساس نمود از شدّت تب او کاسته

۱- مسند احمد:۶/۳۴.

۲- صحیح البخاری، کتاب الصّلاه:۱/۵۸ و ۹۲، صحیح مسلم:۱/۸۵ و ۹۲، مسند احمد: ۶/۲۱۰، سنن نسائی: ۳/۹۹ و ۱۰۰، و... .

ص:۳۳

شده است. پس از منزل بیرون آمد و چون حرکت پیامبر(ص) به گوش ابوبکر رسید، خود را عقب کشاند و پیامبر(ص) پیراهن او را کشید و خود در جای او قرار گرفت و رسول خدا(ص) نشست (نماز را نشسته خواند) و از همان جایی که ابوبکر انجام داده بود، پیامبر(ص) نماز را ادامه داد».(۱)

ابن اسحاق و زهری گویند: «چون روز دوشنبه شد (روزی که پیامبر(ص)، بدرود زندگی گفت) به سوی مردم رفت، در حالی که آنان نماز صبح می خواندند، پرده را کنار زد و در را گشود و رسول خدا(ص) از خانه خارج گردید و دم در خانه عایشه ایستاد، نزدیک بود مردم از نماز خواندن دست بردارند، به سبب شادمانی دیدار رسول اکرم(ص) و لبخندی بر چهره رسول خدا(ص) نشسته بود و پیامبر(ص) به آنان اشاره نمود که در نماز خود پایدار بمانند».(۲)

طبری نیز با اشاره به اینکه نمازی که ابوبکر به جای پیامبر(ص) خوانده، نماز صبح بوده است، می گوید: «پیامبر(ص) پرده را بالا زد و مردم پیامبر(ص) را دیدند که بر درگاه ایستاده و لبخندی بر لب دارد، همهمه ای بین مردم افتاد و ابوبکر از همهمه مردم فهمید که پیامبر(ص) وارد مسجد شده است و خواست که کنار برود و امامت را به پیامبر(ص) واگذار کند، امّا حضرت به او اشاره کرد واپس مرو و آمد ایستاد و به ابوبکر اقتدا کرد».(۳)

اینجا چندین پرسش مطرح می شود که مخالفین هیچ پاسخی برای آن ها ندارند:

۱- تاریخ الطّبری:۲/۲۳۰ چاپ بیروت.

۲- السّیره النبویّه، ابن هشام:۴/۶۵۳ و ۶۵۴، الطبقات ابن سعد:۲/۲۱۵، و... .

۳- تاریخ الطّبری:۳/۱۹۸ چاپ قاهره.

ص:۳۴

اگر پیامبر(ص) دستور داده بودند که ابوبکر با مردم نماز بخواند، پس چرا با زحمتی که حتّی قادر به راه رفتن نبودند، به مسجد می روند و به نماز مشغول می شوند؟

آیا حضور پیامبر(ص) در مسجد برای تایید ابوبکر بوده است؟ اگر چنین است، پس چرا او را کنار می زنند و پیراهن او را می کشند و خود امامت را بد عهده می گیرند و نماز می خوانند؟

ممکن نیست شخصی در یک زمان و در یک نماز، هم امام باشد هم مأموم، بنابراین اگر ابوبکر به پیامبر(ص) اقتدا نموده است، چنانچه روایت می گوید، آیا دیگر امامت او معنایی دارد؟

این نمازی که ابوبکر به جای پیامبر(ص) خوانده کدام نماز بوده است؟ صبح، ظهر، عشا؟ و در کجا دستور این امامت داده شده است؟ و چرا محدّثان از مخالفین این قضیه را متضادّ با یکدیگر نقل کرده اند؟

اگر این نماز دلیل بر اولویّت ابوبکر در خلافت است، پس چرا انصار و حتّی خود ابوبکر در سقیفه به آن استناد نکردند؟

مگر عایشه و حفصه چه کردند که پیامبر آنان را چون زنان فتنه گر زمان حضرت یوسف می نامد که او را به زحمت انداختند و به او افترا بستند و پنهانی علیه او پیغام فرستادند؟

این نماز بر فرض آنکه تحقّق یافته باشد که در این صورت هم نمی تواند دلیل برتری باشد آیا می تواند جای آن همه نصوص جلیّه را که از طرف پیامبر(ص) در حقّ امیرمؤمنان(ع) بیان شد، بگیرد؟

ص:۳۵

امیرالمؤمنینی که خداوند او را برای پیامبر به منزله ی هارون قرار داد برای موسی که به وسیله او، پشت پیامبر را قوّت بخشد و او را در امر پیامبر شریک گرداند و پیامبر در حقّ او فرمود: «أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی» و در روز مباهله خداوند او را نفس پیامبر(ص) معرّفی می کند و تنها کسی است که پیامبر درباره ی او فرمود: «أَنَا وَ عَلِیٌّ مِنْ شَجَرَهٍ وَاحِدَهٍ» و از خداوند خواست یاری کند آنکه او را یاری کرد و خوار سازد آنکه او را رها کند. امیرالمؤمنینی که پیامبر تنها درباره ی او فرمود: علی با حق است و حق با علی، همراه او می گردد هر کجا که بگردد. و پرچم را به دست او سپرد، به دست کسی که خدا و پیامبرش او را دوست می دارند و او خدا و پیامبرش را دوست می دارد.(۱) و تنها او را به برادری خویش اختصاص بخشید و در بستر خود خوابانید و چشمِ انتظار به راهش دوخت و مشتاق دیدارش بود و از دوری او رنگ از رخ حضرتش پرید. حتّی اگر چنین امامت جماعتی براساس فرمان رسول خدا(ص) صورت گرفته باشد، آیا جای این همه آیات قرآن و احادیث رسول خدا(ص) را می تواند بگیرد؟

از طرفی حتّی اگر پیامبر ابوبکر را به اقامه ی نماز جماعت همراه با مردم امر کرده باشند، آیا جز این است که منصوب نمودن امیرالمؤمنین در روز غدیر،

۱- این جریان به تواتر در معتبرترین کتاب ها نزد مخالفین آمده است که به عنوان نمونه به ذکر چند مورد بسنده می کنیم: صحیح البخاری:۵/۷۶، صحیح مسلم در سه مورد:۵/۱۹۵ و ج ۷/۱۲۰ و ۱۲۲، السّنن الکبری، نسّائی در شش مورد:۵/۴۶ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۲ به دو سند و ۱۴۵، خصائص امیرالمؤمنین، نسّائی در نه مورد:۴۹ و ۵۰ و ۵۳ و ۵۷ و ۵۸ و ۶۰ و ۶۱ و ۸۲ و ۱۱۶، سنن التّرمذی:۵/۳۰۲، سنن ابن ماجه:۱/۴۵ و... .

ص:۳۶

واقعه ای پیش از آن بوده و ابوبکر نیز از جمله کسانی بوده که با ایشان بیعت کرده است؟ آیا این امامت جماعت بر فرض اثبات، می تواند آن بیعت را نقض کند، یا اگر بیعتی براساس این امامت جماعت افسانه ای صورت گرفته باشد، آیا دلیل برتری ابوبکر است و موجب می شود او جانشین پیامبر باشد؟

بر فرض اثبات این افسانه، چطور است و چگونه قضاوت می کنند هنگامی که پیامبر(ص) در بستر بیماری امر می کند ابوبکر به جای ایشان در مسجد امامت جماعت کند، هذیان نمی گوید با اینکه این را برای روز شهادت پیامبر(ص) نقل می کنند!! امّا چون می خواهد وصیّت نماید و امّت را برای همیشه از گمراهی دور سازد که این در روز پنجشنبه و چهار روز پیش از شهادت حضرت بوده است، عمر، به آن جناب والا مقام که اشرف آفریدگان است، نستجیر بالله نسبت هذیان می دهد و نمی گزارد پیامبر آنچه را اراده دارد، به انجام برساند و مخالفین نیز این سخن او را می پذیرند و بر او اعتراض نمی کنند؟!!

اگر پیامبر اکرم(ص) نعوذ بالله مطابق با اعتقاد و عمل عمر، هذیان می گوید، چرا قول پیامبر را در نماز گزاردن ابوبکر می پذیرید؟ و اگر هذیان نمی گوید، پس رفتار عمر چه می شود؟ آیا حرفی برای توجیه این رفتار او دارید؟(۱)

هنگامی که پیامبر(ص) در بستر شهادت بودند، دستور دادند که اصحاب در لشکر اسامه شرکت کنند و در این باره فرمود: «جَهِّزُوا جَيْشَ أُسامَة(۲) ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ

۱- درباره این مورد، ذیل عنوان «آزار فرستاده ی الهی» به تفصیل سخن رفته است.

۲- المسترشد:۱۱۳ و ۱۱۶. و از کتاب های مخالفین: تاریخ مدینه دمشق:۲/۵۷ و ج ۸/۶۰، المعجم الکبیر، طبرانی: ۳/۱۳۰، کنزالعمّال: ۱۰/۵۷۶، الطبقات، ابن سعد:۲/۲۴۹ وج۴/۶۷، تاریخ الطّبری:۳/۱۸۶، الکامل، ابن اثیر:۲/۳۳۴-۳۳۶، الملل و النحل:۱/۲۳، تاریخ خلیفه بن خیّاط:۶۳-۶۴، شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید:۶/۵۲، فتح الباری:۷/۸۷ و ج ۸/۱۵۲، اصول الأخیار:۶، و... .

ص:۳۷

تَخَلَّفَ عَنْهُ»(۱) حافظ ابن حجر عسقلانی می گوید: «لزوم بودن ابوبکر در لشکر اسامه و تأکیدات رسول خدا(ص) بر خصوص بودن ابوبکر در آن لشکر توسّط بزرگانی مانند: واقدی، ابن سعد، ابن اسحاق، ابن الجوزی، ابن عساکر و غیر اینها روایت شده است».(۲)

از سوی دیگر، به نظر تمامی مورّخان تا زمان شهادت پیامبر اکرم(ص) اسامه از جنگ بازنگشته بود. با توجّه به این حقیقت، آیا ابوبکر در لشکر اسامه شرکت کرد یا نه؟ اگر شرکت نکرده که از فرمان رسول الله(ص) تخلّف کرد(۳) و اگر در لشکر اسامه شرکت کرده است، در مدینه نبوده تا بتواند به جای پیامبر به امامت بپردازد. (۴)با این تناقض چه می کنید؟

۱- برخی از مصادری که در بالا ذکر شد، فقره دوّم را نیز آورده اند مانند: الملل و النّحل و... .

۲- - از کتاب های مخالفین: فتح الباری:۸/۱۲۴، الطّبقات، ابن سعد:۲/۴۰-۴۲، المغازی: ۲/۱۱۱۷.

۳- اضافه بر اینکه در این صورت مورد لعنت پیامبر نیز واقع می شود زیرا طبق نقل برخی از مصادری که این حدیث را ذکر کرده اند، پیامبر متخلّفین از لشکر اسامه را مورد لعنت قرار داده اند.

۴- بیشتر مورّخان از مخالفین تصریح کرده اند که ابوبکر در میان لشکریان اسامه بوده است. از جمله: الطبقات، ابن سعد:۴/۴۶ و ۱۳۶، التّهذیب، ابن عساکر:۲/۳۹۱ و ۳/۲۱۵، کنزالعمّال: ۵/۳۱۲، تاریخ الخمیس:۲/۱۷۲، تاریخ الیعقوبی:۲/۹۳، شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید: ۱/۵۳ و ج ۲/۲۱، الکامل، ابن الاثیر:۲/۳۱۷، و... .

ص:۳۸

علاوه بر اینکه هریک از روایاتی که بر نماز خوانـدن ابوبکر به جای رسول الله(ص) دلالت دارد، روایات دیگر را تکـذیب می کند، زیرا استدلال احادیث یاد شده چنین است:

۱. پیامبر(ص) به ابوبکر دستور اقامه نماز را نداده است.

۲. پیامبر(ص) به ابوبکر دستور می دهد نماز را برگزار نماید.

۳. پیامبر(ص) به ابوبکر اقتدا کرده اند.

۴. مردم به پیامبر(ص) و ابوبکر هر دو اقتدا کرده اند.

۵. ابوبکر به پیامبر(ص) اقتدا کرده است.

۶. پیامبر(ص) به مسجد نیامده است.

۷. پیامبر(ص) ابوبکر را کنار زده و خود به جای او ایستاده و نماز را با هم خوانده اند.

۸. پیامبر(ص) صدای نماز خواندن عمر را می شنوند و آن را مورد قبول خداوند و مؤمنان نمی دانند.

۹. واسطه در این نماز، جایی عایشه، جای دیگر حفصه، عبدالله بن زمعه و نیز بلال ذکر شده است.

۱۰. چه کسی از رسول خدا(ص) خواست که ابوبکر را تعیین نکند؟ عایشه یا حفصه؟

۱۱. نماز مذکور چه نمازی بوده است؟؟؟

ص:۳۹

۱۲. با توجه به اینکه حجره عایشه مانند حجره های سایر همسـران پیامبر، سمت جنوب مسجد بوده، روی نمازگزاران به در حجره ی او بوده است و اگر پیامبر در هنگام بیماری در حجره ی عایشه بستری شـده باشـند و از حجره ی او وارد مسـجد می شدنـد، نخستین کسی که متوجّه ورود پیامبر می شد، ابوبکر بود و نه مردم.

و اگر پیروان خلفا، منزل حضـرت زهرا(س) را، حجره ی عایشه بنامنـد، در این صورت این اتاق در سـمت شـرق مسـجد قرار دارد و نماز گزاران روی به جنوب اقامه نماز می کننـد. با این وصف اگر پیامبر از آنجا وارد مسـجد شوند یا بنا به نقل خودشان پرده را بالا بزنـد و مردم ایشان را ببینند، با این همه انحراف از قبله، دیگر نمازی باقی نمی ماند تا پیامبر با اشاره بفرمایند که نمازگزاران بر نماز خود ثابت بماننـد. همچنین در آن زمان وسـیله ی روشـنایی چندانی نبوده تا نمازگزاران در هنگام اقامه نماز صـبح بتوانند به وضوح لبخند رضایت پیامبر را دیده باشند و بدین وسیله تأیید پیامبر را شاهد باشند.

۱۳. مسلّم است که پیامبر(ص) اسامه را امیر بر ابوبکر و عمر و عثمان و بسیاری از همراهان آنان قرار دادند و در صحّت این واقعیّت حرفی نیست. هنگـام شـهادت جـان گـداز رسـول خـدا(ص) لشـکر اسـامه در خـارج از مـدینه متوقّف بود و چون برای ابوبکر بیعت گرفتنـد، اسامه با او بیعت نکرد و به او اعتراض کرد و گفت: من بر ابوبکر امیرم و امیر را بیعت با مأمور نشاید. و چون ابوبکر، اسامه را در پی مـأموریّتی که از رسول خـدا(ص) داشت فرسـتاد، برای مانـدن عمر در مـدینه از اسـامه اجـازه گرفت. قرینه ی دیگر بر این حقیقت مطلبی است که در

ص:۴۰

کتاب های خودشان نقل کرده اند:

عمر بن الخطاب حتّی پس از آنکه بر مسند خلافت تکیه زد، چون اسامه را می دید می گفت: السلام علیك أیها الأمیر. اسامه می گفت: خدا تو را بیامرزد ای امیرالمؤمنین آیا این را به من می گویی؟ عمر می گفت: پیوسته تا وقتی زنده هستم تو را امیر می خوانم، پیامبر از دنیا رفت در حالی که تو بر من امیر بودی.(۱)

با توجّه به این حقیقت، آیا آنکه به فرمان رسول الله(ص) بر عمر و ابوبکر و عثمان و بسیاری از همراهان آنان امیر بود، از کسی که بر فرض به دستور پیامبر امامت جماعت کرده است، نسبت به حکومت و خلافت سزاوارتر نیست؟

۱۴. ثابت است که عبدالله بن امّ مکتوم از جانب رسول الله(ص) به امامت جماعت منصوب شد. همچنین پیامبر در شهرهای دیگر کسانی را به امامت جمعه منصوب فرمودند. با اینکه صادر شدن فرمان توسّط پیامبر(ص) برای امامت کردن ابوبکر، هرگز ثابت نشده ولی بر فرض تحقّق چنین امری، آیا باز هم می تواند بر برتری و شایستگی ابوبکر برای خلافت دلالت داشته باشد؟

با توجّه به واقعیّت های تاریخ، دروغ بودن این مطلب آشکار است امّا آنچه واقعاً رخ داد، چه بود؟ از زبان جانشینان رسول الله(ص) بشنویم:

چون شهادت پیامبر نزدیك شد، عایشه برای پدرش ابوبکر که در میان سپاه اسامه بود، نامه نوشت تا بیاید. عمر به همراه ابوبکر، از لشکر اسامه خارج شده

۱- کنزالعمّال:۱۳/۲۷۰-۲۷۱ ح۳۶۷۹۴ و ۳۶۷۹۵، تاریخ مدینه دمشق:۸/۶۹-۷۰ ح[۲۱۱۱]، سیر أعلام النبلاء: ۲/۵۰۱، تاریخ الإسلام، الذّهبی: ۴/۱۷۷، البدایه والنهایه:۵/۳۳۳ وح۳۳۶ و ۸/۷۳، السیره النبویه، ابن کثیر: ۴/۶۱۷، السیره الحلبیه:۳/۲۳۰ و ۲۳۱.

ص:۴۱

شبانه به صورت پنهانی به مدینه آمدند. در روز دوشنبه که همان روز شهادت پیامبر اکرم(ص) بود، عایشه به پدرش، ابوبکر، گفت که به مسجد رفته و به جای پیامبر، برای مردم نماز بخواند.

چون خبر این واقعه به پیامبر رسید، دستور دادند امیرالمؤمنین و عبّاس عموی ایشان زیر بغل های حضرت را بگیرند و به هر زحمتی بود خود را به مسجد رساندند، ابوبکر را از محراب پس کشیده و نماز را از ابتدا با حالت نشسته اقامه فرمودند. به همین جهت است که تنها امامی که می تواند نشسته بر افراد ایستاده امامت جماعت کند، رسول خداست. و حتّی رسول اکرم(ص) به حضور در مسجد و کنار زدن ابوبکر و از سر گرفتن نماز اکتفا نکردند و پس از اقامه ی نماز در حالی که ابوبکر و همراهان او، از مسجد گریختند، بر منبر رفته و خطبه خواندند و بار دیگر مردم را به پیروی از قرآن و اهل بیت دستور فرمودند و بر پیروی از لشکر اسامه و پرهیز از فتنه اصرار ورزیدند.(۱)

۴-چرا حضرت علی قیام نکرد؟

اشاره

۱- المسترشد:۱۲۴و۱۳۲، إرشاد القلوب:۳۳۷، الإرشاد:۹۶، إعلام الوری:۸۲، الصّراط المستقیم:۹۲، الطّرائف: ۴۰۳ الطّرفه العشرون، خصائص الأئمّه(ع):۷۳-۷۵، الشّافی فی الإمامه:۲/۱۵۸، بحارالأنوار: ۲۲/۴۶۵ ح۱۹ و ص۴۸۵ و ج۲۸/۱۰۷.

ص:۴۲

پرسش چهارم: اگر حضرت علی علیه السّلام خلافت خلیفه ی اوّل و دوّم را نمی پسندید و آنها را غاصب می دانست پس چگونه علیه آنها قیام نکرد؟

پاسخ: می توانم با یک پرسش کوتاه این جسارت را پاسخ دهم امّا اینجا نه موضعی است که چنین برخوردی را سزاوار باشد. باید آنان را گونه ای پاسخ داد که دیگر جرأت این تعدّی را نداشته باشند. «فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیْکُم پس هرکس بر شما تجاوز کرد، بر او تجاوز کنید همان گونه که بدان شما را مورد تجاوز قرار داده است».(۱)

مولایم سیّدالأوصیاء است و خوب می داند که خداوند در آن شرایط سخت از او چه می خواهد. به خدا امامم، جز آنچه از جانب خدا مأمور بود، نکرد و از تمام آنچه در اختیار داشت از جان و مال و آبرو، در راه خدا گذشت امّا...، خدا خوار کند آنان که او را رها کردند و به سراغ دیگری رفتند. به خدا اگر در میان آن نامردمان، تنها چهل مرد یا سی مرد بودند که برای خدا شمشیر در دست می گرفتند، هرآینه مولایم درو می کرد آنان که خانه اش را ویران کردند. او هرگز در مقابل ظلمی که به او شد، سکوت نفرمود و معنای قیام نکردن حضرت،

۱- (۲) سوره البقره: آیه۱۹۵.

ص:۴۳

سکوت و دست بر دست نهادن یا تأیید غاصبان نبود بلکه یاور در کار نبود... .

شهادت رسول الله(ص) روز دوشنبه بود. امیرالمؤمنین سه شنبه پیامبر را دفن کردند. سه روز قرآن را جمع آوری فرمودند و روز سوّم آن را به مسجد آوردند. در طول سه روز بعد به درب خانه های مهاجرین و انصار می رفتند و فردای روز سوّم بود که خبر یاری طلبی حضرت به گوش اصحاب سقیفه رسید و آنان مصیبتی را که بستر تمام مصیبت هاست، آفریدند و حضرت محسن(ع) به شهادت رسیدند و شد آنچه شد. و این، نه روز پس از شهادت رسول الله(ص) و در روز هفتم ماه ربیع الأوّل رخ داد. البته با توجّه به اخبار و احادیثی که در زمینه هجوم به بیت وحی، وارد شده است، حمله مکرّر صورت گرفته و شهادت حضرت محسن و مجروح و مضروب شدن سیّده النّساء و برده شدن امیرالمؤمنین به مسجد، در روز هفتم ماه ربیع الأوّل رخ داده است. امّا آنجا که جان رسول الله و روح میان دو پهلوی ایشان، امیرالمؤمنین و زهرای اطهر صلوات الله علیهم در کوچه ها بی یاورند:

شب های کوچه های مدینه...

امام باقر(ع) فرمودند: أَنَّ عَلِیّاً حَمَلَ فَاطِمَهَ عَلَی حِمَارٍ وَ سَارَ بِهَا لَیْلًا إِلَی بُیُوتِ الْأَنْصَارِ یَسْأَلُهُمُ النُّصْرَهَ وَ تَسْأَلُهُمْ فَاطِمَهُ(س) الِانْتِصَارَ لَهُ وَ کَانُوا یَقُولُونَ: یَا ابْنَهَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ مَضَتْ بَیْعَتُنَا لِهَذَا الرَّجُلِ، لَوْ کَانَ ابْنُ عَمِّکِ سَبَقَ إِلَیْنَا أَبَا بَکْرٍ مَا عَدَلْنَاهُ بِهِ. فَقَالَ عَلِیٌّ(ع): أَ کُنْتُ أَتْرُکُ رَسُولَ اللَّهِ(ص) مَیْتاً فِی بَیْتِهِ، لَا أُجَهِّزُهُ وَ أَخْرُجُ إِلَی النَّاسِ أُنَازِعُهُمْ فِی سُلْطَانِهِ؟ وَ قَالَتْ فَاطِمَهُ(س): مَا صَنَعَ أَبُو الْحَسَنِ إِلَّا مَا کَانَ یَنْبَغِی لَهُ وَ صَنَعُوا هُمْ مَا کان اللَّهُ حَسِیبُهُمْ عَلَیْهِ امیرالمؤمنین(ع) حضرت فاطمه را سوار بر چهارپا می فرمودند و همراه با ایشان به خانه های انصار می رفتند و از آنان

ص:۴۴

یاری می طلبیدنـد و حضـرت فاطمه برای امیرالمؤمنین از آنان کمک می خواسـتند و آنان می گفتند: ای دختر رسول خدا! ما با این مرد (ابـوبکر) بیعت کرده ایم، اگر پسـر عمـویت پیش از ابـوبکر به سـوی مـا می آمـد، مـا از او به سـوی شـخص دیگری روی نمی گردانـدیم (بـا کسـی جز او بیعت نمی کردیم). امیرالمؤمنین(ع) فرمودنـد: آیـا پیکر پیامبر(ص) را در خانه اش رها می کردم و او را تجهیز نمی کردم و برای منازعه بر سـر سلطنت، به سوی مردم می آمدم؟ حضرت فاطمه(س) می فرمود: اباالحسن (امیرالمؤمنین) جز آنچه او را سزاوار بود، انجام نداد و آنان نیز کاری کردند که حسابشان با خدا است و خداوند از آنان باز خواست خواهد کرد.(۱)

چگونه چنین رفت حال آنکه در روز غدیر، بیعت امیر بر گردن آنان قرار گرفت؟ آیا بیعت آنان با ابوبکر، مشـروعیّت داشت تا الزام آور وفا باشد؟ مگر

۱- غایهالمرام:۶/۱۸، بحارالأنوار:۲۸/۳۵۲و۳۵۵، بیت الأحزان:۸۲ و ۱۰۰. ر.ک: کتاب سـلیم، تحقیق محمّدباقر انصاری:۱۴۶ و ۱۴۷، الإحتجاج:۱/۱۰۷ و ص۱۰۸، الهدایهالکبری: ۴۰۸ و ۴۱۲، غایه المرام:۵/۳۱۵ و ۳۱۶ و ج۶/۲۶، بحارالأنوار:۲۲/۳۲۸ ح۳۶ و ۲۶۳ و ۲۶۷ و ج۵۳/۱۹، نفس الرّحمـان:۴۸۰ و ۴۸۲ و ۵۶۲، کتـاب الأـربعین، مـاحوزی:۳۴۱، بیـت الأـحزان:۱۰۸، الأـنوار العلویّه:۲۸۵، منارالهدی:۱۳۶، إلزام النّـاصب: ۲/۲۳۳. و از کتـاب هـای مخالفین: السّـقیفه وفـدک، جوهری:۶۳-۶۴، شـرح نهـج البلاـغه، ابن أبی الحدید: ۶/۱۳، الامامه والسیاسه:۱/۲۹-۳۰ مانند آن با کمی اختلاف. ر.ک: أعلام النّساء:۴/۱۱۴، الفتوح:۱/۱۳. لازم به ذکر است که برخی از این مصادر نقل کرده انـد که این کار سه شب تکرار شـد و هر سه مرتبه، جز چهار نفر، از بین کسانی که با حضـرت بیعت کردند، کس دیگری به عهد وفا نکرد. البته این ماجرا را تا چهل روز نیز نقل کرده اند.

ص:۴۵

آنچه در روز غدیر رخ داد، بیعت نبود تا آنان را ملزم به وفا کند؟ این چه پای بندی است که به حق وفا ندارد و باطل را ره می سپارد؟ چگونه چنین چیزی ممکن بود؟ چگونه بیعت بر بیعت منعقد می شود؟ آیا ممکن است؟!

و چون سرور اوصیاء چنین دید که برادر پیامبر را کشان کشان به سوی مسجد می برند، مسجدی که در آن آیات بسیاری در فضیلت و برتری او نازل شد، آیا دیگر راهی جز مظلومیّت برای او باقی بود؟ آیا نمی بینند که در میان انبیای الهی نیز کسانی بوده اند که بدون پذیرفتن جوّ حاکم، ناگزیر از مظلومیّت شدند. امّا نه آن مصیبت ها این مصیبت و نه آن پیامبران به ارزش امیرم. او، نه چون هارون، نه چون ایّوب، نه چون یونس و نه چون تمام پیامبرانی که در رویارویی با مردمان دیدند آنچه دیدند و شنیدند آنچه شنیدند؛ به خدا سرورم در منزلت نزد خدا و اطاعت از امر خدا، بر آنان برتری داشت و از آنان سزاوارتر بود.

جای بحثی نمانده است، شکوه او در میدان احزاب، رتبه اش در ابلاغ آیات برائت، پیدایی اش در برگزاری حجّ بی آلایش، جلالش از بت شکنی بر دوش نبی، علمش از نجوا با صاحب رسالت، صبرش از در نیم سوخته، اندوهش از غصه ی کوثر، خَشیتش از شب های نخلستان، مناجاتش از سینه چاه، دوستی اش از نان خشک جوین سخت، زهدش از نعلین پر وصله...

تقوایش از چرخاندن آسیای دستی پیرزنان، عبادتش از محراب خونین، شرافتش از تقدیم کاسه ی شیر که تنها خوراك مناسب برای حال بی قرارش بود به شقیّ در بند و خلقش از اشک ویرانه نشینان نابینای کم جان، دیدنی بود.

او هرگز حتّی به اندازه ی چشم بر هم زدنی، در آنچه از جانب خدا بدان مأمور

ص:۴۶

بود، تأمّل نکرد تا چه رسد به تعلّل یا کوتاهی یا بی تفاوتی یا سرپیچی که پناه می برم به خدا از شرّ این قوم که چنین ناشایسته هایی را بر برادر رسول خدا(ص) بار می کنند.

قرآن را بنگر که در بیان شرح حال نوح می فرماید: «فَدَعا رَبَّهُ أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانْتَصِر پروردگار خویش را خواند که (خدایا) من مغلوب هستم، تو مرا یاری کن». و از زبان ابراهیم می فرماید که چون از عمویش «آزر» استمداد طلبید و از او پاسخ منفی شنید، گفت: «وَأَعْتَزِلُکُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ وَأَدْعُوا رَبِّی از شما و بت هایتان دوری نموده، کنج عزلت اختیار کرده و پروردگارم را می خوانم».

در تاریخ آمده است که بعد از آن، حضرت ابراهیم از بابل به سوی کوه های فارس مهاجرت کرد و هفت سال پیرامون آن کوه ها زندگی کرد و کنج عزلت برگزید. سپس دوباره به بابل بازگشت و با شکستن بت ها دعوت خویش را آشکار نمود.

قرآن همچنین از فرار موسی چنین یاد می فرماید: «فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً یَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ از شهر و دیار خود ترسان بیرون رفت و گفت: پروردگارم! مرا از گروه ستمکار رهایی بخش». همچنین انحراف قوم بنی اسرائیل که در غیاب موسی گوساله پرست شدند و سکوت هارون را بیان می کند و درباره پاسخ حضرت هارون در مورد صبرش چنین می فرماید: «وأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِیهِ یَجُرُّهُ إِلَیْهِ قالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکادُوا یَقْتُلُونَنِی فَلا تُشْمِتْ بِیَ الْأَعْداءَ وَلا تَجْعَلْنی مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمین و (موسی) سر برادرش را گرفته به سوی خود می کشید، (هارون) گفت: ای پسر مادرم! این قوم مرا زبون کردند و نزدیک بود

ص:۴۷

مرا بکشند (تصمیم گرفتند مرا بکشند امّا موفّق به انجام این کار نشدند)، دشمنان را به شماتت من وامدار و مرا با قوم ستمگر یکسان مگیر».

هارون که خلیفه موسی بود، در مقابل فریب کاری سامری که مردم را منحرف و گوساله پرست کرده بود قیام نکرد و دست به شمشیر نبرد. و امیرالمؤمنین علی(ع) که برای رسول الله(ص) به منزله ی هارون است برای موسی، چون دید آنان که با او عهد یاری می بستند، به وعده گاه نمی آمدند، همانند هارون و برابر با وصیّت رسول الله(ص) صبر پیشه کرد. زمانی که به زور، او را به مسجد آوردند تا از او بیعت بگیرند، با نوای بلند، همان کلمات هارون را به پیامبر عرضه داشت: «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکادُوا یَقْتُلُونَنِی این قوم مرا تنها گذاشتند و ضعیف نمودند و نزدیک بود مرا بکشند (تصمیم به کشتن من گرفتند امّا نتوانستند این تصمیم را عملی سازند)».

امیر من، معصوم است نه یک قدم فروتر و نه گامی فراتر. او نه اجتهاد شخصی دارد و نه اندیشه ی سیاست مداری و مصلحت طلبی که طبق دستورات الهی که در ضمن نامه هایی به نام وصیّت مهر و موم شده در زمان پیامبر(ص) توسط جبرییل(ع) از آسمان برای ایشان و یازده تن از فرزندان ایشان آمد رفتار می فرمود.(۱)

گواه این بیان در معتبرترین کتاب های شیعیان و نیز مخالفین آمده است. احادیث بسیاری مبنی بر این است که امیرالمؤمنین(ع) مطابق با وظیفه ی خویش

۱- الطّرف:۳۳۷ الطّرفه الرّابعه عشر همچنین رجوع کنید به طرفه۲۶.

ص:۴۸

و وصیّت رسول الله(ص): زمان تجهیز رسول الله(ص)، زمان اجبار به بیعت ، زمان دفاع از حضرت زهرا(س) و حقّ فدک، زمان اقدام غاصبان برای بیعت گرفتن از مردم، هنگام رویارویی با ابوبکر در راه و بردن او به مسجد قبا و نشان دادن پیامبر(ص) به او و ملاقات او با پیامبر(۱) و... برخوردهای افشاگرانه و تندی با غاصبان داشتند و در دوران حکومت غاصبانه آنان اقدامات لازم را برای هدایت مردم و نجات گرفتاران از اجرای حکم های ناروا بر آنان، جلوگیری از ایجاد و ترویج بدعت ها و... و در درجه اوّل حفظ اسلام انجام دادند.

دوّمین علّت بردباری سرور یگانه ام، وصیّت رسول الله(ص) بود:

علی جان! صبر کن، صبر...

علی جان! صبر کن، صبر... (۲)

امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: «وَ أَوْصَانِی رَسُولُ اللَّهِ(ص) فَقَالَ: یَا عَلِیُّ! إنْ وَجَدْتَ فِئَةً تُقَاتِلُ بِهِمْ فَاطْلُبْ حَقَّکَ وَ إِلَّا فَالْزَمْ بَیْتَکَ، فَإِنِّی قَدْ أَخَذْتُ لَکَ الْعَهْدَ یَوْمَ غَدِیرِ خُمٍّ بِأَنَّکَ خَلِیفَتِی وَ وَصِیِّی وَ أَوْلَی النَّاسِ بِالنَّاسِ مِنْ بَعْدِی فَمَثَلُکَ کَمَثَلِ بَیْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ یَأْتُونَکَ النَّاسُ وَ لَا تَأْتِیهِم و پیامبرخدا(ص) مرا وصیّت نموده، فرمود: ای علی! اگر گروهی را پیدا کردی که با همراهی آنها بجنگی، حقّ خود را طلب کن وگرنه در خانه ات بنشین؛ زیرا من برای تو در روز غدیرخم از مردم پیمان گرفته ام بر اینکه تو جانشین من و وصیّ من وسزاوارترین مردم پس از من

۱- در ذیل عنوان احادیث مناشده، این مورد نیز آورده شده است.

۲- أمر النّبی(ص) الوصیّ بالصّبر ما لم یجد عوناً پیامبر(ص) به وصیّ خود (امیرالمؤمنین(ع)) وصیّت به صبر نمود تا زمانی که یاوری ندارد: الطّرف:۵۰۳ الطّرفه۲۴.

ص:۴۹

هستی. مَثَل تو مَثَل خانه خداست که مردم باید به سوی تو آیند نه اینکه تو به سوی آنان روی».(۱)

عبدالله بن عبّاس در حدیثی طولانی گوید: خدمت امیرالمؤمنین مشرّف شدیم و عرض کردیم: ای اباالحسن! ما را از آنچه رسول الله نزد تو وصیّت فرمود، آگاه نما. حضرت فرمودند: به زودی به شما خبر خواهم داد. (پیامبر) فرمود: «إنَّ اللَّهَ اصْطَفی لَکُمُ الدِّینَ وَ ارْتَضاهُ لَکُمْ وَ تَمّم عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ و کُنْتُمْ أَحَقَّ بِها وَ أَهْلَها، الله الله یا عَلِیُّ احْفَظْ وَصِیَّتِی وَ ارْعَ ذِمامِی وَ أَوْف بِعَهْدِی وَ أَنْجِزْ مَوْعِدِی، وَ اقْضِ دَیْنِی، وَ کُنْ مَکانِی، وَ قُمْ مَقامِی، وَ أَحْیِ سُنَّتِی وَ ادْعُ مَنْ یَجِیَ إِلی مِلَّتِی همانا خداوند برای شما دین را برگزیده و برای شما بدان خشنود گشته و نعمت هایش را بر شما تمام فرموده است و شما بدان سزاوارترین هستید و اهل آن هستید.

خدا را خدا را! ای علی وصیّتم را حفظ کن، تعهّدات مرا بپرداز و به پیمانم وفا کن و وعده ام را عملی نما، دِین مرا بپرداز و در جایگاه من باش، در محلّ قیامم، قیام کن و سنّت مرا زنده کن و آن کس را که می آید، به سوی ملّت من دعوت کن.

إنَّ اللَّهَ تَعالَی لَمّا اصْطَفانِی وَ اخْتارَنِی، ذَکَرْتُ دَعْوَهَ مُوسَی، فَقُلْتُ: إلَهی اجْعَلْ لِی وَزِیراً، فَأَوْحَی اللَّهُ إلی: إنَّ عَلِیّاً وَزِیرُکَ وَ ناصِرُکَ وَ الْخَلِیفَهُ مِنْ بَعْدِکَ، فَأَنْتَ یا عَلِیُّ وَ وُلْدُکَ أَئِمَّهُ الْهُدَی، وَ أَنْتُمْ قادَهُ التُّقی، وَ بَقِیَّهُ عِتْرَهِ الْمُصْطَفَی، أَنْتُمُ الَّذِینَ أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَی الْعِبادِ مَوَدَّتَکُمْ وَ وَلایَتَکُمْ، وَ أَنْتُمْ الشَّجَرَهُ الَّتِی أَنَا أَصْلُها وَ أَنْتُمْ فَرْعُها فَمَنْ تَمَسَّکَ بِها فَقَدْ نَجا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها فَقَدْ هَوَی، أَنْتُمُ الَّذِینَ ذَکَرَکُمُ اللَّهُ فِی کِتابِهِ وَ وَصَفَکُمْ لِلْعِبادِ فَقالَ: إنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ

۱- بحارالانوار:۹۳/۱۵ به نقل از تفسیر النعمانی به سند خود از امیرالمؤمنین(ع).

ص:۵۰

ذُرِّیَّهً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ (۱) فَأَنْتُم صِفْوَهُ اللَّهِ مِنْ آدَمَ وَ سُلالَتُهُ مِنْ نُوحٍ، وَ الْآلُ مِنْ إبْراهِیمَ وَ الْأُسْرَهُ مِنْ إسْماعِیلَ وَ الْعِتْرَهُ الْهادِیَهُ مِنْ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله وسلم) همانا خدای تعالی چون مرا برگزید و اختیار فرمود، دعا و درخواست موسی را یاد کردم و عرضه داشتم: خدای من! برای من وزیری قرار بده. از این رو خداوند بر من چنین وحی فرمود: «همانا علی وزیر و یاور تو و خلیفه پس از توست». پس تو ای علی و فرزندانت، امامان هدایت هستید و همانا شما پیشوایان پرهیزگاری و باقیمانده عترت مصطفی هستید. شما هستید آن کسانی که خداوند دوستی و ولایت شما را بر مردم واجب فرموده است و شما هستید درختی که من اصل آن هستم و شما شاخه های آن. آن کس که بدان چنگ زند، هر آینه رهایی یافته و آنکه از آن سرپیچی کند، به تحقیق نابود شده است. شما کسانی هستید که خدا شما را در کتابش یاد فرموده و برای بندگان خود توصیف کرده و فرموده است: «همانا خدا آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برگزید. ذریّه ای که برخی از برخی دیگرند». شما هستید برگزیدگان خدا از آدم و خانواده ای از نوح و آل از ابراهیم و خانواده اسماعیل وعترت هدایت گر از محمّد(ص).

فَاصْبِرْ یا عَلِیُّ عَلی قَضاءِ اللَّهِ حُلْوَهُ وَ مُرَّهُ، أَما إنَّهُم سَیَظْهَرُونَ لَکَ مِنْ بَعْدِی ما کَتَمُوا وَ یُعْلِنُونَ لَکَ ما أَسَرُّوا، فَإنَّ أَتَوْکَ فَتابَعُوکَ طائِعِینَ غَیْرَ مُکْرَهِینَ فَاقْبَلْهُم فَحَظُّهُمْ الْأَوْفی أَصابُوا، وَ رَبَّهُمْ أَطاعُوا، وَ نَبِیَّهُمْ أَرْضَوْا وَ إنْ أَزالُوا الْحَقَّ عَنْکَ عِداوَهً وَ ضِغْناً فَحَظَّهُمْ نَقَصُوا، وَ رَبَّهُمْ عَصَوْا، وَ نَبِیَّهُمْ أَسْخَطُوا وَ الَّذِی سَیَصِیرُ الْأَمْرُ إلَیْهِ یاعَلِیُّ سَیَمُوتُ وَ یَدَعُها لَیْسَ بِمُخَلَّدٍ فِیها فَلا تُزاحِمْهُمْ عَلی دُنْیاهُمْ، وَ لا تَبغِ باقِیاً بِفانٍ، وَ ائْتِنِی مَظْلُوماً، وَ لا تَأْتِنِی ظالِماً، وَ اعْلَمْ أَنَّکَ ما تَصِیرُ إلَیْهِ خَیْرٌ مِمّا أَنْتَ فِیهِ

۱- (۳) سوره آل عمران: آیه۳۴.

ص:۵۱

پس ای علی! بر قضای خداوند، شیرین و تلخ آن صبر پیشه ساز. امّا آنان پس از من برای تو چیزی را آشکار می سازند که پنهان کرده اند و چیزی را که پوشیده می داشتند، آشکار می کنند. اگر فرمانبردار و خشنود نزد تو آمدند، به آنان روی آور که به برترین بهره ی خود رسیده اند و پروردگارشان را پیروی نموده اند و پیامبرشان را خشنود ساخته اند. و اگر حق را از روی دشمنی و کینه از تو بردند، به راستی که بهره ی خود را ناقص و پروردگارشان را سرپیچی و پیامبرشان را خشمناک کرده اند. و آن کسی که امر (خلافت) به او رسد، به زودی خواهد مُرد و آن (امر خلافت) را رها خواهد کرد و در آن (تکیه بر جایگاه خلافت) جاودان نخواهد بود؛ بنابراین به خاطر دنیای آنان با ایشان تنگ مگیر و آخرت را که جاوید است به دنیای نابود شدنی، مفروش و مظلوم نزدم بیا و ظالم میا و بدان که آنچه به سوی آن روانه هستی، نیکوتر است از آنچه در آن به سر می بری».(۱)

پرده را بالا بردم...

از جمله احادیثی که از آشکارترین مصادیق ایستادگی های حضرت در برابر غاصبان بوده و برخورد حضرت را با امّت فریب خورده فریب کار و غاصبان خلافت بیان می کند، این حدیث شریف است که در یکی از معتبرترین کتاب های حدیثی شیعه یعنی جلد هشتم کتاب شریف الکافی: «الروضه» آمده است. شیخ کلینی به سند خود از اَبی هَیثَم بن تَیِّهان نقل می کند که امیرالمؤمنین(ع) در مدینه برای مردم چنین خطبه فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ... أَیُّهَا الْأُمَّهُ الَّتِی خُدِعَتْ فَانْخَدَعَتْ وَ عَرَفَتْ خَدِیعَهَ مَنْ خَدَعَهَا فَأَصَرَّتْ عَلَی مَا عَرَفَتْ وَ اتَّبَعَتْ

۱- المسترشد:۶۰۸- ۶۱۰ ح۲۷۷.

ص:۵۲

أَهْوَاءَهَا وَ ضَرَبَتْ فِی عَشْوَاءِ غَوَایَاتِهَا وَ قَدِ اسْتَبَانَ لَهَا الْحَقُّ فَصَدَّتْ عَنْهُ وَ الطَّرِیقُ الْوَاضِحُ فَتَنَکَّبَتْهُ أَمَا وَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ لَوِ اقْتَبَسْتُمُ الْعِلْمَ مِنْ مَعْدِنِهِ وَ شَرِبْتُمُ الْمَاءَ بِعُذُوبَتِهِ وَ ادَّخَرْتُمُ الْخَیْرَ مِنْ مَوْضِعِهِ وَ أَخَذْتُمُ الطَّرِیقَ مِنْ وَاضِحِهِ وَ سَلَکْتُمْ مِنَ الْحَقِّ نَهْجَهُ لَنَهَجَتْ بِکُمُ السُّبُلُ وَ بَدَتْ لَکُمُ الْأَعْلَامُ وَ أَضَاءَ لَکُمُ الْإِسْلَامُ فَأَکَلْتُمْ رَغَداً وَ مَا عَالَ فِیکُمْ عَائِلٌ وَ لَا ظُلِمَ مِنْکُمْ مُسْلِمٌ وَ لَا مُعَاهَدٌ وَ لَکِنْ سَلَکْتُمْ سَبِیلَ الظَّلَامِ فَأَظْلَمَتْ عَلَیْکُمْ دُنْیَاکُمْ بِرُحْبِهَا وَ سُدَّتْ عَلَیْکُمْ أَبْوَابُ الْعِلْمِ فَقُلْتُمْ بِأَهْوَائِکُمْ وَ اخْتَلَفْتُمْ فِی دِینِکُمْ فَأَفْتَیْتُمْ فِی دِینِ اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ اتَّبَعْتُمُ الْغُوَاهَ فَأَغْوَتْکُمْ وَ تَرَکْتُمُ الْأَئِمَّهَ فَتَرَکُوکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ تَحْکُمُونَ بِأَهْوَائِکُمْ إِذَا ذُکِرَ الْأَمْرُ سَأَلْتُمْ أَهْلَ الذِّکْرِ فَإِذَا أَفْتَوْکُمْ قُلْتُمْ هُوَ الْعِلْمُ بِعَیْنِهِ فَکَیْفَ وَ قَدْ تَرَکْتُمُوهُ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَ خَالَفْتُمُوهُ رُوَیْداً عَمَّا قَلِیلٍ تَحْصُدُونَ جَمِیعَ مَا زَرَعْتُمْ وَ تَجِدُونَ وَخِیمَ مَا اجْتَرَمْتُمْ وَ مَا اجْتَلَبْتُمْ وَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّی صَاحِبُکُمْ وَ الَّذِی بِهِ أُمِرْتُمْ وَ أَنِّی عَالِمُکُمْ وَ الَّذِی بِعِلْمِهِ نَجَاتُکُمْ وَ وَصِیُّ نَبِیِّکُمْ وَ خِیَرَهُ رَبِّکُمْ وَ لِسَانُ نُورِکُمْ وَ الْعَالِمُ بِمَا یُصْلِحُکُمْ فَعَنْ قَلِیلٍ رُوَیْداً یَنْزِلُ بِکُمْ مَا وُعِدْتُمْ وَ مَا نَزَلَ بِالْأُمَمِ قَبْلَکُمْ وَ سَیَسْأَلُکُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْ أَئِمَّتِکُمْ مَعَهُمْ تُحْشَرُونَ وَ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ غَداً تَصِیرُونَ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ کَانَ لِی عِدَّهُ أَصْحَابِ طَالُوتَ أَوْ عِدَّهُ أَهْلِ بَدْرٍ وَ هُمْ أَعْدَاؤُکُمْ لَضَرَبْتُکُمْ بِالسَّیْفِ حَتَّی تَئُولُوا إِلَی الْحَقِّ وَ تُنِیبُوا لِلصِّدْقِ فَکَانَ أَرْتَقَ لِلْفَتْقِ وَ آخَذَ بِالرِّفْقِ اللَّهُمَّ فَاحْکُمْ بَیْنَنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَیْرُ الْحَاکِمِینَ.

قَالَ: ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَمَرَّ بِصِیرَهٍ فِیهَا نَحْوٌ مِنْ ثَلَاثِینَ شَاهً فَقَالَ: وَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ لِی رِجَالًا یَنْصَحُونَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لِرَسُولِهِ بِعَدَدِ هَذِهِ الشِّیَاهِ لَأَزَلْتُ ابْنَ آکِلَهِ الذِّبَّانِ عَنْ مُلْکِهِ. قَالَ: فَلَمَّا أَمْسَی بَایَعَهُ ثَلَاثُمِائَهٍ وَ سِتُّونَ رَجُلًا عَلَی الْمَوْتِ. فَقَالَ لَهُمْ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ(ع): اغْدُوا بِنَا إِلَی أَحْجَارِ الزَّیْتِ مُحَلِّقِینَ وَ حَلَقَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ(ع). فَمَا وَافَی مِنَ الْقَوْمِ مُحَلِّقاً إِلَّا أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ حُذَیْفَهُ بْنُ الْیَمَانِ وَ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ وَ جَاءَ سَلْمَانُ فِی آخِرِ الْقَوْمِ. فَرَفَعَ یَدَهُ إِلَی السَّمَاءِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی کَمَا اسْتَضْعَفَتْ بَنُو إِسْرَائِیلَ هَارُونَ، اللَّهُمَّ فَإِنَّکَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِی وَ مَا نُعْلِنُ وَ مَا یَخْفَی

ص:۵۳

عَلَيْكَ شَیْ ءٌ فِی الْأَرْضِ وَ لَا فِی السَّمَاءِ تَوَفَّنِی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِينَ أَمَا وَ الْبَيْتِ وَ الْمُفْضِی إِلَی الْبَيْتِ [وَ فِی نُسْخَهٍ وَ الْمُزْدَلِفَهِ وَ الْخِفَافِ إِلَی التَّجْمِيرِ لَوْ لَا عَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَيَّ النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ(ص) لَأَوْرَدْتُ الْمُخَالِفِينَ خَلِيجَ الْمَنِيَّهِ وَ لَأَرْسَلْتُ عَلَيْهِمْ شَآبِيبَ صَوَاعِقِ الْمَوْتِ وَ عَنْ قَلِيلٍ سَيَعْلَمُونَ.(۱)

سپاس برای خداوندی است که جز او خدایی نیست... (تا اینکه فرمودند): ای امّتی که فریبش دادند و فریب خورد و فریبِ فریبکار خود را فهمید و دانسته بر پذیرش این فریب پافشاری کرد و از هوی و هوس خویش پیروی نمود و خود را به تاریکی گمراهی افکند و با اینکه حق و راستی برایش آشکار بود، از آن روی برتافت، به راه روشن پشت کرد و بیراهه رفت!

سوگند به آنکه دانه را شکافت و جاندار را آفرید! اگر شما دانش را از معدنش کسب می کردید و آب را گوارا و شیرین نوش کرده و خوبی را از جایگاه آن ذخیره می گرفتید و راه را از آنجا که روشن است می پیمودید و به روش درست می رفتید، راه ها در برابر شما هموار بود و نشانه ها در برابر شما پدیدار و اسلام برای شما می درخشید و خوش و فراوان می خوردید و دیگر در میان شما کسی یافت نمی شد که گرسنه باشد و دیگر بر مسلمان یا هم کیش شما ستم روا نمی شد. ولی شما راه تاریکی پیمودید و دنیا با تمام گستردگی بر شما تیره وتار شد و درهای علم و دانش به روی شما بسته شد.

شما با هوای نفس سخن گفتید و در دین اختلاف کردید و ندانسته به احکام دین فتوا داده و در پی گمراهان به راه افتادید، تا شما را گمراه کردند. و امامان بر

۱- صفحه ۳۱ حدیث ۵.

ص:۵۴

حق را رها کردید و آنها نیز شما را وانهادند و به وضعی افتادید که به دل خواه خود داوری کنید، نه به حق.

هرگاه مسأله ایی پیش می آمد، از اهل ذکر (اهل بیت پیامبر(ص)) می پرسیدید و چون نظری برای شما می دادند، سخن ایشان را همان دانش تلقّی می کردید. پس چه شد که آنها را رها کرده و پشت سر نهادید و با ایشان به مخالفت برخاستید؟!

آرام باشید که به زودی آنچه را کِشتید، خواهید دروید و سرانجام جرم های خود را و هرآنچه را به سوی خود جلب کردید، خواهید دید.

سوگند به آنکه دانه را شکافت و سبز کرد و جاندار را آفرید و بدان روح بخشید! هر آینه می دانید که منم صاحب الامر و پیشوای شما و کسی که باید از او فرمان برید و پیروی اش کنید و منم دانشمند و عالِم شما در آنچه شما را اصلاح کند، و آنکه به وسیله دانشش شما را نجات تواند بخشید. من هستم وصیّ پیامبر شما و برگزیده ی پروردگارتان و زبان قرآنتان و دانا به مصلحت شما.

و پس از اندک مدّتی، آرام آرام بر شما فرود خواهد آمد آنچه بدان وعده داده شده اید و آنچه به امّت های پیش از شما نازل شده است. و همانا خداوند شما را درباره امامانتان بازپرسی کند، با آنان محشور خواهید شد و فردا به درگاه خداوند عزّوجل خواهید رفت.

به خدا سوگند! اگر به شماره یاران طالوت، یا شماره یاران بدر، یاور داشتم، هر آینه با تیغ شما را می زدم تا به حق بازگردید و به راستی گرایید. و این کار برای پیوند شکاف و نرمش بهتر بود. خدایا میان ما به حق حکم فرما که تو بهترین حاکم هستی.

ص:۵۵

راوی گوید: امام(ع) سپس از مسجد بیرون رفت و به آغلی رسید که در آن حدود سی گوسفند بود. امام(ع) فرمود: به خدا قسم! اگر به تعداد این گوسفندان برای من مردانی بود که برای خداوند عزّوجل و رسولش خیرخواه بودند، پسرِ زنِ مگس خوار معاویه پسر هند جگرخوار را از سلطنتش برمی داشتم.

راوی می گوید: چون شب شد، سیصد و شصت نفر با او تا دم مرگ بیعت کردند. امیرالمؤمنین فرمود: به هنگام بامداد در محل احجار الزّیت گرد آیید و برای نشانی، همگی سرها را بتراشید و خود امیرالمؤمنین هم سرش را تراشید و از آن جمع سر تراشیده در وعده گاه حاضر نشدند مگر ابوذر و مقداد و حذیفه بن یمان و عمار بن یاسر و سلمان هم در آخر آنان رسید. حضرت دست بر آسمان برداشت و فرمود: خدایا! این مردم مرا خوار شمردند، چنان که بنی اسرائیل هارون را. خدایا! تو می دانی آنچه را آشکار و پنهان می داریم و هیچ چیز در زمین و آسمان بر تو پوشیده نیست. مرا مسلمان از دنیا ببر و به نیکان برسان.

قسم به خدای کعبه و آنکه دست به کعبه سایید و سوگند به مزدلفه و گام هایی که برای رمی جمره بردارند! اگر نبود سفارش و عهدی که پیغمبر امّی به من کرده است، من همه مخالفان را به درّه مرگ می باراندم و به همین زودی خواهید دانست.(۱) بگذریم که قلب تنهایش را، جز سینه چاه، محرم اسرار نبود... .

روزگارم چنین بود...

۱- نهج السعاده:۱/۶۰-۶۵ چاپ ارشاد. مرآه العقول:۲۵/۷۰، بیت الأحزان:۹۷-۹۹. و از کتاب های مخالفین: این خطبه و ماجرا را سید ابوطالب یحیی بن الحسین الحسنی که از محدّثین زیدی مذهب (ت۴۲۴ه.ق) است در تیسیر المطالب:۲۰۶ اواخر باب۱۴ چاپ اوّل، به صورت مسند از ابی هیثم بن تیّهان از حضرت(ع) نقل کرده است.

ص:۵۶

از حنظل تلخ تر و از استخوان در گلو ناگوارتر بود. از میان سینه ی تفتیده ی مولای یگانه ام، بشنویم: پس از آنکه مردم با امیرالمؤمنین(ع) بیعت کردند، حضرت نامه ای برای موالیان و شیعیان خود نوشتند تا روزهای جمعه در مسجدها خوانده شود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَانِ الرَّحیم مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَیٍّ أَمیرِ الْمُؤْمِنینَ إلی شیعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُسْلِمینَ. أَمّا بَعْدُ، فَإنَّ اللَّهَ- سُبْحانَهُ- بَعَثَ مُحَمَّداً(ص) بَشیراً وَ نَذیراً لِلْعالَمینَ، وَ مُهَیْمِناً عَلَی الْمُرْسَلینَ، وَ أَمیناً عَلَی التَّنْزیلِ، وَ شَهیداً علی هذِهِ الأُمَّهِ. فَیا لَها مِنْ نِعْمَهٍ ما أَعْظَمَها إنْ لَمْ تَخْرُجُوا مِنْها إلی غَیْرِها. وَیا لَها مَنْ مُصیبَهٍ ما أَعْظَمَها، إنْ لَمْ تُؤْمِنُوا بِها، وَ تَرْغَبُوا عَنْها بسم الله الرّحمان الرّحیم. از جانب بنده ی خدا علی امیرالمؤمنین به سوی شیعیانش از مؤمنان و مسلمانان. امّا بعد! به راستی که خداوند سبحانه محمّد(ص) را بشارت دهنده و بیم دهنده برای عالمیان و شاهد بر فرستادگان و امین بر تنزیل و گواه بر این امّت برانگیخت. پس شگفتا از نعمتی که چه باعظمت است اگر از آن خارج نشوید و به سوی دیگری روید. و شگفتا از مصیبتی که چه با عظمت است اگر بدان ایمان نیاورید و بدان رغبت نورزید.

فَلَمَّا اسْتَکْمَلَ نَبِیُّ اللَّهِ(ص) مُدَّتَهُ مِنَ الدُّنْیا، تَوَفَّاهُ اللَّهُ إلَیْهِ سَعیداً حَمیداً، مَشْکُوراً سَعْیُهُ، مَرْضِیّاً عَمَلُهُ، مَغْفُوراً ذَنْبُهُ، شَریفاً عِنْدَ اللَّهِ نُزُلُهُ. فَیا لَمَوْتُهُ مُصیبَهٌ خَصَّتِ الأَقْرَبینَ، وَ عَمَّتْ جَمیعَ الْمُسْلِمینَ، ما أُصیبُوا قبْلَها بِمِثْلِها، وَ لَنْ یُعایِنُوا بَعْدَها أُخْتَها چون عمر پیامبرخدا(ص) در دنیا سپری شد، خداوند او را سعادتمند و ستوده از دنیا برد، در حالی که تلاش او مورد سپاس و عملش مورد رضایت و گناهش

ص:۵۷

مورد بخشش قرار گرفته بود(۱) و شرافتمندانه نزد خدا وارد شد. پس مصیبت رحلتش بر خصوص نزدیکانش سخت بود و بر عموم مسلمانان ناگوار. پیش از این به چنین مصیبتی مبتلا نشده بودند و هرگز مانند آن را نخواهند دید.

فَلَمّا مَضی(ص) لِسَبيلِهِ، وَ قَدْ بَلَّغَ ما أُرْسِلَ بِهِ، وَ تَرَكَ كِتابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ إِمامَيْنِ لا يَخْتَلِفانِ، وَ أَخَوَيْنِ لا يَتَخاذَلانِ، وَ مُجْتَمِعَيْنِ لا يَتَفَرَّقانِ، تَنازَعَ الْمُسْلِمُونَ الأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ. وَ لَقَدْ قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ مُحَمَّداً(ص) وَ لَأَنا أَوْلَى النّاسِ بِهِ مِنِّي بِقَميصي هذا چون پیامبر(ص) در راه خدا از دنیا رفت در حالی که آنچه را بدان فرستاده شده بود، ابلاغ فرمود و کتاب خدا و اهل بیتش را دو پیشوایی که با یکدیگر اختلاف نکنند و دو برادر که خوار نشوند و به هم پیوندخوردگانی که از یکدیگر جدا نشوند، قرار داد؛ مسلمانان درباره ی امر خلافت پس از پیامبر، به نزاع برخاستند در حالی که خداوند جان پیامبرش محمّد(ص) را گرفته بود. و هر آینه من از مردم سزاوارترین نسبت به پیامبر بودم از این پیراهنم نسبت به تنم.

فَوَ اللَّهِ ما كانَ يُلْقى فى رَوْعي، وَ لا يَخْطُرُ بِبالي، وَ لا عَرَضَ فى رَأْيي، أَنَّ وَجْهَ النّاسِ إِلى غَيْري، وَ أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هذَا الأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ(ص) عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ لا أَنَّهُمْ مُنَحُّوهُ عَنّي مِنْ بَعْدِهِ. فَلَمّا أَبْطَؤُوا عَنّي بِالْوَلايَةِ لِهِمَمِهِمْ، وَ تَثَبَّطَ الأَنْصارُ، وَ هُمْ أَنْصارُ اللَّهِ وَ كَتيبَةُ الإِسْلامِ به خدا سوگند! در خاطرم افکنده نمی شد و به فکرم خطور نمی کرد و به نظرم نمی رسید که مردم روی به سوی کسی جز من داشته

۱- مقصود از بخشش گناهان پیامبر این نیست که نعوذ بالله پیامبر مرتکب نافرمانی خدا شده باشند بلکه خداوند، گناهان شیعیان را به پیامبر نسبت داده، سپس برای گرامی داشت پیامبر، آن ها را مورد عفو قرار داده است.

ص:۵۸

باشند.(۱) و مردمِ عرب، امر خلافت را پس از پیامبر(ص) از اهل بیت ایشان بگردانند و خلافت رسول الله را پس از ایشان از من دور گردانند. چون در واگذاری ولایت به من درنگ کردند، کوشیدند تا ولایت را از من بربایند و انصار را که یاری دهندگان خدا و سند اسلام بودند، واپس راندند.

هُمْ، وَ اللَّهِ، رَبُّوا الإِسْلاَمَ كَمَا يُرَبَّى الْفَلْوُ مَعَ غَنَائِهِمْ، بِأَيْدِيهِمُ السِّبَاطِ، وَ أَلْسِنَتِهِمُ السِّلاَطِ. وَ قَالُوا: أَمَّا إِذَا لَمْ تُسَلِّمُوهَا لِعَلِيٍّ فَصَاحِبُنَا أَحَقُّ بِهَا مِنْ غَيْرِهِ به خدا سوگند! آنان اسلام را پروراندند چنانکه کره اسبِ از شیر گرفته را پرورانند، با توانگری و دست های پرسخاوت و زبان هایشان که تیز و برّان بود.(۲) و گفتند: اگر خلافت را تسلیم علی نمی کنید، بزرگِ ما از دیگران به خلافت سزاوارتر است.

فَوَ اللَّهِ مَا أَدْرِي إِلَى مَنْ أَشْكُو. فَإِمَّا أَنْ يَكُونَ الأَنْصَارُ ظُلِمَتْ حَقَّهَا، وَ إِمَّا أَنْ يَكُونُوا

۱- این جمله به عنوان پرخاش، اعتراض و شکایت از کار ناهنجار و ستم آشکارای ستمکاران به اهل بیت(ع) برای اهل مصر نگاشته شده است. نه اینکه حضرت از توطئه های پشت پرده، ناآگاه بودند بلکه این کلام برای نمایاندن فرط قباحت و زشتی مطلب و وقاحت این اعمال بیان شده است که آنان چنین امر پابرجایی را که از خورشید روشن تر بود، انکار نمودند و به غصبِ آن راضی شدند. نظیر این بیان در قرآن کریم نیز وجود دارد. به عنوان مثال در قرآن آمده است: «وَ إِذْ قالَ اللَّهُ يا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ ای عیسی! آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به جای خدا، به خدایی برگزینید؟». این در حالی است که خداوند به یقین می دانست که چنین نبوده امّا برای نشان دادن بزرگی این گناه، چنین فرموده است.

۲- این جمله به عنوان مذمّت به کار رفته است بدین مقصود که زبان های آنان برای غصبِ خلافت بسیار گویا بود و این صفت بسیار زشتی است.

ص:۵۹

ظَلَمُونی حَقّی. بَلْ حَقِّیَ الْمَأْخُوذُ، وَ أَنَا الْمَظْلُومُ به خدا سوگند! نمی دانم نزد چه کسی شکوه برم. از سویی به انصار درباره ی حقّ آنان ظلم شد و از سوی دیگر آنان (انصار) به من درباره ی حقّم ظلم کردند. بلکه حقّم گرفته شده بود و من مظلوم بودم.

فَقَالَ قَائِلُ قُرَیْش: إنَّ نَبِیَّ اللَّهِ قَالَ: الأَئِمَّهُ مِنْ قُرَیْشٍ، فَدَفَعُوا الأَنْصَارَ عَنْ دَعْوَتِهَا، وَ مَنَعُونی حَقّی مِنْهَا. وَا عَجَباً أَتَکُونُ الْخِلَافَهُ بِالصَّحَابَهِ، وَ لَا تَکُونُ بِالْقَرَابَهِ وَ الصَّحَابَهِ کسی از قریش گفت: همانا پیامبر خدا فرموده است: ائمّه از قریش هستند. بدین وسیله انصار را از ادّعای خلافت، دور کردند در حالی که مرا از دست یابی به حقّم در خلافت، بازداشتند. شگفتا! آیا خلافت به همراهی ثابت می شد ولی به خویشاوندی و همراهی ثابت نمی شد؟

فَإنْ کُنْتَ بِالشُّوری مَلَکْتَ أُمُورَهُمْ فَکَیْفَ بِهذَا وَ الْمُشیرُونَ غُیَّبُ

وَ إنْ کُنْتَ بِالْقُرْبی حَجَجْتَ خَصیمَهُمْ فَغَیْرُکَ أَوْلی بِالنَّبِیِّ وَ أَقْرَبُ

اگر چنین بود که با مشورت، امور آنان را مالک شدی، چگونه این رفت حال آنکه مشورت شوندگان حضور نداشتند؟ و اگر به خویشاوندی با پیامبر، کسی را که از میان آنان بسیار مخاصمه می کرد، حجّت آوردی، چگونه چنین شد در حالی که جز تو، نسبت به پیامبر سزاوارتر و نزدیک تر بود؟

وَ لَقَدْ أَتَانی رَهْطٌ یَعْرِضُونَ النَّصْرَ عَلَیَّ، مِنْهُمْ أَبْنَاءُ سَعیدٍ، وَ الْمِقْدَادُ بْنُ الأَسْوَدِ، وَ أَبُوذَرٍّ الْغِفَارِی، وَ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ، وَ سَلْمَانُ الْفَارِسِیُّ، وَ الزُّبَیْرُ بْنُ الْعَوّامِ، وَ الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ. فَقُلْتُ لَهُمْ: إنَّ عِنْدی مِنْ نَبِیِّ اللَّهِ(ص) عَهْداً، وَ لَهُ إلَیَّ وَصِیَّهٌ، وَ لَسْتُ أُخَالِفُ مَا أَمَرَنی بِهِ و به راستی که گروهی نزد من آمدند در حالی که دستِ یاری به من می دادند. از جمله آنان بودند فرزندان سعید و مقداد بن اسود و ابوذر غفاری و

ص:۶۰

عمار بن یاسر و سلمان فارسی و زبیر بن عوام و براء بن عازب. من به آنان گفتم: از جانب پیامبر خدا نزد من عهد و پیمانی و به من وصیّتی است و من چنین نیستم که درباره ی آنچه مرا بدان امر فرموده است، مخالفت کنم.

فَوَ اللَّهِ لَوْ خَزَمُونی بِأَنْفی لَأَقْرَرْتُ لِلَّهِ تَعالی سَمْعاً وَ طاعَهً. فَلَمّا راعَنی إِلّا انْثِیالُ النّاسَ عَلی فُلانٍ وَ إِجْفالُهُمْ إِلَیْهِ یُبایِعُونَهُ. فَأَمْسَکْتُ یَدِی، وَ رَأَیْتُ أَنّی أَوْلی وَ أَحَقُّ بِمَقامِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ(ص) فِی النّاسِ مِمَّنْ تَوَلَّی الأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ پس به خدا سوگند! اگر ریسمان در بینی ام نهاده و مرا بکشند، به یقین در مقابل فرمان خدایِ تعالی شنونده و اطاعت کننده هستم. مرا به شگفتی نینداخت مگر اجتماع مردم بر فلانی (ابوبکر) و گرد آمدن آنان به سوی او که با او بیعت می کردند. پس دستِ خود نگاه داشتم و دیدم من در میان مردم نسبت به جایگاه محمّد رسول خدا(ص)، نزدیک تر و سزاوارترم از کسی که پس از حضرت، امر خلافت را به دست گرفت.

وَ قَدْ کانَ نَبِیُّ اللَّهِ أَمَّرَ أُسامَهَ بْنَ زَیْدٍ عَلی جَیْشٍ وَ جَعَلَهُما فی جَیْشِهِ، وَ ما ظَنَنْتُ أَنَّهُ تَخَلَّفَ عَنْ جَیْشِ أُسامَهَ، إِذْ کانَ النَّبِیُّ(ص) قَدْ أَمَّرَهُ عَلَیْهِ وَ عَلی صاحِبِهِ. وَ ما زالَ النَّبِیُّ(ص) إِلی أَنْ فاضَتْ نَفْسُهُ یَقُولُ: أَنْفِذُوا جَیْشَ أُسامَهَ. أَنْفِذُوا جَیْشَ أُسامَهَ این در حالی بود که پیامبر خدا، اسامه بن زید را بر لشکر امیر قرار داد و آن دو نفر (ابوبکر و عمر) را در میان لشکر او قرار داد. و گمان نداشتم که او از سپاه اسامه سرپیچی کند در حالی که پیامبر(ص)، اسامه را بر او (ابوبکر) و همراهش (عمر) امیر قرار داده بود. و پیامبر(ص) تا آن هنگام که از دنیا رفت، پیوسته می فرمود: به سپاه اسامه بپیوندید. به سپاه اسامه بپیوندید.

فَلَبِثْتُ بِذلِکَ ما شاءَ اللَّهُ، حَتّی رَأَیْتُ راجِعَهَ النّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الإِسْلامِ، یَدْعُونَ إِلی مَحْقِ دینِ اللَّهِ، وَ مَحْوِ مِلَّهِ مُحَمَّدٍ(ص) وَ إِبْراهیمَ(ع). فَخَشیتُ، إِنْ أَنَا قَعَدْتُ وَ لَمْ

ص:۶۱

أَنْصُرِ الإِسْلامَ وَ أَهْلَهُ، أَنْ أرى فيهِ ثَلْماً أَوْ هَدْماً، تَكُونُ الْمُصيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمُ مِنْ فَوْتِ وِلايَتِكُمْ الَّتى إِنَّما هِىَ مَتاعُ أَيّامٍ قَلائِل، ثُمَّ يَزُولُ مِنْها ما كانَ كَما يَزُولُ السَّرابُ، أَوْ يَنْقَشِعُ كَما يَنْقَشِعُ السَّحابُ پس آنچه خدا خواست، در همان حال بودم تا آنکه دیدم گروهی از بازگشت کنندگان مردم، از اسلام بازگشته اند و به نابودی دین خدا و از میان بردن ملّت حضرت محمد(ص) و حضرت ابراهیم(ع) دعوت می کنند. ترسیدم اگر بنشینم و اسلام و اهل آن را یاری ندهم، در اسلام شکاف یا ویرانی مشاهده کنم، که مصیبت آن بر من نسبت به از دست رفتن ولایت بر شما عظیم تر باشد که بهره ی روزهای چندی است و پس از آن هر چه از آن (امر حکومت) بوده نابود می شود همچنان که سراب از میان می رود یا پراکنده می شود همان گونه که ابرها پراکنده شوند.

... وَ قامَ فَرْوَهُ بْنُ عَمْرِو الأَنْصارِىُّ، وَ كانَ يَقُودُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ(ص) فَرَسَيْنِ، وَ يَصْرِمُ أَلْفَ وَسَقٍ مِنْ تَمْرٍ فَيَتَصَدَّقُ بِهِ عَلَى الْمَساكينَ، فَنادى: يا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، أَخْبِرُونى هَلْ فيكُمْ رَجُلٌ تَحِلُّ لَهُ الْخِلافَهُ وَ فيهِ ما فى عَلِيٍّ. فَقالَ قَيْسُ بْنُ مَخْرَمَهَ الزُّهْرِيُّ: لَيْسَ فينا مَنْ فيهِ ما فى عَلِيٍّ. فَقالَ: صَدَقْتَ. فَهَلْ فى عَلِيٍّ ما لَيْسَ فى أَحَدٍ مِنْكُمْ. قالَ: نَعَمْ. قالَ فَما صَدَّكُمْ عَنْهُ. قالَ: اجْتِماعُ النّاسِ عَلى أَبى بَكْرٍ فروه بن عمرو انصاری که رسول خدا(ص) را با دو اسب یاری می کرد و درآمد املاک خود را که هزار وَسَق خرما بود، همه را به فقرا و مساکین صدقه می داد از جا برخاست و ندا برداشت: ای گروه قریش! مرا خبر دهید آیا در میان شما مردی هست که خلافت او را روا باشد و آنچه در علی است، در او باشد؟ قیس بن محزمه زهری گفت: آنچه در علیست در ما نیست. گفت: راست گفتی؛ پس در علی است آنچه در هیچ یک از شما نیست؟ گفت: بله. گفت: پس چه چیز شما را

ص:۶۲

از او مانع شد؟ گفت: گردآمدن مردم بر ابوبکر.

قالَ: أَمَا، وَ اللَّهِ، لَئِنْ أَصَبْتُمْ سُنَّتَكُمْ فَقَدْ أَخْطَأْتُمْ سُنَّةَ نَبِيِّكُمْ، وَ لَوْ جَعَلْتُمُوها فی أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ لَأَكَلْتُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ او گفت: امّا به خدا سوگند! اگر سنّت خود را پیروی کردید (به دنبال میل خود روان شدید) همانا از سنّت پیامبرتان سرپیچی نمودید و اگر خلافت و ولایت را در میان اهل بیت پیامبرتان قرار می دادید، از بالای سر و زیر پای خود روزی می خوردید (برکت شما را فرا می گرفت).

... وَ ما طَمِعْتُ، أَنْ لَوْ حَدَثَ بِهِ حادِثٌ وَ أَنَا حَيٌّ أَنْ يَرُدَّ إِلَيَّ الأَمْرَ الَّذی نازَعْتُهُ فيهِ طَمَعَ مُسْتَيْقِنٍ، وَ لا يَئِسْتُ مِنْهُ يَأْسَ مَنْ لا يَرْجُوهُ. وَ لَوْ لا خاصَّةٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عُمَرَ، وَ أَمْرٌ كانا رَضِياهُ بَيْنَهُما، لَظَنَنْتُ أَنَّهُ لا يَعْدِلُهُ عَنّی و طمع نداشتم طمع آنکه پایدار است که اگر برای او (ابوبکر) اتّفاقی رخ داد و من زنده بودم، خلافتی که بر سر آن نزاع کردم، به من بازگردد و نه از آن ناامید شدم ناامید شدن کسی که امیدی به آن نداشته باشد. و اگر نبود امر ویژه ای که میان او و عمر بود و آن امری که در میان خودشان بدان راضی شده بودند، به یقین گمان داشتم که او (ابوبکر) از من روی برنمی تابد.

وَ قَدْ سَمِعَ قَوْلَ النَّبِيِّ(ص) لِبُرَيْدَةَ الأَسْلَمِيِّ، حينَ بَعَثَنی وَ خالِدَ بْنَ الْوَليدِ إِلَی الْيَمَنِ: إذا افْتَرَقْتُما فَكُلُّ واحِدٍ مِنْكُما عَلی حِيالِهِ، وَ إذا اجْتَمَعْتُما فَعَلِيٌّ عَلَيْكُمْ جميعاً. فَغَزَوْنا، وَ أَصَبْنا سَبْياً فيهِمْ بِنْتُ جَعْفَرٍ جارِ الصَّفا. وَ إِنَّما سُمِّيَتْ جارُ الصَّفا لِحُسْنِها در حالی که سخن پیامبر(ص) به بُرَیْدَه اسلمی را شنیده بود هنگامی که پیامبر، من و خالد بن ولید را به یمن فرستاد که «چون از یکدیگر جدا شُدید، هر یک از شما بر لشکر خود مستقلّاً امارت دارد و چون گرد هم آمدید، پس علی بر

ص:۶۳

شما (امیر) است». ما جنگیدیم و اسیرانی به دست آوردیم که در میان آنان دختر جعفر جارالصّفا بود. و به دلیل زیبایی اش، جارالصّفا نامیده شده بود.

فَأَخَذْتُ الْحَنَفِیَّهَ خَوْلَهَ وَ اغْتَنَمَها خالِدٌ مِنّی، وَ بَعَثَ بُرَیْدَهَ إلی رَسُولِ اللَّهِ مُحَرِّشاً عَلَیَّ، فَأَخْبَرَهُ بِما کانَ مِنْ أَخذی خَوْلَهَ. فَقالَ [رَسُولُ اللَّهِ(ص)]: یا بُرَیْدَهُ، حَظُّهُ فِی الْخُمُسِ أَکْثَرُ مِمّا أَخَذَ، إنَّهُ وَلِیُّکُمْ بَعْدی. سَمِعَها أَبُو بَکْرٍ وَ عُمَرُ، وَ هذا بُرَیْدَهُ حَیٌّ لَم یَمُتْ. فَهَلْ بَعْدَ هذا مَقالٌ لِقائِلٍ خوله حنفیّه را گرفتم و خالد او را به غنیمت از من گرفت و بریده را به سوی رسول الله فرستاد تا ایشان را علیه من تحریک کند و به ایشان خبر داد که من خوله را گرفته ام. پیامبر(ص) فرمود: «ای بریده! بهره ی او (امیرالمؤمنین) در خُمُس، بیش از آن است که ستانده است. همانا او پس از من، سرپرست شماست». ابوبکر و عمر این کلام را شنیدند و این بریده است که نمرده است. آیا پس از این سخنی برای گوینده ای باقیست؟

فَلَمَّا احْتُضِرَ بَعَثَ إلی عُمَرَ فَوَلّاهُ دُونَ الْمَشُورَهِ. وَ تَوَلَّی عُمَرُ الأَمْرَ پس چون ابوبکر به حال احتضار رسید، فرستاده ای به سوی عمر فرستاد و او را بدون مشورت، والی کرد. و عمر امر را در دست گرفت.

... حَتَّی إذا احْتُضِرَ قُلْتُ فی نَفسی: لَیَسَ یَعْدِلُ بِهذا الأَمْرِ عَنّی لِلَّذی قَدْ رَأی مِنّی فِی الْمَواطِنَ، وَ بَعْدَ ما سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ(ص) ما سَمِعَ. فَجَعَلَها عُمَرُ شُوری، وَ جَعَلَنی سادِسَ سِتَّهٍ، وَ أَمَرَ صُهَیْباً أنْ یُصَلِّیَ بِالنّاسِ، وَ دَعا أَبا طَلْحَهَ زَیْدَ بْنَ سَعْدٍ الأَنْصاریَّ فَقالَ لَهُ: کُنْ فی خَمْسینَ رَجُلًا مِنْ قَوْمِکَ، فَاقْتُلْ مَنْ أَبی أنْ یَرْضی مِنْ هؤُلاءِ السِّتَّهِ چون (عمر) به حال احتضار رسید، با خود گفتم: چنین نیست که این امر را از من بگرداند به خاطر چیزهایی که در موقعیّت های مختلف از من دیده بود و پس از آنکه از رسول خدا(ص) شنیده بود آنچه شنیده بود. عمر امر را به شورا نهاد و

ص:۶۴

مرا ششـمین از شـش نفر قرار داد و به صُهیب دسـتور داد تا امامت جماعت کنـد و اباطلحه زیـد بن سـعد انصاری را فراخواند. به او گفت: با پنجاه تن از مردان قوم خود باش. سپس هریک از این شش نفر که راضی نشدند، بکش.

ثُمَّ اخْتَلَفُوا عُثْمانَ ثالِثاً [وَ هُوَ] لَمْ یَکُنْ یَمْلِکُ مِنْ أَمْرِ نَفْسِهِ شَیْئاً، غَلَبَ عَلَیْهِ أَهْلُهُ، فَقادُوهُ إلی أَهْوائِهِمْ کَما تَقُودُ الْوَلیدَهُ الْبَعیرَ الْمَخْطُومَ. فَلَمْ یَزَلِ الأَمْرُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ النّاسِ یَبْعُدُ تارَهً وَ یَقْرُبُ أُخْری، حَتّی نَزَوْا عَلَیْهِ فَقَتَلُوهُ سپس برای سوّمین بار بر عثمان اختلاف پیدا کردند در حالی که او از جانب خودش، در هیـچ کاری اختیار نـداشت. خانواده اش بر او غالب بودنـد. او را طبق میل خود راه بردند آن چنان که بچّه شتر افسار زده را راه برند. پیوسته امر میان او و مردم، باری دور و باری نزدیک می شد تا اینکه بر او شتافتند و او را کشتند.

فَالْعَجَبُ مِنِ اخْتِلاقِ الْقَوْمِ، إذْ زَعَمُوا أَنَّ أَبا بَکْرٍ اسْتَخْلَفَهُ النَّبِیُّ(ص). فَلَوْ کانَ هذا حَقّاً لَمْ یَخْفَ عَلَی الأَنْصارِ فَبایَعَهُ النّاسُ عَلی شُوری. ثُمَّ جَعَلَها أَبُو بَکْرٍ لِعُمَرَ بِرَأْیِهِ خاصَّهً. ثُمَّ جَعَلَها عُمَرُ بِرَأْیِهِ شُوری بَیْنَ سِتَّهٍ. فَهذا الْعَجَبُ مِنِ اخْتِلاقِهِمْ شـگفتا از افترای این قوم: آن گاه که پنداشـتند ابوبکر را، پیـامبر(ص)، جانشـین سـاخت که اگر این راست بود، بر انصـار پوشـیده نبود. پس مردم با او براساس شوری بیعت کردنـد. سـپس ابوبکر، امر خلافت را با نظر ویژه ی خود، برای عمر گذاشت و عمر با نظر خود آن را به شوری میان شـش نفر نهاد. شگفتی از افترای آنان اینجاست.

وَ الدَّلیلُ عَلی ما لا أُحِبُّ أَنْ أَذْکُرَ قَوْلُهُ: هؤُلاءِ الرَّهْطُ الَّذینَ قُبِضَ رَسُولُ اللّهِ(ص) وَ هُوَ عَنْهُمْ راضٍ، فَکَیْفَ یَأْمُرُ بِقَتْلِ قَوْمٍ رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَسُولُهُ. إنَّ هذا لأَمْرٌ عَجیبٌ و دلیل بر آنچه یاد کردن آن را خوش ندارم، سخن اوست: «اینان گروهی هستند

ص:۶۵

که پیامبر خدا(ص) در حالی از دنیا رفت که از آنان راضی بود».(۱) پس چگونه دستور به کشتن کسانی می دهد که خدا و پیامبرش از آنان راضی شده اند؟(۲) همانا این به راستی امری شگفت آور است.

وَ لَمْ یَکُونُوا لِوِلَایَهِ أَحَدٍ أَشَدَّ کَرَاهِیَهً مِنْهُمْ لِوِلَایَتی عَلَیْهِمْ، لأَنَّهُمْ کَانُوا یَسْمَعُونَنی عِنْدَ وَفَاهِ رَسُولِ اللَّهِ(ص) وَ أَنَا أُحَاجُّ أَبَا بَکْرٍ وَ أَقُولُ: یَا مَعْشَرَ قُرَیْشٍ! إِنَّا أَهْلَ الْبَیْتِ أَحَقُّ بِهذَا الأَمْرِ مِنْکُمْ مَا کَانَ مِنْکُمْ مَنْ یَقْرَأُ الْقُرْآنَ، وَ یَعْرِفُ السُّنَّهَ، وَ یَدینُ بِدینِ اللَّهِ الْحَقِّ و هیچ کس را به اندازه ی من که بر آنان والی شوم، ناخوش نداشتند. این بدان جهت بود که هنگام وفات رسول الله(ص)، در حالی که بر ابوبکر احتجاج می کردم، از من شنیده بودند که می گفتم: ای گروه قریش! همانا ما اهل بیت، از شما بر امر خلافت سزاوارتریم. کسی در شما نیست که قرآن قرائت کند در حالی که سنّت را بشناسد و به دین حقیقی الهی، متدیّن باشد.

أَنَا، وَ اللَّهِ، أَوْلی بَهذَا الأَمْرِ مِنْکُمْ، وَ أَنْتُمْ أَوْلی بِالْبَیْعَهِ لی. وَ إِنَّمَا حُجَّتی أَنّی وَلِیُّ هذَا الأَمْرِ دُونَ قُرَیْشٍ أَنَّ نَبِیَّ اللَّهِ(ص) قَالَ: الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ. فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) بِعِتْقِ الرِّقَابِ مِنَ النَّارِ، وَ بِعِتْقِهَا مِنَ السَّیْفِ، وَ هذَانِ لَمَّا اجْتَمَعَا کَانَا أَفْضَلَ مِنْ عِتْقِ الرِّقَابِ مِنَ الرِّقِّ. فَکَانَ لِلنَّبِیِّ(ص) وِلَاءُ هذِهِ الأُمَّهِ. وَ کَانَ لی بَعْدَهُ مَا کَانَ لَهُ من به

۱- این جمله، سخن عمر است که درباره شورای شش نفری گفت.

۲- اشاره به این سخن عمر که گفت: هر کدام از این شش نفر که انتخاب شدند اگر کسی از میان آنان، او را نپذیرفت، گردنش را بزنید و اگر دو نفر راضی نشدند آن دو نفر را بکشید و اگر سه نفر در یک سو و سه نفر در سویی دیگر بودند، آن گروه که عبدالرحمان در آنان است بپذیرید و گروه دیگر را بکشید. و اگر هیچ یک انتخاب نشدند همه را بکشید و مسلمانان، خود یک نفر را بر گزینند.

ص:۶۶

خدا سوگند از شما بر این امر سزاوارترم و شما سزاوارتر هستید که با من بیعت کنید. و همانا دلیل من بر این که من ولیّ این امر هستم نه قریش این است که پیامبرخدا(ص) فرمود: ولایت برای کسی است که آزاد می کند. پیامبرخدا(ص) رهایی گردن ها از آتش و شمشیر را آورد و این دو، چون با یکدیگر جمع شدند، از آزاد نمودن گردن از بندگی، بافضیلت تر است. بنابراین ولایت این امّت بر پیامبر(ص) بود و پس از او، آنچه برای او بود، برای من است.

أَخَذْتُم هذَا الأَمْرَ مِنَ الأَنْصَارِ وَ احْتَجَجْتُمْ عَلَى الْعَرَبْ بِالْقَرَابَهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ(ص)، وَ تَأْخُذُونَهُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ غَصْباً وَ ظُلْماً. أَلَسْتُمْ زَعَمْتُمْ لِلأَنْصَارِ أَنَّكُم أَوْلى بِهذَا الأَمْرِ مِنْهُمْ لِمَكَانِكُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ(ص) لَمَّا كَانَ مُحَمَّدٌ مِنْكُمْ. فَأَعْطَوْكُمُ الْمَقَادَهَ، وَ سَلَّمُوا إلَيْكُمُ الإِمَارَهَ. وَ أَنَا أَحْتَجُّ عَلَيْكُمْ بِمِثْلِ مَا احْتَجَجْتُمْ بِهِ عَلَى الأَنْصَارِ وَ الْعَرَبِ. أَنَا أَوْلى بِرَسُولِ اللَّهِ(ص) مِنْكُمْ حَيّاً وَ مَيِّتاً شما امر خلافت را از انصار ستاندید و بر عرب، به وسیله نزدیکی با رسول الله(ص) احتجاج کردید در حالی که آن را از ما اهل بیت به غصب و ظلم می گیرید؟ آیا چنین نیست که برای انصار دروغ گفتید که شما بر این امر از آنان سزاوارترید به خاطر جایگاهی که نسبت به رسول الله(ص) دارید که محمّد(ص) از شماست. آنان نیز رهبری را به شما بخشیدند و امارت را به شما تسلیم کردند. من نیز بر شما حجّت اقامه می کنم همان گونه که شما بر انصار و عرب احتجاج کردید. من از شما بر زنده و مرده رسول الله(ص) سزوارترم.

وَ أَنَا وَصِيُّهُ وَ وَزِيرُهُ، وَ مُسْتَوْدَعُ عِلْمِهِ وَ سِرِّهِ. وَ أَنَا الصِّدّيق الأَكْبَرُ، أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ صَدَّقَهُ. وَ أَحْسَنُكُمْ بَلاءً فى جِهَادِ الْمُشْرِكينَ، وَ أَعْرَفُكُمْ بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّهِ، وَ أَفْقَهُكُمْ فى الدّينِ، وَ أَعْلَمُكُمْ بِعَوَاقِبِ الأُمُورِ، وَ أَذْرَبُكُمْ لِسَاناً، وَ أَثْبَتُكُمْ جَنَاناً و منم وصیّ و

ص:۶۷

وزیر پیـامبر. و منم سـپرده ی دانش و راز او. و منم صـدّیق اکـبر. منم نخستین کسـی که به او ایمـان آورد و او را تصـدیق کرد و در بلاجویی در جهاد با مشرکان، نیکوترین شما هستم. و آگاه ترین شما هستم نسبت به کتاب و سنّت. و فقیه ترین شما در دین و آگاه ترین شما به انجام کارها. از میان شما زبان من گویاترین و قلب من (در ایمان به خدا) پایدارترین است.

فَما جازَ لِقُرَیْشٍ مِنْ فَضْلِها عَلَی الْعَرَبِ بِالنَّبِیِّ(ص) جازَ لِبَنی هاشِمٍ عَلی قُرَیْشٍ، وَ ما [جازَ] لِبَنی هاشِمٍ عَلی قُرَیْشٍ بِرَسُولِ اللَّهِ(ص) جازَ لی عَلی بَنی هاشِمٍ، لِقَوْلِ النَّبِیِّ(ص) یَوْمَ غَدیرِ خُمٍّ: مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ. إلّا أنْ تَدَّعِیَ قُرَیْشٌ فَضْلَها عَلَی الْعَرَبِ بِغَیْرِ النَّبِیِّ(ص)، فَإنْ شاؤُوا فَلْیَقُولُوا ذَلِکَ. فَعَلامَ تُنازِعُونا هذا الأمْرَ همان فضـیلت هایی که به دلیل حضور پیامبر(ص) برای قریش بر سایر عرب رواست، برای بنی هـاشم بر قریش رواست. و همـان فضـیلت هـایی که به خاطر وجود رسول الله(ص) برای بنی هاشم رواست، برای من بر بنی هـاشم رواست به دلیـل این سـخن پیـامبر(ص) در روز غـدیر خم (که فرمود): «هر که را من مولایم، این علی مولای اوست». جز اینکه قریش فضـیلت خود را بر عرب به جز پیامبر(ص) ادّعا کرد که اگر خواسـتند می تواننـد آن فضـیلت را بگوینـد. با این وجود بر چه اساسی با ما (اهل بیت) در این امر (خلافت) منازعه می کنند؟

أَنْصِفُونا مِنْ أَنْفُسِکُمْ إنْ کُنْتُمْ تَخافُونَ اللَّهَ، وَ اعْرِفُوا لَنا مِنَ الأَمْرِ مِثْلَ ما عَرَفَتْهُ الأَنْصارُ لَکُمْ، وَ إلّا فَبُوؤُوا بِالظُّلْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ با ما به انصاف رفتار کنید اگر از خدا می ترسید و امر را برای ما بدانید همچنان که انصار آن را از شما دانستند، در غیر این صورت به ظلم بازگردید در حالی که می دانید. (با آنکه از ظلمی که بر من روا می دارید، آگاهی دارید، به ستم بر من روی آورید).

ص:۶۸

فَخَشِیَ الْقَوْمُ إنْ أَنَا وَلیتُ عَلَیهِمْ أنْ آخُذَ بِأَنْفاسِهِمْ، وَ أَعْتَرِضَ فی حُلُوقِهِمْ، وَ لا یَکُونَ لَهُمْ فِی الأَمْرِ نَصیبٌ ما بَقَوْا، فَأَجْمَعُوا عَلَیَّ إجْماعَ رَجُلٍ واحِدٍ حَتَّی صَرَفُوا الْوِلایَهَ إلی عُثْمانَ، وَ أَخْرَجُونی مِنَ الإمْرَهِ عَلَیْهِمْ رَجاءَ أنْ یَنالُوها وَ یَتَداوَلُوها فیما بَیْنَهُمْ إذْ یَئِسُوا أنْ یَنالُوها مِنْ قِبَلی مردم ترسیدند که اگر من بر آنان والی گردم، نفس های ایشان را بگیرم و گلوهایشان را بفشارم و برای آنان در امر (خلافت) هیچ بهره ای نباشد تا زمانی که زنده بودند. سپس علیه من اجماع کردند، اجماع یک مرد(۱) تا آنجا که ولایت را به عثمان گرداندند و مرا از امیری بر خودشان بیرون کردند بدان امید که به خلافت برسند و بین خودشان آن را داد و ستد کنند؛ زیرا از اینکه از جانب من به آن برسند، ناامید شده بودند.

فَبَیْناهُمْ کَذَلِکَ إذْ نادی مُنادٍ لا یُدْری مَنْ هُوَ، وَ أَظُنُّهُ جِنِّیّاً، فَأَسْمَعَ أَهْلَ الْمَدینَهِ لَیْلَهَ بایَعُوا عُثْمانَ فَقالَ:

یا ناعِیَ الإسْلامِ قُمْ فَانْعِهِ قَدْ ماتَ عُرْفٌ وَ بَدا مُنْکَرُ

ما لِقُرَیْشٍ لا عَلا کَعْبُها مَنْ قَدَّمُوا الْیَوْمَ وَ مَنْ أَخَّرُوا

إنَّ عَلِیّاً هُوَ أَوْلی بِهِ مِنْهُ فَوَلُّوهُ وَ لا تُنْکِرُوا

فَکانَ لَهُمْ فی ذَلِکَ عِبْرَهٌ پس چون در این کار (بیعت با عثمان) بودند، نداگری ندا داد که دانسته نشد کیست و باور دارم جنّی بود. شبی که با عثمان بیعت کردند چنین به گوش اهلِ مدینه رساند، گفت: «ای شیون کننده بر اسلام! برخیز و بر او ناله سر بده زیرا که نیکی مُرد و زشتی آغاز شد. قریش را چه می شود، مرتبه آنان بلند مباد. امروز چه کسی را پیش قرار دادند و چه کسی را پس نهادند؟ همانا علی بر آن (حاکمیّت بر مردم) از عثمان سزاوارتر بود؛ بنابراین او را ولایت

۱- همه درباره من یک رأی داشتند.

ص:۶۹

دهید و انکار نکنید». که برای آنان در آن (ندا) عبرتی بود.

وَ لَوْ لا أَنَّ الْعامَّهَ قَدْ عَلِمَتْ بِذَلِکَ لَمْ أَذْکُرْهُ... وَ قالَ لی قائلٌ مِنْهُمْ: إنَّکَ عَلَى الأَمْرِ، یا ابْنَ أَبی طالِبٍ، لَحَریصٌ. فَقُلْتُ: لَسْتُ عَلَیْهِ حَریصاً، بَلْ أَنْتُمْ، وَ اللَّهِ، لأَحْرَصُ عَلَیْهِ مِنِّی وَ أَبْعَدُ، وَ أَنَا أَخَصُّ وَ أَقْرَبُ. أَیُّنا أَحْرَصُ، أَنَا الَّذی إنَّما طَلَبْتُ میراثَ رَسُولِ اللَّهِ(ص)، وَ حَقّاً لی جَعَلَنِیَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَوْلی بِهِ، وَ أَنَّ وِلاءَ أُمَّتِهِ لی مِنْ بَعْدِهِ، أَمْ أَنْتُمْ إذْ تَحُولُونَ بَیْنی وَ بَیْنَهُ، وَ تَضْرِبُونَ وَجْهِیَ دُونَهُ بِالسَّیْفِ. فَلَمّا قَرَعْتُهُ بِالْحُجَّهِ فِی الْمَلأِ الْحاضِرینَ، هَبَّ کَأَنَّهُ بُهِتَ، لا یَدْری ما یُجیبُنی بِهِ، وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمینَ و اگر نبود که عامّه ی مردم از این آگاه هستند، نمی گفتم... و یک نفر از آنان (افراد شوری) به من گفت: همانا تو ای فرزند ابی طالب، بر امر خلافت حریص هستی. گفتم: من بر آن حریص نیستم بلکه به خدا سوگند! شما بر آن از من حریص تر هستید و حال آنکه دورتر هستید و من ویژه ترین و نزدیک ترین نسبت به این امر هستم. کدام یک از ما حریص تر است؟ منم آنکه حریص تر است که به راستی تنها میراث رسول الله(ص) و حقّی را مطالبه کردم که برای من بود و خداوند و پیامبرش مرا بر این امر، سزاوارترین قرار دادند که ولایت امّت پس از پیامبر، برای من باشد؛ یا شما که بین من و خلافت رسول الله مانع شُدید و برای نرسیدن به حقّم با شمشیر بر رویم می زنید (با اقدام مسلحانه مانع رسیدن من به آن می شوید). چون او را با دلیل در برابر حاضران کوبیدم، هشیار شد گویا که مبهوت گشت، ندانست مرا بدان کلام چه پاسخ دهد و خداوند ستمکاران را هدایت نمی کند.

اللَّهُمَّ إنّی أَسْتَعْدیکَ عَلی قُرَیْشٍ وَ مَنْ أَعانَهُمْ. اللَّهُمَّ فَخُذْ بِحَقّی مِنْهُم، وَ لا تَدَعْ مَظْلَمَتی لَهُمْ، إنَّکَ الْحَکَمُ الْعَدْلُ، فَإنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمی، وَ أَکْفَأُوا إنائِی، وَ أَضاعُوا

ص:۷۰

أَيّامی، وَ دَفَعُوا حَقّی، وَ صَغَّرُوا قَدْری وَ فَضْلی وَ عَظیمَ مَنْزِلَتی، وَ اسْتَحَلُّوا الْمَحارِمَ مِنّی، وَ أَجْمَعُوا عَلی مُنازَعَتی حَقّاً كُنْتُ أَوْلی بِهِ مِنْ غَيْری، فَسَلَبُونیهِ، ثُمَّ قالُوا: إِنَّكَ لَحَریصٌ مُتَّهَمٌ، أَلا إِنَّ فِی الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ، وَ فِی الْحَقِّ أَنْ تُمْنَعَهُ، فَاصْبِرْ مَغْمُوماً كَمِداً، أَوْ مُتْ مُتَأَسِّفاً حَنِقاً. وَ أَيْمُ اللَّهِ لَوِ اسْتَطاعُوا أَنْ يَدْفَعُوا قَرابَتی كَما قَطَعُوا سَبَبی فَعَلُوا، وَ لكِنَّهُمْ لَمْ يَجِدُوا إِلی ذلِكَ سَبيلًا خدایا! از تو یاری می خواهم بر قریش و آنان که ایشان را یاری دادند. خدایا! حقّم را از آنان بستان و مظلمه ای را که بر گردن آنان دارم، وامگذار که به راستی تو حاکم عادل هستی، پس به راستی که آنان پیوند خویشی مرا بریدند و ظرف آب مرا به رو برگرداندند (امر حکومت را که حقّ من و در اختیار من بود، از من گرداندند) و روزگارم را تباه کردند و حقّم را دور ساختند و جایگاه و فضیلت و عظمت منزلت مرا کوچک کردند و آنچه در رابطه با من حرام بود، انجام دادند (حرمت ها را درباره ی من، حلال کرده و هتک نمودند) و بر نزاع با من درباره ی حقّی که از غیر خود بدان سزاوارتر بودم، اجتماع کردند. پس مرا از آن بازداشتند سپس گفتند: «همانا تو حریص و مورد اتّهام هستی. آگاه باش همانا بایسته است که حق را بگیریم و تو را از آن منع کنیم. غم زده و ناراحت صبر پیشه ساز یا با تأسّف و کینه بمیر». و به خدا سوگند! اگر می توانستند نزدیکیِ مرا دور کنند، همان گونه که پیوند خویشی ام را گسستند، هر آینه این کار را انجام می دادند. امّا آنان برای این کار راهی نیافتند.

وَ إِنَّما حَقّی عَلی هذِهِ الْأُمَّهِ كَرَجُلٍ لَهُ حَقٌّ عَلی قَوْمٍ إِلی أَجَلٍ مَعْلُومٍ، فَإِنْ أَحْسَنُوا وَ عَجَّلُوا لَهُ حَقَّهُ قَبِلَهُ حامِداً، وَ إِنْ أَخَّرُوهُ إِلی أَجَلِهِ أَخَذَهُ غَيْرَ حامِدٍ. وَ لا يُعابُ الْمَرْءُ بِتَأْخيرِ حَقِّهِ، إِنَّما يُعابُ مَنْ أَخَذَ ما لَيْسَ لَهُ و به راستی که حقّ من بر این امّت مانند مردی است که بر گروهی حقّی تا زمانی معیّن دارد. پس اگر نیکی کردند و

ص:۷۱

در ادای حقّ او عجله نمودند، او نیز سپاس گزار آن را می پذیرد و اگر پرداخت حقّش را تا زمان مشخّص شده به تأخیر اندازند، او حقّ خود را بدون آنکه سپاس نهد، می ستاند، در حالی که آن مرد به دلیل تأخیر در (رسیدن به) حقّش، مورد عیب قرار نمی گیرد. بلکه کسی مورد عیب است که آنچه حقّش نبوده، ستانده است.

وَ قَدْ کانَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) عَهِدَ إِلَیَّ عَهْداً، فَقالَ: یا ابْنَ أَبی طالِب، لَکَ وِلاءُ أُمَّتی مِنْ بَعْدی، فَإِنْ وَلَّوْکَ فی عافِیَهٍ، وَ أَجْمَعُوا عَلَیْکَ بِالرِّضا، فَقُمْ بِأَمْرِهِمْ. وَ إِن اخْتَلَفُوا عَلَیْکَ فَدَعْهُمْ وَ ما هُمْ فیهِ، فَإِنَّ اللَّهَ سَیَجْعَلُ لَکَ مَخْرَجاً، فَنَظَرْتُ فَإِذا لَیْسَ لی مُعینٌ وَ لا رافِدٌ وَ لا ذابٌّ، وَ لا مَعی ناصِرٌ وَ لا مُساعِدٌ، إِلّا أَهْلُ بَیْتی، فَضَنِنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ [وَ] الْمَنِیَّهِ در حالی که رسول الله(ص) عهدی با من بسته بود. فرمود: ای پسر ابوطالب! ولایت امّتم پس از من، برای توست. بنابراین اگر تو را با گذشت، ولایت دادند و بر ولایت تو با رضایت، اجتماع کردند، بر سرپرستی آنان به پا خیز و اگر درباره ی تو اختلاف کردند و بر آن نبودند، همانا خداوند به زودی برای تو راه نجاتی قرار خواهد داد. پس نگریستم: نه یاری دهنده ای، نه یاور و نه مدافعی برایم نبود. و همراه با من یاور و کمک کننده ای جز اهل بیتم، نبود. پس آنان را از مرگ و مردن نگاه داشتم.

...فَأَغْضَیْتُ عَیْنی عَلَی الْقَذی، وَ جَرِعْتُ ریقی عَلَی الشَّجا، وَ صَبَرْتُ مِنْ کَظْمِ الْغَیْظِ عَلی أَمَرَّ مِنَ طَعْمِ الْعَلْقَمِ، وَ آلَمَ لِلْقَلْبِ مِنْ وَخْزِ الشِّفارِ، وَ أَخْذِ الْکَظَمِ... ناچار بر خاشاک خلیده در چشم، دیده فروبستم و بر اندوه گره خورده در گلو، آب دهان خویش فرو بردم و از فرو بردن خشم بر امری که تلخ تر از دانه ی زهرآگین علقم و برای قلب از تیزی شمشیر و فرو خوردن خشم دردناک تر بود،

ص:۷۲

شکیبایی پیشه ساختم... الخ.(۱)

در پایان می خواهم به شبهه ای که این اواخر ایجاد و رایج شده است اشاره ای داشته باشم و آن اینکه: با وجود امیرالمؤمنین(ع) در منزل، چرا حضرت زهرا(س) پشت در رفتند و آیا غیرت امیرالمؤمنین اجازه می دهد که همسرش پشت در برود و در را بگشاید؟

آشکار است که مغالطه صورت گرفته و برای بی گناه جلوه دادن هجوم آوردگان به سرای اهل بیت، این چنین سخن می گویند. این دقیقاً شبیه به همان پرسش بیست و نهم است که ما می گوییم: خلافت را غصب کردند آنان می گویند: فتح بلاد کردند. اینجا ما می گوییم: چرا به سرای اهل بیت حمله آوردند، آنان می گویند: چرا حضرت زهرا(س) پشت در رفتند!!!...

باید دانست که هرگاه لازم بود، رسول اکرم(ص) به زنان خود می فرمودند به کسی که در می زند، پاسخ دهند.(۲) آیا از رسول اکرم(ص) غیورتری هست؟ و البته

۱- تمام نهج البلاغه:۸۶۸ نامه۷۵. ر.ک: کشف المحجّه:۱۷۳ از کتاب «الرّسائل» محمّد بن یعقوب کلینی از علیّ بن ابراهیم...، الإرشاد:۱/۲۸۷، علل الشّرایع:۱/۱۵۰، معانی الأخبار: ۳۶۰، الأمالی، شیخ طوسی۳۷۲:□، الإحتجاج:۱/۲۸۱ چاپ دارالنعمان، الطّرائف:۴۱۸ و ۴۲۰، نهج الحق:۳۲۹، مناقب آل أبی طالب(ع):۲/۴۸، مناقب أهل البیت(ع)، شیروانی: ۴۵۷، کتاب الأربعین، شیرازی:۱۶۷، حلیهالأبرار:۲/۲۸۹ و۲۹۱، بحارالأنوار:۲۹/۴۹۷، الغدیر:۷/۸۱ و ج ۹/۳۸۰، الدّرجات الرّفیعه:۳۴، بیت الأحزان:۸۹، الصّراط المستقیم: ۳/۱۱۱ به اختصار.و از کتاب های مخالفین: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید:۱/۱۵۱.

۲- الإحتجاج:۴۷۰-۴۷۱، کشف الیقین:۲۶۰ و ۳۰۵، الطّرائف:۷۲، الدّعوات:۴۷، کشف الغمّه:۱/۹۱. و از کتب مخالفین: المناقب، خوارزمی:۸۶-۸۷، فرائد السّمطین:۱/۳۳۱.

ص:۷۳

همچنـان که بردن حضـرت زینب و اهـل بیت به کربلا، با علم به اسارت آنان، هیـچ منافاتی با غیرت سیّدالشّـهداء(ع) نـدارد، پاسـخ حضـرت زهرا(س) به مهاجمان، با مردانگی و غیرت امیرالمؤمنین(ع) منافاتی نـدارد. در واقع این مهاجمان هسـتند که باید پاسخ گو باشند که چرا به بیت وحی حمله ور شدند و این گرداندن پرسش، روشی برای فریب افراد ناآگاه است.

۵-...پس چرا حضرت علی بیعت نکرد؟

اشاره

ص:۷۴

پرسش پنجم: حضرت علی علیه السّلام که می دانست خداوند او را امام قرار داده است پس چرا با خلفاء بیعت کرد؟

پاسخ

آیا امیرالمؤمنین با ابوبکر بیعت کردند؟

مخالفین حتّی با تکیه بر منابع خود نیز نمی توانند ثابت کنند که امیرالمؤمنین(ع) با ابوبکر بیعت کرده اند و در پیش دلایل این سخن خواهد آمد و اصلاً چگونه ممکن است مولانا امیرالمؤمنین(ع) خلافت دیگری را به رسمیّت بشناسد و با او بیعت کند در حالی که وی از جانب خدا در مواضع مختلف و به ویژه روز غدیر، به عنوان سرپرست مسلمانان و جانشین رسول الله(ص) معرفی شده است؟ ولایت و امامت امام، حقّ شخصی ایشان نبود که از آن چشم پوشی کنند، بلکه حکم الهی بود که کسی قادر به تغییر آن نیست: «وَما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَه إذا قَضَی اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الخیره مِنْ أَمرِهِم هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبر او درباره امری حکمی کنند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد»(۱). با این وجود آیا رواست که بگوییم حضرت از حقّ خود چشم پوشیدند یا آن را برای دیگری پذیرفتند؟

۱- (۳۳) سوره الأحزاب: آیه۳۷.

ص:۷۵

حقیقت دارد که به سرای وحی حمله ور شدند و حرمت حریم حرم الله را شکستند و حبیبه ی رسول الله(ص) را مضروب و مجروح کردند و غنچه بی گناه او را کشتند و برادر رسول الله(ص) را ریسمان بر گردن آویختند و وحشیانه و نامهربانانه به مسجد کشان کشان بردند و شمشیر بالای سر او گرفتند که یا بیعت کن یا تو را گردن می زنیم:

قال: و لمّا انتهی بعلیّ(ع) إلی أبی بکر انتهره عمر و قال له بایع [و دع عنک هذه الأباطیل] فقال له(ع): فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ فَمَا أَنْتُمْ صَانِعُونَ؟ قالوا: نقتلك ذلا و صغارا. فقال: إذاً تَقْتُلُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَ أَخَا رَسُولِهِ. قال أبو بکر: أمّا عبد الله فنعم و أمّا أخو رسول الله فما نقر بهذا. قال: أ تَجْحَدُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) آخَی بَیْنِی وَ بَیْنَه؟ قال: نعم. فأعاد ذلک علیهم ثلاث مرات سلیم بن قیس گوید: چون علی(ع) را نزد ابوبکر آوردند، عمر، امیرالمؤمنین را نهیب زد و به ایشان گفت: بیعت کن و از سخنان بیهوده دست بردار! امام(ع) به او فرمود: و اگر چنین نکنم شما چه می کنید؟ گفتند: تو را با ذلّت و خواری می کشیم. فرمود: در این صورت بنده ی خدا و برادر پیامبرش را می کشید. ابوبکر گفت: بنده خدا، بله. امّا برادر پیامبر خدا، ما به این اقرار نمی کنیم. فرمود: آیا انکار می کنید که پیامبر خدا(ص) میان من و خودش پیمان برادری بست؟ گفت: بله. پس حضرت سه مرتبه این را بر آنان تکرار کرد.(۱)

۱- کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمد باقر انصاری:۱۵۳. ر.ک: المسترشد:۳۸۰، تقریب المعارف، ابوصلاح حلبی:۳۲۸، الصراط المستقیم:۲/۲۶ تتمه باب۹، الإحتجاج:۱/۸۳، غایه المرام:۵/۳۱۸ و ۳۳۰ و ۳۳۵، المحتضر:۱۱۰، مناقب أهل البیت(ع)، شیروانی:۴۰۲، کتاب الأربعین، ماحوزی:۲۶۷، مجمع النورین:۹۹، الغدیر:۵/۳۷۳ و ج۹/۳۱۹، إفحام الأعداء والخصوم:۸۶، شرح إحقاق الحق:۳۳/۳۶۱، بحارالأنوار:۲۸/۲۱۷ و ۲۷۰ و ۳۵۶ ح۶۹ و ج۲۹/۶۲۷. و از کتاب های مخالفین: الامامه والسیاسه، تحقیق زینی:۱/۲۰ و تحقیق شیری:۱/۳۱.

ص:۷۶

و مادر گل ها، زهرای اطهر با آنکه فرمود:

صُبَّتْ عَلَيَّ مَصٰائِبُ لَوْ أَنَّهٰا

صُبَّتْ عَلَى الْأَيّٰامِ صِرْنَ لَيٰالِيٰا(۱)

به جانم ریخته چندان غم و رنج و مصیبت ها

که گر بر روزها ریزند شود تیره بسان شب ها

و هرچند... و هر چند... و هرچند که مصیبت ها دیدند امّا هرگز زیر بار بیعت کردن با آنان نرفتند.

مخالفین می گویند: پس از آنکه حضرت زهرا از دنیا رفت، حضرت علی با ابوبکر بیعت کرد. چگونه چنین چیزی ممکن است حال آنکه صدّیقه ی کبری پس از مضروب و مجروح شدن و از دست دادن غنچه ی شش ماهه اش، با تمام آن مصیبت هایی که بر پیکر پاکش فرو ریخته بود، خود را به مسجد رساند و به هر قیمتی حتّی کتک خوردن و فدا شدن، مولا‌یم را رهانید. حال امیرالمؤمنین(ع) چگونه زیر بار بیعت با کسانی می رفتند که با او و خانواده اش چنین ناروا روش داشتند؟! و ببین که چه بی انصاف با اهل بیت رسول الله(ص) رفتار می کنند که می گویند: حضرت علی پس از رسول الله، در زمان حیات حضرت زهرا، به احترام

۱- روضهالواعظین:۱/۷۵، مسکن الفؤاد:۱۱۲، مناقب آل أبی طالب:۱/۲۴۲، بحارالأنوار: ۷۹/۱۰۶ ب۱۶.

ص:۷۷

دخت پیـامبر، در میـان مردم مورد احـترام و توجّه بود و چون دختر پیـامبر از دنیـا رفت، دیگر در میـان مردم جایگـاهی نـداشت و به همین جهت با ابوبکر بیعت کرد.

شگفتی را گزارده ام و رو به تحیّرم که چگونه جرأت دارند چنین بگویند و بیاندیشند و بار کنند و باور داشته باشند؟ آیا دنیا در نظر او از آب بینی مـاده بز کوهی، بی ارزش تر نبود که بـا او چنین می کننـد؟ آری بـدان در پس احترام ظـاهری آنـان به اهل بیت، این باورها نهفته است... .

و آیـا اگر کسـی بـا تهدیـد به قتـل مجبور به بیعت شود، این بیعت او پـذیرفته است؟ اگر کسـی بـا اکراه با دیگری بیعت کنـد، یعنی مجبور به بیعت نشود امّا با میل و رضایت هم بیعت نکند و این بیعت را ناخوش داشته باشد، بیعت او پذیرفته نیست و اعتباری ندارد چه رسـد به کسـی که... . آیـا وهـابی هـا نمی اندیشـند که چرا چنین مصـیبت هایی بر عترت پاک پیامبر(ص) تحمیل شـد؟ آیا اگر امیرالمؤمنین خود برای بیعت می رفتند، دیگر چنین می شد؟

معـاویه در یکی از نـامه هـای خود به امیرالمؤمنین(ع) می نویسـد: «تو همـان کسـی هسـتی که به سـان شتر افسـار زده به سوی بیعت کشـیدند»؛ و این جمله بیـانگر آن است که فشـار برای بیعت به حـدّی بود که امـام را به زور از خانه خود بیرون کردنـد و به مسـجد بردنـد (که در این راسـتا احـادیث بسـیاری وجود دارد). امـام(ع) در پاسـخ نـامه ی معـاویه، این بی حرمتی را انکار نمی کننـد، ولی تصریح می فرمایند که این نشانه مظلومیّت ایشان است، آنجا که می فرماید: «وَ قُلْتَ: إنّی کُنْتُ أُقادُ کَما یُقادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ حَتَّی أُبایِعَ. وَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ أرَدْتَ أنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتَ، وَ أنْ تَفْضَحَ فَافْتَضَحْتَ، وَ ما عَلَی الْمُسْلِمِ مِنْ غَضاضَهٍ فی أنْ یَکُونَ مَظْلُوماً ما لَمْ یَکُنْ شاکّاً

ص:۷۸

فی دینِهِ، وَ لَا مُرْتَاباً بِیَقِینِه گفتی که همچون شتر، افسار زدنـد و کشـیدند که بیعت کنم، عجبا! به خـدا سوگنـد خواستی مـذمّت کنی ولی ناخودآگاه سـتودی. خواستی رسوا کنی ولی رسوا شدی. برای یک مسلمان نقص نیست که مظلوم واقع شود، مادام که در دین خود تردید نداشته باشد و در یقین خود شک نکند».(۱)

و این نشان از ایستادگی حضرت در برابر غاصبان دارد همچنان که مواردی دیگر بیان خواهند شد انشاءالله.

تلاش حضرت برای بیعت نکردن:

قـال عمر لأبی بکر: أرسل إلی علی فلیبایع، فإنا لسـنا فی شـئ حتی یبایع، و لو قـد بایع أمناه. فأرسل إلیه أبو بکر: (أجب خلیفه رسول الله). فأتـاه الرسول فقال له ذلک. فقال له علی(ع): سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا أَسْرَعَ مَا كَذَبْتُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ(ص)! إِنَّهُ لَيَعْلَمُ وَ يَعْلَمُ الَّذِينَ حَوْلَهُ أَنَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَمْ يَسْتَخْلِفَا غَيْرِی. و ذهب الرسول فـأخبره بمـا قـال له. قال: اذهب فقل له: (أجب أمیر المؤمنین أبا بکر). فأتاه فأخبره بما قال. فقال له علی(ع): سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا وَ اللَّهِ طَالَ الْعَهْدُ فَيَنْسَى، فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الِاسْمَ لَا يَصْلُحُ إِلَّا لِی. وَ لَقَدْ أَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَ هُوَ سَابِعُ سَبْعَةٍ فَسَلَّمُوا عَلَيَّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ. فَاسْتَفْهَمَ هُوَ وَ صَاحِبُهُ عُمَر مِنْ بَيْنِ السَّبْعَةِ فَقَالَا: أَحَقٌّ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ؟ فَقَالَ لَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ(ص): نَعَمْ حَقّاً حَقّاً مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ. إِنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَاحِبُ لِوَاءِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، يُقْعِدُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ، فَيُدْخِلُ أَوْلِيَاءَهُ الْجَنَّةَ وَ أَعْدَاءَهُ النَّارَ. فانطلق الرسول فأخبره بما قال. قال: فسـکتوا عنه یومهم ذلک عمر به ابوبکر گفت: کسی را به سوی علی بفرست، او باید بیعت کند؛ زیرا ما هیچ جایگاهی نداریم تا وقتی که او بیعت کند و اگر بیعت کند

۱- نهـج البلاغه، شـرح محمّـد عبده:۳/۳۳ نامه۲۸، شـرح نهـج البلاغه إبن أبی الحدیـد:۱۵/۱۸۳ نامه۲۸، الإحتجاج:۱/۱۷۶، الصّوارم المهرقه:۲۱۸ و ۲۲۰.

ص:۷۹

او را امان می دهیم. از این رو ابوبکر کسی را به سوی حضرت فرستاد تا بگوید: خلیفه ی رسول الله را اجابت نما. فرستاده نزد حضرت آمد و به حضرت آن (سخن) را عرضه داشت. امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: سبحان الله! چه زود بر پیامبرخدا دروغ بستید! همانا او (ابوبکر) و کسانی که اطراف او هستند می دانند که خدا و پیامبرش کسی جز مرا خلیفه قرار نداده اند.

فرستاده رفت و به ابوبکر آنچه را به او فرموده بود گفت. ابوبکر گفت: برو و به او بگو: امیرالمؤمنین ابوبکر را اجابت نما. فرستاده نزد امام علی(ع) آمد و حضرت را بدان چه او گفته بود، خبر داد. امام علی(ع) به او فرمودند: سبحان الله! به خدا سوگند! عهد طولانی نشده (دیرزمانی نیست که پیمان بسته شده) است تا فراموش شود. به خدا سوگند! او (ابوبکر) می داند که این اسم جز برای من شایسته نیست و به راستی که رسول الله او را امر کرد در حالی که هفتمین از هفت نفر بود که مرا با لقب امیرالمؤمنین سلام دهند. پس به او و همراهش عمر از میان آن هفت نفر، این را فهماند. آن دو به حضرت عرض کردند: آیا این حقّی از جانب خدا و پیامبرش است؟ رسول الله به آنان فرمودند: بله. به راستی که حقّی است از جانب خدا و پیامبرش. همانا او امیرالمؤمنین و سیّدالمسلمین و پرچم دار پیشانی سفیدان از وضو است. خداوند عزّوجل او را روز قیامت بر صراط می نشاند و او دوستان خود را وارد بهشت و دشمنان خود را وارد جهنّم می گرداند.

در این هنگام فرستاده ی ابوبکر بازگشت و او را از آنچه حضرت فرموده بود،

ص:۸۰

آگاه کرد. راوی گوید: از این رو آن روز دست از حضرت برداشتند»(۱).

سرور پرهیزکاران امیرالمؤمنین(ع)، جز حاضر نشدن برای بیعت و یاری طلبی از مهاجر و انصار، حتّی در روزی که حضرت را برای بیعت، به زور و بدون عبا و عمامه، به مسجد کشیدند و برای دست یافتن به ایشان، خانه اش را آتش زدند و همسر و فرزند ایشان را شهید ساختند، حتّی در آن روز و در آن لحظات و با وجود تمام این رخدادها، با آنکه آن زمان دل در دل مولا نبود و قلب حیدر پشت در جا مانده بود، با این وجود مجلس بیعت را به مجلس سوگند تبدیل کردند و در میان همان جمع، بر ابوبکر و عمر و یاران آنان و تمام حاضران در مسجد رسول الله(ص)، اتمام حجّت نمودند.(۲)

۱- کتاب سلیم، تحقیق محمدباقر انصاری:۱۴۷-۱۴۸، الإحتجاج:۱/۱۰۷-۱۰۸، بحارالأنوار: ۲۸/۲۶۶-۲۶۷، مجمع النّورین:۹۶-۹۷، غایه المرام:۱/۹۶-۹۷ ب۹ ح۲۶، نفس الرّحمان: ۴۸۱-۴۸۲، بیت الأحزان:۱۰۸. ر.ک: غایه المرام:۵/۳۱۶، الأنوار العلویه:۲۸۵-۲۸۶، الیقین:۲۸، مدینه المعاجز:۱/۶۳-۶۴ ح۱۲. و از کتب مخالفین: تفسیر الآلوسی:۳/۱۲۴. این جریان به سندهای بسیار و توسّط افراد مختلف، به الفاظ گوناگون امّا نزدیک به هم نقل شده است. در مواردی نیز پس از بیان این ماجرا، تصریح به حمله به بیت وحی شده است: کتاب سلیم:۳۸۵- ۳۸۶، تفسیر العیّاشی:۲/۶۶-۶۷، المسترشد:۳۷۷، الإختصاص:۱۸۵-۱۸۶، بحار الأنوار:۲۸/۲۹۷-۲۹۹ ح۴۸، تفسیر أبی حمزه الثمالی:۱۷۵ ح۱۰۶. و نیز ر.ک: مثالب النّواصب:۱۳۵.و از کتب مخالفین: ر.ک: الإمامه والسیاسه:۱۳،

۲- متن این سوگندها ذیل عنوان «سوگند در روز بیداد» آمده است.

ص:۸۱

و چون آن خلقی که خود را به خواب زده و بر فریب خویش راضی بود، با بی مهری خود در حقّ ذوی القربای رسول الله، خوب مزد رسالت پیامبر(ص) را ادا نمودند، امیرالمؤمنین و بانوی یگانه اش و شیعیان انگشت شمار او، تنها، در میان آن همه گرگ که برای دریدن پیکر اسلام دندان تیز کرده بودند، آیا راهی جز شکیبایی داشتند؟

فتنه و طغیان افراد سرکشی که آوازه داشتند، می توانست جزیره العرب را در هم بریزد و اسلام را نابود سازد. منافقان مدینه که سخت در نفاق فرو رفته بودند و اعرابی که در اطراف مدینه بودند و به تصریح قرآن کریم در کفر و نفاق از همه سخت تر بودند و حدود فرمان های خدا را رعایت نمی کردند و با شهادت رسول خدا نیرومندتر شده بودند... .

مسلمانان پس از رسول خدا(ص) به گلّه ی باران خورده ای می ماندند که در شبی سخت تاریک، راه خود را گم کرده، از هم پراکنده شوند و در بین گرگ هایی متجاوز و درندگانی سخت زیان بار و «مسیلمه کذّاب» «طلحه بن خالد دروغگو» «سجاح دختر حارث» آن زن دغل باز و اصحاب آنان که همه برای نابود کردن اسلام و در هم کوبیدن مسلمانان به پا خاسته بودند و نیز میان «رومیان» «قیصرها» و «کسراها» که سخت در کمین بودند و امثال این جرثومه ها که به شدّت، کینه «محمّد» و آل او صلوات الله علیهم و پیروانش را در دل گرفته بودند و با بغض و دشمنی به اسلام می نگریستند، گرفتار بودند... .

این ها همه می خواستند اساس اسلام را از ریشه درآورند، انتقام خود را بگیرند و قلب خود را شفا بخشند. آنها از پیش نیروی خود را آماده کرده بودند و

ص:۸۲

با عجله می شتافتند. می دیدند که اوضاع یک سره به کام آنان می شود. فرصت خوبی با شهادت پیامبر فرا رسیده است. تصمیم داشتند از این فرصت بهره گیرند و پیش از آن که قدرت اسلام متمرکز گردد و نیرو و توان آن بازپس آید، حداکثر بهره را ببرند. حال با این اوضاع، نزاع درونی، تحقّق بخشیدن آرزوهای آنان نبود؟

آیا اگر مولا-یم را یارانی بود، دیگر از درد غربت و بی یاوری سر بر زانوی غم فرود می آورد؟ آیا این نفاق و ارتداد را سرباز نکرده، نمی بست؟ آیا سر خم آوردن در برابر وصیّت رسول الله(ص)، بدان معناست که به نام صبر دست بر دست نهاده باشند؟ پس چرا بر همگان اتمام حجّت کردند و تمام تلاش خویش را نمودند و آنچه باید می کردند، کردند؟ آیا اگر بدون یاور قیام می کرد و خون خود را حفظ نمی فرمود، دیگر شریعت را پاسبانی در برابر تجاوز این همه چشم ناپاک بود؟... اینها علاوه بر آن است که بسیاری از علمای شیعه و برخی از بزرگان از مخالفین به روشنی بیان کرده اند که حضرت علی(ع) هرگز با ابوبکر بیعت نکردند.

همین برای کسی که او را قلبی است که بدان بفهمد، کفایت می کند: إِنَّ فی ذلِکَ لَذِکْری لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهید همانا در آن پندی است برای آنکه قلبی دارد (تعقّل می کند) یا در حالی که گواه است، گوش فرا می دهد(۱).

۶- درباره افشاگری یا بیعت حضرت علی؟

اشاره

۱- (۵۰) سوره ق: آیه۳۸.

ص:۸۳

پرسش ششم: حضرت علی علیه السّلام مرد بسیار شجاعی بود و در راه خدا از ملامت هیچ ملامت کننده ای نمی ترسید پس چرا حتّی یک بار بالای منبر پیامبر نرفت تا با صدای بلند اعلام کند خلافت او غصب شده بلکه با خلفا بیعت کرد؟

پاسخ: این دروغی است که تباهی خود را فریاد می کند. احتجاجاتی که امیرالمؤمنین در رابطه با ناحق بودن بیعت با ابوبکر و عمر و عثمان فرمودند، بسیار زیاد است. حضرت در مواقع مختلف، به الفاظ گوناگون و در حضور اشخاص بسیاری به بیان این احتجاجات پرداخته اند. دسته ای از این موارد به سبک سوگند بیان شده است بدین معنا که امیرالمؤمنین مخاطب خود را مورد سوگند قرار می دادند و از او می خواستند بدان چه حضرت می فرمایند اقرار کند. به این گونه احادیث، «حدیث مناشده» می گویند.

امیرالمؤمنین(ع) در زمانی که حضرت را به زور پس از آن همه هتک حرمت، با چنان وضعیّتی از منزل بیرون کشیدند و به مسجد بردند، در حضور ابوبکر و عمر و همراهان آنان، به سبک مناشده بر مهاجرین و انصاری که در مسجد حضور داشتند، احتجاج فرمودند. احتجاج حضرت به این سبک، در روز قتل عمر، روز شوری، نخستین روزی که مردم با عثمان بیعت کردند و نیز در ایّام عثمان، به الفاظ مختلف و در حضور مخاطبین بسیاری بیان شدند که ما سه

ص:۸۴

موضع را یادآور می شویم: روز بیداد، روز شوری و روزگار عثمان.

سوگند در روز بیداد

امیرالمؤمنین به آنان (جمع بسیاری از مهاجرین و انصار) نزدیک شدند و فرمودند: «یَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِینَ وَ الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ أَنْشُدُکُمُ اللَّهَ أَ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ(ص) یَقُولُ یَوْمَ غَدِیرِ خُمٍّ کَذَا وَ کَذَا [وَ فِی غَزْوَهِ تَبُوکَ کَذَا وَ کَذَا] فَلَمْ یَدَعْ(ع) شَیْئاً قَالَهُ فِیهِ رَسُولُ اللَّهِ(ص) عَلَانِیَهً لِلْعَامَّهِ إِلَّا ذَکَّرَهُمْ إِیَّاهُ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَم ای مسلمانان و مهاجرین و انصار! شما را به خدا سوگند می دهم آیا شنیدید که رسول الله(ص) در روز غدیر خم چنین و چنان فرمود و در غزوه تبوک چنین و چنان فرمود؟ امام(ع) هیچ چیزی را که رسول الله(ص) آشکارا برای تمام مردم درباره ی او فرموده بود رها نکرد جز اینکه آن را به یاد آنان آورد. گفتند: خدایا، آری چنین بود».(۱)

در ادامه ابوبکر حدیثی را به دروغ به پیامبر نسبت داد که حضرت فرموده اند: «خداوند از اینکه نبوّت و خلافت را در خانواده من قرار دهد، امتناع ورزید» و این را گفت تا خود را بی گناه جلوه دهد و چهار نفر دیگر، عمر، ابوعبیده، معاذ و سالم با او همراه شدند و امیرالمؤمنین از راز صحیفه ی ملعونه پرده برداشتند و بر سخنان خود گواه آوردند. سپس فرمودند: «أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ أُولَئِکَ الْأَرْبَعِینَ رَجُلًا الَّذِینَ بَایَعُونِی وَفَوْا لَجَاهَدْتُکُمْ فِی اللَّهِ وَ لَکِن أَمَا وَ اللَّهِ لَا یَنَالُهَا أَحَدٌ مِنْ عَقِبِکُمَا إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ. وَ فِیمَا یُکَذِّبُ قَوْلَکُمْ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ(ص) قَوْلُهُ تَعَالَی: أَمْ یَحْسُدُونَ

۱- کتاب سلیم:۱۵۳، الإحتجاج:۱/۱۰۹-۱۱۳، المحتضر:۱۱۰، غایه المرام:۵/۳۱۸ و ۳۳۶، بحار الأنوار: ۲۸/۲۷۲ ح۴۵ و ر.ک: بحار الأنوار:۳۸/۳۰۲، نفس الرّحمان:۴۸۵.

ص:۸۵

النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً (۱)) فَالْکِتَابُ النُّبُوَّهُ وَ الْحِکْمَهُ السُّنَّهُ وَ الْمُلْکُ الْخِلَافَهُ وَ نَحْنُ آلُ إِبْرَاهِیمُ امّ‍ا به خدا سوگند! اگر آن چهل مردی که با من بیعت کردند، (به پیمانی که بستند) وفا می کردند، به یقین با شما می جنگیدم. و لکن! (نیامدند تا چنین کنم) امّا به خدا سوگند! هیچ کس از نسل شما تا روز قیامت بدان (امر خلافت) نخواهد رسید. و آنچه سخن شما را که بر رسول خدا(ص) نسبت می دهید، تکذیب می کند، سخن خدای تعالی است (که فرمود): «آیا بر مردم به خاطر آنچه خداوند از فصل خویش به آنان داده است، رشک می برید؟ پس به راستی که ما آل ابراهیم را کتاب و حکمت دادیم و به آنان مُلکی عظیم بخشیدیم». کتاب، نبوّت است و حکمت، سنّت است و مُلک، خلافت است و ما هستیم آل ابراهیم».(۲)

توضیح اینکه خداوند در قرآن به صراحت اعلام فرموده است که نبوّت و سنّت و امامت را برای آل ابراهیم قرار دادیم و حضرت با این بیان، دروغ بودن سخنان آنان را اعلام فرمودند. حال آیا این، سکوت در برابر افترا به پیامبر(ص) است؟

سوگند در روز شوری

سوگند در روز شوری(۳)

عن عامر بن واثله قال: کنت فی البیت یوم الشوری فسمعت علیا(ع) و هو یقول: اسْتَخْلَفَ النّاسُ أَبَا بَکْرٍ وَ أَنَا وَ اللَّهِ أَحَقُّ بِالْأَمْرِ وَ أَوْلَی بِهِ مِنْهُ، وَ اسْتَخْلَفَ أَبُو

۱- (۴) سوره النساء: آیه ۵۵.

۲- کتاب سلیم بن قیس:۱۵۵-۱۵۶، بحار الأنوار:۲۸/۲۷۵ ح۴۵، نفس الرّحمان:۴۸۶.

۳- المسترشد:۳۳۱-۳۶۴: ۶۱ مورد را برمی شمرد. و ما از جهت مفصّل تر بودن این حدیث به روایت کتاب شریف الخصال:۵۵۳-۵۶۳ ح۳۱ از آنجا نقل می کنیم.

ص:۸۶

بَكْرٍ عُمَرَ وَ أَنَا وَ اللَّهِ أَحَقُّ بِالْأَمْرِ وَ أَوْلَى بِهِ مِنْهُ، إِلَّا أَنَّ عُمَرَ جَعَلَنِي مَعَ خَمْسَةِ نَفَرٍ أَنَا سَادِسُهُمْ لَا يُعْرَفُ لَهُمْ عَلَيَّ فَضْلٌ، وَ لَوْ أَشَاءُ لَاحْتَجَجْتُ عَلَيْهِمْ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ عَرَبِيُّهُمْ وَ لَا عَجَمِيُّهُمْ، الْمُعَاهَدُ مِنْهُمْ وَ الْمُشْرِكُ تَغْيِيرَ ذَلِكَ عامر بن واثله که یکی از خواصّ اصحاب امیرالمؤمنین(ع) است، گوید: در روز شوری در خانه (ای که عمر دستور داده بود افراد شوری در آن باشند و در بر روی آنان بسته شود) بودم. پس شنیدم علی(ع) می فرمود: مردم ابوبکر را جانشین کردند در حالی که به خدا سوگند من نسبت به امر خلافت سزاوارتر از او بودم. و ابوبکر، عمر را جانشین خود ساخت حال آنکه به خدا سوگند من نسبت به امر خلافت شایسته تر و سزاوارتر از او بودم (و فرق آن دو با یکدیگر این بود که) عمر مرا همراه با پنج نفر قرار داد که من ششمین آنان بودم. برای آنان بر من فضیلتی شناخته نشده بود (بر من برتری نداشتند که مرا با آنان هم تراز قرار داد) و اگر بخواهم بر آنان احتجاج می کنم به آنچه نه عرب و نه عجم و نه معاهد(۱) آنان و نه مشرک نتواند آن را تغییر دهد.

ثم قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ أَيُّهَا النَّفَرُ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَحَّدَ اللَّهَ قَبْلِي ؟ قالوا: اللّهمّ لا سپس فرمودند: شما را به خدا سوگند می دهم ای چند نفر (مقصود افراد شوری بودند)، آیا در میان شما کسی هست که پیش از من خدا را یگانه شمرده باشد؟ گفتند: به خدا، خیر.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ، قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص): «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»، غَيْرِي ؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به

۱- – کافری که در ذمّه و پیمان و پناه مسلمانان است.

ص:۸۷

خدا قسم می دهم، آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله(ص) به او فرموده باشند: «تو برای من به منزله ی هارون هستی برای موسی با این تفاوت که (هارون و موسی هر دو پیامبر بودند امّا) پس از من هیچ پیامبری نیست»؟ گفتند: به خدا، نه.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ سَاقَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) لِرَبِّ الْعَالَمِینَ هَدْیاً فَأَشْرَکَهُ فِیهِ، غَیْری؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا قسم می دهم! آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول الله(ص) او را در شترهای قربانی که برای پروردگار عالمیان به مکّه برد، شریک سازد؟(۱) گفتند: به خدا، نه.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ أُتِیَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) بِطَیْرٍ یَأْکُلُ مِنْهُ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ ائْتِنِی بِأَحَبِّ خَلْقِکَ إِلَیْکَ یَأْکُلُ مَعِی مِنْ هَذَا الطَّیْرِ»، فَجِئْتُهُ أَنَا، غَیْرِی ؟ قالوا:

۱- علل الشرائع:۲/۴۱۲ ب۱۵۳ح۱- امام صادق(ع) فرمودند: چهار روز از ماه ذی القعده باقی مانده بود که رسول خدا(ص) برای انجام حجّه الوداع از مدینه خارج شدند تا آنکه به مسجد شجره آمدند و در آن جا نماز گزاردند. سپس مرکب راندند تا به بیداء رسیدند. از آن جا محرم شده و مشغول به انجام حج شدند لذا صد رأس شتر سوق دادند و تمام مردم نیز محرم به احرام حج شدند... حضرت علی(ع) از یمن آمدند و خود را رساندند تا حج بجا آورند... رسول خدا(ص) فرمود: یا علی! به چه چیز از احرام بیرون می آیی؟ عرضه داشت: به همان چیزی که پیامبر(ص) به وسیله ی آن از احرام بیرون بیاید. پیامبر اکرم(ص) فرمودند: از احرام بیرون نیا. سپس آن حضرت را در هَدْیْ و قربانی شریک قرار داد و سی و هفت رأس از شتران را برای امیر المؤمنین(ع) منظور فرمود و شصت و سه رأس دیگر را با دست مبارک نحر فرمودند سپس از هر شتری پاره ای برداشته و تمام را در یک دیزی قرار دادند و امر فرمودند که آنها را بپزند و خود و امیر المؤمنین(ع) از آن خوردند... .

ص:۸۸

اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آن هنگامی که برای رسول الله(ص) پرنده ای آورده شد تا از آن بخورد، سپس فرمود: خدایا محبوب ترین آفریدگان نزد خویش را برای من بیاور تا همراه با من از این پرنده بخورد، (خداوند استجابت دعای ایشان را در این قرار داد که) من نزد حضرت آمدم. آیا جز من در میان شما کسی هست که نزد ایشان آمده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص) حِينَ رَجَعَ عُمَرُ يُجَبِّنُ أَصْحَابَهُ وَ يُجَبِّنُونَهُ قَدْ رَدَّ رَايَةَ رَسُولِ اللَّهِ(ص) مُنْهَزِماً فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص): «لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَداً رَجُلًا لَيْسَ بِفَرَّارٍ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ». فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ: «ادْعُوا لِي عَلِيّاً». فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ(ص) هُوَ رَمِدٌ مَا يَطْرِفُ. فَقَالَ: «جِيئُونِي بِهِ». فَلَمَّا قُمْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، تَفَلَ فِي عَيْنِي وَ قَالَ: «اللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنْهُ الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ»، فَأَذْهَبَ اللَّهُ عَنِّي الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ إِلَى سَاعَتِي هَذِهِ، وَ أَخَذْتُ الرَّايَةَ فَهَزَمَ اللَّهُ الْمُشْرِكِينَ وَ أَظْفَرَنِي بِهِمْ، غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آن گاه که (در جنگ خیبر) عمر بازگشت در حالی که خودش یارانش را ترسو می نامید و یارانش او را ترسو می نامیدند، هرآینه شکست خورده پرچم پیامبرخدا(ص) را بازگرداند. رسول الله(ص) به او فرمود: «همانا فردا پرچم را به مردی می دهم که فرار کننده نیست. خدا و پیامبرش او را دوست می دارند و خدا و پیامبرش را دوست می دارد. بازنمی گردد تا آنکه خداوند بر او گشایش فرمایـد». چون صبح کرد، فرمود: علی را برای من بخوانید. گفتند: یارسول الله! او چشم درد گرفته است طوری که نمی تواند دیده بگشاید. فرمود: «او را نزد من بیاورید». چون مقابل او ایستادم، در چشمم آب دهان انداخت و فرمود: «خدایا گرما و سرما را از او دور فرما». پس خداوند گرما

ص:۸۹

و سرما را تا این لحظه از من دور ساخت و پرچم را گرفتم. خداوند مشرکان را شکست داد و مرا بر آنان پیروز گرداند. آیا در میان شما یک نفر جز من هست که رسول الله(ص) درباره ی او چنین فرموده باشد؟ گفتند: به خدا قسم! نه.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ لَهُ أَخٌ مِثْلُ أَخِی جَعْفَرٍ الْمُزَیَّنِ بِالْجَنَاحَیْنِ فِی الْجَنَّهِ یَحِلُّ فِیهَا حَیْثُ یَشَاءُ، غَیْرِی؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که برای او برادری چون برادر من جعفر باشد که در بهشت به دو بال مزیّن شده که با آنها هرجا بخواهد، درآید؟(۱) گفتند: به خدا سوگند! نه.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ لَهُ عَمٌّ مِثْلُ عَمِّی حَمْزَهَ أَسَدِ اللَّهِ وَ أَسَدِ رَسُولِهِ وَ سَیِّدِ الشُّهَدَاءِ، غَیْرِی؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: آیا در میان شما کسی جز من هست که او را عمویی چون عموی من حمزه، شیر خدا و شیر پیامبرش و سیّدالشّهداء، باشد؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ لَهُ سِبْطَانِ مِثْلُ سِبْطَایَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ ابْنَیْ رَسُولِ اللَّهِ(ص) وَ سَیِّدَیْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ، غَیْرِی؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که دو فرزند همچون دو فرزند من حسن و حسین داشته باشد که پسران رسول الله(ص) و دو سرور جوانان

۱- جعفر بن ابی طالب، پسرعموی پیامبرخدا(ص) و از پدر و مادر، برادر امام علی(ع) است. و ایشان همان جعفر طیّار هستند. در صورت و سیرت شبیه ترین مردم به رسول الله بود. و هنگامی که در جنگ موته می جنگید، دو دست او جدا شد در حالی که پرچم همراه او بود ولی آن را نینداخت. رسول الله(ص) فرمودند: خداوند به جای آن، برای او دو بال قرار داد که در بهشت همراه با فرشتگان پرواز می کند.

ص:۹۰

اهل بهشت هستند؟ گفتند: به خدا سوگند! خیر.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ لَهُ زَوْجَهٌ مِثْلُ زَوْجَتِی فَاطِمَهَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ(ص) وَ بَضْعَهٍ مِنْهُ وَ سَیِّدَهِ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّهِ، غَیْرِی؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم، آیا در میان شما کسی جز من هست که همسری چون همسر من، فاطمه دختر رسول الله(ص) و پاره ای از او و سرور زنان اهل بهشت داشته باشد؟ گفتند: به خدا! خیر.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص): «مَنْ فَارَقَکَ فَارَقَنِی وَ مَنْ فَارَقَنِی فَارَقَ اللَّهَ»، غَیْرِی؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله(ص) به او فرموده باشد: «هرکس از تو جدا شود، از من جدا گشته و آنکه از من جدا شود، از خدا جدا شده است»؟ گفتند: به خدا قسم! نه.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص): «لَیَنْتَهِیَنَّ بَنُو وَلِیعَهَ أَوْ لَأَبْعَثَنَّ إِلَیْهِمْ رَجُلًا کَنَفْسِی طَاعَتُهُ کَطَاعَتِی وَ مَعْصِیَتُهُ کَمَعْصِیَتِی یَغْشَاهُمْ بِالسَّیْفِ»، غَیْرِی؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را

ص:۹۱

به خدا قسم می دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله(ص) درباره او فرموده باشد: «قبیله ی بنی ولیعه باید دست از مخالفت بکشد و گرنه هر آینه به سوی آنان مردی را می فرستم که چون من است. پیروی از او مانند پیروی از من است و سرپیچی از فرمان او سرپیچی از فرمان من است که با شمشیر بر آنان فرود آید»؟ گفتند: به خدا قسم! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص): «مَا مِنْ مُسْلِمٍ وَصَلَ إِلَى قَلْبِهِ حُبِّي إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ عَنْهُ ذُنُوبَهُ، وَ مَنْ وَصَلَ حُبِّي إِلَى قَلْبِهِ فَقَدْ وَصَلَ حُبُّكَ إِلَى قَلْبِهِ وَ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَ يُبْغِضُكَ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا قسم می دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله(ص) به او فرموده باشد: «هیچ مسلمانی نیست که محبّت من به قلب او برسد جز اینکه خداوند گناهان او را ببخشد و آنکه محبّت من به قلبش برسد، هرآینه دوستی تو به قلب او برسد. و دروغ می گوید آنکه گمان دارد که مرا دوست می دارد حال آنکه با تو دشمنی می ورزد»؟ گفتند: به خدا قسم! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص): «أَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَ الْوَلَدِ وَ الْمُسْلِمِينَ فِي كُلِّ غَيْبَةٍ، عَدُوُّكَ عَدُوِّي وَ عَدُوِّي عَدُوُّ اللَّهِ، وَ وَلِيُّكَ وَلِيِّي وَ وَلِيِّي وَلِيُّ اللَّهِ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا قسم می دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله(ص) به او فرموده باشد: «درباره خانواده و فرزندان و مسلمانان در تمام وقت هایی که من حضور ندارم، تو جانشین هستی. دشمن تو، دشمن من است و دشمن من، دشمن خداست. و دوست دار تو، دوست دار من و دوست دار من، دوست دار خداوند است»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص): «يَا عَلِيُّ مَنْ أَحَبَّكَ وَ وَالاكَ سَبَقَتْ لَهُ الرَّحْمَةُ وَ مَنْ أَبْغَضَكَ وَ عَادَاكَ سَبَقَتْ لَهُ اللَّعْنَةُ. فَقَالَتْ عَائِشَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ(ص) ادْعُ اللَّهَ لِي وَ لِأَبِي لَا نَكُونُ مِمَّنْ يُبْغِضُهُ وَ يُعَادِيهِ. فَقَالَ(ص): «اسْكُتِي، إِنْ كُنْتِ أَنْتِ وَ أَبُوكِ مِمَّنْ يَتَوَلَّاهُ وَ يُحِبُّهُ، فَقَدْ سَبَقَتْ لَكُمَا الرَّحْمَةُ، وَ إِنْ كُنْتُمَا مِمَّنْ يُبْغِضُهُ وَ يُعَادِيهِ، فَقَدْ سَبَقَتْ لَكُمَا اللَّعْنَةُ، وَ لَقَدْ جِئْتِ أَنْتِ وَ أَبُوكِ إِنْ كَانَ أَبُوكِ أَوَّلُ مَنْ يَظْلِمُهُ وَ أَنْتِ أَوَّلُ مَنْ يُقَاتِلُهُ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله(ص) به او فرموده باشد: «ای علی! آنکه تو را دوست داشته باشد و تو را سرپرست خویش قرار

ص:۹۲

دهد، رحمت از پیش شامل حال او شده است و آنکه با تو کینه ورزد و دشمنی کند، لعنت از پیش شامل حال او شده است». عایشه گفت: ای پیامبرخدا! برای من و پدرم خدا را بخوان تا از کسانی که با او کینه می ورزند و دشمنی می کنند، نباشیم. حضرت(ص) فرمود: «ساکت شو! اگر تو و پدرت از کسانی بودید که او را سرپرست قرار می دادید و دوستش می داشتید، هرآینه رحمت بر شما پیشی می گرفت و اگر از کسانی بودید که با او کینه ورزند و دشمنی کنند، لعنت از پیش شامل حال شما شده است. پس به راستی تو و پدرت (به آخرت) می آیید حال آنکه پدرت، نخست کسی است که به او ظلم می کند و تو نخستین کسی هستی که با او می جنگی»؟ گفتند: به خدا قسم! نه.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص) مِثْلَ مَا قَالَ لِی: «یَا عَلِیُّ أَنْتَ أَخِی وَ أَنَا أَخُوکَ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ مَنْزِلُکَ مُوَاجِهَ مَنْزِلِی کَمَا یَتَوَاجَهُ الْإِخْوَانُ فِی الْخُلْدِ»؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما یک تن هست که رسول الله(ص) مانند آنچه را به من فرمود، به او فرموده باشد که: «ای علی! تو برادر من هستی و من برادر تو هستم در دنیا و آخرت. و همانا جایگاه تو در بهشت خُلد، در مقابل منزل گاه من است همان گونه که برادران مقابل یکدیگر هستند»؟ گفتند: به خدا سوگند! نه.

، قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص): «یَاعَلِیُّ إِنَّ اللَّهَ خَصَّکَ بِأَمْرٍ وَ أَعْطَاکَهُ؛ لَیسَ مِنَ الْأَعْمَالِ شَیْ ءٌ أَحَبَّ إِلَیْهِ وَ لَا أَفْضَلَ مِنْهُ عِنْدَهُ: الزُّهْدُ فِی الدُّنْیَا. فَلَیسَ تَنَالُ مِنْهَا شَیْئاً وَ لَا تَنَالُهُ مِنْکَ وَ هِیَ زِینَهُ الْأَبْرَارِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ یَوْمَ الْقِیَامَهِ، فَطُوبَی لِمَنْ أَحَبَّکَ وَ صَدَقَ عَلَیْکَ وَ وَیْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَکَ وَ کَذَبَ عَلَیْکَ»، غَیْرِی؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما یک نفر جز من

ص:۹۳

هست که رسول الله(ص) به او فرموده باشد: «ای علی! همانا خداوند تو را برای امری ویژه ساخته و آن را به تو بخشیده است که در میان کارها نزد خداوند هیچ کاری دوست داشتنی تر و برتر از آن نیست و آن زهد در دنیاست. به همین جهت تو از دنیا چیزی به دست نمی آوری و دنیا از تو چیزی به دست نیاورد. و همانا در روز قیامت نزد خداوند عزّوجل زهد است زینت نیکوکاران. بنابراین خوشا به حال آنکه تو را دوست بدارد و بر تو تصدیق کند و وای بر کسی که تو را به خشم آورد و بر (حقّانیّت امامت و ولایت) تو دروغ بندد (نپذیرد و انکار کند)»؟ گفتند: به خدا قسم، نه.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ بَعَثَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص) لِیَجِیءَ بِالْماءِ کَما بَعَثَنِی، فَذَهَبْتُ حَتَّی حَمَلْتُ الْقِرْبَهَ عَلَی ظَهْرِی وَ مَشَیْتُ بِها. فَاسْتَقْبَلَتْنِی رِیحٌ فَرَدَّتْنِی حَتَّی أَجْلَسَتْنِی، ثُمَّ قُمْتُ فَاسْتَقْبَلَتْنِی رِیحٌ فَرَدَّتْنِی حَتَّی أَجْلَسَتْنِی، ثُمَّ قُمْتُ فَجِئْتُ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ(ص) فَقالَ لِی: «ماحَبَسَکَ عَنِّی»؟ فَقَصَصْتُ عَلَیْهِ الْقِصَّهَ، فَقالَ: «قَدْ جاءَنِی جَبْرَئِیلُ فَأَخْبَرَنِی، أَمَّا الرِّیحُ الْأُولَی فَجَبْرَئِیلُ کانَ فِی أَلْفٍ مِنَ الْمَلائِکَهِ یُسَلِّمُونَ عَلَیْکَ، وَ أَمَّا الثَّانِیَهُ فَمِیکائِیلُ جاءَ فِی أَلْفٍ مِنَ الْمَلائِکَهِ یُسَلِّمُونَ عَلَیْکَ»، غَیْرِی؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی هست که رسول الله(ص) او را برای آوردن آب فرستاده باشد همان گونه که مرا فرستاد؟ من رفتم تا آنکه مَشک (پر از آب) را بر کمرم حمل کردم و بدین وضعیّت با آن پیاده رفتم تا آنکه وزش بادی به پیش باز من آمد. مرا چنان به عقب رانده و بازگرداند تا آنجا که مرا نشاند. سپس برخاستم. وزش بادی مرا به عقب راند آن چنان که مرا نشاند. سپس برخاستم و نزد رسول الله(ص) آمدم. به من فرمود: «چه چیز تو را از (آمدن نزد) من بازداشت»؟ جریان را برای حضرت بیان کردم. فرمود:

ص:۹۴

«جبرئیل نزد من آمد و مرا خبر داد: وزش بادِ نخست، جبرئیل بود که در میان هزار نفر از فرشتگان بر تو سلام دادند. و دوّمین وزش باد، میکائیل بود که در میان هزار نفر از فرشتگان آمـد و به تو سـلام دادند». (آیا این فضـیلت برای کسـی جز من است؟) گفتند: به خدا قسم، نه.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ مَنْ قالَ لَهُ جَبْرَئِیلُ: یا مُحَمَّدُ أ تَرَی هَذِهِ الْمُوَاسَاهَ مِنْ عَلِیٍّ(ع)، فَقالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): «إِنَّهُ مِنِّی وَ أَنَا مِنْهُ»، فَقالَ جَبْرَئِیلُ وَ أَنَا مِنْکُما، غَیْری؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شـما را به خـدا! آیا در میان شـما کسـی جز من هست که جبرئیل درباره ی او گفته باشـد: ای محمّـد! آیـا این همراهی را از علی می بینی؟ رسـول الله(ص) فرمـود: «همانـا او از من است و من از اویم» و جـبرئیل عرض کرد: و من از شما دو تن هستم؟ گفتند: به خدا سوگند! نه.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ کانَ یَکْتُبُ لِرَسُولِ اللَّهِ(ص) کَما جَعَلْتُ أَکْتُبُ فَأَغْفَی رَسُولُ اللَّهِ(ص). فَأَنَا أَرَی أَنَّهُ یُمْلِی عَلَیَّ، فَلَمّا انْتَبَهَ قالَ لَهُ: «یا عَلِیُّ! مَنْ أَمْلَی عَلَیْکَ مِنْ هاهُنا إِلَی هاهُنا»؟، فَقُلْتُ: أَنْتَ یا رَسُولَ اللَّهِ(ص). فَقالَ: «لا، وَ لَکِنْ جَبْرَئِیلُ أَمْلاهُ عَلَیْکَ»، غَیْری؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شـما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی هست که برای رسول الله نویسندگی کرده باشد آن گونه که من می کردم تا آنکه رسول الله(ص) به خواب سبکی رفتند و من می دیدم که بر من املا می فرمود (و من می نوشتم). پس چون بیـدار شدنـد به او (امیرالمؤمنین) فرمودنـد: «ای علی! چه کسـی از اینجا تا اینجا را بر تو املا کرد»؟ عرض کردم: شـما ای پیامبرخدا. فرمود: «نه، ولی جبرئیل آن را بر تو املا کرد». (آیا این فضیلت برای کسی جز من است؟) گفتند: به خدا، نه.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ نادَی لَهُ مُنادٍ مِنَ السَّماءِ: «لا سَیْفَ إِلّا ذُو الْفَقارِ

ص:۹۵

وَ لا فَتَى إلَّا عَلِيٌّ» غَيْرِى؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا! آيا در ميان شما كسى جز من هست كه ندادهنده اى از آسمان براى او (چنين) ندا داده باشد: «شمشير (شايسته اى) جز ذوالفقار نيست و جوان مردى جز على نيست»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص) كَمَا قالَ لِى: «لَوْ لَا أنْ أخاف أنْ لَا يَبْقَى أَحَدٌ إلَّا قَبَضَ مِنْ أَثَرِكَ قَبْضَةً يَطْلُبُ بِهَا الْبَرَكَهَ لِعَقِبِهِ مِنْ بَعْدِهِ، لَقُلْتُ فِيكَ قَوْلًا لَا يَبْقَى أَحَدٌ إلَّا قَبَضَ مِنْ أَثَرِكَ قَبْضَةً» غَيْرِى ؟ فقالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا! آيا در ميان شما كسى هست كه رسول الله(ص) به او همان گونه كه به من فرمود، فرموده باشد كه: «اگر نبود كه مى ترسيدم كسى نماند جز اينكه از جاى پاى تو، مشتى خاك بردارد تا بدان وسيله براى آيندگان خود بركت بجويد، هر آينه درباره ى تو سخنى مى گفتم كه كسى نمى ماند جز اينكه مشتى از خاك راه تو را برمى داشت». (آيا اين فضيلت براى كسى جز من است؟) گفتند: به خدا قسم، نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص): «احْفَظِ الْبَابَ، فَإِنَّ زُوَّاراً مِنَ الْمَلَائِكَهِ يَزُورُنِى فَلَا تَأْذَنْ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ». فَجَاءَ عُمَرُ فَرَدَدْتُهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ أَخْبَرْتُهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) مُحْتَجِبٌ وَ عِنْدَهُ زُوَّارٌ مِنَ الْمَلَائِكَهِ وَ عِدَّتُهُمْ كَذَا وَ كَذَا. ثُمَّ أَذِنْتُ لَهُ فَدَخَلَ. فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّى قَدْ جِئْتُكَ غَيْرَ مَرَّهٍ كُلَّ ذَلِكَ يَرُدُّنِى عَلِيٌّ وَ يَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) مُحْتَجِبٌ وَ عِنْدَهُ زُوَّارٌ مِنَ الْمَلَائِكَهِ وَ عِدَّتُهُمْ كَذَا وَ كَذَا. فَكَيْفَ عَلِمَ بِالْعِدَّهِ؟ أَ عَايَنَهُمْ؟ فَقَالَ لَهُ: «يَا عَلِيُّ! قَدْ صَدَقَ، كَيْفَ عَلِمْتَ بِعِدَّتِهِمْ»؟ فَقُلْتُ: اخْتَلَفَتْ عَلَيَّ التَّحِيَّاتُ وَ سَمِعْتُ الْأَصْوَاتِ فَأَحْصَيْتُ الْعَدَدَ. قَالَ: «صَدَقْتَ، فَإِنَّ فِيكَ سُنَّةً مِنْ أَخِى عِيسَى». فَخَرَجَ عُمَرُ وَ هُوَ يَقُولُ: ضَرَبَهُ لِابْنِ مَرْيَمَ مَثَلًا. فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إذا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّون (قال: يَضِجُّونَ) * وَ قالُوا أ

ص:۹۶

آلِهتُنا خَیْرٌ أَمْ هُوَ ما ضَرَبُوهُ لَکَ إلاَّ جَدَلاً بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ * إنْ هُوَ إلاَّ عَبْدٌ أَنْعَمْنا عَلَیْهِ وَ جَعَلْناهُ مَثَلاً لِبَنی إسْرائیلَ * وَ لَوْ نَشاءُ لَجَعَلْنا مِنْکُمْ مَلائِکَهً فِی الْأَرْضِ یَخْلُفُونَ(۱)) غَیْری؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله(ص) به او فرموده باشد: «مراقب در باش زیرا زیارت کنندگانی از فرشتگان مرا زیارت می کنند. بدین جهت به هیچ یک از آنان (کسانی که تقاضای ملاقات با مرا دارند) اجازه ورود نده». پس عمر آمد. او را سه مرتبه رد کردم و او را خبر دادم که رسول الله(ص) کسی را ملاقات نمی کند و زیارت کنندگانی از فرشتگان نزد ایشان مشرّف شده اند و تعداد آنان چنین و چنان است. سپس به او اجازه دادم. وارد شد و گفت: یارسول الله! من چندین بار به سوی شما آمدم. در تمام دفعات علی مرا بازمی گرداند و می گفت: همانا رسول الله(ص) ملاقات کننده ای را نمی بیند و نزد او زیارت کنندگانی از فرشتگان حضور دارند و تعداد آنان چنین و چنان است. او چگونه تعداد آنان را دانست؟ آیا آنان را دید؟ پیامبر به او فرمودند: «ای علی! راست می گوید. تو چگونه از تعداد آنان آگاه شدی»؟ من عرضه داشتم: درودهایی بر من داده شد و نواها را شنیدم و آنها را شمارش کردم. پیامبر فرمود: «راست گفتی؛ زیرا در وجود تو سنّتی از برادرم عیسی وجود دارد». عمر در حالی بیرون رفت که (به کنایه) می گفت: «او را به فرزند مریم مثلی زد». از این رو خداوند عزّوجل این آیه را نازل فرمود: «و چون برای فرزند مریم مثلی زده شد، قوم تو به خاطر آن داد و فریاد به راه انداختند. (حضرت فرمود: یعنی با ناراحتی فریاد کردند) و گفتند: آیا خدایان ما

۱- سوره الزخرف: آیات ۵۸ إلی ۶۱.

ص:۹۷

بهتر هستند یا او؟ این مثال را جز از روی جدال مطرح نکردند، بلکه آنان گروهی ستیزجو هستند. او جز بنده ای نبود که ما به او نعمت دادیم و او را مثالی برای بنی اسرائیل قرار دادیم و اگر می خواستیم به جای شما فرشتگانی در زمین قرار می دادیم تا جانشین شما باشند» (۱)؟ گفتند: به خدا سوگند! نه.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص) کَمَا قَالَ لِی: «إِنَّ طُوبَی شَجَرَهٌ فِی الْجَنَّهِ أَصْلُهَا فِی دَارِ عَلِیٍّ. لَیْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِی مَنْزِلِهِ غُصْنٌ مِنْ أَغْصَانِهَا» غَیْرِی؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا قسم می دهم! آیا در میان شما کسی هست که رسول الله به او آنچه را به من فرمودند، فرموده باشد که: «همانا طوبی درختی در بهشت است که اصل آن در خانه ی علی است. مؤمنی نیست مگر آنکه در منزل او شاخه ای از شاخه های آن درخت وجود دارد»؟ گفتند: به خدا! نه.

۱- مقصود اینکه امیرالمؤمنین(ع) مانند حضرت عیسی(ع)، آنچه را که آن پیامبر اولوالعزم می دید و می شنید، می دیدند و می شنیدند که از جمله آن ها دیدن فرشتگان و شنیدن صدای آنان است. امیرالمؤمنین(ع) در نهج البلاغه:۳۰۰ (۱۹۲) در خطبه قاصعه از رسول الله(ص) نقل می فرماید که حضرت به ایشان فرمودند: إِنَّکَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَی مَا أَرَی إِلَّا أَنَّکَ لَسْتَ بِنَبِیٍّ وَ لَکِنَّکَ لَوَزِیرٌ وَ إِنَّکَ لَعَلَی خَیْرٍ همانا تو می شنوی آنچه را من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم، ولی (با این تفاوت که) تو پیامبر نیستی و وزیری و بر راه خیر هستی.

ص:۹۸

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص): «تُقَاتِلُ عَلَى سُنَّتِى وَ تُبْرُّ ذِمَّتِى»، غَيْرِى ؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله(ص) به او فرموده باشد: «تو براساس سنّت من می جنگی و آنچه بر گردن من است، ادا می کنی»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص): «تُقَاتِلُ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ»، غَيْرِى؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله(ص) به او فرموده باشد: «با بیعت شکنان (ناکثین) و بیدادکنندگان (قاسطین) و از دین بیرون شدگان (مارقین) می جنگی»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ(ص) وَ رَأْسُهُ فِى حَجْرِ جَبْرَئِيلَ فَقَالَ لِى: ادْنُ مِنْ ابْنِ عَمِّكَ فَأَنْتَ أَوْلَى بِهِ مِنِّى، غَيْرِى؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا سوگند دادم! آیا در میان شما کسی جز من هست که به سوی رسول الله(ص) آمده باشد در حالی که سر ایشان در دامان جبرئیل بود. (جبرئیل) به من گفت: به پسرعمویت (رسول خدا) نزدیک شو؛ زیرا تو از من به او سزاوارتر هستی؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) رَأْسَهُ فِى حَجْرِهِ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ وَ لَمْ يُصَلِّ الْعَصْرَ. فَلَمَّا انْتَبَهَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) قَالَ: يَا عَلِيُّ! صَلَّيْتَ؟ قُلْتُ: لَا. فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ(ص)، فَرُدَّتِ الشَّمْسُ بَيْضَاءَ نَقِيَّةً. فَصَلَّيْتُ ثُمَّ انْحَدَرَتْ، غَيْرِى؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله(ص) سرش را در دامان او قرار داده باشد تا آنکه خورشید غروب کرد و او نماز عصر را نخوانده بود و چون رسول الله(ص) بیدار شدند فرمودند: «ای علی! نماز عصر را خواندی»؟ عرض کردم: نه. پس رسول الله(ص) دعا فرمود و خورشید با درخشش و تابش بازگشت. پس من نماز خواندم و خورشید به سوی افق سرازیر شد؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَسُولَهُ(ص) أَنْ يَبْعَثَ بِبَرَاءَةَ،

ص:۹۹

فَبَعَثَ بِهَا مَعَ أَبِی بَکْرٍ فَأَتَاهُ جَبْرَئِیلُ فَقَالَ: یَا مُحَمَّدُ! إِنَّهُ لَا یُؤَدِّی عَنْکَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْکَ. فَبَعَثَنِی رَسُولُ اللَّهِ(ص)، فَأَخَذْتُهَا مِنْ أَبِی بَکْرٍ، فَمَضَیْتُ بِهَا وَ أَدَّیْتُهَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ(ص) وَ أَثْبَتَ اللَّهُ عَلَی لِسَانِ رَسُولِهِ أَنِّی مِنْهُ، غَیْرِی؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی هست که خداوند عزّوجل، پیامبرش را دستور داده باشد که کسی را بفرستد تا سوره برائت را (برای مشرکان مکّه بخواند) که پیامبر برای انجام این کار ابوبکر را روانه کردند از این رو جبرئیل نزد پیامبر آمد و عرض کرد: ای محمّد! همانا این دستور جز از جانب تو یا مردی که از تو باشد، به انجام نمی رسد. بدین جهت پیامبر(ص) مرا فرستاد، من نیز آن را از ابوبکر گرفتم و با آن رفتم تا آنکه از جانب رسول الله(ص) آن امر را به انجام رساندم و خداوند بر زبان پیامبرش ثابت فرمود که من از او هستم (آیا این فضیلت برای من نیست)؟ گفتند: به خدا قسم! بله.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص): «أَنْتَ إِمَامُ مَنْ أَطَاعَنِی وَ نُورُ أَوْلِیَائِی وَ الْکَلِمَةُ الَّتِی أَلْزَمْتُهَا الْمُتَّقِینَ»، غَیْرِی؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله(ص) به او فرموده باشد: «همانا تو پیشوای هر کسی هستی که مرا پیروی می کند و تو نور اولیاء من هستی و همانا تو هستی آن کلمه ای که پرهیزکاران با او همراه هستند»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص): «مَنْ سَرَّهُ أَنْ یَحْیَا حَیَاتِی وَ یَمُوتَ مَوْتِی وَ یَسْکُنَ جَنَّتِیَ الَّتِی وَعَدَنِی رَبِّی جَنَّاتِ عَدْنٍ قَضِیبٌ غَرَسَهُ اللَّهُ بِیَدِهِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ کُنْ، فَکَانَ، فَلْیَتَوَالِ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ ذُرِّیَّتَهُ مِنْ بَعْدِهِ، فَهُمُ الْأَئِمَّةُ وَ هُمُ الْأَوْصِیَاءُ. أَعْطَاهُمُ اللَّهُ عِلْمِی وَ فَهْمِی، لَا یُدْخِلُونَکُمْ فِی بَابِ ضَلَالٍ وَ لَا یُخْرِجُونَکُمْ مِنْ بَابِ هُدًی، لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْکُمْ، یَزُولُ الْحَقُّ مَعَهُمْ أَیْنَمَا

ص:۱۰۰

زالُوا» غَیْرِی؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شـما را به خدا قسم! آیا در میان شـما کسـی جز من هست که رسول الله(ص) به او فرموده باشـند: «هرکس شادمان می شود که به

زنـدگی من زنـده شود و به مرگ من بمیرد و در بهشت من که پروردگارم مرا بـدان وعـده داده است ساکن گردد جنّات عـدن که خـدا نهال آن را به دست خویش کاشت و به آن فرمود: باش، پس موجود شـد بایسته است که علیّ بن ابی طالب(ع) و فرزنـدان او پس از وی را پیشوای خود قرار دهد؛ زیرا آنان هستند امامان و آنان هسـتند جانشینان. خداوند علم و فهم مرا به آنان بخشیده است. آنان شـما را به درگاه گمراهی وارد نکنند و از درگاه هدایت بیرون نبرند. به آنان نیاموزید که آنان از شما داناتر هستند. حق همراه آنان می رود، هر کجا بروند»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص): «قَضَی فَانْقَضَی، إِنَّهُ لا یُحِبُّکَ إِلّا مُؤْمِنٌ وَ لا یُبْغِضُکَ إِلّا کافِرٌ مُنافِقٌ» غَیْرِی؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شـما را به خدا سوگند دادم! آیا در میان شـما کسـی جز من هست که رسول الله(ص) به او فرموده باشـند: «این امر قضای الهی است که پابرجاست: همانا تو را دوست نمی دارد جز مؤمن و با تو دشمن نیست جز کافر منافق»؟ گفتند: به خدا! نه.

قـال: نَشَـدْتُکُمْ بِـاللَّهِ هَـلْ فِیکُمْ أَحَـدٌ قـالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص) مِثْلَ ما قالَ لِی: «أَهْلُ وَلایَتِکَ یَخْرُجُونَ یَوْمَ الْقِیامَهِ مِنْ قُبُورِهِمْ عَلَی نُوقٍ بِیضٍ، شِـراکُ نِعالِهِمْ نُورٌ یَتَلالا، قَدْ سُـهِّلَتْ عَلَیْهِمُ الْمَوارِدُ، وَ فُرِّجَتْ عَنْهُمُ الشَّدائِدُ وَ أُعْطُوا الْأَمانَ وَ انْقَطَعَتْ عَنْهُمُ الْأَحْزانُ، حَتَّی یَنْطَلِقَ بِهِمْ إِلَی ظِلِّ عَرْشِ الرَّحْمَنِ، تُوضَعُ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ مائِدَهٌ یَأْکُلُونَ مِنْها حَتَّی یَفْرُغَ مِنَ الْحِسابِ، یَخافُ النّاسُ وَ لا یَخافُونَ وَ یَحْزَنُ النّاسُ وَ لا یَحْزَنُونَ» غَیْرِی؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شـما را به خدا! آیا در میان شـما کسی هست که رسول الله(ص) مانند آنچه به من فرمود، به او فرموده باشد که: «اهل ولایت تو در

ص:۱۰۱

روز قیامت، در حالی از قبرهای خود خارج می شوند که بر شترهای سفید، سوار هستند. بندهای کفش های آنان، نوری است که پرتوافشانی می کند. همانا سختی ها بر آنان آسان شده و گرفتاری ها بر آنان گشوده شده است و امان داده می شوند و تمام ناراحتی ها از آنان جدا می شود تا آنکه آنان را زیر سایه عرش خداوند رحمان درآورند. روبروی آنان سفره ای نهاده شود که از (غذاهای) آن می خورند تا آنکه (مردم) از حساب درآیند. مردم در هراس هستند و آنان نمی هراسند و مردم ناراحت هستند و آنان ناراحت نمی شوند»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص) حِينَ جَاءَ أَبُو بَكْرٍ يَخْطُبُ فَاطِمَةَ(س)، فَأَبَى أَنْ يُزَوِّجَهُ، وَ جَاءَ عُمَرُ يَخْطُبُهَا فَأَبَى أَنْ يُزَوِّجَهُ، فَخَطَبْتُ إِلَيْهِ فَزَوَّجَنِي، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ فَقَالا: أَبِيتَ أَنْ تُزَوِّجَنَا وَ زَوَّجْتَهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): «مَا مَنَعْتُكُمَا وَ زَوَّجْتُهُ، بَلِ اللَّهُ مَنَعَكُمَا وَ زَوَّجَهُ» غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا سوگند دادم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله(ص) درباره او چنین فرموده باشد: چون ابوبکر به خواستگاری فاطمه(س) آمد، پیامبر از اینکه فاطمه را به ازدواج او درآورد، امتناع ورزید. عمر به خواستگاری فاطمه آمد و پیامبر از اینکه او را به تزویج عمر درآورد، امتناع ورزید. سپس من به خواستگاری او رفتم و پیامبر مرا به تزویج (فاطمه) درآورد. پس ابوبکر و عمر آمدند و گفتند: از اینکه ما را به ازداوج (فاطمه) درآوری امتناع ورزیدی ولی او (علی) را به ازدواج (فاطمه) درآوردی؟ رسول الله(ص) فرمود: «من شما را منع نکردم و او را به ازدواج درنیاوردم بلکه خدا شما را از این کار بازداشت و او را به ازدواج درآورد»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ(ص) يَقُولُ: «كُلُّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ

ص:۱۰۲

یَوْمَ الْقِیامَهِ إلّا سَبَبِی وَ نَسَبِی»، فَأَیُّ سَبَبٍ أَفْضَلُ مِنْ سَبَبِی وَ أَیُّ نَسَبٍ أَفْضَلُ مِنْ نَسَبِی إنَّ أَبِی وَ أَبا رَسُولِ اللَّهِ لَاخَوانِ، وَ إنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ ابْنَیْ رَسُولِ اللَّهِ(ص) وَ سَیِّدَیْ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ ابْنایَ، وَ فاطِمَهَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ(ص) زَوْجَتِی سَیِّدَهُ نِساءِ أَهْلِ الْجَنَّه، غَیْرِی؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خداوند سوگند دادم! آیا شنیدید که رسول الله(ص) می فرمود: «هر رابطه سببی و نسبی(۱) در روز قیامت، بریده است جز سبب و نسب من». (با توجّه به این کلام) کدامین سبب از سبب من بافضیلت تر است و کدامین نسب، از نسب من بافضیلت تر است که همانا پدر من و پدر رسول الله، برادر بودند و همانا حسن و حسین دو فرزند رسول الله(ص) و دو سرور جوانان اهل بهشت، پسران من و فاطمه دخت رسول الله(ص)، سرور زنان اهل بهشت، همسر من است. آیا جز این است؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص): «إنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فَفَرَّقَهُمْ فِرْقَتَیْنِ، فَجَعَلَنِی مِنْ خَیْرِ الْفِرْقَتَیْنِ، ثُمَّ جَعَلَهُمْ شُعُوباً فَجَعَلَنِی فِی خَیْرِ شُعْبَهٍ، ثُمَّ جَعَلَهُمْ قَبائِلَ فَجَعَلَنِی فِی خَیْرِ قَبِیلَهٍ، ثُمَّ جَعَلَهُمْ بُیُوتاً فَجَعَلَنِی فِی خَیْرِ بَیْتٍ، ثُمَّ اخْتارَ مِنْ أَهْلِ بَیْتِی أَنَا وَ عَلِیّاً وَ جَعْفَر فَجَعَلَنِی خَیْرَهُمْ، فَکُنْتُ نائِماً بَیْنَ ابْنَیْ أَبِی طالِبٍ فَجاءَ جَبْرَئِیلُ وَ مَعَهُ مَلَکٌ فَقالَ: یا جَبْرَئِیلُ! إلَی أَیِّ هَؤُلاءِ أُرْسِلْتَ؟ فَقالَ: إلَی هَذا، ثُمَّ أَخَذَ بِیَدِی فَأَجْلَسَنِی»، غَیْرِی؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله(ص) به او فرموده باشد: «همانا خداوند، آفریدگان را آفرید. سپس آنان را دو گروه کرد و

۱- بستگان هم خون مانند پدر، مادر، خواهر، برادر و... را بستگان نسبی می نامند و کسانی که به واسطه ی ازدواج با یکدیگر محرم می شوند مانند همسر، پدر یا مادر همسر و...، بستگان سببی هستند.

ص:۱۰۳

مرا در برترینِ دو فرقه قرار داد. سپس آنان را بخش های مختلفی کرد و مرا در برترین بخش، قرار داد. سپس آنان را قبیله هایی قرار داد و مرا در بهترین قبیله جای داد. سپس آنها را خاندان هایی قرار داد و مرا در برترین خاندان ها نهاد. سپس از میان اهل بیتم، من و علی و جعفر را برگزید و مرا برترین آنان قرار داد. من (روزی) در میان دو فرزند ابوطالب (علی و جعفر) خوابیده بودم که جبرئیل آمد و فرشته ای با او همراه بود. فرشته گفت: ای جبرئیل! من به سوی کدامیک از این ها فروفرستاده شده ای؟ فرمود: به سوی این شخص». (امیرالمؤمنین می فرمایند:) سپس دستم را گرفت و مرا نشاند؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ سَدَّ رَسُولُ اللَّهِ(ص) أَبْوَابَ الْمُسْلِمِینَ کُلَّهُمْ فی المسجد وَ لَمْ یَسُدَّ بَابِی، فَجَاءَهُ الْعَبَّاسُ وَ حَمْزَهُ وَ قَالا: أَخْرَجْتَنا وَ أَسْکَنْتَهُ. فَقَالَ لَهُمَا: «مَا أَنَا أَخْرَجْتُکُمْ وَ أَسْکَنْتُهُ. بَلِ اللَّهُ أَخْرَجَکُمْ وَ أَسْکَنَهُ. إنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَی إلَی أَخِی مُوسَی(ع) أن اتَّخِذْ مَسْجِداً طَهُوراً وَ اسْکُنْهُ أَنْتَ وَ هَارُونُ وَ ابْنَا هَارُونَ، وَ إنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَی إلَیَّ أن اتَّخِذْ مَسْجِداً طَهُوراً وَ اسْکُنْهُ أَنْتَ وَ عَلِیٌّ وَ ابْنَا عَلِیٍّ» غَیْرِی؟ فقالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله(ص) تمام درهای (خانه های) مسلمانان را که در مسجد بود بستند و درب منزل مرا نبستند (و باز گزاردند) که به همین جهت عبّاس و حمزه (دو تن از عموهای پیامبر) آمده و گفتند: آیا ما را (از مسجد) بیرون کردی و او را منزل دادی؟ پیامبر به آنان فرمود: «من شما را بیرون نکردم و او را منزل ندادم بلکه خداوند شما را بیرون فرموده و او را منزل داد. همانا خداوند عزّوجل به برادرم حضرت موسی(ع) وحی نمود که مسجد را محلّ پاک و پاک کننده بگیرد (و فرمود:) تو و هارون و دو پسر او در مسجد ساکن می شوید. و همانا خدای

ص:۱۰۴

عزّوجل بر من وحی نمود که مسجد را محلّ پاک و پاک کننده بگیرم و (فرمود:) تو و علی و دو فرزند او، در مسجد ساکن می شوید»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص): «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» غَيْرِى؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله برای او فرموده باشند: «حق با علی است و علی همراه حق است تا آنگاه که بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند، از یکدیگر جدا نشوند»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَقَى رَسُولَ اللَّهِ(ص) حَيْثُ جَاءَ الْمُشْرِكُونَ يُرِيدُونَ قَتْلَهُ، فَاضْطَجَعْتُ فِي مَضْجَعِهِ وَ ذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) نَحْوَ الْغَارِ وَ هُمْ يَرَوْنَ أَنِّي أَنَا هُوَ، فَقَالُوا: أَيْنَ ابْنُ عَمِّكَ؟ فَقُلْتُ: لَا أَدْرِي. فَضَرَبُونِي حَتَّى كَادُوا يَقْتُلُونَنِي، غَيْرِى؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا در میان شما کسی جز من هست که چون مشرکان آمدند و می خواستند ایشان (پیامبر) را بکشند، از جان پیامبرخدا(ص) محافظت کرده باشد که من در بستر ایشان آرمیدم و رسول الله(ص) به سوی غار رفتند و آن مشرکان گمان کردند که من، او هستم. (چون مرا دیدند) از من پرسیدند: پسر عمویت (پیامبر) کجاست؟ من گفتم: نمی دانم. آنان هم مرا تا جایی کتک زدند که نزدیک بود مرا بکشند؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص) كَمَا قَالَ لِي: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ، فَوَلَايَتُهُ وَلَايَتِي وَ وَلَايَتِي وَلَايَةُ رَبِّي، عَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَيَّ رَبِّي وَ أَمَرَنِي أَنْ أُبَلِّغَكُمُوهُ، فَهَلْ سَمِعْتُمْ»؟ قَالُوا: نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَا. قَالَ: «أَمَا إِنَّ فِيكُمْ مَنْ يَقُولُ قَدْ سَمِعْتُ وَ هُوَ يَحْمِلُ النَّاسَ عَلَى كَتِفَيْهِ وَ يُعَادِيهِ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَخْبِرْنَا بِهِمْ. قَالَ: «أَمَا إِنَّ رَبِّي قَدْ أَخْبَرَنِي بِهِمْ وَ أَمَرَنِي بِالْإِعْرَاضِ عَنْهُمْ لِأَمْرٍ قَدْ سَبَقَ وَ إِنَّمَا

ص:۱۰۵

یَکْتَفِی أَحَدُکُمْ بِمَا یَجِدُ لِعَلِیٍّ فِی قَلْبِهِ» غَیْرِی؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا قسم می دهم! آیا در میان شما کسی هست که رسول الله(ص) به او همانند آنچه به من فرمودند، فرموده باشند که: «همانا خداوند مرا به ولایت علی امر فرمود بنابراین ولایت او، ولایت من و ولایت من، ولایت پروردگار من است. عهدی است که پروردگارم مرا بدان پیمان گرفته است و مرا امر نموده که آن را به شما ابلاغ کنم. آیا شنیدید؟» گفتند: آری. هرآینه شنیدیم. فرمود: «امّا در میان شما کسانی هستند که می گویند: هر آینه شنیدم و با این حال مردم را بر دوش او (حضرت علی(ع)) سوار کرده و با او دشمنی می کند». گفتند: ای پیامبرخدا! ما را از هویّت آنان آگاه فرما. فرمود: «پروردگارم مرا از هویّت آنان آگاه نموده است و مرا دستور فرموده تا از آنان روگردانی کنم. و این به خاطر فرمانی است که مقدّر شده و همانا برای هریک از شما آنچه درباره ی علی در قلب خویش می یابد، کفایت می کند (که آیا در دل او را دوست می دارد و برتری می دهد یا نه)»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ قَتَلَ مِنْ بَنِی عَبْدِ الدّارِ تِسْعَةً مُبَارَزَةً غَیْرِی کُلُّهُمْ یَأْخُذُ اللِّوَاءَ، ثُمَّ جَاءَ صواب الْحَبَشِیُّ مَوْلَاهُمْ وَ هُوَ یَقُولُ: وَ اللَّهِ لَا أَقْتُلُ بِسَادَتِی إِلَّا مُحَمَّداً. قَدْ أَزْبَدَ شِدْقَاهُ وَ احْمَرَّتَا عَیْنَاهُ، فَاتَّقَیْتُمُوهُ وَ حِدْتُمْ عَنْهُ، وَ خَرَجْتُ إِلَیْهِ فَلَمَّا أَقْبَلَ کَأَنَّهُ قُبَّةٌ مَبْنِیَّةٌ، فَاخْتَلَفْتُ أَنَا وَ هُوَ ضَرْبَتَیْنِ فَقَطَعْتُهُ بِنِصْفَیْنِ وَ بَقِیَتْ رِجْلَاهُ وَ عَجُزُهُ وَ فَخِذُهُ قَائِمَةً عَلَی الْأَرْضِ یَنْظُرُ إِلَیْهِ الْمُسْلِمُونَ وَ یَضْحَکُونَ مِنْهُ. غَیْرِی؟ قالوا: اللّهمّ لا، قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ قَتَلَ مِنْ مُشْرِکِی قُرَیْشٍ مِثْلَ قَتْلِی؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که از فرزندان عبدالدار، نُه تن مبارز را به قتل رسانده باشد که همگی

ص:۱۰۶

پرچم را می گرفتند (پرچم دار بودند)؟ پس غلام آنان، صواب حبشی(۱) به میدان آمد در حالی که می گفت: به خدا! در عوض خون سروران خودم، کسی جز محمّد را نمی کشم. لب های او کف کرده بود و چشمانش خون شده بود. شما از او ترسیدید و از مبارزه با او کناره گرفتید امّا من به سوی او بیرون شدم. چون نزدیک شد، مانند گنبد ساخته شده ای بود.(۲) من و او دو ضربه ردّ و بدل کردیم و من او را به دو نیم کردم. پایین تنه ی او همچنان بر روی زمین ایستاده بود. مسلمانان به او می نگریستند و می خندیدند (آیا کسی جز من چنین کرد)؟ گفتند: به خدا! نه. فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی هست که چون من از مشرکان قریش کشته باشد؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ جَاءَ عَمْرَو بْنَ عَبْدِ وُدٍّ یُنَادِی: هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ، فَکِعْتُمْ عَنْهُ کُلُّکُمْ فَقُمْتُ أَنَا، فَقَالَ لِی رَسُولُ اللَّهِ(ص): «إِلَی أَیْنَ تَذْهَبُ»؟ فَقُلْتُ: أَقُومُ إِلَی هَذَا الْفَاسِقِ. فَقَالَ: «إِنَّهُ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وُدٍّ». فَقُلْتُ: یَا رَسُولَ اللَّهِ(ص)! إِنْ کَانَ هُوَ عَمْرَو بْنَ عَبْدِ وُدٍّ فَأَنَا عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ. فَأَعَادَ عَلَیَّ(ع) الْکَلَامَ وَ أَعَدْتُ عَلَیْهِ، فَقَالَ: «إِمْضِ عَلَی اسْمِ اللَّهِ». فَلَمَّا قَرُبْتُ مِنْهُ قَالَ: مَنِ الرَّجُلُ؟ قُلْتُ: عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ. قَالَ: کُفْوٌ کَرِیمٌ. ارْجِعْ یَا ابْنَ أَخِی، فَقَدْ کَانَ لِأَبِیکَ مَعِی صُحْبَةٌ وَ مُحَادَثَةٌ فَأَنَا أَکْرَهُ قَتْلَکَ. فَقُلْتُ لَهُ: یَا عَمْرُو! إِنَّکَ قَدْ عَاهَدْتَ اللَّهَ أَلَّا یُخَیِّرَکَ أَحَدٌ ثَلَاثَ خِصَالٍ إِلَّا اخْتَرْتَ إِحْدَیهُنَّ. فَقَالَ: إِعْرِضْ عَلَیَّ. قُلْتُ: تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ، وَ تُقِرُّ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. قَالَ: هَاتِ غَیْرَ هَذِهِ. قُلْتُ: تَرْجِعُ مِنْ حَیْثُ جِئْتَ. قَالَ: وَ اللَّهِ لَا تُحَدِّثُ نِسَاءُ قُرَیْشٍ بِهَذَا أَنِّی رَجَعْتُ عَنْکَ. فَقُلْتُ: فَانْزِلْ فَأُقَاتِلَکَ. قَالَ: أَمَّا هَذِهِ فَنَعَمْ،

۱- صؤاب غلام بنی ابی طلحه حبشی بود و این واقعه در غزوه ی احد رخ داده است.

۲- این جمله کنایه از قامت بلند و درشتی هیکل است.

ص:۱۰۷

فَنَزَلَ فَاخْتَلَفَ أَنَا وَ هُوَ ضَرْبَتَيْنِ فَأَصَابَ الْحَجَفَهَ وَ أَصَابَ السَّيْفُ رَأْسِی وَ ضَرَبْتُهُ ضَرْبَهً. فَانْكَشَفَ رِجْلَيْهِ فَقَتَلَهُ اللَّهُ عَلَى يَدَیَّ، فَفِيكُمْ أَحَدٌ فَعَلَ هَذَا [غَيْرِی] ؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی هست که آن هنگام که عمرو بن عبدود در حالی که ندا می داد: «آیا جهادگری هست»؟ که شما همه از او ترسیدید و تنها من برخاستم. رسول الله(ص) به من فرمود: «کجا می روی»؟ عرض کردم: برای مبارزه با این فاسق برخاستم. فرمود: «او عمرو بن عبدود است». عرضه داشتم: یارسول الله(ص)! اگر او عمرو بن عبدود است، من علیّ بن ابی طالب هستم. پس حضرت کلام را دو مرتبه تکرار فرمودند و من هم دو مرتبه همان پاسخ را به ایشان عرض کردم. پس فرمود: «برو به نام خدا»؟! چون به او نزدیک شدم. گفت: این مرد کیست؟ گفتم: علیّ بن ابی طالب. گفت: همتایی گرامی (هستی). ای پسر برادرم! بازگرد که همانا پدرت با من مصاحبتی داشت از این رو کشتن تو را خوش ندارم. به او گفتم: ای عمرو! تو با خدا پیمان بسته ای که هیچ کس تو را در سه چیز مختار قرار ندهد جز اینکه تو، یکی از آنها را اختیار کنی (انجام دهی). گفت: (سه پیشنهاد خودت را) بر من عرضه کن. گفتم: شهادت دهی که خدایی جز الله نیست و محمّد رسول الله است و بر آنچه از جانب خداوند آمده است، اقرار نمایی. گفت: (پیشنهاد) جز این را بیاور. گفتم: از راهی که آمده ای بازگردی. گفت: به خدا چنین نخواهد شد که زنان قریش درباره ی اینکه من از جنگ با تو روگردانده ام، سخن بگویند. گفتم: پس پیاده شو تا با تو بجنگم. گفت: امّا این پیشنهاد، باشد. پیاده شد. دو ضربه میان من و او ردّ و بدل شد. ضربه به سپر خورد و شمشیر به سر من برخورد کرد و من ضربه ای به او زدم که

ص:۱۰۸

دو پای او جدا شد و خداوند او را به دست من کشت. آیا در میان شـما کسـی جز من هست که این کار را انجام داده باشد؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ حِینَ جَاءَ مَرْحَبٌ وَ هُوَ یَقُولُ: أَنَا الَّذِی سَمَّتْنِی أُمِّی مرحب شَاکِ السِّلَاحِ بَطَلٌ مُجَرَّبٌ أَطْعَنُ أَحْیَاناً وَ حِیناً أَضْرِبُ. فَخَرَجْتُ إِلَیْهِ فَضَرَبَنِی وَ ضَرَبْتُهُ وَ عَلَی رَأْسِهِ نَقِیرٌ مِنْ جَبَلٍ لَمْ تَکُنْ تَصْلُحُ عَلَی رَأْسِهِ بَیْضَهٌ مِنْ عِظَمِ رَأْسِهِ، فقلبتُ النَّقِیرَ وَ وَصَلَ السَّیْفُ إِلَی رَأْسِهِ فَقَتَلْتُهُ، فَفِیکُمْ أَحَدٌ فَعَلَ هَذَا؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شـما را به خدا قسم! آیا در میان شـما کسـی جز من هست که چون مرحب آمـد و می گفت: همانا من کسـی هسـتم که مادرم مرحب نام نهاد* پهلوانی با تجربه که غرق در سـلاح هسـتم که گاه با نیزه و گاه با شمشـیر می جنگم، (به جنگ او رفته باشد)؟ من به سوی او بیرون شدم. او مرا زد و من او را زدم در حالی که از بزرگی سـرش، به جای کلاه خود، سـنگی کنده شده بر سـر داشت. من (به واسطه ی ضربه ی شمشیر) سنگ را شکستم و شمشیر به سر او رسید و او را کشتم. آیا در میان شما یک نفر هست که چنین کرده باشد؟ گفتند: به خدا! نه.

قـال: نَشَـدْتُکُمْ بِـاللَّهِ هَـلْ فِیکُمْ أَحَـدٌ أَنْزَلَ اللَّهُ فِیهِ آیَهَ التَّطْهِیرِ عَلَی رَسُـولِهِ(ص): «إِنَّمـا یُرِیـدُ اللَّهُ لِیُـذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً» فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) کِسَاءً خَیْبَرِیّاً فَضَمَّنِی فِیهِ وَ فَاطِمَهَ(س) وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ، ثُمَّ قَالَ: «یَا رَبِّ! هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَیْتِی. فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِیراً»؟ قـالوا: اللّهمّ لاـ فرمود: شـما را به خـدا سوگنـد می دهم! آیـا در میان شـما کسـی هست که خداونـد درباره ی او آیه تطهیر را بر پیامبرش(ص) نازل فرموده باشد: «همانا خداوند اراده فرموده است که هر گونه پلیدی (زشتی و ناپاکی) را از شما اهل بیت ببرد و تنها شما اهل بیت را به طهارتی ویژه، مخصوص گرداند». که رسول الله(ص) کساء

ص:۱۰۹

خیبری را گرفت و من و فاطمه(س) و حسن و حسین را در آن جا داد، سپس فرمود: «ای پروردگار من! اینان اهل بیت من هستند. هر گونه ناپاکی را از آنان دور گردان و آنان را به پاکیِ ویژه ای مخصوص فرما»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص): «أَنَا سَیِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ أَنْتَ یَاعَلِیُّ سَیِّدُ الْعَرَبِ»؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا قسم می دهم! آیا در میان شما کسی هست که رسول الله(ص) به او فرموده باشد: «همانا من سرور تمام فرزندان آدم هستم و تو ای علی! سرور تمام عرب هستی»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) فِی الْمَسْجِدِ إِذْ نَظَرَ إِلَی شَیْءٍ یَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ فَبَادَرَهُ وَ لَحِقَهُ أَصْحَابُهُ. فَانْتَهَی إِلَی سُودَانٍ أَرْبَعَهٍ یَحْمِلُونَ سَرِیراً، فَقَالَ لَهُمْ: «ضَعُوا»، فَوَضَعُوا. فَقَالَ: «اکْشِفُوا عَنْهُ»، فَکَشَفُوا. فَإِذَا أَسْوَدُ مُطَوَّقٌ بِالْحَدِیدِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): «مَنْ هَذَا»؟ قَالُوا: غُلَامُ لِلرِّیَاحِیِّ کَانَ قَدْ أَبَقَ عَنْهُمْ خُبْثاً وَ فِسْقاً، فَأَمَرُونَا أَنْ نَدْفِنَهُ فِی حَدِیدِهِ کَمَا هُوَ. فَنَظَرْتُ إِلَیْهِ، فَقُلْتُ: یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا رَآنِی قَطُّ إِلَّا قَالَ: أَنَا وَ اللَّهِ أُحِبُّکَ، وَ اللَّهِ مَا أَحَبَّکَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا أَبْغَضَکَ إِلَّا کَافِرٌ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): «یَا عَلِیُّ! لَقَدْ أَثَابَهُ اللَّهُ بِذَا، هَذَا سَبْعُونَ قَبِیلًا مِنَ الْمَلَائِکَهِ کُلُّ قَبِیلٍ عَلَی أَلْفِ قَبِیلٍ، قَدْ نَزَلُوا یُصَلُّونَ عَلَیْهِ». فَفَکَّ رَسُولُ اللَّهِ(ص) حَدِیدَتَهُ وَ صَلَّی عَلَیْهِ وَ دَفَنَهُ؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آن هنگام که رسول الله(ص) در مسجد بودند، چون به چیزی که از آسمان فرود می آمد، نگاه می کردند.(۱) پس به دنبال آن رفتند و اصحاب ایشان نیز به او پیوستند تا اینکه به چهار فرد سیاه رسیدند که تابوتی را بر دوش می کشیدند. حضرت به آنان فرمود:

۱- آنچه پیامبرخدا(ص) مشاهده نموده و به دنبال آن به راه افتادند، همان فرشتگانی بودند که برای نماز گزاردن بر آن غلام، نازل می شدند.

ص:۱۱۰

زمین بگزارید. گزاردند. فرمود: پوشش را از آن کنار بزنید. آنان پوشش را کنار زدند. درون تابوت جنازه ی فرد سیاهی بود که دور گردن او آهن بود. رسول الله(ص) فرمود: این شخص کیست؟ گفتند: غلامی متعلّق به قبیله ریاحی که از آن (قبیله) به پلیدی و فساد گریخته بود. به ما دستور داده اند که او را در (همین حلقه ی) آهن که بر گردن اوست، دفن کنیم همان گونه که پیش از مرگ بوده است. من به او نگریستم و عرض کردم: یارسول الله! او هرگز مرا نمی دید جز اینکه به من می گفت: «به خدا قسم من تو را دوست می دارم. به خدا قسم جز مؤمن تو را دوست نمی دارد و جز کافر با تو کینه ورزی نمی کند». رسول الله(ص) فرمودند: «ای علی! به راستی که خداوند به دلیل این کار او را پاداش داد. این هفتاد گروه از فرشتگان هستند که هر گروهی هزار گروه هستند، فرود آمده اند و بر او نماز می خوانند». پیامبرخدا(ص) آهنش را از او باز کرد و بر او نماز گزارده و او را دفن فرمود. (آیا در میان شما کسی جز من هست که به خاطر محبّت او چنین شده باشد؟) گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص) مِثْلَ مَا قَالَ لِی: «أُذِنَ لِیَ الْبَارِحَهَ فِی الدُّعَاءِ فَمَا سَأَلْتُ رَبِّی شَیْئاً إِلَّا أَعْطَانِیهِ، وَ مَا سَأَلْتُ لِنَفْسِی شَیْئاً إِلَّا سَأَلْتُ لَکَ مِثْلَهُ وَ أَعْطَانِیهِ». فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی هست که رسول الله(ص) مانند آنچه به من فرموده است به او فرموده باشد که: «دیشب برای دعا کردن به من اجازه داده شد و چیزی از خدا نخواستم مگر اینکه خداوند آن را به من داد و برای خود چیزی نخواستم جز اینکه مانند آن را برای تو از خداوند درخواست کردم و به من داد». من گفتم:

ص:۱۱۱

الحمدلله؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) بَعَثَ خَالِدَ بْنَ الْوَلِیدِ إِلَی بَنِی جذَیْمَهَ فَفَعَلَ مَا فَعَلَ فَصَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) الْمِنْبَرَ فَقَالَ: «اَللَّهُمَّ إِنِّی أَبْرَأُ إِلَیْکَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِیدِ» ثَلاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ قَالَ: «إِذْهَبْ یَا عَلِیُّ». فَذَهَبْتُ فَوَدَیْتُهُمْ ثُمَّ نَاشَدْتُهُمْ بِاللَّهِ: هَلْ بَقِیَ شَیْءٌ. فَقَالُوا: إِذْ نَشَدْتَنَا بِاللَّهِ فَمِیلَغَهُ کِلَابِنَا وَ عِقَالُ بَعِیرِنَا. فَأَعْطَیْتُهُمْ لَهُمَا وَ بَقِیَ مَعِی ذَهَبٌ کَثِیرٌ فَأَعْطَیْتُهُمْ إِیَّاهُ وَ قُلْتُ: هَذَا لِذِمَّهِ رَسُولِ اللَّهِ(ص) وَ لِمَا تَعْلَمُونَ وَ لِمَا لَا تَعْلَمُونَ وَ لِرَوْعَاتِ النِّسَاءِ وَ الصِّبْیَانِ. ثُمَّ جِئْتُ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ(ص) فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «وَ اللَّهِ! مَا یَسُرُّنِی یَا عَلِیُّ أَنَّ لِی بِمَا صَنَعْتَ حُمْرَ النَّعَمِ»؟ قالوا: اللّهمّ نعم فرمود:شما را به خدا سوگند دادم! آیا می دانید که رسول الله(ص) خالد بن ولید را به سوی قبیله ی بنی جذیمه فرستاد و او در آنجا کرد آنچه کرد.(۱) به همین جهت رسول الله(ص) بالای منبر رفتند سپس فرمودند: خدایا! همانا من از کاری که خالد بن ولید انجام داد، بیزاری می جویم سه مرتبه این را فرمود سپس فرمود: ای علی! برو. من رفتم و دیه آنان را پرداختم سپس آنان را به خدا سوگند دادم که آیا چیزی مانده است؟ گفتند: اگر ما را به خدا

۱- اجتهاد در مقابل نص:۵۴۲: پیغمبر اسلام(ص) بعد از فتح مکّه و پیش از جنگ حنین، خالد بن ولید را با سیصد نفر از مهاجرین و انصار، در ماه شوال به سوی قبیله «بنی جذیمه» فرستاد تا آنها را به سوی اسلام دعوت کند، نه اینکه با آنها وارد جنگ شود. «بنی جذیمه» در زمان جاهلیّت، عموی خالد به نام «فاکه بن مغیره» را کشته بودند. وقتی خالد با نفرات خود وارد قبیله شد به آنها گفت: سلاح خود را بر زمین بگذارید؛ زیرا همه عرب مسلمان شده اند. آنها نیز سلاح خود را به زمین گذاردند. همان لحظه خالد دستور داد دست های آنها را ببندند، سپس شمشیر در میان آنها نهاد و کشتار سختی به راه انداخت!

ص:۱۱۲

سوگند می دهی، کاسه های سگ های ما و زانوبند شتران ما باقی مانده است. برای آن دو مورد نیز به آنان دیه دادم و طلای بسیاری نزد من باقی ماند. من آن را نیز به آنان بخشیدم و گفتم: این برای ذمّه ی رسول الله(ص) و آن چیزی که می دانید و آن چیزی که نمی دانید و به جهت ترس زنان و کودکان (از رخداد مورد نظر) است. سپس به سوی رسول الله(ص) رهسپار شدم و به ایشان (از کرده های خود) خبر دادم. حضرت فرمودند: «به خدا سوگند! ای علی اگر در عوض کاری که انجام دادی، شتران سرخ مو به من می رسید، این قدر خشنود نمی شدم». گفتند: به خدا! بله (چنین بود).

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ(ص) یَقُولُ: «یَا عَلِیُّ! عُرِضَتْ عَلَیَّ أُمَّتِی الْبَارِحَهَ فَمَرَّ بِی أَصْحَابُ الرَّایَاتِ، فَاسْتَغْفَرْتُ لَکَ وَ لِشِیعَتِکَ»؟ فقالوا: اللّهمّ نعم فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا شنیدید رسول الله(ص) می فرمود: «ای علی! به راستی که دیشب امّت من بر من عرضه شد. پرچم داران آنان از من گذر کردند و من (تنها) برای تو و شیعیان تو طلب مغفرت کردم»؟ گفتند: به خدا! بله.

قال: نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ(ص) قَالَ: «یَا أَبَا بَکْرٍ! إذْهَبْ فَاضْرِبْ عُنُقَ ذَلِکَ الرَّجُلِ الَّذِی تَجِدُهُ فِی مَوْضِعِ کَذَا وَ کَذَا». فَرَجَعَ، فَقَالَ: «قَتَلْتَهُ»؟ قَالَ: لَا، وَجَدْتُهُ یُصَلِّی. قَالَ: «یَا عُمَرُ! إذْهَبْ فَاقْتُلْهُ». فَرَجَعَ، فَقَالَ: «قَتَلْتَهُ»؟ قَالَ: لَا، وَجَدْتُهُ یُصَلِّی. فَقَالَ: «آمُرُکُمَا بِقَتْلِهِ، فَتَقُولَانِ وَجَدْنَاهُ یُصَلِّی»؟! فَقَالَ: «یَا عَلِیُّ! إذْهَبْ فَاقْتُلْهُ». فَلَمَّا مَضَیْتُ قَالَ: «إنْ أَدْرَکَهُ قَتَلَهُ». فَرَجَعْتُ فَقُلْتُ: یَا رَسُولَ اللَّهِ(ص) لَمْ أَجِدْ أَحَداً. فَقَالَ: «صَدَقْتَ، أَمَا إنَّکَ لَوْ وَجَدْتَهُ لَقَتَلْتَهُ»؟ قالوا: اللّهمّ نعم فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا شنیدید که رسول الله(ص) فرمود: «ای ابوبکر! برو و گردن آن مردی را که در فلان جا می یابی، بزن». او بازگشت. حضرت فرمود:

ص:۱۱۳

«او را کشتی؟» عرض کرد: نه، او را در حالی یافتم که نماز می خواند. فرمود: «ای عمر! برو و او را بکش». او بازگشت. حضرت فرمود: «او را کشتی؟» عرض کرد: نه. او را در حالی یافتم که نماز می خواند. حضرت فرمود: «من شما را به کشتن او دستور دادم شما می گویید: او را یافتیم در حالی که نماز می خواند». فرمود: «ای علی! برو و او را بکش». چون رفتم فرمود: «اگر او را بیابد، می کشد». من بازگشتم و عرض کردم: یارسول الله! من کسی را نیافتم. فرمود: «راست گفتی. امّا اگر او را می یافتی، حتماً او را می کشتی»؟ گفتند: به خدا! بله.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ(ص) كَمَا قَالَ لِي: «إِنَّ وَلِيَّكَ فِي الْجَنَّةِ وَ عَدُوَّكَ فِي النَّارِ»؟ قالوا: اللّهمّ لا فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی هست که رسول الله(ص) مانند آنچه به من فرمود، فرموده باشند که: «همانا پیرو و یاور (و دوست) تو در بهشت است و دشمن تو در آتش است». گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ عَلِمْتُمْ أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ(ص): إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَيْسَ مِنْكَ وَ إِنَّهُ ابْنُ فُلَانٍ الْقِبْطِيِّ. قَالَ: «يَا عَلِيُّ! إِذْهَبْ فَاقْتُلْهُ». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ(ص)! إذا بَعَثْتَنِي أَكُونُ كَالْمِسْمَارِ الْمَحْمِيِّ فِي الْوَبَرِ أَوْ أَتَثَبَّتُ؟ قَالَ: «لَا، بَلْ تَثَبَّتْ». فَذَهَبْتُ. فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ اسْتَنَدَ إِلَى حَائِطٍ فَطَرَحَ نَفْسَهُ فِيهِ فَطَرَحْتُ نَفْسِي عَلَى أَثَرِهِ، فَصَعِدَ عَلَى نَخْلٍ وَ صَعِدْتُ خَلْفَهُ، فَلَمَّا رَآنِي قَدْ صَعِدْتُ رَمَى بِإِزَارِهِ فَإِذَا لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ مِمَّا يَكُونُ لِلرِّجَالِ، فَجِئْتُ فَأَخْبَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ(ص)، فَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَرَفَ عَنَّا السُّوءَ أَهْلَ الْبَيْتِ»؟ فقالوا: اللّهمّ لا، فقال: اَللَّهُمَّ اشْهَدْ فرمود: شما را به خدا سوگند دادم! آیا می دانید عایشه به رسول الله(ص) عرض کرد: ابراهیم از تو نیست و فرزند فلان شخص قبطی است. حضرت فرمود: «ای علی! برو و او را بکش».

ص:۱۱۴

من عرض کردم: یارسول الله! چون مرا روانه ساختی، مانند میخ گداخته که کرک را برسد حکم را جاری کنم (بلافاصله او را بکشم) یا حقیقت مطلب را جویا شوم؟ فرمود: نه، حقیقت مطلب را جویا شو. من رفتم. چون مرا دید، بالای دیواری رفت و خود را آن طرف آن انداخت من نیز خودم را انداختم و به دنبال او رفتم. بالای درخت نخلی رفت و من نیز پشت سرش بالا رفتم. چون مرا دید که بالا رفته ام، شلوارش را پرتاب کرد و دیدم که چیزی از آنچه مردان دارند، ندارد. آمدم و رسول الله(ص) را خبر دادم، از این رو حضرت فرمود: «سپاس تنها برای خدایی است که زشتی را از ما اهل بیت گرداند» (آیا این فضیلت برای کسی جز من است)؟ گفتند: به خدا نه. فرمود: خدایا! گواه باش.(۱)

سوگند در زمان عثمان

۱- یکی از همسران پیامبر(ص) ماریه قبطیه بود. او پسر عمویی به نام مأبور داشت که بسیار نزد ماریه آمد و شد می کرد. ابراهیم فرزند رسول الله بود که مادرش ماریه است. عایشه به ماریه تهمت زد که ابراهیم، فرزند پیامبر نیست بلکه پسر مأبور، پسر عموی ماریه است. پیامبر با شنیدن این خبر با اینکه از افترا بودن آن به خوبی آگاهی داشتند، امیرالمؤمنین را مأمور فرمودند تا بروند و براساس آنچه مشاهده فرمودند عمل کنند. به همین جهت در برخی روایات آمده است که پیامبر فرمودند: «برو و اگر او (مأبور) را نزد ماریه یافتی، او را بکش». و در برخی فرموده اند: «براساس آنچه دیدی رفتار کن» و امیرالمؤمنین نیز به همین گونه عمل فرمودند. امّا اشکال کرده اند که چرا با وجود اینکه افترا بودن این سخن، آشکار شد، پیامبر، عایشه را حدّ قذف نزدند؟ از امام باقر(ع) نقل شده است که فرمودند: خداوند حدّ او را تا زمان قیام قائم آل محمّد(ع) به تأخیر انداخته است بدان دلیل که خداوند پیامبر را رحمت و صاحب الأمر را نقمت و عذاب (برای دشمنانش) برانگیخت. - سایر منابع این حدیث: الأمالی، شیخ طوسی۳۳۳-۳۳۲:􏰀 ح۶۶۷/۷ ده مورد، صفحات ۴۵۴-۵۵۴ ح۱۱۶۸/۴ هفتاد و پنج مورد و در پایان راوی گوید: حضرت پیوسته آنان را سوگند می داد و آنان را بدان چه خداوند تعالی او را بدان گرامی داشته و نعمت داده است، یادآوری می فرمود تا آنجا که ظهر شد و هنگامه نماز نزدیک شد. حضرت به آنان نزدیک شد و فرمود: چون علیه خودتان اقرار کردید و آنچه گفتم، برای شما آشکار شد؛ بر شما باد که تنها از خدا بترسید. شما را از اینکه مشمول سخط خدا قرار گیرید بازمی دارم. تعرّض نکنید و امر مرا تباه نسازید و حق را به اهل آن بازگردانید و سنّت پیامبرتان(ص) و سنّت مرا پس از او پیروی کنید؛ زیرا اگر با من مخالفت کنید، هر آینه پیامبرتان(ص) را مخالفت کرده اید. همانا که همه شما از او آن مطلب را شنیده اید. خلافت را به کسی تسلیم کنید که برای آن شایسته باشد و امامت او را شایسته باشد. به خدا سوگند! من هیچ اشتیاقی در دنیای شما ندارم و آنچه گفتم از روی فخرفروشی و خودستایی نبود بلکه نعمت پروردگارم را بازگو کردم و به سبب آن بر شما حجّت اقامه کردم. سپس حضرت برای نماز از جا برخاستند. الی آخره. و صفحات۵۵۴-۵۵۶ ح۱۱۶۹/۵ پانزده مورد. و صفحه۵۵۶ ح۱۱۷۰/۶ دو مورد را آورده و گفته است: ادامه مانند حدیث قبل است. الإحتجاج:۱/۱۸۸-۲۱۰ نود و هشت مورد. برخی از سوگندهایی که در این احادیث آمده است در کتاب شریف الخصال نیست و برخی با آنچه در کتاب الخصال آمده است، اختلاف اندکی دارد. مواردی نیز در میان متون وجود دارد که آورده اند: حضرت روزی بالای منبر رفتند و مردم را به خدا سوگند دادند و مناقب خود را بر آنان عرضه کردند. ر.ك: الرّوضه:۱۱۴ ح۱۰۳ (حدیث المناشده). همچنین برای مشاهده جریانات مناشده به روایت مخالفین، می توانید به موسوعه شریف الغدیر، احقاق الحق و ملحقات احقاق الحق مراجعه فرمایید.

ص:۱۱۵

در یکی از روزهای زمان حکومت عثمان، گروهی از مردم که بیش از دویست تن بودند، در مسجد رسول الله(ص) گرد آمده بودند و درباره ی علم و فقه سخن

ص:۱۱۶

می گفتند. در این میان سخن از فضیلت های قریش و انصار رفت که این گفتگو از صبح تا ظهر به طول انجامید. این در حالی بود که عثمان در خانه اش بود و از این گفتگو آگاهی نداشت. امیرالمؤمنین(ع) در این جمع حضور داشتند امّا خود حضرت و خانواده ایشان، سخن نمی گفتند تا اینکه:

فأقبل القوم علیه فقالوا: یا أبا الحسن، ما یمنعک أن تتکلم؟ قال(ع): مَا مِنَ الْحَیَّیْنِ أَحَدٌ إِلَّا وَ قَدْ ذَکَرَ فَضْلًا وَ قَالَ حَقّاً. ثم قال: یَا مَعَاشِرَ قُرَیْشٍ یَا مَعَاشِرَ الْأَنْصَارِ بِمَنْ أَعْطَاکُمُ اللَّهُ هَذَا الْفَضْلَ أَ بِأَنْفُسِکُمْ وَ عَشَائِرِکُمْ وَ أَهْلِ بُیُوتَاتِکُمْ أَمْ بِغَیْرِکُمْ؟ قالوا: بل أعطانا الله و منّ علینا برسول الله(ص) وبه أدرکنا ذلک کلّه ونلناه. فکلّ فضل أدرکناه فی دین أو دنیا فبرسول الله(ص) لا بأنفسنا ولا بعشائرنا ولا بأهل بیوتاتنا مردم به حضرت(ع) روی آوردند و عرض کردند: ای اباالحسن! چه چیز تو را باز می دارد از اینکه سخن بگویی؟ امام(ع) فرمود: یک نفر از دو گروه (قریش و انصار) باقی نماند مگر آنکه فضیلتی را یادآور شد و راست گفت. سپس فرمود: ای گروه قریش و ای گروه انصار! خداوند این فضیلت ها را به سبب چه کسی به شما بخشید؟ آیا به خاطر خودتان و قبیله ها و خانواده هایتان یا به خاطر (کسانی) جز خودتان؟ گفتند: البته خداوند به سبب پیامبرخدا(ص) به ما بخشید و بر ما منّت نهاد و ما به سبب او، به تمام آن فضیلت ها دست یافتیم. بنابراین هر فضیلتی که ما در دین یا دنیا به آن رسیدیم، به سبب رسول الله(ص) بود نه به سبب خودمان و نه به خاطر قبیله هایمان و نه به سبب خانواده هایمان.

قال: صَدَقْتُمْ یَا مَعَاشِرَ قُرَیْشٍ وَ الْأَنْصَارِ أَ تُقِرُّونَ أَنَّ الَّذِی نِلْتُمْ بِهِ خَیْرَ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ مِنَّا خَاصَّهً أَهْلَ الْبَیْتِ دُونَکُمْ جَمِیعاً وَ أَنَّکُمْ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ(ص) یَقُولُ: «إِنِّی وَ أَخِی عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ بِطِینَهٍ وَاحِدَهٍ إِلَی آدَمَ»؟ قال أهل بدر وأهل أحد وأهل

ص:۱۱۷

السابقه والقـدمه: نعم، سـمعنا ذلک من رسول الله(ص) حضـرت فرمودنـد: راست گفتید. ای گروه قریش و انصار! آیا اقرار می کنید که آنچه از خیر دنیا و آخرت بـدان دست یافتید، تنها از جانب ما اهل بیت بوده است و نه از جانب هیچ یک از خودتان، و آیا اقرار می کنید که شنیدید رسول الله(ص) می فرمود: «همانا من و برادرم علی بن ابی طالب تا آدم با یک طینت هستیم»؟ اهل بدر و احد و سابقه داران و پیشگامان گفتند: بله. از رسول الله(ص) این سخن را شنیدیم.

قال: أ تُقِرُّونَ أَنَّ ابْنَ عَمِّی رَسُولَ اللَّهِ(ص) قَالَ: «إِنِّی وَ أَهْلَ بَیْتِی کُنَّا نُوراً یَسْعَی بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ بِأَرْبَعَهَ عَشَرَ أَلْفَ سَنَهٍ فَلَمَّا خَلَقَ آدَمَ وَضَعَ ذَلِکَ النُّورَ فِی صُلْبِهِ وَ أَهْبَطَهُ إِلَی الْأَرْضِ ثُمَّ حَمَلَهُ فِی السَّفِینَهِ فِی صُلْبِ نُوحٍ ثُمَّ قُذِفَ بِهِ فِی النَّارِ فِی صُلْبِ إِبْرَاهِیمَ ثُمَّ لَمْ یَزَلِ اللَّهُ یَنْقُلُنَا مِنَ الْأَصْلَابِ الْکَرِیمَهِ إِلَی الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَهِ وَ مِنَ الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَهِ إِلَی الْأَصْلَابِ الْکَرِیمَهِ بَیْنَ الْآبَاءِ وَ الْأُمَّهَاتِ لَمْ یَلْتَقِ وَاحِدٌ مِنْهُمْ عَلَی سِفَاحٍ قَطُّ»؟ فقـال أهـل السابقه والقـدمه وأهل بـدر وأهل أحـد: نعم، قـد سـمعنا ذلک من رسول الله(ص) حضـرت فرمود: آیـا گواهی می دهیـد که پسرعمویم رسول الله(ص) فرمود: «همانـا من و اهل بیتم نوری بودیم که چهارده هزار سـال پیش از آنکه خـدا آدم را بیافرینـد، در پیشـگاه خداونـد او را عبادت می کردیم. چون خـدا آدم را آفریـد، آن نور را در پشت او قرار داد و او را به سـوی زمین پـایین آورد. سـپس آن نـور را در کشـتی، در پشت نوح قرار داد. سـپس آن نور را در پشـت ابراهیم، در آتش انـداخت. سـپس خداوند ما را پیوسـته از پشت های باشـرافت به رحم های پاک و از رحم های پاک به پشت های باشـرافت منتقل نمود، میان پـدران و مادرانی که هیچ یک از آنان هرگز با یکدیگر به زنا ملاقات نکردند»؟ پیشـگامان و اهل بدر و اهل احد گفتند: بله، به راستی این

ص:۱۱۸

سخن را از رسول الله(ص) شنیدیم.

قال: فَأَنْشُدُكُمُ اللَّهَ أ تُقِرُّونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) آخَی بَیْنَ كُلِّ رَجُلَیْنِ مِنْ أَصْحابِهِ وَ آخَی بَیْنِی وَ بَیْنَ نَفْسِهِ وَ قَالَ: «أَنْتَ أَخِی وَ أَنَا أَخُوكَ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ»؟ فقالوا: اللّهمّ نعم فرمود: پس شما را به خدا سوگند می دهم! آیا اقرار می کنید که رسول الله(ص) میان هر دو نفر از اصحاب خود عقد برادری بست و میان من و خودش عقد برادری برقرار نمود و فرمود: «همانا تو برادر من هستی و من برادر تو هستم در دنیا و آخرت»؟ گفتند: خدایا گواه باش! بله (چنین بود).

قال: أ تُقِرُّونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) اشْتَرَی مَوْضِعَ مَسْجِدِهِ فَابْتَنَاهُ ثُمَّ بَنَی عَشَرَهَ مَنَازِلَ تِسْعَهً لَهُ وَ جَعَلَ لِی عَاشِرَهَا فِی وَسَطِهَا وَ سَدَّ كُلَّ بَابٍ شَارِعٍ إِلَی الْمَسْجِدِ غَیْرَ بَابِی فَتَكَلَّمَ فِی ذَلِكَ مَنْ تَكَلَّمَ فَقَالَ(ص): «مَا أَنَا سَدَدْتُ أَبْوَابَكُمْ وَ فَتَحْتُ بَابَهُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِی بِسَدِّ أَبْوَابِكُمْ وَ فَتْحِ بَابِهِ» وَ لَقَدْ نَهَی النَّاسَ جَمِیعاً أَنْ یَنَامُوا فِی الْمَسْجِدِ غَیْرِی وَ كُنْتُ أُجْنِبُ فِی الْمَسْجِدِ وَ مَنْزِلِی وَ مَنْزِلُ رَسُولِ اللَّهِ(ص) [وَاحِدٌ] فِی الْمَسْجِدِ یُولَدُ لِرَسُولِ اللَّهِ(ص) وَ لِی فِیهِ أَوْلَادٌ؟ قالوا: اللّهمّ نعم فرمود: آیا اقرار می کنید که رسول الله(ص) جایگاه مسجدش را خریداری نمود سپس آن را بنا نهاد و ده خانه ساخت که نه تای آنها برای خودش بود و دهمین آنها را برای من قرار داد که در میان بود. و تمام درهایی را که به مسجد باز می شد بست، جز در خانه ی من. در این باره کسانی (به اعتراض) سخن گفتند رسول الله(ص) هم فرمود: «من نبودم که درهای (خانه های) شما را بستم و در (خانه ی) او را گشودم. بلکه خداوند مرا دستور فرمود که درهای (خانه های) شما را ببندم و در (خانه ی) او را بگشایم». و همانا تمام مردم را از اینکه در مسجد بخوابند، نهی فرمود، جز من و من بودم که در مسجد جنب می شدم و خانه من و خانه رسول الله(ص) در مسجد، یکی بود که

ص:۱۱۹

برای رسول الله(ص) و برای من در آنجا فرزندانی زاده شدند؟ گفتند: خدایا گواه باش، بله (چنین بود).

قال: أ فَتُقِرُّونَ أَنَّ عُمَرَ حَرَصَ عَلَى كُوَّةٍ قَدْرَ عَيْنِهِ يَدَعُهَا مِنْ مَنْزِلِهِ إِلَى الْمَسْجِدِ فَأَبَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ(ص): «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَ مُوسَى أَنْ يَبْنِيَ مَسْجِداً طَاهِراً لَا يَسْكُنُهُ غَيْرُهُ وَ غَيْرُ هَارُونَ وَ ابْنَيْهِ وَ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَبْنِيَ مَسْجِداً طَاهِراً لَا يَسْكُنُهُ غَيْرِي وَ غَيْرُ أَخِي وَ ابْنَيْهِ»؟ قالوا: اللّهمّ نعم فرمود: آیا گواهی می دهید که عمر اصرار داشت شکافی به اندازه چشم از خانه اش به مسجد باز کند ولی حضرت اجازه نداد(۱) سپس فرمود: «همانا خداوند به موسی دستور داد که مسجد پاکی را بنا نهد که در

۱- تفسیر الإمام العسکری(ع):۱۷ ح۴، بحارالأنوار:۳۹/۲۳ ب۷۲ ح۹- إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ جَاءَ فَقَالَ: إِنِّي أُحِبُّ النَّظَرَ إِلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِذَا مَرَرْتَ إِلَى مُصَلَّاكَ، فَأْذَنْ لِي فِي فُرْجَةٍ أَنْظُرْ إِلَيْكَ مِنْهَا. فَقَالَ(ص): قَدْ أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ. قَالَ: فَمِقْدَارَ مَا أَضَعُ عَلَيْهِ وَجْهِي. قَالَ: قَدْ أَبَى اللَّهُ ذَلِكَ. قَالَ: فَمِقْدَارَ مَا أَضَعُ [عَلَيْهِ] إِحْدَى عَيْنَيَّ. قَالَ: قَدْ أَبَى اللَّهُ ذَلِكَ، وَ لَوْ قُلْتَ: قَدْرَ طَرَفِ إِبْرَةٍ لَمْ آذَنْ لَكَ، وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنَا أَخْرَجْتُكُمْ وَ لَا أَدْخَلْتُهُمْ، وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَدْخَلَهُمْ وَ أَخْرَجَكُمْ همانا عمر نزد پیامبر(ص) آمد و گفت: ای پیامبر! همانا من دوست دارم هنگامی که به سوی جایگاه نمازت می روی، تو را ببینم، پس به من اجازه بده تا از سوراخی (از میان خانه ام به مسجد) به تو نگاه کنم. آن حضرت(ص) فرمودند: خداوند عزّوجل این را نمی پذیرد. پس گفت: (سوراخ) به اندازه ای که چهره ام را بر آن بگذارم. فرمود: خداوند این کار را نمی پذیرد. گفت: پس به اندازه ای که یکی از چشم هایم را بر آن بگذارم. فرمودند: خداوند اجازه نمی دهد، و اگر بگویی به اندازه ی سوراخ سوزنی، تو را اجازه نمی دهد. و سوگند به خدایی که جان من در دست اوست که این من نبوده (و نیستم) که شما را از مسجد خارج نموده و اهل بیت(ع) را در آن داخل نمودم، بلکه خداوند آنان را داخل نموده (دری برای آنان در مسجد قرار داده) و شما را از آن خارج نموده (درهای خانه های شما را به مسجد بسته) است

ص:۱۲۰

آن جز او و هارون و دو فرزنـدش، فرد دیگری ساکن نشود و همانا خداونـد به من دسـتور داد که مسـجد پاکی بنا گزارم که در آن جز خودم و برادرم و دو فرزند او، کس دیگری ساکن نشود»؟ گفتند: خدایا شاهد باش، بله (چنین بود).

قال: أ فَتُقِرُّونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) دَعَانِی یَوْمَ غَدِیرِ خُمٍّ فَنَادَی لِی بِالْوِلَایَهِ ثُمَّ قَالَ: «لِیُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْکُمُ الْغَائِبَ»؟ قالوا: اللّهمّ نعم فرمود: آیا اقرار می کنیـد که رسول الله(ص) در روز غـدیر خم مرا فراخوانـد. سـپس نـدا بر ولایت من بلنـد کرد و فرمود: «بایسـته است آن کسانی از شما که شاهد هستند، این خبر را به کسانی که حضور ندارند برسانند»؟ گفتند: خدا را گواه می گیریم، بله (چنین بود).

قال: أ فَتُقِرُّونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) قَالَ فِی غَزْوَهِ تَبُوکَ: «أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی وَ أَنْتَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِی»؟ قالوا: اللّهمّ نعم فرمود: آیا اقرار می کنید که رسول الله(ص) در جنگ تبوک فرمود: «همانا تو نسبت به من، به جایگاه هارون هستی برای موسی و همانا تو پس از من سرپرست و صاحب اختیار هر مؤمن هستی»؟ گفتند: خدا را گواه می گیریم، بله (چنین بود).

قـال: أ فَتُقِرُّونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) حِینَ دَعَا أَهْلَ نَجْرَانَ إِلَی الْمُبَاهَلَهِ إِنَّهُ لَمْ یَأْتِ إِلّا بِی وَ بِصَاحِبَتِی وَ ابْنَیَّ؟ قالوا: اللّهمّ نعم فرمود: آیا اقرار می کنید آن هنگام که پیامبرخدا(ص) اهالی نجران را برای مباهله فراخواند، جز من و همسرم و دو پسرم، هیچ کس دیگری را (برای مباهله) نیاورد؟ گفتند: خدا را گواه می گیریم، بله (چنین بود).

قال: أ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ دفَعَ إِلَیَّ لِوَاءَ خَیْبَرَ ثُمَّ قَالَ: «لَأَدْفَعَنَّ الرَّایَهَ غَداً إِلَی رَجُلٍ یُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ یُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَیْسَ بِجَبَانٍ وَ لَا فَرَّارٍ یَفْتَحُهَا اللَّهُ عَلَی یَدَیْهِ»؟ قالوا: اللّهمّ نعم فرمود: آیا می دانید که آن حضرت، پرچم خیبر را به من داده و

ص:۱۲۱

فرمود: «به یقین فردا پرچم را به دست کسی می سپارم که خدا و پیامبرش او را دوست می دارند و او خدا و پیامبرش را دوست می دارد، ترسو نیست و هرگز فرار نمی کند که خداوند به دستان او خیبر را می گشاید»؟ گفتند: خدا را گواه می گیریم، بله (چنین بود).

قال: أ فَتُقِرُّونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) بَعَثَنِی بِسُورَهِ بَرَاءَه وَ رَدَّ غَیْرِی بَعْدَ أَنْ کَانَ بَعَثَهُ بِوَحْیٍ مِنَ اللَّهِ وَ قَالَ: «إِنَّ الْعَلِیَّ الْأَعْلَی یَقُولُ: إِنَّهُ لَا یُبَلِّغُ عَنْکَ إِلَّا رَجُلٌ مِنْکَ»؟ قالوا: اللّهمّ بلی فرمود: آیا گواهی می دهید که رسول الله(ص) مرا برای ابلاغ سوره ی برائت روانه ساخت و آن فردِ جز من (ابوبکر) که او را روانه فرموده بود، بازگرداند و فرمود: «همانا خدای علیّ أعلی می فرماید: همانا از جانب تو، جز خودت یا مردی که از تو باشد، ابلاغ نکند»؟ گفتند: خدا را گواه می گیریم، بله (چنین بود).

قال: أ فَتُقِرُّونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) لَمْ تَنْزِلْ بِهِ شَدِیدَهٌ قَطُّ إِلَّا قَدَّمَنِی لَهَا ثِقَهً بِی وَ أَنَّهُ لَمْ یَدْعُنِی بِاسْمِی قَطُّ إِلَّا أَنْ یَقُولَ: «یَا أَخِی» وَ «ادْعُوا لِی أَخِی»؟ قالوا: اللّهمّ نعم فرمود: آیا گواهی می دهید که هرگز هیچ کار بسیار مشکلی برای رسول الله(ص) پیش نمی آمد جز آنکه از جهت اطمینانی که به من داشت، مرا در آن پیش می فرستاد و هرگز مرا به نامم نخواند جز اینکه می فرمود: «برادرم» و می فرمود: «برادرم را نزد من بخوانید»؟ گفتند: خدا را گواه می گیریم! بله (چنین بود).

قال: أ فَتُقِرُّونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) قَضَی بَیْنِی وَ بَیْنَ جَعْفَرٍ وَ زَیْدٍ فِی ابْنَهِ حَمْزَهَ فَقَالَ: «یَا عَلِیُّ أَمَّا أَنْتَ مِنِّی وَ أَنَا مِنْکَ وَ أَنْتَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِی»؟ قالوا: اللّهمّ نعم فرمود: آیا گواهی می دهید که رسول الله(ص) میان من و جعفر و زید درباره دختر حمزه قضاوت کرد و فرمود: «ای علی! تو از من هستی و من از تو هستم و همانا

ص:۱۲۲

تو پس از من سرپرست تمام مؤمنان هستی»؟ گفتند: خدا را گواه می گیریم! بله (چنین بود).

قال: أ فَتُقِرُّونَ أَنَّهُ کانَتْ لِی مِنْ رَسُولِ اللَّهِ(ص) فِی کُلِّ یَوْمٍ وَ لَیْلَهٍ دَخْلَهٌ وَ خَلْوَهٌ إذا سَأَلْتُهُ أَعْطانِی وَ إذا سَکَتُّ ابْتَدَأَنِی؟ قالوا: اللّهمّ نعم فرمود: آیا گواهی می دهید که در هر روز و شب رسول الله(ص) به خانه من می آمد و با من خلوت می فرمود که در آن خلوت، چون من پرسشی داشتم حضرت به من پاسخ می فرمود و چون سکوت می کردم، آن حضرت با من شروع به سخن می کرد؟ گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: أ فَتُقِرُّونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) فَضَّلَنِی عَلَی جَعْفَرٍ وَ حَمْزَهَ فَقَالَ لِفَاطِمَهَ(س): «إنِّی زَوَّجْتُکِ خَیْرَ أَهْلِی وَ خَیْرَ أُمَّتِی وَ أَقْدَمَهُمْ سِلْماً وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْماً وَ أَکْثَرَهُمْ عِلْماً»؟ قالوا: اللّهمّ نعم فرمود: آیا گواهی می دهید که رسول الله(ص) مرا بر جعفر و حمزه برتری داد سپس درباره فاطمه(س) فرمود: «همانا من تو را به نیکوترین فرد خانواده خود و امّتم و پیش گام ترین آنان در اسلام و عظیم ترین آنان در حلم و داناترین آنان، تزویج نمودم»؟ گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: أ فَتُقِرُّونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) قَالَ: «أَنَا سَیِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ أَخِی عَلِیٌّ سَیِّدُ الْعَرَبِ وَ فَاطِمَهُ سَیِّدَهُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّهِ وَ ابْنَایَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ سَیِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ»؟ قالوا: اللّهمّ نعم فرمود: آیا اقرار می کنید که رسول الله(ص) فرمود: «همانا من سرور تمام فرزندان آدم هستم و برادرم علی، سرور تمام عرب است و فاطمه سرور زنان اهل بهشت است و دو پسرم حسن و حسین، دو سرور جوانان اهل بهشت هستند»؟ گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: أ فَتُقِرُّونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) أَمَرَنِی أنْ أُغَسِّلَهُ وَ أَخْبَرَنِی أَنَّ جَبْرَائِیلَ یُعِینُنِی عَلَی غُسْلِهِ؟ قالوا: اللّهمّ نعم فرمود: آیا گواهی می دهید که رسول الله(ص) به من

ص:۱۲۳

دستور فرمود تا ایشان را غسل دهم و به من خبر داد که جبرئیل مرا در غسل دادن ایشان، یاری می کند»؟ گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: أَنْشُدُکُمْ بِاللَّهِ أ فَتُقِرُّونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) قَالَ فِی آخِرِ خُطْبَهٍ خَطَبَکُمْ: «أَیُّهَا النَّاسُ إِنِّی قَدْ تَرَکْتُ فِیکُمْ أَمْرَیْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا کِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَیْتِی»؟ قالوا: اللّهمّ نعم فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا گواهی می دهید که رسول الله(ص) در آخرین خطبه ای که برای شما ایراد کرد، فرمود: «ای مردم! همانا من در میان شما دو امر وامی گزارم؛ تا آن زمان که به آن دو چنگ زنید، هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و اهل بیتم»؟ گفتند: خدایا! چنین بود.

ثم قال(۱) علی(ع): أَنْشُدُکُمُ اللَّهَ أ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَضَّلَ فِی کِتَابِهِ السَّابِقَ عَلَى الْمَسْبُوقِ فِی غَیْرِ آیَهٍ وَ إِنِّی لَمْ یَسْبِقْنِی إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَى رَسُولِهِ(ص) أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّهِ؟ قالوا: اللّهمّ نعم سپس امام علی(ع) فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم!آیا می دانید که خدای عزّوجل در کتاب خود، پیش گام را از کسی که بر او پیشی گیرند، در بیش از یک آیه برتری داده است و همانا هیچ کس از این امّت نسبت به خداوند عزّوجل و پیامبرش(ص) از من پیشی نگرفته است؟ گفتند: خدا را گواه می گیریم! بله (چنین بود).

قال: فَأَنْشُدُکُمُ اللَّهَ أ تَعْلَمُونَ حَیْثُ نَزَلَتْ «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ

۱- در احتجاج این فقره نیز وجود دارد: ثم قال: أَنْشُدُکُمُ اللَّهَ، أ تَعْلَمُونَ أَنِّی أَوَّلُ الأُمَّهِ إِیمَاناً بِاللهِ وَ بِرَسُولِهِ؟ قالوا: اللهم نعم سپس حضرت فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که من نخستین از این امّت بودم که به خدا و پیامبرش ایمان آوردم؟ گفتند: خدا را گواه می گیریم! بله (چنین است).

ص:۱۲۴

الْأَنْصارِ...»(۱) «وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ»(۲) سُئِلَ عَنْها رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَقالَ: «أَنْزَلَها اللَّهُ تَعالَی ذِکْرُهُ فِی الْأَنْبِیاءِ وَ أَوْصِیائِهِمْ فَأَنَا أَفْضَلُ أَنْبِیاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ عَلِیٌّ بْنُ أَبِی طالِبٍ وَصِیِّی أَفْضَلُ الْأَوْصِیاءِ»؟ قالوا: اللّهمّ نعم فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید هنگامی که آیه «و پیشی گیرندگان نخست از مهاجران و انصار...» و آیه «و پیشی گیرندگان، پیشی گیرندگان، مقرّبون (به درگاه الهی) آنان هستند» از رسول الله(ص) درباره ی آن پرسیده شد، فرمود: «خداوند تعالی ذکره آن آیه را درباره ی انبیاء و جانشینان ایشان فروفرستاد. همانا من برترین انبیاء الهی و فرستادگان او هستم و علیّ بن ابی طالب جانشین من است که برترین جانشینان است»؟ گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: فَأَنْشُدُکُمْ أَ تَعْلَمُونَ حَیْثُ نَزَلَتْ: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ»(۳) وَ حَیْثُ نَزَلَتْ: «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ»(۴) وَ حَیْثُ نَزَلَتْ: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَکُوا وَ لَمّا یَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِینَ جاهَدُوا مِنْکُمْ وَ لَمْ یَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِینَ وَلِیجَهً»(۵) قالَ النّاسُ: یا رَسُولَ اللَّهِ! خاصَّهٌ فِی بَعْضِ الْمُؤْمِنِینَ أَمْ عامَّهٌ لِجَمِیعِهِمْ؟ فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِیَّهُ أَنْ یُعْلِمَهُمْ وُلاهَ أَمْرِهِمْ وَ أَنْ یُفَسِّرَ لَهُمْ مِنَ الْوِلایَهِ ما فَسَّرَ لَهُمْ مِنْ صَلاتِهِمْ وَ زَکاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ حَجِّهِمْ. فَنَصَبَنِی لِلنّاسِ بِغَدِیرِ خُمٍّ ثُمَّ خَطَبَ وَ قالَ: «أَیُّهَا النّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَنِی بِرِسالَهٍ ضاقَ بِها صَدْرِی وَ ظَنَنْتُ أَنَّ النّاسَ

۱- (۹) سوره التوبه: آیه ۱۰۰.

۲- (۵۶) سوره الواقعه: آیات ۱۱-۱۲.

۳- (۴) سوره النساء: آیه ۶۰.

۴- (۵) سوره المائده: آیه۵۶.

۵- (۹) سوره التوبه: آیه۱۶.

ص:۱۲۵

تُکَذِّبُنِی فَأَوْعَدَنِی لَابَلِّغَنَّهَا أَوْ لَیُعَذِّبَنِّی» فرمود: شما را سوگند می دهم! آیا می دانید چون این آیه «ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولی الأمر را که از شما هستند پیروی نمایید» و آیه «همانا سرپرست و صاحب اختیار شما خداست و پیامبرش و کسانی که ایمان آورده اند. آنان که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند» و آیه «آیا گمان کردید که رها می شوید و خداوند از افرادی از شما که به جهاد می پردازند و به کسی جز خدا و پیامبرش و مؤمنان محلّ اعتمادی برنگزیدند، آگاهی ندارد» نازل شد، مردم گفتند: «یا رسول الله! این آیات مخصوص برخی از مؤمنان است یا درباره ی تمامی آنان صدق می کند؟» خداوند عزّوجل دستور داد که پیامبر به مردم والیان امرشان را بشناساند و برای آنان درباره ولایت توضیح دهد همان گونه که درباره ی نماز و زکات و روزه و حجّ آنان برایشان توضیح فرموده بود. از این رو پیامبر در غدیر خم مرا برای (ولایت بر) مردم منصوب گرداند. سپس خطبه خواند و فرمود: «ای مردم! همانا خداوند مرا فرستاد تا خبری را برسانم که سینه ام از آن به تنگ آمد و گمان کردم که مردم مرا تکذیب می کنند ولی خداوند مرا ترسانید که یا باید این پیغام را برسانم یا مرا عذاب می کند».

ثُمَّ أَمَرَ فَنُودِیَ بِالصَّلَاةِ جَامِعَةً ثُمَّ خَطَبَ فَقَالَ: «أَیُّهَا النَّاسُ! أ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مَوْلَایَ وَ أَنَا مَوْلَی الْمُؤْمِنِینَ وَ أَنَا أَوْلَی بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»؟ قَالُوا: بَلَی یَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «قُمْ یَا عَلِیُّ». فَقُمْتُ. فَقَالَ: «مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ هَذَا مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ». فَقَامَ سَلْمَانُ فَقَالَ: یَارَسُولَ اللَّهِ! وَلَاءٌ کَمَا ذَا؟ فَقَالَ: «وَلَاءٌ کَوَلَایَتِی. مَنْ کُنْتُ أَوْلَی بِهِ مِنْ نَفْسِهِ؛ فَعَلِیٌّ أَوْلَی بِهِ مِنْ نَفْسِهِ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَی

ص:۱۲۶

ذِکْرُهُ: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً» (۱). فَکَبَّرَ النَّبِیُّ(ص) وَ قَالَ: «اللَّهُ أَکْبَرُ! تَمَامُ نُبُوَّتِی وَ تَمَامُ دِینِ اللَّهِ؛ وَلَایَةُ عَلِیٍّ بَعْدِی». فَقَامَ أَبُو بَکْرٍ وَ عُمَرُ فَقَالا: یَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذِهِ الْآیَاتُ خَاصَّةٌ فِی عَلِیٍّ؟ قَالَ: «بَلَی فِیهِ وَ فِی أَوْصِیَائِی إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ». قَالا: یَا رَسُولَ اللَّهِ! بَیِّنْهُمْ لَنَا. قَالَ: «عَلِیٌّ أَخِی وَ وَزِیرِی وَ وَارِثِی وَ وَصِیِّی وَ خَلِیفَتِی فِی أُمَّتِی وَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِی. ثُمَّ ابْنِیَ الْحَسَنُ ثُمَّ ابْنِیَ الْحُسَیْنُ ثُمَّ تِسْعَهٌ مِنْ وُلْدِ ابْنِیَ الْحُسَیْنِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ. الْقُرْآنُ مَعَهُمْ وَ هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ لَا یُفَارِقُونَهُ وَ لَا یُفَارِقُهُمْ حَتَّی یَرِدُوا عَلَیَّ حَوْضِی». فقالوا کلّهم: اللّهمّ نعم، قد سمعنا ذلک و شهدنا کما قلت سواء سپس امر فرمود تا برای نماز جمعه ندا داده شود. سپس خطبه خوانده و فرمود: ای مردم! آیا می دانید که خداوند عزّوجل سرپرست من است و من سرپرست مؤمنان هستم و نسبت به آنان از خودشان سزاوارتر هستم»؟ گفتند: بله، یارسول الله! فرمود: «ای علی! برخیز». برخاستم. فرمود: «هرکس من مولای اویم این علی مولای اوست. خدایا! هرکس او را سرپرست دانست، سرپرست باش و آن کس که با او دشمنی کرد، دشمن بدار». سلمان برخاست و گفت: یارسول الله! چگونه ولایتی؟ فرمود: «ولایتی همچون ولایت من. من نسبت به هرکس از خود او سزاوارتر هستم، علی نسبت به او از خودش سزاوارتر است» و خداوند چنین فروفرستاد: «امروز دینتان را برای شما کامل ساختم و نعمت خویش بر شما تمام کردم و برای شما به این اسلام (همراه با ولایت) به عنوان دین، خشنود گشتم». پیامبر(ص) تکبیر سر داد و فرمود: «الله اکبر بر تمام شدن نبوّت من و تمام شدن دین خدا که به ولایت علی پس از من است». ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: یارسول الله! این آیات تنها مخصوص

۱- (۵) سوره المائده: آیه۴.

ص:۱۲۷

علی است؟ فرمود: «بله. ویژه ی اوست و ویژه ی جانشینان من است تا روز قیامت». گفتند: یارسول الله! آنان را به ما معرّفی کن. فرمود: «علی، برادرم و وزیرم و وارث من و جانشینم و خلیفه ام در میان امّتم و سرپرست هر مؤمن پس از من. سپس فرزندم حسن، سپس فرزندم حسین، سپس نه تن از فرزندان پسرم حسین یکی پس از دیگری. قرآن با آنان است و آنان همراه قرآن. قرآن از آنان جدا نشود و آنان از قرآن جدا نشوند تا آن هنگام که بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند». همگی گفتند: خدایا! چنین بود. همانا ما این سخنان را شنیدیم و چنان که گفتی شاهد بودیم.

و قال بعضهم: قد حفظنا جلّ ما قلت و لم نحفظه کلّه، و هؤلاء الّذین حفظوا أخیارنا و أفاضلنا. فقال علی(ع): صَدَقْتُمْ، لَیْسَ کُلُّ النَّاسِ یَسْتَوُونَ فِی الْحِفْظِ. أَنْشُدُ اللَّهَ مَنْ حَفِظَ ذَلِکَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ(ص) لَمَّا قَامَ فَأَخْبَرَ بِهِ. فقام زید بن أرقم والبراء بن عازب وأبو ذر والمقداد وعمّار فقالوا: نشهد لقد حفظنا قول النبیّ(ص) وهو قائم علی المنبر وأنت إلی جنبه وهو یقول: «یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِی أَنْ أَنْصِبَ لَکُمْ إِمَامَکُمْ وَ الْقَائِمَ فِیکُمْ بَعْدِی وَ وَصِیِّی وَ خَلِیفَتِی وَ الَّذِی فَرَضَ اللَّهُ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ فِی کِتَابِهِ طَاعَتَهُ فَقَرَنَهُ بِطَاعَتِهِ وَ طَاعَتِی وَ أَمَرَکُمْ فِیهِ بِوِلَایَتِهِ وَ إِنِّی رَاجَعْتُ رَبِّی خَشْیَهَ طَعْنِ أَهْلِ النِّفَاقِ وَ تَکْذِیبِهِمْ فَأَوْعَدَنِی لَتُبَلِّغَنَّهَا أَوْ لَیُعَذِّبَنِّی.

أَیُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ أَمَرَکُمْ فِی کِتَابِهِ بِالصَّلَاهِ فَقَدْ بَیَّنْتُهَا لَکُمْ وَ بِالزَّکَاهِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ فَبَیَّنْتُهَا لَکُمْ وَ فَسَّرْتُهَا وَ أَمَرَکُمْ بِالْوِلَایَهِ وَ إِنِّی أُشْهِدُکُمْ أَنَّهَا لِهَذَا خَاصَّهً و وضع یده علی علی بن أبی طالب(ع) ثُمَّ لِابْنَیْهِ بَعْدَهُ ثُمَّ لِلْأَوْصِیَاءِ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ وُلْدِهِمْ.

لَا یُفَارِقُونَ الْقُرْآنَ وَ لَا یُفَارِقُهُمُ الْقُرْآنُ حَتَّی یَرِدُوا عَلَیَّ حَوْضِی. أَیُّهَا النَّاسُ! قَدْ بَیَّنْتُ لَکُمْ مَفْزَعَکُمْ بَعْدِی وَ إِمَامَکُمْ بَعْدِی وَ وَلِیَّکُمْ وَ هَادِیَکُمْ وَ هُوَ أَخِی عَلِیُّ بْنُ أَبِی

ص:۱۲۸

طالِبٍ وَ هُوَ فِیکُمْ بِمَنْزِلَتِی فِیکُمْ فَقَلِّدُوهُ دِینَکُمْ وَ أَطِیعُوهُ فِی جَمِیعِ أُمُورِکُمْ فَإِنَّ عِنْدَهُ جَمِیعَ مَا عَلَّمَنِیَ اللَّهُ مِنْ عِلْمِهِ وَ حِکْمَتِهِ. فَسَلُوهُ وَ تَعَلَّمُوا مِنْهُ وَ مِنْ أَوْصِیَائِهِ بَعْدَهُ وَ لَا تُعَلِّمُوهُمْ وَ لَا تَتَقَدَّمُوهُمْ وَ لَا تَخَلَّفُوا عَنْهُمْ فَإِنَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُمْ لَا یُزَایِلُونَهُ وَ لَا یُزَایِلُهُمْ». ثم جلسوا برخی از آنان گفتند: بیشتر چیزهایی را که فرمودی، حفظ کرده ایم امّا تمام آن را حفظ نکرده ایم. این کسانی که حفظ کرده اند، خوبانِ ما و برتری دارندگان ما هستند. امام علی(ع) فرمود: راست گفتید. تمامی مردم در زمینه حفظ کردن مانند یکدیگر نیستند. هرکس آن سخنان را از رسول الله(ص) حفظ کرده است به خدا سوگند می دهم که برخیزد و بدان خبر دهد. زید بن ارقم و براء بن عازب و ابوذر و مقداد و عمّار برخاستند و گفتند: گواهی می دهیم که این سخن پیامبر(ص) را حفظ کردیم که او در حالی که بر منبر ایستاده بود و تو در کنارش بودی، می فرمود: «ای مردم! همانا خداوند مرا دستور فرموده است که برای شما پیشوا و قائم پس از خودم و جانشین و خلیفه ام را منصوب گردانم آن کسی که خداوند اطاعت از او را در کتابش بر مؤمنان واجب فرموده است؛ سپس آن را با اطاعت خودش و من قرین قرار داده است و در قرآن شما را به ولایت او دستور فرموده است و همانا من از ترس آنکه منافقان به من دروغ ببندند و نگزارند این وظیفه را به انجام برسانم، به سوی پروردگارم بازگشتم و او مرا هراساند که یا آن را ابلاغ کنم یا مرا عذاب نماید. ای مردم! همانا خداوند در کتابش شما را به نماز امر فرموده است و من آن را برای شما بیان داشتم و شما را به زکات و روزه و حج امر فرمود و من آن را برای شما بیان کردم و توضیح دادم. و همانا خداوند شما را به ولایت امر فرمود و من

ص:۱۲۹

شما را گواه می گیرم که آن، تنها ویژه ی این شخص است و در این حال دست خود را بر علی بن ابی طالب(ع) نهاد سپس برای دو فرزند او پس از وی، سپس برای جانشینان پس از آنان که از فرزندان ایشان هستند، می باشد. آنان از قرآن جدا نشوند و قرآن از آنان جدا نشود تا آن زمان که بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. ای مردم! همانا پناهتان پس از خودم و امامتان پس از خودم و سرپرست و هدایت گر شما را برایتان بیان نمودم و او برادرم علیّ بن ابی طالب است و او در میان شما به منزله ی من است در میان شما. در دین خود از او پیروی نمایید و در تمام امورتان از او اطاعت کنید زیرا تمام آنچه که خداوند از علم و حکمتش به من آموخت، نزد اوست. بنابراین از او بپرسید و از او و جانشینان او فراگیرید و به آنان چیزی نیاموزید و بر آنان پیشی نجویید و از آنان سرپیچی نکنید زیرا آنان همراه حق هستند و حق همراه آنان است، آنان از حق جدا نشوند و حق از آنان جدا نشود». سپس (افرادی که برخاسته بودند) نشستند.

قال سلیم: ثم قال علی(ع): أَیُّهَا النّاسُ! أ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ فِی کِتابِهِ: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً» فَجَمَعَنِی وَ فاطِمَهَ وَ ابْنَیَّ حَسَناً وَ حُسَیْناً، ثُمَّ أَلْقَی عَلَیْنا کِساءً وَ قالَ: «هَؤُلاءِ أَهْلُ بَیْتِی وَ لُحْمَتِی یُولِمُهُمْ ما یُولِمُنِی وَ یُؤْذِینِی ما یُؤْذِیهِمْ وَ یُحَرِّجُنِی ما یُحَرِّجُهُمْ. فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِیراً».(۱) فَقالَتْ أُمُّ سَلَمَهَ: «وَ أَنا یا رَسُولَ اللَّهِ»؟ فَقالَ: «أَنْتِ إِلَی خَیْرٍ، إِنَّما نَزَلَتْ فِیَّ وَ فِی أَخِی وَ فِی ابْنَتِی فاطِمَهَ وَ فِی ابْنَیَّ وَ فِی تِسْعَهٍ مِنْ وُلْدِ ابْنِیَ الْحُسَیْنِ خاصَّهً. لَیْسَ مَعَنا فِیها أَحَدٌ غَیْرُهُمْ»؟ فقالوا کلهم: نشهد أنّ أمّ سلمه حدّثتنا بذلک، فسألنا رسول الله(ص) فحدّثنا کما حدّثتنا به أمّ سلمه سلیم گوید: امام علی(ع)

۱- (۳۳) سوره الأحزاب: آیه۳۴.

ص:۱۳۰

فرمود: ای مردم! آیـا می دانیـد که خداونـد در کتـاب خود چنین نازل فرمود: «همانا خداونـد اراده فرموده است که تنها از شـما اهل بیت، هر نوع ناپاکی را ببرد و شـما را به طهارتی ویژه اختصاص دهد». (پیامبر در آن هنگام) من و فاطمه و دو پسـرم حسن و حسـین را گرد آورد، سپس عبا را روی ما انداخت و فرمود: «اینان هستند اهل بیت من و گوشت من. مرا به درد آورد آنچه آنان را به درد آورد و مرا آزارد آنچه که آنان را آزار دهـد و به من سـختی دهـد آنچه که به آنان سـختی دهد. بنابراین هرگونه ناپاکی را از آنان ببر و آنان را به طهارتی ویژه مخصوص بـدار». امّ سـلمه (یکی از زنان پیامبر) گفت: من یا رسول الله! فرمود: «تو به سوی خیر هستی. همانا این آیه مخصوصاً درباره من و برادرم و دخترم فاطمه و دو فرزندم و نه تن از فرزندان حسین نازل شده است که هیچ کس جز آنـان، در این (فضـیلت) بـا ما همراه نیست». همگی گفتنـد: گواهی می دهیم که امّ سـلمه این جریان را برای ما گفت و ما از رسول الله(ص) در این باره پرسیدیم، ایشان همان گونه که امّ سلمه تعریف کرده بود، فرمودند.

ثم قـال علی(ع): أَنْشُـدُکُمُ اللَّهَ! أ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ: «یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ»(۱) فَقَالَ سَلْمَانُ: یَا رَسُولَ اللَّهِ! عَامَّهٌ هَذَا أَمْ خَاصَّهٌ؟ قَالَ(ص): «أَمَّا الْمَأْمُورُونَ فَعَامَّهُ الْمُؤْمِنِینَ أُمِرُوا بِذَلِکَ وَ أَمَّا الصّادِقُونَ فَخَاصَّهٌ لِأَخِی عَلِیٍّ وَ أَوْصِیَائِی مِنْ بَعْدِهِ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ»؟ قالوا: اللّهمّ نعم سپس امام علی(ع) فرمود: شـما را به خـدا سوگند می دهم! آیا می دانید که خداوند این آیه «ای کسانی که ایمان آورده اید! از (نافرمانی) خدا بترسید و با صادقین همراه باشید» را نازل

۱- (۹) سوره التوبه: آیه۱۱۹.

ص:۱۳۱

فرمود. سلمان گفت: یارسول الله! آیا این آیه عمومی است یا مخصوص عدّه ی ویژه ای است؟ حضرت(ص) فرمود: «کسانی که مورد دستور قرار گرفته اند، همه مؤمنان هستند که بدان امر شده اند امّا «صادقین» تنها برادرم علی و جانشینان من پس از او تا قیامت هستند»؟ (بدین معنا که تمام مؤمنان، چنین دستور دارند که با امیرالمؤمنین و جانشینان پیامبر(ع) همراه باشند). گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ! أ تَعْلَمُونَ أَنِّي قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ(ص) فِی غَزْوَهِ تَبُوکَ: لِمَ خَلَّفْتَنِی؟ قَالَ: «إِنَّ الْمَدِینَهَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا بِی أَوْ بِکَ وَ أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی»؟ قالوا: اللّهمّ نعم فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که من در جنگ تبوک به رسول الله(ص) عرض کردم: به چه دلیل مرا (همراه با خود به میدان نبرد نبردید و در مدینه) جانشین قرار دادید؟ فرمود: «همانا مدینه به (کسی) جز من یا تو صلاحیّت ندارد و همانا تو نسبت به من، به جایگاه هارون هستی نسبت به موسی جز اینکه پس از من پیامبری نیست»؟ گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ! أ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ فِی سُورَهِ الْحَجِّ «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ * وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّهَ أَبِیکُمْ إِبْراهِیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِنْ قَبْلُ وَ فِی هذا لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهِیداً عَلَیْکُمْ وَ تَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النَّاسِ فَأَقِیمُوا الصَّلاهَ وَ آتُوا الزَّکاهَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلاکُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلی وَ نِعْمَ النَّصِیرُ»(۱) فَقَامَ سَلْمَانُ فَقَالَ: یَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِینَ أَنْتَ عَلَیْهِمْ شَهِیدٌ وَ هُمْ شُهَدَاءُ عَلَی النَّاسِ، الَّذِینَ اجْتَبَاهُمُ اللَّهُ وَ لَمْ یَجْعَلْ عَلَیْهِمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّهَ

۱- (۲۲) سوره الحج: آیه۷۹.

ص:۱۳۲

أَبِیهِمْ إِبْرَاهِیمَ؟ قَالَ: «عَنَى بِذَلِکَ ثَلَاثَهَ عَشَرَ رَجُلًا خَاصَّهً دُونَ هَذِهِ الْأُمَّهِ». قَالَ سَلْمَانُ: بَیِّنْهُمْ لَنَا یَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: «أَنَا وَ أَخِی وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِی». قالوا: اللّهمّ نعم فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که خداوند در سوره حج چنین نازل فرمود: «ای کسانی که ایمان آوردید! رکوع کنید و سجده گزارید و پروردگارتان را بپرستید و کار نیکو انجام دهید، باشد تا رستگار شوید. و در راه خدا آن گونه که جهاد در راه او شایسته است، جهاد کنید. همانا او شما را برگزیده و در دین بر شما هیچ سختی ننهاده است. ملّت پدر شما ابراهیم که او شما را از پیش (در کتاب های آسمانی) و در این (قرآن) مسلمین نام نهاد تا پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. پس نماز گزارید و زکات دهید و به خدا چنگ زنید که او سرپرست و یاور شماست که خوب سرپرست و خوب یاوری است». سلمان برخاست و گفت: یارسول الله! این افرادی که تو بر آنان گواه هستی و آنان بر مردم گواه هستند که خداوند آنان را برگزیده است و در دین بر آنان هیچ سختی ننهاده است، همان که دین پدرشان ابراهیم است، چه کسانی هستند؟ فرمود: «خداوند در این آیه تنها سیزده مرد را قصد فرموده است و هیچ کس دیگری از این امّت قصد نشده است». سلمان عرض کرد: یارسول الله! آنان را به ما بشناسان. فرمود: «من و برادرم و یازده تن از فرزندانم». گفتند: خدایا! چنین بود.

فقال: أَنْشُدُکُمُ اللَّهَ! أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) قَامَ خَطِیباً ثُمَّ لَمْ یَخْطُبْ بَعْدَ ذَلِکَ فَقَالَ: «یَا أَیُّهَا النَّاسُ! إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی فَتَمَسَّکُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، فَإِنَّ اللَّطِیفَ الْخَبِیرَ أَخْبَرَنِی وَ عَهِدَ إِلَیَّ أَنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّى یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ». فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَ هُوَ شِبْهُ الْمُغْضَبِ فَقَالَ: یَا رَسُولَ اللَّهِ! أَ کُلُّ أَهْلِ بَیْتِکَ؟ قَالَ: «لَا وَ لَکِنْ أَوْصِیَائِی مِنْهُمْ. أَوَّلُهُمْ أَخِی عَلِیٌّ وَ وَزِیرِی وَ

ص:۱۳۳

وَارِثِی وَ خَلِیفَتِی فِی أُمَّتِی وَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِی. هُوَ أَوَّلُهُمْ ثُمَّ ابْنِیَ الْحَسَنُ ثُمَّ ابْنِیَ الْحُسَیْنُ ثُمَّ تِسْعَهٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّی یَرِدُوا عَلَیَّ الْحَوْضَ، شُهَدَاءُ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ وَ حُجَجُهُ عَلَی خَلْقِهِ وَ خُزّانُ عِلْمِهِ وَ مَعَادِنُ حِکْمَتِهِ. مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَی اللَّهَ»؟ فقالوا کلهم: نشهد أن رسول الله(ص) قال ذلک فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که رسول الله(ص) برخاست در حالی که خطبه می خوانـد که پس از آن خطبه نخواند و فرمود: «ای مردم! همانا من در میان شـما دو چیز گران سنگ وامی گزارم: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم. به آن دو چنگ زنید که هرگز گمراه نشوید؛ زیرا خداوند لطیف خبیر به من خبر داده و بـا من پیمان بسـته است که این دو هرگز از یکـدیگر جـدا نشونـد تا آن که بر سـر حوض کوثر بر من وارد شونـد». عمربن الخطاب خشـمگین برخـاست و گفت: یارسول الله! آیا همه اهل بیت تو چنین هسـتند؟ فرمود: «نه، ولی جانشـینان من از آنان (چنین هسـتند). نخستین آنهـا برادرم علی و وزیرم و وارثم و جانشـین من در میان امّتم و سـرپرست هر مؤمن پس از من است. او نخستین آنان است. سپس فرزندم حسن، سـپس فرزندم حسین، سپس نه تن از فرزندان حسین، یکی پس از دیگری هستند تا آنکه بر سر حوض کوثر بر من وارد شونـد. آنان گواهان خداونـد هسـتند در زمین او و حجّت های او و هسـتند بر آفریـدگان او و گنجینه های علم و معـدن های حکمت او هسـتند. هرکس آنـان را اطـاعت کنـد، خـدا را اطـاعت کرده و هرکس از (فرمـان) آنان سـرپیچی کنـد، از (فرمان) خـدا سرپیچی کرده است»؟ همه گفتند: گواهی می دهیم که رسول الله(ص) چنین فرمود.

ثم تمادی بعلیّ(ع) السؤال، فما ترک شـیئا إلّا ناشـدهم الله فیه و سألهم عنه حتّی أتی علی آخر مناقبه وما قال له رسول الله(ص) کثیرا، کلّ ذلک یصدّقونه ویشهدون

ص:۱۳۴

أنّه حق. قـال: فلم يـدع شـيئا ممّا أنزل الله فيه خاصّه أو فيه وفى أهل بيته فى القرآن و لا على لسان رسول الله(ص) إلّا ناشـدهم الله فيه. فمنه ما يقولون جميعا: (نعم) و منه ما يسـكت بعضهم و يقول بعضهم: (اللّهمّ نعم) و يقول الّذين سكتوا للّذين أقرّوا: أنتم عندنا ثقات، وقد حدّثنا غيركم ممّن نثق به أنّهم سـمعوه من رسول الله(ص) پرسـش بر امام على(ع) به طول انجاميد تا آنجا كه چيزى (از فضـيلت هاى خود) را رها نكرد جز آنكه آنان را درباره آن به خـدا سوگنـد داد و از آنان درباره آن پرسـيد تا جايى كه به آخر منقبت هاى خود و آنچه رسول الله(ص) بسيار درباره او فرموده بود، رسيد كه در تمام آنها، ايشان را تصديق مى كردند و گواهى مى دادند كه حقيقت دارد. راوى گويـد: هيـچ يـك از چيزهـايى را كه خـدا به طور مخصوص درباره او يا درباره او و خانواده اش در قرآن نازل فرموده بود و هيـچ يـك از چيزهـايى كه (درباره ى او) بر زبان رسول الله(ص) جارى شـده بود باقى نگزارد جز اينكه آنان را درباره آن، به خـدا سوگند داد. درباره برخى از آنها همگى مى گفتند: بله و در برخى موارد، عدّه اى مى گفتند: خدايا چنين بود و كسانى كه سـاكت بودنـد به آنـان كه اقرار مى كردنـد مى گفتنـد: شـما نزد مـا مورد وثوق (اطمينان) هستيـد و همانا افرادى به جز شـما، از كسانى كه به آنان اطمينان داريم، به ما گفته اند كه اين كلام را از رسول الله(ص) شنيده اند.

ثم قال حين فرغ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَيْهِمْ. قالوا: اللّهمّ اشهد أنّا لم نقل إلّا حقّاً وما قد سمعناه من رسول الله(ص)، وقد حدّثنا من نثق به أنّهم سمعوه من رسول الله(ص) سـپس حضـرت چون (از سوگنـد دادن) فارغ گشت، فرمود: خداوندا! تو بر آنان شاهد باش. آنان گفتند: خـدايا گواه بـاش كه مـا جز حق و جز آنچه از رسول الله(ص) شـنيده بوديم، نگفتيم و همانـا كسـانى كه به آنان اطمينان داريم به ما گفته اند كه اين

ص:۱۳۵

کلام را از رسول الله(ص) شنیده اند.

قال: أ تُقِرُّونَ بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) قَالَ: «مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَ يُبْغِضُ عَلِيّاً فَقَدْ كَذَبَ وَ لَيْسَ يُحِبُّنِي» وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِي . فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: وَ كَيْفَ ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لِأَنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَ مَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ»؟ فقال نحو من عشرين رجلا من أفاضل الحيّين: (اللّهمّ نعم)، وسكت بقيّتهم. فقال عليّ(ع) للسّكوت: مَا لَكُمْ سُكُوتٌ؟ فقالوا: هؤلاء الّذين شهدوا عندنا ثقات في صدقهم وفضلهم وسابقتهم. فقال علي(ع): اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَيْهِمْ. فقالوا: اللّهمّ إنّا لم نشهد ولم نقل إلّا ما سمعنا من رسول الله(ص) و ما حدّثنا به من نثق به من هؤلاء وغيرهم أنّهم سمعوه من رسول الله(ص) فرمود: آیا اقرار می کنید که رسول الله(ص) فرمود: «هرکس گمان کند مرا دوست می دارد حال آنکه با علی دشمنی ورزد، هر آینه دروغ می گوید و مرا دوست نمی دارد» و در این حال دست خود را بر سر من نهادند. گوینده ای به ایشان گفت: چگونه چنین است یا رسول الله؟ فرمود: «زیرا که او از من است و من از اویم. و هرکس که او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هرکس مرا دوست بدارد، هرآینه خدا را دوست دارد. و هرکس که با او دشمنی ورزد، همانا با من دشمنی ورزیده و هرکس با من دشمنی ورزد، هر آینه با خدا دشمنی ورزیده است»؟ در این هنگام نزدیک به بیست تن از برترین های دو گروه گفتند: خدایا! چنین بود و سایرین سکوت کردند. امام علی(ع) به کسانی که سکوت کردند فرمود: چه رسد شما را که خاموش هستید؟ گفتند: این کسانی که شهادت دادند، در راست گویی و فضیلت و پیش دستی خود، نزد ما مورد اطمینان هستند. امام علی(ع) فرمودند: خدایا تو بر آنان گواه باش. آنان گفتند: خدایا! ما شهادت

ص:۱۳۶

نـداده ایم و نگفته ایم جز آنچه از پیـامبر(ص) شـنیده ایم و آنچه افراد مورد اطمینـان از اینان و دیگران برای ما نقل کرده انـد که از پیامبر(ص) شنیده اند.(۱)

خواندی، گویا نوای غربتی که در دریای کلام پاک او جاری بود، در تمام گردون پیچیده است که او هرگز سکوت اختیار نکرد تا او را به چنینی افترا زننـد. او هرگز از مطـالبه حقّ خود دست نکشـید تا جایگاهی را برای غیر خودش تهی کنـد که تنها او را شایسـته است... . و آنچه باید گفتم تا مردم را پس از فرستادگان، حجّتی بر خدا نباشد....

۷-درباره ی دیدگاه نادرست کاشف الغطا

۱- کتاب سلیم، تحقیق محمدباقر انصاری:۱۹۱-۲۰۳. ر.ک: کمال الدّین: ۲۷۴-۲۷۹ ح۲۵، الاحتجاج:۱/۲۱۰-۲۱۸، التحصین: ۶۳۰-۶۳۶ ب۲۵، حلیه الأبرار: ۲/۳۳۵-۳۳۸ ح۳.

ص:۱۳۷

پرسش هفتم: مرحوم کاشف الغطاء در کتاب «اصل الشّیعه و اصولها» می نویسد: هنگامی که علی علیه السّلام دید ابوبکر و عمر برای گسترش اسلام تلاش می کنند با آنها بیعت کرد با اعتراف این عالم بزرگ شیعه چرا شیعیان خلفاء را کافر و مرتد می دانند؟

پاسخ: کلام کاشف الغطاء، تنها نظر شخصی ایشان بوده و این بیان براساس تحقیق در متون تاریخی نیست، ضمن اینکه بسیاری از علمای شیعه و حتّی برخی از بزرگان مخالفین، به صراحت عدم بیعت حضرت را اعلام کرده اند. از جمله علمای بزرگوار شیعه شیخ جلیل مفید است که شریف مرتضی در کتاب «الفصول المختاره» استدلال ایشان را درباره عدم بیعت امیرالمؤمنین(ع) نقل می کند و ما بخشی از آن را ذکر می کنیم. شیخ مفید چنین استدلال می کند:

همه امّت اسلامی اجماع و اتّفاق نظر دارند که امیرالمؤمنین(ع) از بیعت با ابوبکر خودداری کرد. آنان که از همه کمتر گفته اند سه روز است. برخی تا شهادت حضرت فاطمه زهرا(س) و گروهی تا چهل روز و بعضی تا شش ماه گفته اند. امّا محقّقان امامیّه (شیعه) می گویند: هیچ گاه بیعت نفرمود. پس اجماع است که نخست بیعت نکرد. سپس در بیعت آن حضرت بعد از آن اختلاف کرده اند.

امّا دلیل این که هیچ گاه بیعت نفرمود این است که تأخیر بیعت و خودداری

ص:۱۳۸

نخست، از چهار حالت خارج نیست:

یا این خودداری هدایت و ترک آن ضلالت بوده

یا این خودداری ضلالت و ترک آن هدایت بوده

یا این خودداری هدایت و ترک آن هدایت بوده

یا این خودداری ضلالت و ترک آن ضلالت بوده است.

اگر تأخیر و خودداری از بیعت گمراهی و باطل بوده، امیرالمؤمنین(ع) پس از پیامبر گمراه گردیده و راه راست و هدایت را که واجب بوده بپیماید، رها نموده است؛ حال آن که امّت اسلامی اجماع و اتّفاق نظر دارند که امیرالمؤمنین علی(ع) نه پس از پیامبر(ص) و نه در زمان ابوبکر و نه در زمان عمر و نه در زمان عثمان و نه در زمان حکومت خودشان گمراه نشدند تا آن گاه که خوارج لعنهم الله در جریان حکمیّت گفتند: علی(ع) نستجیر بالله کافر شده است.(۱) پس ثابت شد که تأخیر ایشان از بیعت گمراهی نبوده است.

امّا اگر تأخیر و خودداری از بیعت، حق و هدایت بوده و ترک آن خطا و گمراهی، پس بر آن حضرت جایز نبود که از حق به باطل و از هدایت به گمراهی روگردان شود. خصوصاً که اجماع است که وی هیچ گاه گمراه نشده است... پس، از آن چه بیان شد ثابت گردید که علی(ع) هیچ گاه با ابوبکر بیعت نفرمود.(۲)

این ها علاوه بر مواردی است که در پاسخ به دو پرسش پیش گذشت.

۸-اگر علی منصوب خداست چراگفن مرا واگذارید؟

۱- لازم به ذکر است که شیخ مفید، خوارج را مسلمان به شمار نمی آورد منتها در این بیان می خواهند مطلب دیگری را به اثبات برسانند و از این کلام ایشان جای مغالطه وجود ندارد.

۲- مصنّفات الشّیخ المفید، ج۲ الفصول المختاره:۵۶-۵۷.

ص:۱۳۹

پرسش هشتم: اگر حضرت علی علیه السّلام خود را از طرف خدا منصوب به امامت می دانست پس چرا بعد از کشته شدن عثمان فرموده مرا واگذارید و سراغ دیگری بروید؟

پاسخ: جانشینی و وصایت، حقّی بود که از جانب خدا و پیامبر برای مولایم امیرالمؤمنین تعیین شده بود و سرور یگانه ام، در همان نخستین روزهای پس از شهادت رسول الله(ص) تا هنگامی که مردم بر او هجوم آوردند که با او بیعت کنند، تا جایی که در توان داشت، برای پس گرفتن این حق، تمام تلاش خود را مبذول داشت و تا زمانی که مردم با او بیعت کردند، در هر فرصتی که مناسب بود به بیان ظلمی که به ایشان شده و غصب مقامی که خداوند آن را برای حضرتش قرار داده بود، می پرداخت و بیان این ظلم پس از بیعت مردم با ایشان نیز ادامه داشت.

امّا واقعیّت این بود که آن مردم لیاقت امیری اربابم را نداشتند و او را در میان گرگ هایی که برای دریدن پیکر اسلام، دندان تیز کرده بودند؛ تنها رها کردند و ناله های زهرای مرضیّه را شنیدند و یاری نکردند. آیا همان مردم نبودند که دست بر یاری زهرای غریب نبردند؟ آیا آنان نبودند که در مسیر میان خانه و مسجد، با ضربه هایی که به پهلوهای رسول خدا(ص) می نواختند، امیرم را به بیعت فرا می خواندند؟؟؟ آیا آنان نبودند که با یک دست شمشیر و با دست دیگر هیزم

ص:۱۴۰

آوردند و همراه با بانگ «الله اکبر»!!! به جنگ با خدا و رسول شتافتند؟ ...(۱)

و هرگز فراموش نمی کنم که نسبت به مولایم چگونه بی ادبی کردند که امیرمؤمنان آنان را با پاسخ خود، در بهت و حیرت فرو برد. آیا آنچه رخ داد، از یاد برده اند؟ «...وَ قَالَ قَائِلٌ: إِنَّکَ عَلَی هَذَا الْأَمْرِ یَا ابْنَ أَبِی طَالِبٍ لَحَرِیصٌ. فَقُلْتُ: بَلْ أَنْتُمْ وَ اللَّهِ لَأَحْرَصُ وَ أَبْعَدُ وَ أَنَا أَخَصُّ وَ أَقْرَبُ، وَ إِنَّمَا طَلَبْتُ حَقّاً لِی وَ أَنْتُمْ تَحُولُونَ بَیْنِی وَ بَیْنَهُ، وَ تَضْرِبُونَ وَجْهِی دُونَهُ. فَلَمَّا قَرَّعْتُهُ بِالْحُجَّهِ فِی الْمَلَاِ الْحَاضِرِینَ هَبَّ لَا یَدْرِی مَا یُجِیبُنِی بِهِ و گوینده ای گفت: ای فرزند ابوطالب! تو بر این امر (خلافت) بسیار حریص هستی. من نیز گفتم: البته به خدا سوگند شما (نسبت به آن) حریص ترین و دورترین هستید و من نسبت به آن، مخصوص ترین و نزدیک ترین هستم. و همانا تنها حقّی را مطالبه کردم که برای من است، حال آنکه شما بین من و آن، مانع می شوید و برای آنکه آن را به دیگری بدهید، به صورتم می زنید و آن گاه که در جمع حاضران گوش او را با دلیل کوفتم، مبهوت و سرگردان ماند و نمی دانست چه بگوید».(۲) که اگر در وجود بی همتای سرور اوصیاء، ذرّه ای طمع بر دنیا و زر و زیور آن بود، آن چنان ساده نمی زیست که از دنیا به نان جوی قناعت کند.

امیرمؤمنان(ع)، امیر مؤمنان بود چه مردم می پذیرفتند و ایستادگی کرده و بیعتی که با آن جناب مستطاب کرده بودند، نمی شکستند، چه پشت کرده و به سوی دیگری می رفتند. مولای ما محتاج پذیرش مردم نبود، آن هم مردمی که به

۱- از کتاب های مخالفین: العقد الفرید: ۵/۱۲، أنساب الأشراف:۱/۵۸۲.

۲- نهج البلاغه:۲/۸۴-۸۵ خطبه ۱۷۲.

ص:۱۴۱

تعبیر خودِ حضرت، باعث ضعیف شدن ایشان شدند. مولایم راست گفت که آنان به سراغ دیگری روند و ایشان را رها کنند زیرا که می دانست در پشت نگاه ها و لبخندهای آنان، طمع و آشوب پنهان و جنگ های جمل و صفّین و نهروان نهفته بود. آیا با او چنان نکردند که با سینه ای مالامال از اندوه فرمود:

«اللّهُمَّ إنِّی قَدْ مَلِلْتُهُمْ وَ مَلُّونِی وَ سَئِمْتُهُمْ وَ سَئِمُونِی. فَابْدِلْنِی بِهِمْ خَیْراً مِنْهُمْ وَ أَبْدِلْهُمْ بِی شَرّاً مِنِّی. اللَّهُمَّ مِثْ قُلُوبَهُم کَمٰا یُمٰاثُ الْمِلْحُ فِی الْمٰاء خدایا! همانا من آنان را ملول و آزرده خاطر کردم و آنان مرا خسته و فرسوده کرده اند. پس به جای آنان مردم بهتری را نصیب من کن و بدتر از مرا نصیب آنان بفرما (بدین معنا که آنان من و کارهای مرا خیر و نیکو نمی بینند، پس خدایا کسی را نصیب آنان کن که با آنان چنان رفتار کند که به سختی افتند و به تنگنا درآیند). خداوندا! دلهایشان را از ترس و وحشت ذوب گردان چنانکه نمک در آب ذوب شود».(۱)

او را چگونه آزردند که این چنین غریب و بی یاور ناله سر داد و جز سینه ی سنگین چاه های کوفه، سینه ای یارای پذیرش اسرار دل غمدیده اش نبود... . بگذارید بگذریم و تنها قطره ای ناپیدا از خون دل پاک علی را بر وجدان های خود بنشانیم و آن بزرگ مرد الهی را که ابعادش در قلمرو دیده و اندیشه و قلم اهالی خاک نمی گنجد، در دنیای کوچک خود حبس نکنیم. چه کسی خواهد توانست علی را دریابد؟ مردی که در اوج عظمت و اقتدار، آن گاه که ستمدیده ای فریاد زد: «أنا مظلوم من ستم دیده ام»؛ فرمود: «هَلُمَّ فَلْنَصْرَخْ مَعاً، فَإنِّی مٰا زِلْتُ

۱- نهج البلاغه، شرح محمد عبده:۱/۶۵.

ص:۱۴۲

مَظْلُوماً بیا با هم فریاد کنیم که من نیز پیوسته مظلوم و ستم دیده بودم».(۱)

حال، آیا چون اویی را سزاوار بود که چنین مردمی را همراه شود و چون نزد او آمدند آنان را با آغوش باز بپذیرد؟ آری! مولایم چنین فرمود تا آنان بدانند که در راه حق نبوده و پشت به آن، به دنبال هواهای نفسانی خود هستند. آنان امیرالمؤمنین را خلیفه ای که از جانب خداوند به این مقام شامخ منصوب گشته باشد نمی دانستند که اگر نه چنین بود نمی فرمود: شما با من بیعت کردید، همان گونه که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردید.

این مردم همانان هستند که روزی غریبی او را به نظاره نشسته بودند و با این کار جان رسول الله را در میان کوچه می ستاندند، حال امروز پس از بیست و پنج سال که او را ضعیف و رها کردند، آمده اند و تنها برای دنیای خودشان، آزرده از ستم عثمان، دست به دامان مولا می زنند.

سرور اوصیاء، به راستی رحمت گسترده خدا بود. او این کلام را برای عتاب آنانی که خود را در خواب فرو برده بودند، بیان فرمود تا آنان را از تاریکی های جهل و گمراهی، به در آورد و سپس دستی را که به سویش دراز شده بود، ناامید باز نگرداند. به راستی که اسوه ی تقوا و اطاعت خداوند تعالی بود.

۹-درباره ی قرآن حضرت علی

۱- کتاب الغارات: ۷۶۸، کتاب الأربعین:۱۹۱، مناقب أهل البیت(ع)، شیروانی: ۴۴۷. و از کتب مخالفین: التّحفه العسجدیّه:۱۴۳، شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید: ۹/۳۰۷.

ص:۱۴۳

پرسش نهم: شیعیان می گویند: نسخه ای از قرآن نزد حضرت علی علیه السّلام بود. چرا بعد از خلافت قرآن را بیرون نیاورد؟

پاسخ: مولانا امیرالمؤمنین(ع)، پس از آنکه پیامبر(ص) را تغسیل و تکفین و تدفین نمودند، مطابق با وصیّتی که رسول الله به ایشان فرموده بودند، رداء به دوش نگرفتند تا آنکه تمام قرآن را جمع آوری کردند. سپس آن را بر امّت عرضه داشتند و آنان با جسارت تمام، به آن حضرت گفتند: نیازی به قرآن شما نداریم. امیرمؤمنان همان لحظه فرمودند: دیگر این قرآن را نخواهید دید... الخ. امّا اینکه چرا وقتی مردم با ایشان بیعت کردند، آن قرآن را بیرون نیاوردند:

اوّل: وعده ی حضرت مبنی بر اینکه آنان دیگر آن قرآن را نخواهند دید.

دوّم: مردم تنها به این جهت به سوی امیرالمؤمنین سرازیر شدند که از بی عدالتی عثمان به تنگ آمده بودند نه به این خاطر که امامم را خلیفه ی بلافصل پیامبر(ص) می دیدند و به این ایمان داشتند. بنابراین مسلّم بود که اگر حضرت آن قرآن را به آنان عرضه می کرد، نمی پذیرفتند؛ زیرا تأویل آیات و نیز ناشایست هایی که از ابوبکر، عمر و عثمان سرزده بود، در آن قرآن وجود داشت. با این وصف، چگونه قرآن مولایم را می پذیرفتند؟!!

ص:۱۴۴

مردمی که سخن ابوبکر و عمر و عثمان را بر قرآن برتری می دادند و در ماجرای خطابه ی صدّیقه ی طاهره(س) در مسجد، زمانی که حضرت آیات ارث نهادن پیامبران و طهارت خاندان عصمت را تلاوت می فرمود، امتحان خود را پس داده بودند، حال آنکه چند روز بیشتر از شهادت رسول الله(ص) نگذشته بود. و مردمی که آیات وجود نبوّت و خلافت در یک خاندان را شنیدند امّا به سخنی که به پیامبرخدا(ص) نسبت داده شد، گوش جان سپردند، چگونه؟ اکنون چگونه پس از بیست و پنج سال که کودکان آنان با بدعت ها بزرگ شدند و بزرگان بر آن پیر شده و پیران با آن رخت بربستند، چگونه؟... چگونه می پذیرفتند حال آنکه شخص مولایم را بی چون و چرا نپذیرفته بودند و کارهایی که انجام دادند از جمله جنگ های جمل و صفین و نهروان گواه بر این است... حال چگونه قرآنی را می پذیرفتند که آکنده از سرزنش کسانی بود که آنان در دل دوستشان می داشتند و خلیفه رسول الله می انگاشتند؟...

۱۰درباره ی حضت عل و بدعت های خلفا

اشاره

ص:۱۴۵

پرسش دهم: حضرت علی علیه السّلام هنگامی که زمام امور را به دست گرفت کارهایی را که خلفاء کرده بودند و شیعه آن کارها را گناه یا اشتباه و بدعت می داند، تغییر نداد مثل حجّ تمتّع- فدک - تراویح - الصّلاه خیر من النّوم؟

پاسخ: لشکریان و کسانی که در ظاهر پیرو امیرالمؤمنین(ع) بودند، ایشان را در تمام آنچه به آن مأمور می شدند، پیروی نمی کردند. مگر نمی بینیم جنگ هایی به بزرگی جمل و صفین و نهروان چگونه آغاز شدند؟ آیا نخست از بیعت شکنی و سرپیچی از فرمان امام نبود؟

بنابر آنچه به دست ما رسیده است، امیرالمؤمنین در زمان حکومت خود، پنجاه نفر شیعه ی حقیقی نداشتند(۱) و همراهان ظاهری ایشان، حضرت را ادامه دهنده راه عمر و ابوبکر و عثمان می دیدند، نه امامی که از جانب خدا، اطاعت او

۱- إختیار معرفه النّاقلین:۶ ح۱۱- و ذکر هشام عن أبی خالد الکابلی عن أبی جعفر(ع) قال: کَانَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ(ع) عِنْدَکُمْ بِالْعِرَاقِ یُقَاتِلُ عَدُوَّهُ وَ مَعَهُ أَصْحَابُهُ وَ مَا کَانَ فِیهِمْ خَمْسُونَ رَجُلًا یَعْرِفُونَهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَ حَقَّ مَعْرِفَهِ إِمَامَتِهِ امام باقر(ع) فرمودند: علیّ بن ابی طالب(ع) نزد شما در عراق بود و با دشمن خود می جنگید در حالی که اصحاب او با وی همراه بودند اما در میان آنان پنجاه مرد که او را به حقّ معرفت و حقّ معرفت امامتش بشناسند، نبود. بحارالأنوار: ۴۲/۱۵۲ب۱۲۴ح۱۹.

ص:۱۴۶

واجب شـده است. از این روست که چون حضـرت اعلام نمودنـد که نماز تراویـح بـدعت است، آنان فریاد واعمرا سـر دادنـد که از روش عمر دست برنمی داریم و مولاـیم که اعتراض خود و بـدعت و حرام بودن انجـام این کـار را بیـان فرموده بود، آنان را به حال خود وانهاد تا به سویی که اراده دارند راه برند.(۱)

امّا درباره فدک: امیرالمؤمنین(ع) در همان ابتدای غصب فدک، به دفاع از حضرت زهرا(س) آمدند و یکی از شاهدان ایشان بودند. همچنین در حضور مردم، ابوبکر را مورد خطاب قرار دادند و بر او حجّت و دلیل آوردند. البته به این اکتفا نفرموده و طیّ نامه ای به ابوبکر، باز این مهم را یادآور شدند و از حقّ حضـرت زهرا(س) حمایت فرمودند. ایشان همچنین هنگام شهادت حضرت فاطمه س، پس از دفن ایشان، در ایّام عثمان، پس از بیعت مردم با حضرت و در نامه های خود از این موضوع یاد فرمودند.

امیرالمؤمنین در کوفه خطـاب به جمعی از اهل بیت و شـیعیان خود فرمودنـد: «اگر بخواهم فـدک را به وارثان فاطمه(س) برگردانم، لشـکرم از اطرفم پراکنـده می شونـد به طوری که در سپاهم نمی مانـد جز خودم و عـدّه ی کمی از شـیعیانم که معتقد به فضـیلت و امامت من از کتاب خدا و سنّت پیامبر(ص) هستند».(۲) و آخرین سخن امیرالمؤمنین(ع) درباره ی فدک نیز همان بود که در نامه به ابن حنیف ذکر کردند: «از آنچه زیر آسمان است فدک در دست ما بود که نسبت به آن هم

۱- کتاب سلیم:۱۲۶، الکافی:۸/۶۳، الصراط المستقیم:۳/۲۶، تلخیص الشّافی:۴/۵۸. و از کتب مخـالفین: شـرح نهـج البلاغه ابن ابی الحدید:۲/۲۸۳ و ج ۱/۲۶۹.

۲- کتاب سلیم:۲/۷۲۰، بحارالأنوار:۲۹/۳۸۳.

ص:۱۴۷

عدّه ای بخلشان برانگیخته شد و عدّه ای به آن کاری نداشتند و خداوند برترینِ حکم کنندگان است...»!.(۱)

مشتی از خروار

و در آخر این حدیث شریف را می آورم برای آن کس که دیده ی قلبش را تنها به درگاه اربابی دوخته است که عالم، تمنّای نگاه لطف او دارند:

امیرالمؤمنین(ع) خطبه ای ایراد فرمودند. خداوند را سپاس و بر او ثنا گفتند. سپس بر پیامبر(ص) صلوات فرستاده و فرمودند: أَلَا إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ خَلَّتَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ أَلَا إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَرَحَّلَتْ مُدْبِرَةً وَ إِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ تَرَحَّلَتْ مُقْبِلَةً وَ لِكُلٍّ وَاحِدَةٍ بَنُونَ فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ وَ إِنَّ غَداً حِسَابٌ وَ لَا عَمَلَ آگاه باشید! همانا هولناک ترین چیزهایی که از آنها بر شما هراسانم، دو خصلت است: پیروی از خواهش های نفسانی و آرزوهای دور و دراز. امّا پیروی از خواهش های نفسانی که از (ابراز و اِعمال) حق بازمی دارد و آرزوهای دور و دراز که آخرت را از یاد می برد. آگاه باشید! همانا دنیا پشت کنان کوچ کرده است و به راستی که آخرت روی آورنده کوچ نموده است و هریک را فرزندانی است. شما از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان دنیا زیرا امروز عمل هست و حسابی نیست و فردا (در آخرت) حساب هست و عملی در کار نیست.

وَ إِنَّمَا بَدْءُ وُقُوعِ الْفِتَنِ مِنْ أَهْوَاءٍ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامٍ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ يَتَوَلَّى فِيهَا رِجَالٌ رِجَالًا أَلَا إِنَّ الْحَقَّ لَوْ خَلَصَ لَمْ يَكُنِ اخْتِلَافٌ وَ لَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ لَمْ يَخْفَ

۱- نهج البلاغه، شرح محمّد عبده:۳/۷۱ نامه۴۵..

ص:۱۴۸

عَلَی ذِی حِجًی لَکِنَّهُ یُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ وَ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ فَیُمْزَجَانِ فَیُجَلَّلانِ مَعاً فَهُنَالِکَ یَسْتَوْلِی الشَّیْطَانُ عَلَی أَوْلِیَائِهِ وَ نَجَا الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَی و همانا خواست گاه رخداد فتنه ها، هواهایِ نفسانیِ مورد پیروی و بدعت هاست که با (عمل به) آن (بدعت ها)، با حکم خدا مخالفت می شود و در آن مردانی، مردانی دیگر را به ناحق سرپرست می شوند. آگاه باشید! همانا اگر حقّ خالص در میان بود، هیچ اختلافی نبود و اگر باطل محض در میان بود، بر هیچ خردمندی پوشیده نمی ماند امّا چنین است که مشتی از حق و مشتی از باطل برگرفته شده و با یکدیگر آمیخته شده است و اینجاست که شیطان بر یاران خود چیره گردد و تنها کسانی که از جانب خداوند برای آنان عاقبت نیکویی رقم خورده باشد، رهایی یابند.

إِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ(ص) یَقُولُ: «کَیْفَ أَنْتُمْ إِذَا لَبَسَتْکُمْ فِتْنَهٌ یَرْبُو فِیهَا الصَّغِیرُ وَ یَهْرَمُ فِیهَا الْکَبِیرُ یَجْرِی النَّاسُ عَلَیْهَا وَ یَتَّخِذُونَهَا سُنَّهً فَإِذَا غُیِّرَ مِنْهَا شَیْ ءٌ قِیلَ قَدْ غُیِّرَتِ السُّنَّهُ وَ قَدْ أَتَی النَّاسُ مُنْکَراً ثُمَّ تَشْتَدُّ الْبَلِیَّهُ وَ تُسْبَی الذُّرِّیَّهُ وَ تَدُقُّهُمُ الْفِتْنَهُ کَمَا تَدُقُّ النَّارُ الْحَطَبَ وَ کَمَا تَدُقُّ الرَّحَی بِثِفَالِهَا وَ یَتَفَقَّهُونَ لِغَیْرِ اللَّهِ وَ یَتَعَلَّمُونَ لِغَیْرِ الْعَمَلِ وَ یَطْلُبُونَ الدُّنْیَا بِأَعْمَالِ الْآخِرَهِ» همانا شنیدم رسول الله(ص) می فرمود: «حال شما چگونه است زمانی که فتنه شما را چنان فراگیرد که کوچک در آن بزرگ شود و جوانان در آن پیر شوند. مردم مطابق آن پیش می روند و آن را سنّت (الهی) برمی گزینند. چون چیزی از آن تغییر کند، گفته شود": سنّت تغییر یافته است و مردم کار نادرستی کرده اند. "سپس (در آن زمان است که) بلاها شدّت گیرند و فرزندان به اسارت برده شوند و فتنه آنان را بکوبد چنان که آتش هیزم و آسیاب طعمه اش را در هم می کوبد. (در آن زمان) برای غیر خدا دین را فرامی گیرند و برای غیر عمل کردن، می آموزند و با انجام کارهای آخرت، دنیا را

ص:۱۴۹

می طلبند»؟

ثُمَّ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ وَ حَوْلَهُ نَاسٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ خَاصَّتِهِ وَ شِيعَتِهِ فَقَالَ قَدْ عَمِلَتِ الْوُلَاةُ قَبْلِي أَعْمَالًا خَالَفُوا فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ(ص) مُتَعَمِّدِينَ لِخِلَافِهِ نَاقِضِينَ لِعَهْدِهِ مُغَيِّرِينَ لِسُنَّتِهِ وَ لَوْ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَى تَرْكِهَا وَ حَوَّلْتُهَا إِلَى مَوَاضِعِهَا وَ إِلَى مَا كَانَتْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ(ص) لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي حَتَّى أَبْقَى وَحْدِي أَوْ قَلِيلٌ مِنْ شِيعَتِيَ الَّذِينَ عَرَفُوا فَضْلِي وَ فَرْضَ إِمَامَتِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ(ص) سپس در حالی که پیرامون حضرت، گروهی از خانواده و خواص و شیعیان ایشان بودند، روی آوردند و فرمودند: همانا والیان پیش از من کارهایی مخالف رسول الله(ص) انجام دادند که از روی عمد با او مخالفت کردند و پیمان او را شکستند و سنّت او را تغییر دادند و اگر من مردم را به کنار گزاردن آن ها مکلّف می کردم و آن ها را به جایگاه خود بازمی گرداندم، آن چنان که در زمان رسول الله(ص) بود، هر آینه سپاهم از گِرد من پراکنده می شدند تا آنجا که تنها می ماندم یا تعداد بسیار کمی از شیعیانم کسانی که به فضیلت من و واجب بودن امامتم در کتاب خدای عزّوجل و سنّت رسول الله(ص) آگاهی دارند (با من) باقی می ماندند.

أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَمَرْتُ بِمَقَامِ إِبْرَاهِيمَ(ع) فَرَدَدْتُهُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي وَضَعَهُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ(ص) وَ رَدَدْتُ فَدَكاً إِلَى وَرَثَةِ فَاطِمَةَ(س) وَ رَدَدْتُ صَاعَ رَسُولِ اللَّهِ(ص) كَمَا كَانَ وَ أَمْضَيْتُ قَطَائِعَ أَقْطَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ(ص) لِأَقْوَامٍ لَمْ تُمْضَ لَهُمْ وَ لَمْ تُنْفَذْ وَ رَدَدْتُ دَارَ جَعْفَرٍ إِلَى وَرَثَتِهِ وَ هَدَمْتُهَا مِنَ الْمَسْجِدِ وَ رَدَدْتُ قَضَايَا مِنَ الْجَوْرِ قُضِيَ بِهَا وَ نَزَعْتُ نِسَاءً تَحْتَ رِجَالٍ بِغَيْرِ حَقٍّ فَرَدَدْتُهُنَّ إِلَى أَزْوَاجِهِنَّ وَ اسْتَقْبَلْتُ بِهِنَّ الْحُكْمَ فِي الْفُرُوجِ وَ الْأَحْكَامِ آیا دیدید اگر درباره مقام حضرت ابراهیم دستور می دادم و آن را به جایگاهی بازمی گرداندم که رسول الله(ص) (آن را) در آنجا نهاد و فدک را به

ص:۱۵۰

وارثـان فاطمه(س) بازمی گردانـدم وصاع پیامبرخـدا(ص) را به حالت نخست بازمی گردانـدم(۱) و قطعـه زمین هـایی را که رسـول الله(ص) آن را برای گروه هایی مشـخّص فرمود امّا به آنان داده نشد، به آنان می دادم و خانه جعفر را به وارثان او می دادم و آن را از مسجد ویران می کردم (آثار مسجد بودن را از آن زایل می کردم و آن را به خانه تبدیل می کردم) و آن احکام ستم گونه ای را که مطابق بـا آن حکم شـد، (به حکم حق) بـازمی گردانـدم و زن هـایی را که به نـاحق بـا مردانی ازدواج کردنـد از آنان جـدا می ساختم(۲) و به نکاح همسران حقّشان، بازمی گرداندم و درباره آنان حکم فروج و احکام را جاری می ساختم.

وَ سَبَيْتُ ذَرَارِيَّ بَنِى تَغْلِبَ وَ رَدَدْتُ مَا قُسِمَ مِنْ أَرْضِ خَيْبَرَ وَ مَحَوْتُ دَوَاوِينَ الْعَطَايَا وَ أَعْطَيْتُ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) يُعْطِى بِالسَّوِيَّهِ وَ لَمْ أَجْعَلْهَا دُولَهً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ وَ أَلْقَيْتُ الْمَسَاحَهَ وَ سَوَّيْتُ بَيْنَ الْمَنَاكِحِ وَ أَنْفَذْتُ خُمُسَ الرَّسُولِ كَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ فَرَضَهُ وَ رَدَدْتُ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ(ص) إِلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ وَ سَدَدْتُ مَا فُتِحَ فِيهِ مِنَ الْأَبْوَابِ وَ فَتَحْتُ مَا سُدَّ مِنْهُ وَ حَرَّمْتُ الْمَسْحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ وَ حَدَدْتُ عَلَى النَّبِيذِ وَ أَمَرْتُ بِإِحْلَالِ الْمُتْعَتَيْنِ وَ أَمَرْتُ بِالتَّكْبِيرِ عَلَى الْجَنَائِزِ خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ وَ أَلْزَمْتُ النَّاسَ الْجَهْرَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ أَخْرَجْتُ مَنْ أُدْخِلَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ(ص) فِى مَسْجِدِهِ مِمَّنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) أَخْرَجَهُ وَ أَدْخَلْتُ مَنْ أُخْرِجَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ(ص) مِمَّنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) أَدْخَلَهُ وَ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَى حُكْمِ الْقُرْآنِ وَ عَلَى

۱- صاع مقدار آبی است که رسول الله(ص) با آن غسل می فرمودند که مقدار آن مشخّص و معادل با شش رطل بود. پیامبر فرموده بودند که پس از من افرادی خواهند آمد که این مقدار را کم بدانند و این رخ داد.

۲- ماننـد زنانی که بدون حضور دو شاهد عادل، صیغه طلاق آنان را جاری می ساختند یا زنانی که در غیر حال طهر آنان را طلاق داده و پس از عده به نکاح درمی آوردند.

ص:۱۵۱

الطَّلَاقِ عَلَى السُّنَّهِ وَ أَخَذْتُ الصَّدَقَاتِ عَلَى أَصْنَافِهَا وَ حُدُودِهَا وَ رَدَدْتُ الْوُضُوءَ وَ الْغُسْلَ وَ الصَّلَاهَ إِلَى مَوَاقِيتِهَا وَ شَرَائِعِهَا وَ مَوَاضِعِهَا وَ رَدَدْتُ أَهْلَ نَجْرَانَ إِلَى مَوَاضِعِهِمْ وَ رَدَدْتُ سَبَايَا فَارِسَ وَ سَائِرِ الْأُمَمِ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ نَبِيِّهِ(ص) إِذاً لَتَفَرَّقُوا عَنِّی و نسل بنی ثعلب را (که عمر بی دلیل جزیه را از آنان برداشت و به جای آن زکات را از آنان دو برابر گرفت) به اسارت می گرفتم و آنچه را که از زمین خیبر (در میان متنفذین در زمان عمر) تقسیم شد به حال نخست بازمی گرداندم و دفاتر بخشش ها را (که به دستور عمر و براساس نفوذ و سوابق و... ایجاد شده بود و مطابق با آن، در بخشش ها تفاوت می گزاردند) از میان می بردم و همان گونه که رسول الله(ص) به صورت برابر می بخشید، می بخشیدم و آن (اموال و بخشش ها) را در دست (جمعی از) توانگران قرار نمی دادم و مساحت را (در گرفتن خراج که عمر پایه نهاد) می انداختم (معتبر نمی دانستم) و در میان مواضع نکاح، مساوات قرار می دادم(۱) و خمس رسول الله(ص) را همان گونه که خداوند عزّوجل نازل و واجب فرمود، اجرا می کردم(۲) و مسجد رسول الله(ص) را همان گونه که بود، (به حال نخست) بازمی گرداندم و درهایی را که به سوی مسجد باز شده می بستم و درهایی که بسته شده باز می کردم و مسح بر روی کفش را (که عمر در مواردی جایز برشمرد) حرام می کردم و برای خوردن آبجو حد جاری می کردم و دو متعه (حج و نساء) را حلال می کردم و دستور می دادم تا بر جنازه ها پنج مرتبه تکبیر

۱- رسول الله(ص) در امر ازدواج میان سیاه و سفید، عرب و عجم و قریشی و غیرقریشی تفاوت نمی نهاد امّا عمر مقرّر کرد که غیر عرب نباید از عرب و غیر قریشی نباید از قریشی زن بگیرد.

۲- خمس متعلّق به اهل بیت(ص) است امّا عمر آن را میان تمام مسلمانان تقسیم کرد.

ص:۱۵۲

بگوینـد (که عمر مطابق با نظر شخصـی اش یکی از آن کم کرد) و مردم را به بلند گفتن بسم الله الرّحمان الرّحیم ملزم می کردم(۱) و آن کسانی را که رسول الله(ص) رانده بود ولی با وجود رسول الله(ص)، به مسجد حضرت آورده شدند، بیرون می کردم(۲) و آن کسانی را که پس از رسول الله(ص) رانده شدند حال آنکه حضرت آنان را وارد فرموده بود، وارد می گرداندم و مردم را به عمل به حکم قرآن وامی داشـتم و درباره طلاق مطابق با سنّت پیامبر رفتار می کردم (۳)و زکات را براساس اصناف (نه گانه) و مقدار مقرّر آن می گرفتم(۴) و وضو و غسل و نماز را به اوقات و قوانین و جایگاه هایش بازمی گردانـدم(۵) و اهل نجران را به جایگاه هایشان بازمی گرداندم(۶) و اسـیران فارس و سایر امّت ها را مطابق با کتاب خـدا و سـنّت پیامبرش(ص) بازمی گرداندم، هرآینه از گِرد من پراکنده می شدند.

وَ اللَّهِ لَقَـدْ أَمَرْتُ النَّاسَ أَنْ لَا یَجْتَمِعُوا فِی شَـهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا فِی فَرِیضَهٍ وَ أَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ اجْتِمَاعَهُمْ فِی النَّوَافِلِ بِـدْعَهٌ فَتَنَادَی بَعْضُ أَهْلِ عَسْکَرِی مِمَّنْ یُقَاتِلُ مَعِی یَا أَهْلَ الْإِسْلَامِ غُیِّرَتْ سُنَّهُ عُمَرَ یَنْهَانَا عَنِ الصَّلَاهِ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعاً وَ لَقَدْ خِفْتُ أَنْ یَثُورُوا فِی

۱- مخالفان یا این آیه را نمی خوانند یا در تمام نمازها به آرامی می خوانند.

۲- اشاره به مروان بن حکم و حکم بن ابی العاص دارد که پیامبر آنان را از مـدینه بیرون کردنـد، ولی عثمان او را بازگرداند و بیت المال را در اختیار او قرار داد.

۳- برای طلاق وجود دو شاهد عادل شرط است ولی در نکاح شرط نیست و آنان معکوس رفتار کردند.

۴- آنان بر همه چیز زکات بستند و در هر کجا خواستند کم و زیاد کردند.

۵- آنان در تمام این موارد دست بردند که برخی از آنها ذکر شده است.

۶- عمر خلاف دستور رسول الله(ص) آنان را به عراق کوچ داد.

ص:۱۵۳

ناحِیَهِ جانِبِ عَسْکَرِی. مَا لَقِیتُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّهِ مِنَ الْفُرْقَهِ وَ طَاعَهِ أَئِمَّهِ الضَّلَالَهِ وَ الدُّعَاهِ إِلَی النَّارِ به خدا سوگند! همانا مردم را دستور دادم که در ماه رمضان جز برای ادای نماز واجب جمع نشوند و آنان را آگاه ساختم از اینکه اجتماع ایشان در برگزاری نمازهای مستحبّی، بدعت است.(۱) برخی از افراد سپاه من که همراه با من می جنگیدند ندا برداشتند که": ای اهل اسلام! سنّت عمر تغییر کرده است. ما را از خواندن نماز مستحبّی در ماه رمضان، بازمی دارد. "و همانا ترسیدم که از گوشه ای از لشکرم شورش کنند. چه دیدم از این امّت از تفرقه و پیروی از امامان گمراهی و دعوت کنندگان به سوی آتش.

وَ أَعْطَیْتُ مِنْ ذَلِکَ سَهْمَ ذِی الْقُرْبَی الَّذِی قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «إِنْ کُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ ما أَنْزَلْنا عَلی عَبْدِنا یَوْمَ الْفُرْقانِ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ»(۲) فَنَحْنُ وَ اللَّهِ عَنَی بِذِی الْقُرْبَی الَّذِی قَرَنَنَا اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَ بِرَسُولِهِ(ص). فَقَالَ تَعَالَی: «فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ» فِینَا خَاصَّهً. «کَیْ لا یَکُونَ دُولَهً بَیْنَ الْأَغْنِیاءِ مِنْکُمْ وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ» فِی ظُلْمِ آلِ مُحَمَّدٍ «إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ»(۳) لِمَنْ ظَلَمَهُمْ، رَحْمَهً مِنْهُ لَنَا وَ غِنًی أَغْنَانَا اللَّهُ بِهِ وَ وَصَّی بِهِ نَبِیَّهُ(ص) وَ لَمْ یَجْعَلْ لَنَا فِی سَهْمِ الصَّدَقَهِ نَصِیباً أَکْرَمَ اللَّهُ رَسُولَهُ(ص) وَ أَکْرَمَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ أَنْ یُطْعِمَنَا مِنْ أَوْسَاخِ النَّاسِ. فَکَذَّبُوا اللَّهَ وَ کَذَّبُوا رَسُولَهُ وَ جَحَدُوا کِتَابَ اللَّهِ النَّاطِقَ بِحَقِّنَا وَ مَنَعُونَا فَرْضاً فَرَضَهُ اللَّهُ لَنَا. مَا لَقِیَ أَهْلُ بَیْتِ نَبِیٍّ مِنْ أُمَّتِهِ مَا لَقِینَا بَعْدَ نَبِیِّنَا(ص). وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَی مَنْ ظَلَمَنَا وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ و (اگر) از آن، سهم ذی القربی را می بخشیدم که خداوند عزّوجل

۱- مقصود حضرت نماز تروایح است.

۲- (۸) سوره الأنفال: آیه۴۲.

۳- (۵۹) سوره الحشر: آیه۸.

ص:۱۵۴

می فرمایـد: «اگر به خداونـد و آنچه بر بنـده خودمـان دربـاره روز جـدایی حق و باطـل، روزی که دو گروه یکـدیگر را ببیننـد نازل کردیم، ایمان دارید».(۱) به خـدا سوگنـد! ما هستیم مقصود از ذی القربی که خـدا ما را با خود و پیامبرش(ص) قرین قرار داده آنجا که خـدای تعـالی فرموده است: «برای خداونـد است و برای پیـامبرش و برای ذی القربی و یتیمان و مساکین و در راه مانـدگان». این تنهـا ویژه ماست «تا دست گردان میان توان گران شـما نباشـد و آنچه (از دسـتورات) را که فرسـتاده (رسول الله) به شـما داد بگیرید (بپذیریـد و انجام دهیـد) و از هر آنچه شـما را از آن بازداشت، دست نگه دارید» و درباره سـتم کردن به آل محمّد از خدا بترسـید، همانا خدا نسبت به کسانی که به آنان ظلم کنند، سـخت کیفرکننده است». و این رحمتی است از جانب خداوند برای ما اهل بیت و ثروتی است که خداوند ما را بدان بی نیاز کرده و پیامبرش(ص) را بدان توصـیه فرموده است و برای ما در صدقه، سـهمی قرار نداده است. خداونـد پیامبرش(ص) و ما اهل بیت را گرامی داشـته است از اینکه از کثیفی های مردم(۲) به ما روزی دهد. خدا را تکذیب کردند و پیامبرش را تکذیب کردند و کتاب خدا را که به حقّ ما گویاست، انکار کردند و ما را از واجبی بازداشـتند که خداوند آن را بر ما واجب فرموده بود. خاندان هیچ پیامبری از امّت آن پیامبر ندید آنچه که ما پس از پیامبرمان(ص) دیدیم و به راستی که

۱- این فراز به دنبال دسـتور خداونـد درباره مصـرف خمس آمـده است که حضـرت با تلاوت آن می خواهند بفرمایند که اعتقاد به مصرف خمس از شروط ایمان به خدا و روز قیامت است همچنان که در آیه نیز مشهود است.

۲- اموالی که مردم برای دفع بلا انفاق می کنند، صدقات.

ص:۱۵۵

خداوند یاور ماست علیه کسانی که به ما ستم کردند و لا حول و لا قوّه الّا باللّه العلیّ العظیم.(۱)

۱۱-درباره ی ارتداد پس از شهادت رسول

اشاره

۱- الکافی (الرّوضه):۸/۵۸ ح۲۱، تمام نهج البلاغه: الخطبه ۳. ر.ک: کتاب سلیم: ۷۲۱ ح۱۸ و ۹۴۸ ح۸۴، تأویل الآیات:۶۵۳، بحارالأنوار:۳۴/۲۲۲ ب۵۸ ح۶.

ص:۱۵۶

پرسش یازدهم: در برخی از کتب شیعیان آمده است که اصحاب پیامبر جز چند نفر بعد از رسول خدا مرتد شدند؟ یعنی چه؟

پاسخ: اراده ی رحمانی بر آن قرار گرفت که قرآن، کلام خداوندی و سعادت آفرین آسمانی برای اهالی خاک، بر سینه ی سینای محمّدی فرو فرستاده شود و اسلام آخرین آیین و رسول مکّی، خاتم فرستادگان باشد.

حق نیز چنین بود که کلام وحی فرقان حق و باطل و طریق هدایت بنی آدم و روش پیامبر آخرین، عالی ترین راه و رسم زندگی برای اهل ایمان باشد، امّا تدبّر و تعمّق در سرنوشت جامعه اسلامی نشانی از اتّفاق و اتّحاد سعادت آفرین و خیرافزا و عزّت خیز را به نمایش نمی گزارد و امّت محمّدی همانند امّت های پیشین که آتش فرقه گرایی خرمن باورهایشان را به آتش کشید، در ره پویی سبیل صاحب رسالت، راه ناکامی در پیش گرفتند و طریق تفرقه بنا نهادند. به راستی ماجرایی حیرت انگیز و ملال آور است.

کدامین گروه بر سبیل هدایت و کدامین دسته در مسیر کژی و کجی است؟ از میان اصحاب حتّی آنانی که با دیرینه ای پر از حماسه و قطعاتی پر از درخشندگی بودند، راهی جدای از یکدیگر پیموده و با قرار گرفتن در مسیر تندباد ناگوار و

ص:۱۵۷

وحشت زای خیانت، راه تفرقه بازگشودند.

گروهی رندانه و از سر طمع بال و پر خویش را که با تیغ هدایت حضرت خاتم الأنبیاء چیده شده بود، آراستند و لطیف و مرموز، در بستر تغییرات خرامیدند تا چون روزگار مقتضی شود، آب رفته را به جوی بازگردانند. گروهی سرگردان و حیران راه گمراهی پیش گرفتند و در وادی سرگشتگی و ناتشخیصی امام هدایت به گرداب های سخت هلاکت فرو غلتیدند. گروهی زمامداری دنیا را فارغ از زندگی جاودان آخرت به تصویر کشیدند و شیخوخیّت را امتیاز ولایت مداری شمردند. جمعی نیز راه صبر پیش گرفتند پس از پاک بازی کردن و همراه نیافتن و تعرّض دیدن.

آیا به راستی حاصل بیست و سه سال رسالت کامل و جامع خاتم و شصت و سه سال پاک و منزّه زیستن و هدایت گری امین مکّه، حتّی چند روزی تا تجهیز و تدفین جسم پاک او بردباری را مقتضی نبود تا جامعه ماتم زده مسلمانان با حضور بزرگان صحابه نزدیک ترین راه به اسلام جاوید را برگزیند؟ آیا اسلام و قرآن و تعالیم پیامبر اکرم نمی توانست از تفرقه میان مسلمانان مانع شود تا با اجرا شدن تعالیم و روشن گری های حضرت خاتم الأنبیایی، روح امّ القرایی از میان امّت آخرین رخت برنبندد؟ آیا راهی برای گریز از این اختلاف ایمان سوز و مخالف با نصّ کلام خدا وجود نداشت؟ یا اینکه پیامبر رحمت، جامعه تازه رشد یافته و رو به توسعه خود را بدون روشنگری و هدایت کامل تنها گزارده بود؟

هرگز چنین مباد و چنین نبود. اسلام آیین خاتم است و تا روز قیامت بی نیاز می کند آنکه را در پی هدایت است. امّا چه شده که اکنون پس از چهارده قرن،

ص:۱۵۸

آنان که خود را زیر پرچم اسـلام می داننـد، در هفتاد و چنـد وادی حیران انـد و جز یکی، سایرین راه به سوی جز بهشت می برنـد؟ ماجرا از پیش از شهادت پیامبر آغاز شد ولی پس از آن رخ نمود:

ارتداد به معنای بازگشتن از اسلامی است که خداوند بدان خشنود گردیده باشد. خداوند دین اسلام را با ولایت امیرالمؤمنین کامل نمود: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خویش بر شما تمام نمودم».

و در ادامه فرمود: « وَ رَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دیناً من برای شـما این اسلام (همراه با پذیرش ولایت علی(ع)) را راضی شدم»(۱) . و در جای دیگر فرمود: «و من یبتغ غیر الإسـلام دیناً فلن یقبل منه و هر آن کس که جز اسـلام بپـذیرد، هرگز از او پـذیرفته نخواهـد شد». پس اسلام بدون ولایت، اسلامی که خداوند پذیرفته باشد نیست.

حال اگر تمام امّت رسول الله(ص) پس از شـهادت ایشان، از ولایت امیرالمؤمنین بازگردند و از یاری او امتناع ورزند و تن به کسـی جز او دهنـد، جای تعجّب نـدارد که معصوم بفرمایـد پس از رسول خدا تمام مردم جز سه تن یا چهار تن همه از اسـلام بازگشـتند و این عیـبی برای پیـامبر اکرم(ص) نیست زیرا تربیت نشـدن شـاگرد برای آموزگـار کـاستی نمی آورد که خداونـد خود آفریـدگار و پروردگار تمامی مخلوقات است امّا خود می فرماید: بیشتر مردم نمی اندیشند،

۱- (۵) سوره مائده: آیه۴.

ص:۱۵۹

بیشتر مردم درک نمی کننـد، اگر از بیشتر مردم پیروی کنی تو را از راه خـدا گمراه می کننـد. بسـیار کم از میان بنـدگان من بسـیار شکرگزار هسـتند. بسیاری از مردم شـکرگزاری نمی کننـد. بیشـتر مردم ایمـان نمی آورنـد. و دربـاره ی نوح پیـامبر که قوم خود را نزدیک به نه قرن از نافرمانی خدا بر حذر داشت، می فرماید: «و همراه با او جز اندکی، ایمان نیاوردند» و بسیاری موارد دیگر.

در اینجا از ذکر برخی واژه های غیر متداول ناگزیرم البته تلاش می کنم این معنا را هرچه شیواتر بیان کنم: ما شیعیان اهل بیت(ع) به کتاب خداونـد، قرآنی که بر قلب پاک پیامبرمان نازل گردیـد، ایمان داریم. البته وهّابی ها نیز همین ادّعا را دارنـد و البته تنها «ادّعا» دارند. حال ما از همین ادّعای آنان که می دانیم تنها پنداری است که بر روی خواهش های نفسانی خویش کشیده اند بهره می بریم تا ببینیم کدامیک به قرآن و عمل به آن نزدیک تر هستیم.

صحابه و آیه انقلاب (پس گرایی)

«وَ مـا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَـدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُـلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُـرَّ اللَّهَ شَـيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشّاكِرِينَ محمّد(ص) تنها یک فرسـتاده از جانب خداوند است که فرستادگان دیگری پیش از او گذشته اند. آیا اگر او بمیرد یـا کشـته شود، شـما به گذشـته خویش (دوران جـاهلیّت، عصـر کفر و شـرک) بـازمی گردیـد؟ و هر آن کس که به گذشـته خویش بازگردد، هرگز ضرری به خداوند نمی زند و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد».(۱)

۱- (۳) سوره آل عمران: آیه۱۳۸.

ص:۱۶۰

محور سخن در این آیه شریفه، شهادت رسول خدا(ص) و انقلابی است که پس از ایشان برپا خواهد شد. این بیان در سه بخش: «و ما محمّد»، «أفإن مات أو قتل» و «انقلبتم علی أعقابکم» نهفته است. در اینجا برای بیشتر مشخّص شدن مفهوم این بیان ها باید به پرسش هایی اساسی پرداخته و در صدد پاسخ گفتن به آن ها باشیم.

چرا خداوند به جمله: «محمّد تنها یک پیامبر است» اکتفا نفرمود و بلافاصله پس از آن فرمود: «که فرستادگان دیگری پیش از او گذشته اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود...»؟ در حالی که سیاق آیه با جمله اوّل کامل می شود. یعنی تنها می فرمود: «محمّد تنها یک پیامبر است، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود». پس چه نیازی بود که این جمله آن هم به صورت تأکید بیان شود و گفته شود: «او پیامبری است که پیامبران پیش از او آمده اند و رفته اند»؟ به عبارت دیگر: جمله ی دوّم چه نقشی در بیان مقصود دارد؟

حرف عطف «أو» که به معنای «یا» می باشد دلالت بر اختلاف میان معطوف که در اینجا «قتل» است با معطوف علیه که در اینجا «مرگ» است دارد. به بیان دیگر خداوند با ذکر عبارت مات أو قتل می خواهد بفهماند که میان این مرگ و قتل تفاوتی وجود دارد. این تفاوت چیست؟

در خطاب «إنقلبتم بازمی گردید» چه کسی مورد خطاب است و مخاطب از چه چیزی بازمی گردد و این بازگشت او چه ارتباطی با رحلت یا شهادت رسول اکرم(ص) دارد؟

و دیگر اینکه در این آیه، موقعیّت بیان شده، موقعیّت استقامت و پایداری

ص:۱۶۱

است، پس چرا خداوند نفرموده است: خدا استقامت کنندگان یا مؤمنین یا مسلمین را به زودی پاداش خواهد داد بلکه فرموده است: «خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد»؟

پیش از پرداخت سؤالات، لازم است دو مقدّمه مهم را بیان کنیم:

یکم: شأن نزول: اصحاب تفاسیر می گویند شأن نزول این آیه، شکست مسلمانان در جنگ احد بوده است که در خلال آن، مشرکین شایع کردند رسول خدا(ص) در جنگ به قتل رسیده است و این موجب نوعی شکست، عقب نشینی و تردید مسلمانان شد و خداوند این آیه را برای سرزنش مسلمانان فروفرستاد.

دوّم: اصل در آیه چیست؟ آیا اصل در آیات قرآنی این است که برای هر زمان معتبر هستند مگر آنچه با دلیل استثناء شود؟ یا بالعکس؟

به بیان دیگر: اگر آیات قرآن برای هر زمانی قابل قبول هستند، پس می توانیم مفهوم آیه را به غیر از زمان نزول آن نیز تعمیم دهیم و گرنه باید مقیّد به شأن نزول آیه باشد و تعمیم آن به زمانی دیگر نیاز به دلیل خواهد داشت.

شیعیان اهل بیت و پیروان خلفا، اتّفاق نظر دارند بر اینکه عموم لفظ مورد نظر است و خصوصیّتی در شأن نزول نیست؛ زیرا اگر اصل بر عدم تعمیم آیات قرآن به زمان های دیگر باشد، عمل به قرآن در زمان های بعد باطل بوده و ما ناگزیر خواهیم بود اکثر آیات قرآن را کنار گذاشته و بی فایده تلقّی کنیم. ولی چنین چیزی با روحیه، روش، تعلیمات و عمومیّت اسلام منافات دارد. همچنین در قرآن آیاتی هست که بر تدبّر و عمل به قرآن تأکید داشته و نسبت به عکس آن توبیخ می کند. از این دست آیات در قرآن کریم کم نیست و به عنوان نمونه

ص:۱۶۲

یادآور می شویم:

برخی از آیات تـدبّر: «أَ فَلا یَتَـدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها آیا آنان در قرآن تـدبّر نمی کننـد یا اینکه بر دلهای آنان قفل های آن قرار دارد؟»(۱). «وَ لَقَـدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلـذِّکْرِ فَهَـلْ مِنْ مُـدَّکِرٍ ما قرآن را برای تـذکّر آسان ساختیم، آیا کسـی هست که متـذکّر شود؟»(۲). «وَ کَذلِکَ أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِیًّا وَ صَرَّفْنا فیهِ مِنَ الْوَعیدِ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ أَوْ یُحْدِثُ لَهُمْ ذِکْرا و بدین سان آن را قرآن روشن نازل کردیم و در آن انواع انذار را گوناگون آوردیم تا از لجاجت بپرهیزند یا برای آنها تذکّری به وجود آید».(۳)

که اگر بخواهیم نظر عکس را بپـذیریم، این فرمـایش خداونـد: «وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْـتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِـتُوا لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ و آنگاه که قرآن خوانـده شود بـدان گوش فرادهید و سـکوت کنید شاید که مورد رحمت قرار گیرید»(۴) دیگر معنایی نخواهـد داشت چرا که آیه به تمام قرآن اشاره دارد و مخصوص بخش اندکی از آن نیست.

این آیـات مـا را ملزم می سـازد تا به تمام قرآن پای بنـد باشـیم نه به بخشـی از آن. بنابراین هیـچ کسـی که ادّعای پیروی از قرآن را داشـته باشـد، بـا فرض دوّم موافق نیست. بـا ثـابت شـدن اصـل یکم، نیازی به بیان دلیل برای تعمیم حکم آیه انقلاب (به معنای پس گراییدن از اسلام به کفر و شرک) به زمان های پس از نزول

۱- (۴۵) سوره محمّد(ص): آیه۲۵.

۲- (۵۴) سوره قمر: آیات ۱۸ ۳۳،۲۳ و ۴۱.

۳- (۲۰) سوره طه(ص): آیه۱۱۴.

۴- (۷) سوره الأعراف: آیه۲۰۵.

ص:۱۶۳

نیست امّا دلایل آن را نیز بیان می کنیم:

۱) آن چه در جنگ احـد در مدینه و اطراف آن شایع شد، خبر قتل پیامبر(ص) بود که موجب پیدایش ارتداد و بازگشت به گذشـته شـد. امّا اگر خداونـد می خواست تنها به جنگ احـد اشاره نماید باید می فرمود: «أفإن قتل آیا اگر کشـته شود» ولی حالت مرگ را نیز اضـافه فرمود، یعنی برای زمـان نزول آیه از لفـظ «قتـل کشـته شود» اسـتفاده شـده است و ذکر لفظ «مات مرگ» در آیه به منظور تعمیم از دنیا رفتن پیامبر است حال با شـهادت در میدان جنگ باشد یا در خانه. و آوردن این دو لفظ با یکدیگر به منظور آن اسـت که بیان فرماید مشابه آن «انقلاب بازگشت» ی که در جنگ احد رخ داد، پس از شهادت پیامبر(ص) نیز واقع خواهد شد.

۲) گفتیم که حرف «أو» دلالـت بر اختلاـف میان دو کلمه ای دارد که این حرف، آن دو را برای یک مفهوم به یکـدیگر متّصل می کنـد. به عنوان مثال می گویم: اگر بروم یا بمانم او خواهد آمد. کلمه ی «یا» همان نقش حرف «أو» را ایفا می کند و دلالت دارد بر اینکه رفتن یا نرفتن من با هم متفاوت هسـتند امّا در هر دو حالت، آمـدن شـخص غایب اتّفاق خواهـد افتاد و این مفهوم برای آن دو حالت مشترک است. درباره این آیه نیز همین گونه است.

وقتی خداونـد می فرماید «مات أو قتل» بدین معناست که میان شایع شدن خبر قتل پیامبر با رحلت ایشان تفاوت وجود دارد امّا آنچه در اینجا مشترک است مفهوم بازگشت از ایمان به سوی شرک است که بی تردید در جنگ احد رخ داد و پس از شهادت پیامبر نیز رخ خواهد داد.

ص:۱۶۴

۳) بـا توجّه به اینکه خداونـد عـالم غیب است و به وضوح چگونگی رحلت پیـامبر(ص) را می دانـد، بیـان نمودن این آیه به صورت تردیـد تنها به این دلیل است که خداونـد اراده نموده هر دو حادثه را در این آیه مشـمول سازد: شایع شـدن خبر قتل پیامبر در احد و رحلت رسول خدا(ص) که در هر دو گروه بسیاری از مسلمانان دچار ارتداد می شوند.

۴) در زبان عربی هرگاه حرف شـرط بر سر فعلی بیاید، در صورت تحقّق آن فعل، جواب شرط نیز حتماً رخ خواهد داد. حرف «إن» که یکی از ادات شـرط است در این آیه آمده است و فعل های شـرط «مات» و «قتل»، و فعل جواب شـرط «انقلبتم» است. اسـتفاده از این قاعـده در این آیه بدان معناست که هرگاه پیامبر از دنیا رفت یا کشـته شد، این «انقلاب» رخ خواهد داد؛ بنابراین علاوه بر قطعی بودن شـمول آیه برای وقوع انقلاب پس از شـهادت پیـامبر، این نکته نیز آشـکار است که در این آیه تأکیـد بر روی انقلاب پس از مرگ یا قتل رسول الله(ص) است.

در این آیه آمـدن حرف اسـتفهام «أ آیا» که بر سـر حرف شـرط «إن اگر» آمده است، مفهوم تأکیدی دارد و در واقع برای اسـتنکار، توبیخ و زشت نشان دادن این انقلاب است.

تا اینجا اثبات شد که آیه مورد نظر برای هنگام نزول خود، تا پیش از شهادت پیامبر و پس از آن قابل تعمیم است.

نکته ی دیگری که از ذکر آن نـاگزیر هستیم اینکه بایـد دانست مرگ دو معنـا دارد یک معنای عام که مفهوم آن قبض روح است: «أَیْنَما تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ کُنْتُمْ فی بُرُوجٍ مُشَیَّدَهٍ هر کجا باشید مرگ به سراغ شما خواهد آمد هرچند در

ص:۱۶۵

برج هایی مرتفع باشید».(۱) «وَ هُوَ الَّذی أَحْیاکُمْ ثُمَّ یُمیتُکُمْ ثُمَّ یُحْییکُم اوست که شما را حیات بخشید سپس شما را می میراند و پس از آن شما را زنده می کند».(۲)

معنای دیگر مرگ، خاص است که در برابر قتل می باشد یعنی شخص به مرگ طبیعی بمیرد و در هر آیه ای که هر دو لفظ «موت» و «قتل» هم زمان آمده باشد، منظور همین معنای خاصّ مرگ است، به خصوص آنجا که از حرف «أو» استفاده شده است که مستلزم اختلاف در معنی میان معطوف و معطوف علیه است. به عنوان مثال:

«لَوْ کانُوا عِنْدَنا ما ماتُوا وَ ما قُتِلُوا اگر آنها نزد ما بودند نمی مردند و کشته نمی شدند».(۳) «وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَحْمَةٌ خَیْرٌ مِمّا یَجْمَعُونَ و اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید، آمرزش و رحمت خدا از تمام چیزهایی که جمع آوری می کنند بهتر است».(۴) «وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَاِلَی اللَّهِ تُحْشَرُونَ و اگر بمیرید یا کشته شوید مسلّماً به سوی خدا بازگردانده می شوید».(۵)

اگر مرگ در این آیات به معنای عام خود باشد، هیچ دلیلی برای به کارگیری لفظ قتل نخواهد بود، زیرا قتل هم نوعی مرگ است و این خلاف بلاغت است و مورد بحث ما نیز از همین قبیل است. از اینجا ثابت می شود که مقصود از مرگ

۱- (۴) سوره نساء: آیه۷۹.

۲- (۲۲) سوره حج: آیه۶۷.

۳- (۳) سوره آل عمران: آیه۱۵۷.

۴- (۳) سوره آل عمران: آیه۱۵۸.

۵- (۳) سوره آل عمران: آیه۱۵۹.

ص:۱۶۶

در آیه انقلاب همان معنای خاص آن است که هم ردیف قتل است نه شامل آن.

امّا پاسخ به سؤالات:

چرا خداوند بر رسول بودن حضرت تأکید فرموده است: «او رسول است و قبل از او رسولان گذشته اند، آیا اگر بمیرد یا کشته شود...» در حالی که می توانست چنین بفرماید: «محمّد تنها یک رسول است، آیا اگر بمیرد یا کشته شود...»؟

با اوّلین نگاه به آیه توجّه مسلمانان به این نکته جلب می شود که پیامبر جاودان نیست و ایشان نیز از دنیا می رود. امّا اگر این تمام مقصود بود، کافی بود خداوند بفرماید: «محمّد تنها یک انسان است که پیش از او انسان هایی آمده و رفته اند». بنابراین تأکید بر رسول بودن حضرت و صفت رسالت ایشان معانی دیگری دارد:

یکم: همان گونه که دین در گذشته وابسته به زندگی پیامبران نبوده است، درباره اسلام و زندگی پیامبرخدا(ص) نیز همین طور است یعنی: پیامبران پیشین از دنیا رفتند و دین پس از آنها باقی بود، رسول خدا(ص) نیز هرگاه بمیرد یا کشته شود، دین پس از او ادامه خواهد داشت.

دوّم: تأکید بر «تطابق سنن»: سنّت امّت ها پس از مرگ پیامبرانشان بر یکدیگر منطبق است. آن چه بر امّت های پیشین گذشته است، بر این امّت نیز مو به مو جاری خواهد شد. این حقیقت را قرآن، سنّت و واقعیّت تاریخی ثابت می کنند. امّا قرآن:

«تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَیْنا عیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّناتِ وَ أَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذینَ مِنْ

ص:۱۶۷

بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَیِّناتُ وَ لکِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ کَفَرَ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَ لکِنَّ اللَّهَ یَفْعَلُ ما یُریدُ بعضی از آن پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم، خداونـد بـا برخی از آنها سخن گفت و بعضـی را درجاتی برتر داد. و به عیسی بن مریم نشانه های روشن دادیم و او را با روح القـدس تأییـد نمودیم و اگر خدا می خواست کسانی که بعد از این پیامبران بودند، پس از آنکه آن همه نشانه هـای روشن برای آنها آمـد، با هم جنگ و ستیز نمی کردنـد ولی این امّت ها با هم اختلاف کردنـد، بعضـی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و اگر خدا می خواست با هم پیکار نمی کردند ولی خداوند آنچه را می خواهد انجام می دهد».

بـا توجّه به اینکه ضـمیر «هم» به «تلـك الرّسـل پیـامبران» بـاز می گردد و بـا توجّه به آیه قبل: «تِلْکَ آیاتُ اللَّهِ نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِین این هـا آیات خـداست که به حق بر تو می خوانیم، و تو از رسولان هستی» پیامبرخـدا(ص) نیز مشـمول این آیه قرار می گیرد.

«کانَ النّاسُ أُمَّهً واحِدَهً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِیِّینَ مُبَشِّرینَ وَ مُنْذِرینَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ فیمَا اخْتَلَفُوا فیهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فیهِ إِلاَّ الَّذینَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مـا جاءَتْهُمُ الْبَیِّناتُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ فَهَدَی اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فیهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللَّهُ یَهْدی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقیم مردم یک دسته بودنـد، خداونـد پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسـمانی را که به سوی حق دعوت می کرد همراه آنـان نازل نمود تا در میان مردم درباره آنچه اختلاف داشـتند، حکم کنـد و کسـی در آن اختلاف نکرد مگر آنهایی که کتاب را پس از آن که نشانه های روشن به آنان رسیده بود، دریافت کرده بودند،، که از

ص:۱۶۸

روی ستم و انحراف از حق در آن اختلاف کردند و خداوند آنهایی را که ایمان آورده بودند نسبت به حقیقتی که در آن اختلاف داشتند، هدایت نمود».(۱)

«أ حَسِبَ النّاسُ أنْ یُتْرَکُوا أنْ یَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُون * وَ لَقَدْ فَتَنّا الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الَّذینَ صَدَقُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الْکاذِبین آیا مردم گمان کرده اند به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟ ما کسانی را که پیش از آنان بودند، آزمودیم پس بایسته است که علم خدا در مورد کسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند تحقّق یابد».

«فَهَلْ یَنْتَظِرُونَ إلاّ مِثْلَ أیّامِ الَّذینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِم آیا آنان جز ایّامی همانند ایّام پیشینیان را انتظار دارند».(۲) این ها همه آیاتی هستند که تطابق سنن را به اثبات می رسانند و تا اینجا «تطابق سنن» را از قرآن ثابت کردیم، امّا روایات: در این زمینه روایات معروف و صحیح فراوانی وجود دارد مانند این کلام رسول خدا(ص) که مورد قبول همگان است:

«لَتَتَّبِعُنَّ سُنَنَ مَنْ قَبْلَکُمْ شِبْراً بِشِبْرٍ وَ ذِراعاً بِذِراعٍ حَتّی لَوْ سَلَکُوا جُحْرَ ضُبٍّ لَسَلَکْتُمُوهُ. قلنا: یا رسول الله! الیهود و النصاری؟ قال: فَمَنْ؟! به یقین سنّت های آنانی را که پیش از شما بودند پیروی خواهید کرد عیناً همان گونه که بوده است و... . تا آنجا که اگر وارد سوراخ مارمولکی شده باشند، شما وارد آن سوراخ خواهید شد. عرض کردیم: یارسول الله! (سنن) یهودیان و نصرانیان (را پیروی

۱- (۲) سوره بقره: آیه۲۱۴.

۲- (۱۰) سوره یونس: آیه۱۰۳.

ص:۱۶۹

خواهیم کرد)؟ فرمود: پس چه کسی را؟». (۱).

همچنین این کلام آن حضرت که فرمودند: «یَرِدُ عَلَیَّ یَوْمَ الْقِیامَهِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحابِی فَیُجْلَوْنَ عَنِ الْحَوْضِ فَأَقُولُ: یا رَبِّ أَصْحابِی فَیُقُولُ: إنَّکَ لا عِلْمَ لَکَ بِما أَحْدَثُوا بَعْدَکَ إنَّهُمُ ارْتَدُّوا عَلی أَدْبارِهِمْ الْقَهْقَرَی در روز قیامت گروهی از اصحابم بر من وارد می شوند و آنان را از حوض کوثر می رانند. من می گویم: پروردگارا! اصحابم! خداوند در پاسخ می فرماید: تو هیچ از آنچه پس از تو انجام دادند آگاهی نداری. آنان عقب عقب، به گذشته ی خویش باز گشتند». (۲).

«إنِّی عَلَی الْحَوْضِ أَنْتَظِرُ مَنْ یَرِدُ عَلَیَّ مِنْکُمْ، لَیَقْتَطِعَنَّ دُونِی رِجالاً فَلاقُولَنَّ: أیْ رَبِّ مِنِّی وَ مِنْ أُمَّتِی؟ یَقُولُ: إنَّکَ لا تَدْرِی ما أَحْدَثُوا بَعْدَکَ، ما زالُوا یَرْجِعُونَ عَلَی أَعْقابِهِمْ همانا من بر سر حوض به انتظارم که ببینم کدام یک از شما بر من وارد می شود. به یقین مردانی را از من جدا می کنند. از این رو خواهم گفت: کدام یک پروردگارم، از من و از امّت من؟ (خدا) می فرماید: تو نمی دانی پس از تو چه اموری را پایه نهادند. آنان پیوسته به گذشته خویش باز گشتند». (۳).

۱- اختیار معرفه النّاقلین:۲/۸۲۶، تفسیر العیّاشی:۱/۲۰۳-۲۰۴ ح۶۸، إحقاق الحق (الأصل): ۲۷۰ و ۳۱۵. و از کتاب های مخالفین: صحیح مسلم:۸/۵۷، صحیح البخاری:۴/۱۴۴، مسند احمد:۲/۵۲۷، المستدرک حاکم: ۱/۳۷ و ۱۲۹. این متن با اختلاف و به سندهای متفاوت در کتاب های فریقین آمده است و ما متن را از صحیح بخاری آورده ایم.

۲- کتاب سلیم، تحقیق محمد باقر انصاری:۱۶۳، إحقاق الحق ۲۷۰. و از کتاب های مخالفین: صحیح البخاری:۷/۲۰۸ و ما از صحیح بخاری آورده ایم.

۳- از کتاب های مخالفین: صحیح مسلم:۷/۶۶.

ص:۱۷۰

«إِنِّی عَلَی الْحَوْضِ أَنْظُرُ مَنْ یَرِدُ عَلَیَّ مِنْکُمْ وَ سَیُؤْخَذُ نَاسٌ دُونِی فَأَقُولُ: یَا رَبِّ! مِنِّی وَ مِنْ أُمَّتِی. و فی روایه: فَأَقُولُ أَصْحَابِی! فَیُقَالُ: هَلْ شَعَرْتَ مَا عَمِلُوا بَعْدَکَ، وَ اللَّهِ مَا بَرِحُوا یَرْجِعُونَ عَلَی أَعْقَابِهِم همانا من بر سر حوض، می نگرم که چه کسی از میان شما بر من وارد می شود و هر آینه گروهی از همراهی من، دور می شوند. پس من می گویم: پروردگارم! از من و از امّت من؟! و در روایت دیگر آمده است: من می گویم: اصحابم! پس گفته می شود: آیا می دانی پس از تو چه کردند؟ به خدا سوگند پیوسته به گذشته ی خویش باز گشتند». (۱)

پیامبر روزی خطبه ای خواندند و چنین فرمودند: «یَا أَیُّهَا النَّاس! إِنَّکُمْ مَحْشُورُونَ إِلَی اللَّه... وَ إِنَّهُ یُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِی فَیُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ فَاقُولُ: یَا رَبِّ أَصْحَابِی! فَیُقَالُ: إِنَّکَ لَا تَدْرِی مَا أَحْدَثُوا بَعْدَکَ، فأقول کَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِح: «وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً ما دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِی کُنْتَ أَنْتَ الرَّقِیبَ عَلَیْهِمْ وَأَنْتَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهِید» (۲) فیقال: إنَّ هؤلاءِ لَمْ یَزَالُوا مُرْتَدِّینَ عَلَی أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ ای مردم! همانا شما به سوی خداوند محشور خواهید شد... و همانا مردانی از امّت مرا می آورند. سپس آنان را به سمت چپ می برند. پس من می گویم: ای

۱- از کتاب های مخالفین: صحیح البخاری:۷/۲۰۹، صحیح مسلم:۷/۶۶. از کتاب های شیعیان اهل بیت(ع) ر.ك: الأمالی،شیخ مفید۳۸-۳۷: المجلس الخامس ح۴. از کتاب های مخالفین: صحیح مسلم:۷/۶۸، صحیح البخاری:۷/۲۰۶-۲۱۰ و ج۸/۸۶ مسند احمد:۱/۲۵۷ و ج۳/۱۸، ۳۹، ۳۸۴ و ج۶/۱۲۱، سنن ابن ماجه:۲/۱۴۴۰، المستدرك حاکم:۲/۴۴۷ و ج۴/۷۴-۷۵، مجمع الزّوائد:۳/۸۵ و ج۱۰/۳۶۴-۳۶۵، کنزالعمّال:۱/۳۸۷ و ج۴/۵۴۳ و ج۱۱/۱۳۲ و ۱۷۶-۱۷۷ و ج۱۴/۴۱۷-۴۱۹ و ۴۳۴.

۲- (۵) سوره المائده: آیه۱۱۸.

ص:۱۷۱

پروردگارم! اصحابم! پس گفته می شود: از آن هنگام که تو آنان را ترک گفتی، پیوسته به گذشته ی خویش بازگشتند. پس من می گویم چنان که بنده نیکوکار خدا گفت: «خدایا! تا زمانی که میان آنها بودم، گواه بر آنان بودم و چون مرا میراندی تو مراقب آنان بودی و تو بر هر چیزی گواه هستی». پس در پاسخ گفته شود: از آن زمان که تو از آنان مفارقت نمودی پیوسته به گذشته هایشان (کفر و جاهلیّت) بازگشتند».(۱)

قابل توجّه است که این بیان: «سپس آنان را به سمت چپ می برند» به این آیه اشاره دارد: «وَ أَصحٰابُ الشِّمٰالِ مٰا أَصحٰابُ الشِّمٰالِ * فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ * وَ ظِلٍ مِّن يَحْمُومٍ * لٰا بٰارِدٍ وَ لٰا كَرِيمٍ و یاران سمت چپ، چیست اند یاران سمت چپ، در میان بادهای کشنده و آب جوشان هستند و در سایه ای از دود و آتش که نه خنک است و نه گوارا».(۲)

همچنین کلام دیگر حضرت که در حجّه الوداع فرمودند: «لٰا أَلْفِيَنَّكُمْ تَرْجِعُونَ بَعْدِی كُفّٰاراً يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقٰابَ بَعْضٍ شما را نیابم درحالی که پس از من بازگردید و (چون گذشته) کافر شوید که گروهی گردن گروه دیگر را قطع کند».(۳)

۱- از کتب مخالفین ر.ك: صحیح البخاری:۴/۱۱۰ و صص۱۴۲-۱۴۳ و ج۵/۱۹۱-۱۹۲ و ۲۴۰ وج۷/۱۹۵، صحیح مسلم:۸/۱۵۷، سنن، نسّائی:۴/۱۱۷، مسند احمد:۱/۲۳۵ و ۲۵۳، سنن التّرمذی:۴/۳۸ و ج۵/۴، کنزالعمّال:۱۴/۳۵۸، البدایه والنّهایه:۲/۱۱۶، الدّرّ المنثور: ۲/۳۴۹.

۲- (۵۶) سوره الواقعه: آیات ۴۲-۴۶.

۳- صحیح البخاری:۱/۳۸ و ۲/۱۹۱- ۱۹۲ و ۵/۱۲۶ و ۶/۲۳۶ و ۷/۱۱۲ و ۸/۱۶، ۳۶، ۹۱، صحیح مسلم:۱/۵۸ و ۵/۱۰۸، مسند احمد:۱/۲۳۰، ۴۰۲ و ۲/۸۵، ۸۷، ۱۰۴ و ۴/۳۵۱، ۳۵۸، ۳۶۶ و ۵/۳۹، ۴۴- ۴۵ و ۴۹، ۶۸، ۷۳، سنن، نسّائی:۷/۱۲۶- ۱۲۸، سنن الدّارمی: ۲/۶۹، سنن إبن ماجه:۱۳۰۰۲، سنن أبی داود: ۲/۴۰۹، سنن التّرمذی:۳/۳۲۹، السّنن، بیهقی:۵/۱۴۰ و ۶/۹۲، ۹۷ و ۸/۲۰، المستدرك حاکم:۱/۱۹۱. از کتاب های شیعیان: الأمالی شیخ طوسی۵۰۳: المجلس[۱۸] ح۱۱۰۲- ۹- به سندش از جابر بن عبدالله.

ص:۱۷۲

در جای دیگر به روایت شیعیان اهل بیت(ع)، امیرالمؤمنین(ع) درباره ی تفرقه در میان امّت رسول الله(ص) به بزرگ یهودیان چنین فرمودند: «عَلَی کَم افْتَرَقْتُمْ؟ فَقالَ: عَلَی کَذا و کَذا فِرْقَهً. فَقالَ عَلِیٌّ(ع): کَذَبْتَ. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَی النّاسِ فَقالَ: وَ اللَّهِ! لَوْ ثُنِیَتْ لِیَ الْوِسادَهُ لَقَضَیْتُ بَیْنَ أَهْلِ التَّوْراهِ بِتَوْراتِهِمْ وَ بَیْنَ أَهْلِ الْإِنْجِیلِ بِإِنْجِیلِهِمْ وَ بَیْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِزَبُورِهِمْ وَ بَیْنَ أَهْلِ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ. افْتَرَقَتِ الْیَهُودُ عَلَی إِحْدَی وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً سَبْعُونَ مِنْهَا فِی النّارِ وَ وَاحِدَهٌ نَاجِیَهٌ فِی الْجَنَّهِ وَ هِیَ الَّتِی اتَّبَعَتْ یُوشَعَ بْنَ نُونٍ وَصِیَّ مُوسَی(ع). وَ افْتَرَقَتِ النَّصَارَی عَلَی اثْنَتَیْنِ وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً إِحْدَی وَ سَبْعُونَ فِرْقَهً فِی النّارِ وَ وَاحِدَهٌ بِالْجَنَّهِ وَ هِیَ الَّتِی اتَّبَعَتْ شَمْعُونَ الصَّفَا وَصِیَّ عِیسَی(ع). وَ تَفْتَرِقُ هَذِهِ الْأُمَّهُ عَلَی ثَلاثٍ وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَهً فِی النّارِ وَ وَاحِدَهٌ فِی الْجَنَّهِ وَ هِیَ الَّتِی اتَّبَعَتْ وَصِیَّ مُحَمَّدٍ(ص) و ضرب بیده علی صدره ثُمَّ قالَ: ثَلاثَهَ عَشْرَ فِرْقَهً مِنَ الثَّلاثِ وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً کُلُّهَا تَنْتَحِلُ مَوَدَّتِی وَ حُبِّی وَاحِدَهٌ مِنْهَا فِی الْجَنَّهِ وَ هِیَ النَّمَطُ الْأَوْسَطِ وَ اثْنَتَا عَشْرَهَ فِی النّار بر چند فرقه متفرّق شده اید؟ گفت: فلان تعداد فرقه. امام علی(ع) فرمودند: دروغ گفتی. سپس رو به مردم کردند و فرمودند: به خدا سوگند! اگر برای من (برای حکم کردن) جایگاه خاص نهاده می شد، به یقین که حکم می کردم در میان اهل تورات به تورات آنان، و میان اهل انجیل به انجیل آنان و بین اهل

ص:۱۷۳

زبور به زبور آنـان و بین اهـل قرآن به قرآن آنان. یهود بر هفتاد و یک فرقه متفرّق شدنـد که هفتاد تای آنها در آتش و یکی نجات یافته و در بهشت است و آن فرقه ای است که یوشع بن نون، وصیّ حضرت موسی(ع) را متابعت کرد. و مسیحیان به هفتاد و دو فرقه متفرّق شدنـد، هفتـاد و یـک فرقـه در آتش و یـک فرقـه در بهشـت است و آن فرقه ای است که از شـمعون الصّفا وصـیّ حضـرت عیسی(ع) پیروی نمود. و این امّت بر هفتاد و سه فرقه متفرّق خواهند شد، هفتاد و دو فرقه در آتش و یکی در بهشت است و آن فرقه ای است که از وصـیّ حضـرت محمّد(ص) پیروی نمود و در این حال با دست بر سـینه ی مبارک خود، زدند سپس فرمودند: سیزده فرقه از هفتـاد و دو فرقه، همگی خـود را بسـته به دوسـتی و محبّت من می داننـد، یکی از آنهـا در بهشت است و اوست راه وسـط و دوازده تای دیگر در آتش اند».(۱)

به روایت مخالفین، این مطلب از پیامبر(ص) این گونه نقل شده است:

«إفْتَرَقَتِ الْیَهُودُ عَلَی إحْدَی وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً فَواحِدَهٌ فِی الْجَنَّهِ وَ سَبْعُونَ فِی النّار. وَ افْتَرَقَتِ النَّصارَی عَلَی اثْنَتَیْنِ وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً. فَإحْدَی وَ سَبْعُونَ فِی النّارِ وَ واحِدَهٌ فِی الْجَنَّهِ. وَ الَّذِی نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِیَدِه! لَتَفْتَرَقَنَّ أُمَّتِی عَلَی ثَلاثٍ وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً. واحده فِی الْجَنَّهِ وَ اثْنَتانِ وَ سَبْعُونَ فِی النّارِ یهود بر هفتاد و یک فرقه متفرق شدند یکی از آنها در بهشت است و هفتاد فرقه دیگر در آتش هسـتند. و مسیحیان بر هفتاد و دو فرقه متفرّق شدند. هفتاد و یک فرقه در آتش هستند و یکی در

۱- الأمالی، شیخ طوسی۵۲۴-۵۲۳: ح۶۶/۱۱۵۹، بشاره المصطفی(ص):۳۳۴ ح۲۲، الإحتجاج:۱/۳۹۱- ۳۹۲ با اختلاف کمی نسبت به یکدیگر حدیث را نقل کرده اند.

ص:۱۷۴

بهشت است. سوگنـد به آنکه جان محمّد در دست اوست! هرآینه امّت من بر هفتاد و سه فرقه متفرّق خواهند شد. یکی در بهشت و هفتاد و دو تای دیگر در آتش هستند».(۱)

همچنین از پیـامبر روایت کرده انـد که چنین فرمود: «النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغَرَقِ وَ أَهْلُ بَيْتِى أَمَانٌ لِأُمَّتِى مِنَ الإخْتِلافِ، فَإِذَا خَالَفَتْهَا قَبِيلَةٌ مِنَ الْعَرَب اخْتَلَفُوا فَصَارُوا حِزْبَ إِبْلِيس ستارگان امان برای اهل زمین هستند از اینکه غرق شونـد و اهل بیت من امان برای امّت من هستند از این که با یکدیگر اختلاف کنند. به همین جهت است که چون قبیله ای از عرب با آنان (اهل بیت) مخالفت کند، (قبیله های عرب) با یکدیگر اختلاف می کنند و بدین سبب تبدیل به لشکر شیطان می شوند».(۲)

دلیل دیگر بر «تطابق سنن» کردار اصحاب پس از شهادت رسول خدا(ص) است که با یکدیگر درگیر شده، جنگ های خانمان سوزی به راه انداختند که بیش از صدهزار نفر قربانی شدند. حال چگونه اصحاب پیامبر(ص) می توانند به گذشته خود بازگردند؟ آنها که مال و جان خود را فدا کرده و با خویشاوندان خود نیز به خاطر اسلام جنگیدند و رسول خدا(ص) را در سختی ها و در ناراحتی ها ترک نکردند و آیات و معجزات ایشان را دیدند؟!!

۱- سنن ابن ماجه:۲/۱۳۲۲ ح۳۹۹۲، مسند احمد:۲/۳۳۲، سنن أبی داود:۲/۳۹۰ ب۱ ح۴۵۹۶، المستدرك حاكم:۱/۱۲۸.

۲- المستدرك حاكم:۳/۱۴۹، مجمع الزّوائد:۹/۱۷۴، كنزالعمّال:۱۲/۱۰۲ ح۳۴۱۸۹، ینابیع الموده:۲/۴۴۲-۴۴۳ ح۲۱۹.

ص:۱۷۵

پاسخ این سؤال را علاوه بر آنچه گذشت این گونه می دهیم:

الف: خطاب در «انقلبتم شما به گذشته (عصر کفر و شرک) بازگشتید» متوجّه آنان است نه کس دیگری؛ زیرا معقول نیست که خطاب متوجّه مشرکین یا منافقین باشد زیرا آنان از ابتدا به اسلام هجرت نکرده بوده اند و در جاهلیّت به سر می برند.

ب: علم، مانع از انحراف نیست. چه بسا افرادی که بدانند حق در سویی است ولی هوای نفس، آنها را به سوی دیگری متمایل نموده و با خود به آن سو می برد، بلکه اکثر حالت های تجاوز از حق، بعد از علم پیش می آید که قرآن می فرماید: «وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ إلاَّ مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ و اختلاف نکردند آنانی که به ایشان کتاب داده شد مگر پس از آنکه برای ایشان علم (پیام وحی) رسید که از روی تجاوز و ظلم در میان خود اختلاف کردند».(۱)

پس همه چیز روشن و نشانه های آن آشکار است ولی آنها اختلاف کرده و با یکدیگر جنگیدند. از این دست، آیات دیگری نیز وجود دارد که به همین بسنده می کنیم.

ج: فداکاری های گذشته و صبر بر مصیبت ها، مانع از انحراف انسان در آینده نیست و ما سراغ نداریم فداکاری ها و صبر بر مصیبت هایی مانند آنچه بر سر بنی اسرائیل آمد هنگامی که فرعون دست و پای آنها را یکی از راست و دیگری از چپ برید آنها صبر کردند، آنها را به دار آویخت باز هم صبر کردند، زنان و

۱- (۳) سوره آل عمران: آیه ۲۰.

ص:۱۷۶

کودکان آنها را نگاه داشته و مردانشان را به قتل رسانید و آنها صبر کردند و از دعوت حضرت موسی دست نکشیدند. معجزه های خیره کننده حضرت موسی را به طور آشکار دیدند که یکی از عظیم ترین آنها شکافته شدن دریا بود. ولی همین که حضرت موسی چند روز آنها را ترک کرد، به عبادت گوساله پرداختند.

د: هر قدر انسان در درجات ایمان بالا رود، اگر به لطف خداوند از خطا مصون نباشد یا به عبارتی معصوم نباشد، امکان انقلاب به کفر در وجود او هست که گویاترین مثال، بلعم باعورا است:

«وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذى آتَيْناهُ آياتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطانُ فَكانَ مِنَ الْغاوينَ * وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ * ساءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ أَنْفُسَهُمْ كانُوا يَظْلِمُون * مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدى وَ مَنْ يُضْلِلْ فَأُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ و برای آنها بخوان سرگذشت آن کسی را که آیات خود را به او دادیم ولی او از آنها جدا شد و شیطان به او دست یافت و از گمراهان شد. اگر می خواستیم او را با این آیات بالا می بردیم ولی او به پستی گرایید و از هوای نفس خویش پیروی کرد. او مانند سگی است که اگر به او حمله کنی دهانش را باز و زبانش را بیرون می آورد و اگر او را به حال خود واگذاری باز همین کار را خواهد کرد. این مَثَل جمعیّتی است که آیات ما را تکذیب کردند. این داستان ها را بازگو کن تا شاید بیندیشند. چه بد مثلی دارند گروهی که آیات ما را تکذیب کردند، ولی آنها به خودشان ستم می کردند. هدایت یافته کسی است که خدا او را هدایت کند، و

ص:۱۷۷

کسانی را که خدا گمراه کند آنها زیان کاران واقعی هستند».(۱)

آیا در میان اصحاب پیامبر(ص) کسی به درجه ایمان بلعم باعورا رسیده است؟ او نام اعظم را می دانست ولی با این حال از راه حق منحرف شد. او چنان بود و چنین شد، چه رسد به آنهایی که چنین نبودند و چه شدند!!!

آیا همین اصحاب پیامبر نبودند که به خانه حضرت زهرا(س) حمله کردند و با آنکه فضیلت آن را می دانستند آتش آوردند تا آن خانه را بسوزانند و دیدند آنچه را که بر سر خاندان رسول الله آمد امّا پیش نیامدند و اعتراضی نکردند؟ آیا آنان نبودند که در برابر تخلّف کنندگان از سپاه اسامه، سکوت کردند و حرکتی نشان ندادند؟

آیا هم آنان نبودند که سکوت کردند در مقابل کسانی که می خواستند در شب عرفه ناقه رسول الله را پی کنند؟ و از کسانی که در روز عرفه صدای خود بر صدای پیامبر بالا بردند و نگزاردند رسول الله را تا آنچه اراده دارد به انجام برساند، سکوت کردند؟

و آیا همین اصحاب نبودند که حاضر نشدند برای نجوا با رسول خدا، پول بپردازند؟ هم آنان نبودند که جهاد در راه خدا دلخواه آنان نبود و هنگام قرائت خطبه نماز جمعه، چون نوای تجارت و موسیقی می شنیدند، پیامبر را ایستاده، رها می کردند؟ آیا این ها گواهی های قرآن درباره ی آنان نیست؟ آری، این قرآن است که درباره ی آنان چنین سخن می گوید.

۱- (۷) سوره الأعراف: آیه های ۱۷۶-۱۸۸.

ص:۱۷۸

امّا این انقلاب بر چه چیزی رخ خواهد داد؟ با تجزیه و تحلیل و توجّه به عناصر اساسی که در آیه آمده است، درصدد پاسخ برمی آییم.

الف: این انقلاب با شهادت پیامبر(ص) ارتباط دارد.

ب: اصلی که انقلاب بر آن رخ خواهد داد، برای تمام منقلبین مشخّص بوده است زیرا اگر از آن آگاهی نداشتند به آنان خطاب نمی شد که «به گذشته خویش بازمی گردید». بنابراین آنچه که انقلاب بر آن صورت گرفته است از قبل مورد قبول بوده تا آنکه این انقلاب رخ داده است.

ج: مسأله مورد انقلاب واقع شده، ارتباط مستقیمی با خدا و رسول دارد.

د: ضرر این انقلاب در دنیا و آخرت متوجّه منقلبین خواهد بود: «فلن یضرّ الله شیئا و سیجزی الله الشّاکرین این انقلاب هرگز کوچک ترین ضرری به خدا نخواهد رسانید و زود است که خداوند شاکران را پاداش دهد».

و در آیه ی دیگری بیان فرموده که فایده شکرگزاری به شخص بنده بازمی گردد: «وَ مَنْ یَشْکُرْ فَإِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ و هرکس شکرگزاری (فرمان برداری) کند، پس به درستی که برای خودش شکر کرده است». و مفهوم این کلام این است که ضرر شکر نکردن نیز متوجّه خود بنده خواهد بود.

ه: این انقلاب مربوط به سنّت پیشینیان است، «تطابق سنن». پس گذشتگان بر هرچه منقلب شدند، مسلمانان نیز بر همان منقلب خواهند شد.

و: اینکه خداوند فرموده است به زودی شکرگزاران را پاداش می دهد به این نکته اشاره دارد که افراد غیر منقلب اندک هستند: «وَ قَلیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکُور و بسیار اندک از بندگان من بسیار شکرگزار هستند».

ص:۱۷۹

این نتیجه با توجّه به لفظ «انقلبتم» نیز به دست می آید چرا که نشان دهنده اکثریّت است و اگر منقلبین کم بودند می فرمود: «انقلب بعضکم بعضی از شما منقلب می شوند». و نیز در صورت کم بودن منقلبین، توبیخ اکثریّت صحیح نبود.

ز: آمدن فعل شرط و تحقّق یافتن آن، موجب تحقّق یافتن فعل جواب شرط خواهد شد بدین معنا که این انقلاب مسلّم بوده و بی شک رخ خواهد داد، چنان که گذشت. آمدن «انقلبتم» به صورت ماضی نیز بر این نکته تأکید دارد که این فعل به طور قطع رخ می دهد.

ح: این خطاب تنها متوجّه مسلمانان است و حتّی منافقینی که در میان اصحاب بودند نیز مخاطب آیه نیستند چرا که مطلب مقصود، مورد پذیرش آنان بوده است. دلیل دیگر اینکه: این انقلاب پیش از شهادت رسول اکرم(ص) رخ نداده است تا پس از آن آشکار شود که در این صورت چنین می آمد: «أظهرتم إنقلابکم بازگشت خود را آشکار می کنید». بنابراین بلافاصله پس از شهادت پیامبر رخ خواهد داد، فوری و بی درنگ.

برای شناخت ماهیّت این انقلاب، باید هنگام تجزیه و تحلیل، تمام عناصر گذشته را مورد توجّه قرار داد به طوری که نتیجه بحث کاملاً بر آن منطبق باشد و گرنه این چیز دیگری خواهد بود.

پیامبر(ص) حاکم بر مسلمین بودند و پس از شهادت ایشان انقلابی رخ داد... . حال می پرسیم: پس از وفات حاکم، به طور معمول بر سر چه چیزی انقلاب پیش می آید؟ کدام مسایل هستند که پیامبر(ص) نسبت به آن نقش کنترل کننده فشار را داشته اند و مانع بروز اختلاف می شده اند؟

ص:۱۸۰

آیا خداوند به این مطلب هیچ اشاره ای نفرموده است؟ به این امری که برای مردم بسیار سنگین است. به امری که پیامبر از بیان آن بر امّت خود می ترسد. امری که بیان نشدن آن قرین نابودی رسالت باشد؟ فرمان خدا چنین صریح و بی ابهام بود:

«یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است، برسان و اگر چنین نکنی، رسالت پروردگار را ابلاغ نفرموده ای و خداوند تو را از مردم محافظت می نماید. همانا خداوند گروه کفرپیشه را هدایت نمی کند».

آشکار است که هدف پروردگار ابلاغ فرمان ویژه ای است. نمی بایست مقصود از «ما انزل الیک» تمامی آیات قرآن و اوامر الهی باشد زیرا موضوع رسالت پیامبران از اساس، ابلاغ آیات و دستورات خداوند است. برای تحقّق این مأموریّت بدیهی، نیازی به نزول فرمان ویژه نیست. دستور خداوند در اینجا دستوری است که بدون ابلاغ آن، رسالتی تحقّق نیافته است. رسول الهی که بیست و سه سال زندگی سرشار از ایمان و خلوص و حماسه و خطر و ایثار، گره ای بر پیشانی نورانی اش نینداخته بود، هم اکنون احساس عجیبی داشت. نه اینکه در جست و جوی چاره ای برای اقامه نکردن فرمان الهی بود، بلکه او نیز شگفت زده عظمت آخرین مأموریّتی شده بود که اگر به انجام نمی رسید، گویی که بعثتی به وقوع نپیوسته و برای راه خدا رنجی نبرده است. نکته ی مهم تدبّر و تعمّق پیش گیرانه صاحب رسالت برای کیفیّت ابلاغ مأموریّت پایانی خود است زیرا او

ص:۱۸۱

در ابلاـغ اوامر و نواهی الهی دارای شـجاعتی خارج از وصف است پس می بایست آخرین مأموریّت آسـمانی از آن چنان عظمت و شکوهی برخوردار باشـد که حتّی مقام خاتم الأنبیایی برای ابلاغ آن نیازمنـد تأییـد و حمایت ویژه ی خداوندی باشد تا ظرف وجود بندگان مهیّای درک این فیض بزرگ و بی همتا شود.(۱)

نگاهی کوتاه و سریع به آیه:

الف: مسأله ای که تبلیغ آن بـا تبلیغ رسـالت پروردگار معادل است و ابلاغ ننمودن آن همچون ابلاغ نکردن رسالت است. یعنی اگر به مردم ابلاـغ نشود چنـان است که رسالتی در کار نبوده است. و از همین فراز می توان به وضوح فهمیـد که کفر نسبت به این امر، چون کفر به رسالت است و روگردانی از آن چون روگردانی از رسالت است و انقلاب علیه آن همچون انقلاب علیه رسالت است.

ب: پذیرش این مسأله به راحتی صورت نمی گیرد و اکثر مردم آن را خوش نداشـته و نمی پذیرند. به همین جهت است که پیامبر از بیان آن بر امّت خود واهمه دارد و از این رو است که خدا به پیامبر می فرماید: «خدا تو را از مردم محافظت می کند».

ج: ابلاـغ این فرمـان یعنی اتمـام رسالت و با بیان آن است که رسالت به انجام می رسـد. دقیقاً قرین با این آیه مبارکه: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ

۱- مرحوم علامه بزرگوار امینی صاحب گنجینه ی ارزشمند و بی مانند الغدیر درجلد یکم صفحات ۱۹۶ الی ۲۰۹ نام های سی تن از بزرگـان حـدیث و خبر از مخـالفین را ثبت کرده است که همگی معتقـد هسـتند آیه ۶۸ سوره مائـده در روز غـدیر خم نازل شده است. افرادی مانند: ابن عساکر، ابونعیم اصبهانی، ابواسحاق حمویی، جلال الدین سیوطی، طبری و...

ص:۱۸۲

نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دینا امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتِ خود را بر شما تمام ساختم و برای شما اسلام را به عنوان دین پذیرفتم» که البته پس از آیه ابلاغ نازل شده است.(۱)

این کاملاً با این حدیث شریف قرین است که پیامبر اکرم(ص) فرمودند: «من مات و هو لا یعرف امام زمانه مات میته جاهلیّه هرکس بمیرد حال آنکه امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیّت (کافر) مرده است». چنین کسی در آخرت همچون کسی است که بوی دین را استشمام نکرده است و همچنان که در آیات قرآن به روشنی ذکر شده است، خداوند جز اسلام، دین دیگری را نمی پذیرد و تنها به این اسلام، همراه با ولایت، راضی است. یعنی اگر کسی اعتقاد به ولایت و امامت امامی را که از جانب خدا منصوب شده است، نداشته باشد، از او پذیرفته نیست و چون کسی است که کافر مرده است. پیش از نزول آیه اکمال، خدا راضی نشده بود و به ابلاغ امامت بود که دین کامل و خداوند بدان راضی شد، پس همه چیز به آن بستگی دارد و اسلام به آن تحقّق می یابد که اگر چنین نبود، ترک معرفت به امام، مستوجب مرگ جاهلیّت نمی شد. قرینه ی دیگر بر این امر، این کلام خداوند است: «وَ إِنْ نَکَثُوا أَیْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دینِکُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّهَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَیْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُون اگر پس از سوگند، پیمان های خویش را شکستند و درباره ی دینتان بر شما طعن زدند، پیشوایان کفر را بکشید که آنان به هیچ پیمانی پای بند نیستند تا بدان، دست از این کار بردارند».(۲) در این

۱- (۵) سوره المائده: آیه۴.

۲- (۹) سوره التّوبه: آیه۱۲.

ص:۱۸۳

آیه به صراحت بیان شده است که پیمان شکنی، موجب کفر و خروج از دین است که امیرالمؤمنین(ع) نیز برای اثبات کفر کسانی که به مخالفت و جنگ با حضرت پرداخته بودند، به این آیه استناد فرمودند.

د: در فراز «و الله یعصمک من النّاس» نکات قابل توجّهی وجود دارد از جمله هشدار است به منافقین که آگاه باشند خداوند از نیرنگ و توطئه ی آنان برای قتل پیامبر(ص) آگاه است، و هشدار است به مسلمانان که آگاه باشند دست هایی در پس پرده هست که نسبت به جان پیامبر قصد سوء دارد. همچنین بیدار باش برای منافقان است که نمی توانند موجب شوند پیامبر مسأله مورد نظر را ابلاغ نفرماید و به پیامبر دست نخواهند یافت تا آنکه این تبلیغ را به پایان برساند. همچنین دلالت بر این دارد که برای ابلاغ این فرمان، تأیید و یاری ویژه ای از جانب خداوند برای رسول الله(ص) وجود دارد.

این مسأله منطبق است با آیه انقلاب که خبر از انقلابی علیه کلّ دین اسلام می دهد. امّا این مطلب چیست؟

۱) این مسأله با رسالت ارتباط دارد و انقلاب بر آن انقلاب بر رسالت است.

۲) نشانه های انقلاب در این مسأله به دلیل عدم رضایت اکثریّت وجود دارد.

۳) پیامبر(ص) وظیفه دارد این مسأله را هم اکنون که نزدیک به شهادت ایشان است بیان فرماید: «إنّی أوُشَکُ أنْ أُدْعیَ فَأُجِیبَ: نزدیک است مرا بخوانند و من اجابت کنم».(۱) پس نباید بهانه ای برای انقلاب باقی گذاشته شود و باید حجّت بر

۱- کمال الدّین:۲۳۵ ب۲۲ ح۴۶ و ۴۹ و ص۲۳۷ ح۵۴، کشف الیقین:۴۴۵ المبحث التاسع العشر، العمده:۷۱ الفصل(۱۱) ح۸۸، الطّرائف:۱/۱۱۵ ح۱۷۶، تفسیر العیّاشی:۱۴ ح۳ و ص۳۳۴ ح۱۵۵، معانی الأخبار:۹۰ ح۲، بحارالأنوار:۲۳/۱۰۸ ب۷ ح۱۲ و ص۱۳۲ ح۶۸ و ص۱۴۱ ح۹۲ و ص۱۴۷ ح۱۰۹ و ج۳۷/۱۴۱ ب۵۲ ح۳۵ و ص۱۹۱ ضمن حدیث۷۴.

ص:۱۸۴

همگان تمام شود چرا که انقلاب مربوط به شهادت رسول الله(ص) است.

۴) چیزی که قرار است ابلاغ شود تنها چیزی است که می توان بر آن انقلاب کرد چرا که رسول خدا(ص)، رسالت را با تمام شاخه های گوناگون آن ابلاغ فرموده است و مسئله ای نبوده است که در میان اکثر مردم مورد پذیرش قرار نگیرد جز این مطلب که پیامبر(ص) از بیان آن بر امّت خود هراسان است یعنی می داند توطئه ی قتل او را در سر دارند و هراسان است که او را از تبلیغ امر خدا بازدارند و خداوند وعده داده است که او را از مردم محافظت نماید تا اینکه ابلاغ این حکم را به پایان برساند.

۵) در این مسأله پیامبر نقش کنترل کننده فشار را داشته است که اگر از میان مردم برود، فشار بالا گرفته و مردم به عکس عمل خواهند کرد.

نتیجه: تنها چیزی که باقی می ماند که تمام این خصوصیّات را توأم با خصوصیّات آیه انقلاب داشته باشد، مسأله خلافت رسول الله(ص)، امامت و زعامت امور دین و دنیا و آخرت مردم است که مفسّر، مصداق، مبیّن و حافظ دین و شریعت است که از جانب خدا تعیین شده است.

در واقعه ی غدیر، امام امیرمؤمنان علی(ع) به عنوان خلیفه ی پیامبرخدا(ص) از جانب خداوند تعیین گردید. قرینه های این سخن فراتر از آن است که در این مختصر بیان شود امّا آنچه مسلّم است اینکه مردم بلافاصله پس از شهادت رسول اکرم، بر علی(ع) امام نیکوکاران، منقلب شدند. حقّ او را از او گرفتند. جز

ص:۱۸۵

اندکی انگشت شمار، کسی ثابت قدم نماند.

به همین جهت است که خداوند در پایان آیه انقلاب می فرمایـد: «... وَ سَیَجْزِی اللهُ الشّاکِرِینَ ... و زود است که خداوند شاکران را پاداش دهد». و این همان است که خداوند به دلیل کمی آن پایداران، اکثر مردم را مورد خطاب قرار می دهد که «وَ قَلِیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکُورُ و بسیار اندک از میان بندگان بسیار شکرگزارند».

از سوی دیگر در آیـه اکمـال دین، از ولایت امیرالمؤمنین به عنوان نعمت یـاد شـده است و به همین جهت است که در پایـان آیه انقلاب، شکرگزاران را بشارت پاداش می دهـد و در جای دیگر می فرمایـد: «إِنّا هَدَیْناهُ السَّبِیلَ إِمّا شاکِراً وَ إِمّا کَفُوراً همانا ما راه (حق) را به او نمایانـدیم، خواه شکرگزار و خواه ناسپاس باشـد». در این آیه «السبیل راه» به صورت معرفه آمـده است و آن راهی است که خداونـد هویـدا نموده و بـدان هـدایت فرموده است و طی نمودن آن قرین سپاس و نادیده گرفتن آن، جدا افتادن از آن یا انقلاب علیه آن، قرین کفر است. و این همـان راهی است که انقلاب علیه آن رخ خواهـد داد بـا توجّه به کلمه هـای «الشّاکرین» و «شاکراً» در آیه انقلاب و این آیه.

بـا توجّه به واژه هـای «شـاکراً» و «کفوراً» برای برخوردهـای مختلف بـا این راه، چنین برداشت می شود که این راه یک نعمت است؛ زیرا شکر در ازای نعمت است و به طور معمول انقلابی که مساوی کفر باشـد، انقلاب علیه نعمت است به معنای کفر ورزیـدن. امّا نعمت برای آن کسی که سپاس به جا آورد و آن راه را بپیمایـد و نقمت برای آنکه از آن روگردان شود. و خداوند در آیه اکمال، از ولایت امیرالمؤمنین(ع) با عنوان «نعمتی نعمت ویژه من» یاد می کند.

ص:۱۸۶

بـا توجّه به این چهـار آیه می توان به راحتی به این نتیجه رسـید که انقلاـب علیه این نعمت رخ داده است و تنها افراد انـدکی نجات یافتنـد. این نتیجه در احـادیثی نیز بیـان شـده است که برخی از آن هـا ذکر شـد و همگی دلاـلت دارنـد بر آنچه آیه انقلاـب دلاـلت داشت: شکر گزاران اندک اند یعنی نجات یافتگان و ره پویان راه حق اندک هستند.

امّا در پایان این پاسخ، موردی را بسیار خلاصه یادآور می شوم:

سوره ی محمـد(ص) پیمـان پنهـانی قریش را بـا یهود فـاش کرده است: قریشـیان نیز پس از شـهادت پیامبرشـان، همـان که یهودیان کردند، خواهند کرد یعنی عترت پیامبر(ص) را کنار گزارده و قبیله های قریش را به خلافت می رسانند:

«فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَکُمْ * أُولئِکَ الَّذینَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمی أَبْصارَهُمْ * أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها * إِنَّ الَّذینَ ارْتَدُّوا عَلی أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی الشَّیْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلی لَهُمْ * ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لِلَّذینَ کَرِهُوا ما نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطیعُکُمْ فی بَعْضِ الْأَمْرِ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ إِسْرارَهُمْ * فَکَیْفَ إِذا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلائِکَةُ یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبارَهُمْ * ذلِکَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا ما أَسْخَطَ اللَّهَ وَ کَرِهُوا رِضْوانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُمْ آیا امیـد بسـته ایـد که اگر سـرپرست مردم شویـد، در زمین فساد کنیـد و خویشاوندی های خود را از هم بگسـلید؟ این ها کسانی اند که خدا آنان را لعنت کرده و گوش های (جان) آنان را کر و چشم های (دل) ایشان را کور کرده است. آیا نسبت به قرآن با تدبیر نمی اندیشـند؟ یا قفل هایی بر دل هایشان است؟ آن ها که مرتد شدند و به گذشـته های خود برگشـتند پس از آن که (راه) هدایت برایشان روشن شده بود شیطان (پلیدی ها را) برای آنان آراسته، به فکرشان انداخته و

ص:۱۸۷

به آن ها املا کرده است. این به راستی برای آن است که آن ها، به کسانی که از آن چه خـدا نازل کرده بیزار بودند، گفتند: «ما در برخی کارها از شـما اطاعت خواهیم کرد». و خداوند از پنهان کاری آنان آگاه است. پس آن هنگام که فرشـتگان (عذاب) جانشان را می سـتانند و بر چهره ها و پشت هاشان می زننـد، چگونه خواهند بود؟ این برای آن است که آن ها از چیزی پیروی کرده اند که خدا را به خشم آورده است و خشنودی او را ناخوشایند داشتند، از این رو (خداوند) اعمالشان را تباه کرد».(۱)

آن جـا که از زبـان منافقـان می فرمایـد: «ما در برخی کارها از شـما اطاعت خواهیم کرد» نشان از کاری در آینـده و پیمان و توافقی پنهانی دارد که همان دور کردن عترت از جانشـینی پیامبر(ص) بوده و جمله ی «إرتَدّوا علی أدبارِهم مرتـد شدند و به گذشـته های خود برگشتند» نشان می دهد که چنین پیمانی پیروی از شیطان و برابر با ارتداد است!

۱۲-آیا خدا خلفا را یاری کرد؟

اشاره

۱- (۴۷) سوره محمّد(ص): آیات ۲۳-۲۹.

ص:۱۸۸

پرسش دوازدهم: شیعیان می گویند که خلفای راشدین کافر بودند پس چگونه خداوند آنها را یاری کرد؟

پاسخ: نویسنده درصدد است بیان کند خداوند، ابوبکر، عمر و عثمان را یاری کرده است و آنان مورد تأیید الهی بوده اند امّا... ارسال مسلّمی که هرگز ثابت نشده، به منزله ی لالایی مادری است که در گوش فرزند مرده خود می خواند و کاملاً روشن است که این سبک بیان، تنها برای فریب مخاطب ناآگاه به کار برده شده تا نویسنده بدون بحث و جدل، ذهن او را به باور این اندیشه، وادار کند.

و همچنان که می بینیم نویسنده هیچ بیانی حتّی غیر واقعی برای اثبات این مطلب ارایه نکرده است امّا ما به یاری الهی، خلاف این باور را از کتاب خدا و سنّت پیامبر(ص) و واقعیّت تاریخ به اثبات می رسانیم که البته در این زمینه سخن بسیار است و تنها به ذکر آنچه نیازمان را برطرف سازد، بسنده می کنیم.

خداوند یاور کیست؟

پیش از آغاز خوب است بدانیم خداوند چه کسانی را یاری می کند و آنان مورد تأیید الهی هستند:

وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ و به طور حتم چنین است که خداوند آنکه او را

ص:۱۸۹

یاری کند، یاری خواهد نمود.(۱) و در جای دیگر می فرماید: وَ کانَ حَقًّا عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنین و بر ماست که مؤمنین را یاری کنیم.(۲) و گروه های دیگری که خداوند آنان را یاری و مورد تأیید قرار می دهد:

إِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ همانا ما فرستادگان خود و کسانی را که ایمان آوردند، یاری می کنیم در زندگی دنیا و در روزی که گواهان به پا خیزند (روز قیامت).(۳)

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللّهَ یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ أَقْدامَکُمْ ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند و قدم های شما را پایدار می سازد.(۴) البته موارد مشابه دیگری نیز در قرآن وجود دارد که همین کافیست و با ذکر این مقدّمه به سراغ بحث می رویم:

۱) جایگاه آنان؟

اشاره

ابوبکر، عمر و عثمان کارهای بسیاری انجام دادند که حکم خدا نبود و خلاف آن بود که اگر بخواهم نگاهی کوتاه به بلندترین قصیده های خلافی که آنان سرودند بیندازم باید بپرسم: آیا تکیه بر جایگاهی که شایستگی آن را نداشتند، زیر پا نهادن حکم خدا و فرمان رسول نبود؟ آیا گرفتن سرزمین فدک و سهم خمس و ارث سیّده النّساء، نپذیرفتن سخن حضرت و شهادت ایشان و گواهان

۱- (۲۲) سوره الحج: آیه۴۱

۲- (۳۰) سوره الروم: آیه۴۸

۳- (۴۰) سوره غافر: آیه۵۲.

۴- (۴۷) سوره محمّد ص: آیه۸.

ص:۱۹۰

ایشان (همسر و پسران حضرت) آنانی که خداوند تضمین پاکی آنهاست و نپذیرفتن سند فدک، اینها همه خلاف حکم خدا و فرمان رسول نبود؟ و آیا اینکه برای رسیدن به این ها، سخنانی به پیامبر نسبت دادند که با آیات قرآن کریم معارض بود، خلاف فرمان خدا و پیامبرش نبود؟ این ها، تنها در کتاب های شیعیان نیست که ردّ پای این وقایع، در تاریخ ثبت شده و کتاب های مخالفین از ذکر این وقایع، سرشار است. در ادامه ی سخن، بسیار به جاست که برخی از این موارد را به تفصیل ذکر کنیم:

شهادت علیه زهرا؟!...

حضرت زهرا(س) پس از آنکه به مسجد تشریف فرما شدند تا فدک را مطالبه نمایند، در میان خطابه خود چنین فرمودند: حَسْبِی أَنْشُدُکُمْ بِاللَّهِ أَیُّهَا النَّاسُ أَمَا سَمِعْتُمْ رَسُولُ اللَّه(ص) یَقُولُ: إنَّ ابْنَتِی سَیِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ قالوا: اللّهمّ نعم، قد سمعناه من رسول الله صلّی الله علیه و آله. قَالَتْ: أ فَسَیِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّهِ تَدَّعِی الْبَاطِلَ وَ تَأْخُذُ مَا لَیْسَ لَهَا؟ أ رَأَیْتُمْ لَوْ أَنَّ أَرْبَعَةً شَهِدُوا عَلَیَّ بِفَاحِشَهٍ أَوْ رَجُلَانِ بِسَرِقَهٍ أ کُنْتُمْ مُصَدِّقِینَ عَلَیَّ. فأمّا أبو بکر فسکت، و أمّا عمر فقال: نعم، و نوقع علیک الحدّ. فقالت: کَذَبْتَ وَ لَؤُمْتَ، إلَّا أنْ تُقِرَّ أَنَّکَ لَسْتَ عَلَی دِینِ مُحَمَّدٍ(ص)، إنَّ الَّذِی یُجِیزُ عَلَی سَیِّدَهِ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّهِ شَهَادَةً أَوْ یُقِیمُ عَلَیْهَا حَدّاً لَمَلْعُونٌ کَافِرٌ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ(ص)، لِأَنَّ مَنْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِیراً، لَا تَجُوزُ عَلَیْهِمْ شَهَادَهٌ، لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مِنْ کُلِّ سُوءٍ، مُطَهَّرُونَ مِنْ کُلِّ فَاحِشَهٍ، حَدِّثْنِی یَا عُمَرُ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْآیَهِ، لَوْ أَنَّ قَوْماً شَهِدُوا عَلَیْهِمْ أَوْ عَلَی أَحَدٍ مِنْهُمْ بِشِرْکٍ أَوْ کُفْرٍ أَوْ فَاحِشَهٍ کَانَ الْمُسْلِمُونَ یَتَبَرَّءُونَ مِنْهُمْ وَ یَحُدُّونَهُمْ. قال: نعم، وما هم و سائر النّاس فی ذلک إلا سواء قالت: کَذَبْتَ وَ کَفَرْتَ. مَا هُمْ وَ سَائِرُ النَّاسِ فِی ذَلِکَ سَوَاءً، لِأَنَّ اللَّهَ عَصَمَهُمْ وَ نَزَّلَ عِصْمَتَهُمْ وَ تَطْهِیرَهُمْ وَ أَذْهَبَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ، فَمَنْ صَدَّقَ عَلَیْهِمْ فَإِنَّمَا

ص:۱۹۱

یُکَذِّبُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ حضرت فرمودند: همین مرا کفایت می کند. ای مردم! شما را به خدا سوگند می دهم! آیا نشنیدید که پیامبرخدا(ص) می فرمود: همانا دخترم سرور زنان اهل بهشت است؟ گفتند: خدایا! شهادت می دهیم که ما این را از رسول خدا(ص) شنیدیم. حضرت فرمودند: با این حال آیا سرور زنان اهل بهشت ادّعای باطل می کند و چیزی را می گیرد که متعلّق به او نیست؟! نظر شما چیست اگر چهار نفر در مورد من شهادت بدهند که مرتکب زنا شده ام یا دو مرد شهادت بدهند که دزدی کرده ام، آیا شما آن شهادت را علیه من، تصدیق می کنید؟

در این هنگام، ابوبکر سکوت کرد ولی عمر گفت: بله، و حد را بر تو جاری می کنیم.(۱) حضرت فرمودند: دروغ گفتی و پستی خود را ثابت کردی مگر اینکه اقرار کنی که بر دین محمّد(ص) نیستی. همانا کسی که علیه سرور زنان اهل بهشت، شهادتی را بپذیرد یا حدّی را بر او جاری سازد، یقیناً ملعون است و بدان چه خدا بر حضرت محمّد(ص) نازل فرموده است، کافر است زیرا آن کسانی که «خداوند از آنان پلیدی را دور نموده و به پاکی ویژه ای اختصاص داده است»، هیچ شهادتی علیه آنان روا نیست زیرا آنان از هر بدی معصوم هستند و از هر فحشایی پاک هستند. ای عمر! به من بگو از اهل این آیه، اگر کسی علیه همه آنان یا یکی از آنان به شرک یا کفر یا فحشاء شهادت بدهد، آیا مسلمانان باید از آنان بیزاری بجویند و بر آنان حد جاری کنند؟ گفت: بله و جز این نیست که آنان و

۱- در برخی از متونی که این حدیث را نقل کرده اند، این جملات توسّط ابوبکر بیان می شود.

ص:۱۹۲

سایر مردم در این امر یکسان هستند. حضرت فرمودند: دروغ گفتی و کافر شدی، آنان و سایر مردم در این مورد یکسان نیستند. پس هرکس علیه آنان (سخنی را) تصدیق کند، به راستی که خداوند و پیامبرش را تکذیب کرده است.(۱)

آیا این، خلاف حکم خدا نیست؟ و برای تحقیق در صحّت این نقل، کافی است آن را به مخالفین عرضه کنید و ببینید چه می گویند.

کدام یک برترند زهرای مطهّره یا... ؟

در زمان خلافت ابوبکر اموالی از بحرین به مدینه آوردند. جابر بن عبدالله انصاری در مجلس ابوبکر حضور داشت. او چنین اظهار کرد: «پیش از اینکه رسول خدا(ص) از دنیا بروند به من وعده فرمودند که وقتی اموال بحرین برسد، فلان مقدار از آن به تو خواهم داد». ابوبکر بدون اینکه از جابر گواه بخواهد، تنها به استناد اظهار او، همان مبلغ را به او بخشید.(۲) و همه می دانند که هیچ کس در حقّ جابر مدّعی مقام عصمت نشده است. از طرفی، مخالفین درباره ی حضرت زهرا(س) گفته اند که ایشان از عمر و ابوبکر، برتر بودند.

با این مقدّمه حقیقت از دو حالت خارج نیست: یا ابوبکر درباره ی حقّ حضرت زهرا(س) به ایشان ظلم روا داشت که با وجود اظهار حضرت و برتر بودن مقام ایشان از او، داشتن کارگزار در سرزمین فدک و ارائه سند فدک و گواهی شاهدان، سخن حضرت را نپذیرفت یا درباره ی دادن آن اموال به جابر خلاف حکم خدا، حکم کرد که قضاوت را به خواننده بیدار می سپارم... .

حق با کیست؟

۱- کتاب سلیم، تحقیق محمدباقر انصاری:۲۲۷.

۲- از کتاب های مخالفین: الکوکب الدرّی:۱۰/۱۲۵، فتح الباری:۴/۳۷۵، عمده القاری: ۱۲/۱۲۱.

ص:۱۹۳

عمر پیش از اینکه بمیرد، برای تعیین خلیفه پس از خودش، شورایی شش نفری تشکیل داد که عبارت بود از: امیرالمؤمنین علی(ع)، عبدالرّحمان بن عوف و داماد او عثمان، طلحه، زبیر و سعد بن ابی وقاص. عمر دلیل انتخاب این افراد را چنین بیان کرد که پیامبر هنگامی که از دنیا رفتند، از آنان راضی بودند. عمر آنان را موظّف ساخته بود تا حدّاکثر سه روز پس از مُردن او، به مشورت بنشینند و یک نفر را از میان خود به عنوان خلیفه برگزینند. از طرفی پیامبر اکرم(ص) پیوسته می فرمودند: «علی با حق است و حق با علی است، همراه اوست هر کجا باشد». با توجّه به این مقدّمه به سراغ مقصود می رویم:

عمر دستور داده بود که اگر پنج نفر به کسی رضایت دادند و یک نفر مخالفت کرد، او را بکشند. و اگر دو تن در سویی و چهار تن در سویی دیگر بودند، آن دو تن را گردن بزنند و اگر سه نفر به کسی و سه نفر دیگر به شخص دیگری راضی شدند، طرفی را بگیرند که عبدالرّحمان در میان آنان باشد و گروه مقابل را گردن بزنند. و اگر پس از گذشت سه روز به توافق نرسیدند، همگی را گردن بزنند و مسلمانان، خود کسی را برگزینند.

گذشته از آنچه نباید می کردند و کردند امّا بایسته بود عمر مطابق با فرمایش پیامبرخدا(ص)، گروهی را غالب مقرّر می کرد که امیرالمؤمنین در میان آنان باشد و دلیل این باید، در کتاب خداست که می فرماید: «ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا».(۱) بنابراین باید هرچه را که پیامبر ما را بدان امر فرمود، انجام

۱- (۵) سوره المائده: آیه۴۹.

ص:۱۹۴

دهیم و آنچه ما را از آن بازداشت، رها کنیم. بگذریم و ادامه دهیم:

مخالفین معتقد هستند که تنها در سه حالت می توان ریختن خون کسی را مباح داشت: کسی که پس از احصان، زنا کند و کسی که پس از اسلام آوردن، مرتد شود و کسی که فرد دیگری را به قتل رسانده باشد. امیرالمؤمنین در نامه ای که برای شیعیان و دوستداران خویش ارسال فرمودند، درباره ی این شورا و افراد آن بیاناتی داشتند که در قسمتی از این نامه چنین آمده بود: «پس چگونه (عمر) دستور به کشتن کسانی می دهد که خدا و پیامبرش از آنان راضی شده اند؟ همانا این به راستی امری شگفت آور است». باز بگذریم و ادامه دهیم:

چون امیرالمؤمنین در همان نخستین روزهای پس از شهادت رسول الله(ص)، بر ابوبکر احتجاج فرمودند و قرینه های دلالت کننده بر امامت و وصایت خویش را بیان داشتند، ابوبکر کلامی را به پیامبر نسبت داد که حضرت فرمودند: «ما اهل بیتی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا اختیار فرمود و چنین نیست که خداوند، نبوّت و خلافت را برای ما، گِرد آورد». امیرالمؤمنین از او بر این بیان، گواه خواستند و عمر، ابوعبیده، سالم غلام ابی حذیفه و معاذ بن جبل همراه با او گواهی دادند. با توجّه به این، فرمایش امیرالمؤمنین را می شنویم: «همانا ما افرادی که در شورا بودیم، همگی زنده هستیم. می بینید که عمر مرا در جمع شوری قرار داد. اگر او و همراهانش بر رسول الله(ص) سخن راستی را نسبت می دادند (که پیامبر فرموده باشند: خداوند نبوت و امامت را برای ما اهل بیت گرد نمی آورد)، آیا (عمر) ما را برای خلافت در شورا قرار داد، یا برای چیز دیگری؟ اگر گمان کنید که عمر آن شورا را برای کاری جز تعیین امارت، قرار داد، پس

ص:۱۹۵

عثمان را امارتی نیست (زیرا او براساس همین شورا انتخاب شد) و (نیز اگر چنین بود) حتماً (عمر) به ما دستور می داد درباره ی چیز دیگری به مشورت بنشینیم. و اگر شورا برای تعیین خلیفه بود، پس چرا (با وجود سخنی که به رسول الله نسبت می دادند) مرا با شما (در جمع شورا) قرار داد؟ بلکه بایـد مرا از شورا خـارج می کرد (زیرا) می گفت رسول الله(ص) اهـل بیت خود را از خلافـت بیرون رانده است و خبر می داد که برای آنان در خلافت، بهره ای نیست!!!».

امیرالمـؤمنین(ع) در ادامه این کلاـم به طلحه و زبیر و عبـدالرحمن ابن عوف و سـعد نزدیـک شدنـد و فرمودنـد: «اگر آن پنـج نفر یا چهار نفر (که بر بیان این سـخن از جانب پیامبر شـهادت دادنـد)، بر رسول الله(ص) دروغ بسـتند، پذیرفتن ولایت آنان بر شـما حلال نیست. و اگر راست گفتنـد، برای شـما پنـج نفر یـا چهـار نفر حلال نبود که مرا با خود در شورا داخل کنیـد، زیرا (با توجّه به سـخن آنـان) داخـل نمودن من در شورا، خلافی بر رسول الله(ص) و ردّ (کلاـم) ایشان بود».(۱) آیـا ردّ کلاـم پیامبر رحمت، خلاف حکم خـدا نیست که فرمود: «فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذی یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ کَلِماتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَـدُون به خـدا و پیامبر او که مکّی است و به خـدا و کلمات او ایمان دارد، ایمان آوریـد و او را پیروی کنیـد. باشد تا به هدایت درآیید» ؟(۲)... و فرمود: «وَ مَنْ یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدی وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبیلِ الْمُؤْمِنینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلَّی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصیراً و آن کس که با پیامبر مخالفت ورزید پس از آنکه هدایت بر او آشکار گشت و جز راه

۱- این بیانات به طور مفصّل در جای خود آورده شده است.

۲- (۷) سوره الأعراف: آیه۱۵۹.

ص:۱۹۶

مؤمنان را پی رفت، ما او را بدان چه آن را دوست داشت، روی می گردانیم و بدو جهنم را می رسانیم و بد سرانجامی است».(۱)

قرآن به چه حکم می کند؟

و این کتاب خداست که چنین فریاد می کند: «وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ * وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُون* وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُون و آن که بدان چه خدا نازل فرموده است حکم نکند، پس هرآینه همانان هستند، کافران... ظالمان... فاسقان».(۲)

و درباره ظالمان می فرماید: وَ ما لِلظّالِمینَ مِنْ أَنْصارٍ و برای ظالمین یاریگری نیست.(۳) ...وَ الظّالِمُونَ ما لَهُمْ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا نَصیرٍ هرگز برای افراد ستم پیشه نه سرپرستی و نه یاری گری نیست.(۴)

بَلِ اتَّبَعَ الَّذینَ ظَلَمُوا أَهْواءَهُمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ فَمَنْ یَهْدی مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرین البته کسانی که ظلم کردند بدون دستاویزی از علم، هوای نفس خویش را پیروی کردند، پس کیست که آن کسی را که خدا گمراهش نموده، هدایت کند؟ در حالی که آنان را یاریگری نیست.(۵)

وَ تَرَى الظّالِمینَ لَمّا رَاَوُا الْعَذابَ یَقُولُونَ هَلْ إِلى مَرَدٍّ مِنْ سَبیلٍ * وَ تَراهُمْ یُعْرَضُونَ عَلَیْها خاشِعینَ مِنَ الذُّلِّ یَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِیٍّ وَ قالَ الَّذینَ آمَنُوا إِنَّ

۱- (۴) سوره النساء: آیه ۱۱۶.

۲- (۵) سوره النّساء: آیات ۴۵، ۴۶ و ۴۸.

۳- (۲) سوره البقره: آیه۲۷۱ و (۳) سوره آل عمران: آیه۱۹۳ و (۵) سوره مائده: آیه۷۳.

۴- (۴۲) سوره الشوری: آیه۹.

۵- (۳۰) سوره الروم: آیه۳۰.

ص:۱۹۷

الْخاسِرینَ الَّذینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلیهِمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ أَلا إِنَّ الظّالِمینَ فی عَذابٍ مُقیم * وَ ما کانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِیاءَ یَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ سَبیلٍ و ستمکاران را می بینی که چون عذاب را می بینند می گویند: آیا راهی برای بازگشت هست؟ و آنان را می بینی در حالی که به عذاب عرضه می شوند که از ذلّت خاشع شده اند. به گوشه ی چشم، می نگرند و در این حال ایمان آورندگان می گویند: همانا زیان کاران کسانی اند که به خود و خانواده ی خود در روز قیامت زیان رساندند. همانا ستمکاران در عذاب ویژه ی پایدار شده، به سر می برند. و برای آنان از میان سرپرستان، هیچ سرپرستی جز خدا نیست که آنان را یاری دهد و همانا آنکه خداوند گمراهش سازد، برای او هیچ راه (نجات)ی نیست.(۱)

درباره کافران نیز چنین می فرماید: إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْکافِرینَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعیرا * خالِدینَ فیها أَبَداً لا یَجِدُونَ وَلِیًّا وَ لا نَصیرا همانا خداوند کافران را لعنت نموده و برای آنان جهنّم را مهیّا ساخته است * آنان برای همیشه در آنجا خواهند بود که نه سرپرستی و نه یاریگری نمی یابند.(۲)

وَ الَّذینَ کَفَرُوا لَهُمْ نارُ جَهَنَّمَ لا یُقْضی عَلَیْهِمْ فَیَمُوتُوا وَ لا یُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذابِها کَذلِکَ نَجْزی کُلَّ کَفُور * وَ هُمْ یَصْطَرِخُونَ فیها رَبَّنا أَخْرِجْنا نَعْمَلْ صالِحاً غَیْرَ الَّذی کُنّا نَعْمَلُ أَ وَ لَمْ نُعَمِّرْکُمْ ما یَتَذَکَّرُ فیهِ مَنْ تَذَکَّرَ وَ جاءَکُمُ النَّذیرُ فَذُوقُوا فَما لِلظّالِمینَ مِنْ نَصیرٍ و همانا کسانی که کافر شدند، آتش جهنّم برای آنهاست. نه حکم مرگ آنان صادر می شود تا بمیرند و نه از عذاب آن بر آنان

۱- (۴۲) سوره الشوری: آیات ۴۵-۴۷.

۲- (۳۳) سوره الاحزاب: آیات ۶۵-۶۶.

ص:۱۹۸

کاسته می شود. این گونه هر فرد بسیار ناسپاس را جزا می دهیم. و آنان در آتش فریاد می زننـد که پروردگار ما! ما را (از آتش) بیرون بیاور تا عمل نیکو انجام دهیم جز آنچه که انجام می دادیم. آیا شما را عمری ندادیم که در آن هر که پند می گرفت، پند گرفت و بیم دهنده به سوی شما آمد؟ بنابراین بچشید زیرا که ظالمان را هیچ یاری کننده ای نیست.(۱)

وَ أَمَّا الَّذینَ کَفَرُوا أَ فَلَمْ تَکُنْ آیاتی تُتْلی عَلَیْکُمْ فَاسْتَکْبَرْتُمْ وَ کُنْتُمْ قَوْماً مُجْرِمینَ * وَ إِذا قیلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ السَّاعَةُ لا رَیْبَ فیها قُلْتُمْ ما نَدْری مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلاَّ ظَنًّا وَ ما نَحْنُ بِمُسْتَیْقِنینَ * وَ بَدا لَهُمْ سَیِّئاتُ ما عَمِلُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ * وَ قیلَ الْیَوْمَ نَنْساکُمْ کَما نَسیتُمْ لِقاءَ یَوْمِکُمْ هذا وَ مَأْواکُمُ النَّارُ وَ ما لَکُمْ مِنْ ناصِرینَ * ذلِکُمْ بِأَنَّکُمُ اتَّخَذْتُمْ آیاتِ اللَّهِ هُزُواً وَ غَرَّتْکُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا فَالْیَوْمَ لا یُخْرَجُونَ مِنْها وَ لا هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ و امّا کسانی که کافر شدند، آیا جز این است که آیات من بر شما تلاوت شد و شما تکبر ورزیدید و پیوسته گروهی مجرم بودید. و چون گفته شد همانا وعده خداوند حق است و در (آمدن) روز قیامت هیچ شکّی وجود ندارد، گفتید ما نمی دانیم که روز قیامت چیست (به آن ایمان نداریم) همانا ما تنها به یک پندار، گمان داریم و ما از شمار آنان که باور دارند، نیستیم. و زشتی کارهایی که انجام دادند، برای آنان آشکار شد و آنچه که (مؤمنان را) به خاطر آن مورد تمسخر قرار می دادند، گرداگرد آنان را فرا گرفت (خوشان مورد تمسخر قرار گرفتند). و گفته شود: امروز ما شما را از یاد می بریم همان گونه که شما دیدار امروز خویش را از یاد بردید و جایگاه شما آتش است.

۱- (۳۵) سوره الفاطر: آیه۳۷ و ۳۸.

ص:۱۹۹

برای شما هیچ یاری گری نیست. این بدان جهت است که شما نشانه های الهی را به مسخره گرفتید و زندگانی دنیا شما را مغرور ساخت. بنابراین امروز از آن جا خارج نشوند و فرصت استغفار به آنان داده نشود.(۱)

و در مورد فاسدان از زبان حضرت لوط چنین می فرماید: قالَ رَبِّ انْصُرْنی عَلَی الْقَوْمِ الْمُفْسِدین او گفت: پروردگارم! مرا بر گروه فسادگر یاری کن.(۲) این ها تنها تعداد اندکی از آیات در این باره بود. با این وجود آیا باز هم می توانیم بگوییم خداوند آنان را یاری کرده است؟!!

۲) آزار فرستاده ی الهی

نفس های رسول الله(ص) به شماره افتاده بود و خورشید بابرکت عمر شریف او، به غروب می خزید. حضرت به لحظات احتضار خویش نزدیک می شدند و در بستر بیماری بودند، رنگ به رخ نداشتند و پیکر مبارک ایشان در حال لرزیدن بود و مکرّر از هوش می رفتند. چنین تصویری تمام پیکر جان را می لرزاند چه رسد که بخواهم ادامه بدهم امّا گریزی نیست. در آن لحظه ها که پیامبر عظیم الشّأن اسلام، اشرف اوّلین و آخرین، چنین حالی داشتند، عمر، سخنی راند که مولایم رسول الله، با آنکه ذرّه ای از رحمه للعالمین بودنش کاسته نشده بود، چنان آزرده خاطر گشت که او و همراهانش را از محضر خویش راند و تنها امیرالمؤمنین، صدّیقه ی کبری، امام مجتبی و سیّدالشّهداء را نزد خود نگه داشتند. او را چه می شد که این گونه فرد اوّل عالم خلقت را در چنین لحظاتی،

۱- (۴۵) سوره الجاثیه: آیه های۳۲-۳۶.

۲- (۲۹) سوره عنکبوت: آیه۳۱.

ص:۲۰۰

این چنین بیازارد؟!

چون پیامبرخدا(ص) قلم و دوات خواستند تا بنویسند چیزی را که امّت پس از آن هرگز گمراه نشوند، عمر گفت: «بدرستی که این مرد!!! قطعاً هذیان می گوید، کتاب خدا ما را بس است».(۱) آیا او آیات قرآن را نشنیده بود که خداوند به پیامبرش فرمان می دهد: بگو من تنها آنچه را که بر من وحی می شود، پیروی می کنم؟ آیا این علاوه بر خلاف حکم خدا، آزار پیامبرش نبود که خدا در این باره چنین فرموده است: «إِنَّ الَّذینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهیناً همانا آن کسانی که خدا و پیامبرش را می آزارند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت فرموده و برای آنان عذابی بسیار خوار کننده آماده ساخته است» ؟(۲)

آزار رسول الله(ص)، موجب لعنت خدا است که در این باره می فرماید: وَ مَنْ یَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصیراً و هر آن کس را که خداوند او را لعنت کند، هیچگاه

۱- گذشته از اجماع علمای شیعه، سران مخالفین نیز به عبارت ها و لفظ های گوناگون، این ماجرا را نقل کرده اند. این بیان در معتبرترین کتاب نزد مخالفین، یعنی صحیح بخاری در شش جا و نیز در صحیح مسلم آورده شده است: صحیح البخاری:۱/۳۹ کتاب العلم، باب کتابه العلم و ج۲/۱۱۸ و ج۴/۵ و ۶ باب قول المریض از کتاب المرضی، و ج۶/۱۱ باب مرض النبی و وفاته، و ج۴/۸۵ کتاب الجهاد، باب جوائز الوفد. صحیح مسلم:۶/۷۶ کتاب الوصیّه باب ترک الوصیّه. البته در کتاب های بسیار دیگری نیز این واقعه ذکر شده است که همین ما را کفایت می کند.

۲- (۳۳) سوره الأحزاب: آیه۵۷.

ص:۲۰۱

برای او یاریگری نخواهی یافت.(۱)

۳) چرا چنین رفت؟

اشاره

چرا عمر بن الخطاب با اجابت درخواست صاحب رسالت مخالفت کرد؟ آیا به راستی یک احساس و عاطفه غلیظ بود که نمی توانست زندگی بدون پیامبر را در باغ خاطر خویش به تصویر کشد؟ یا عمر از نیّت پیامبر آگاه بود و نمی خواست این نیّت عملی شود؟ پاسخ را از خود وی بشنویم:

عبدالله بن عبّاس می گوید: در روزهای آغازین خلافت عمر نزد او رفتم... به من گفت: ای عبدالله! از کجا می آیی؟ گفتم: از مسجد. گفت: پسرعمویت را در چه حال رها کردی؟ پنداشتم منظورش عبدالله بن جعفر است، گفتم: در حالی که با همسالان خود بازی می کرد. گفت: منظورم او نیست بلکه مقصودم سالار و بزرگ شما اهل بیت (علی) است. گفتم: او را در حالی رها کردم که با سطل نخل های فلان کس را آب می داد و در همان حال قرآن تلاوت می کرد.

گفت: عبدالله! خون شتران تنومند قربانی بر گردن تو باشد اگر پاسخ آنچه را از تو می پرسم از من پوشیده داری، آیا هنوز در دل او چیزی از امر خلافت باقی مانده است؟ گفتم: آری. گفت: آیا می پندارد که پیامبر به خلافت او نص و تصریح کرده است؟ گفتم: آری و این مطلب را هم برای تو اضافه می کنم که از پدرم درباره آنچه علی(ع) ادّعا دارد پرسیدم، او گفت: (علی) راست می گوید. عمر گفت: آری، پیامبر در مورد خلافت او سخنی گفت ولی نه آن گونه که حجّتی را ثابت کند و عذری باقی نگذارد. آری زمانی درباره آن (خلافت علی)

۱- (۵) سوره النساء: آیه۵۳.

ص:۲۰۲

چاره اندیشی می کرد البته پیامبر در بیماری خود می خواست به نام او تصریح کند و من به جهت محبّت به اسلام و حفظ آن از آن کار جلوگیری کردم! سوگند به خدای این خانه(کعبه)! قریش هرگز گرد علی جمع نمی شدند و اگر علی خلیفه می شد، عرب از همه سو بر او هجوم می آورد و پیمان می شکست.(۱)

پس موضوع محبّت افراطی به رسول خدا(ص) مطرح نیست و در منطق وحی و به حکم عقل هم، جایگاه عمر بن الخطاب نه چنان بود که مصلحت جامعه اسلامی را بهتر از پیامبر رحمت تشخیص دهد و نه با حضور خاتم انبیای الهی حقّ اظهار و اعمال نظر و سلیقه خود را داشت و این ادّعا که مردم بر گرد علی اجتماع نمی کردند یا پیمان می شکستند، عذر و بهانه ای بی پایه است که نمی تواند توجیه کننده جسارت و اهانت به وجود اقدس صاحب رسالت باشد.

این کار او، سرپیچی از فرمان پیامبرخدا(ص) نیز بود که خداوند در این باره می فرماید: وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فیها أَبَداً * حَتَّی إذا رَأَوْا ما یُوعَدُونَ فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ ناصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً و هر آن کس که سرپیچی کند خدا و پیامبرش را، پس همانا برای اوست آتش جهنّم که در آن جاویداند *

۱- از کتاب های مخالفین: شرح نهج البلاغه، إبن أبی الحدید:۱۲/۲۰-۲۱و ج۳۸/۱۵۶. ر.ک: التّحفه العسجدیّه:۱۴۴. ر.ک: کشف الیقین:۴۷۰، کشف الغمه:۲/۴۷، الدّرجات الرّفیعه:۱۵۵، غایه المرام:۱/۲۴۱ ب۱۴ و ج۶/۹۲ ب۷۳، پاورقی نهج الحق:۲۷۴، الصّراط المستقیم:۳/۵، قاموس الرّجال: ۶/۳۹۸ و ج۷/۱۸۸، بهج الصّباغه: ۴/۳۸۱ و ج۶/۲۴۴، نفحات اللّاهوت:۸۱ و ۱۱۸-۱۲۱، حلیه الأبرار:۲/۳۲۰ ب۳۷.

ص:۲۰۳

تا آنجا که چون آنچه را بدان وعده داده شده بودند، دیدند، به زودی خواهند دانست چه کسی یاور کمتر و تعداد کمترین را دارد.(۱)

این داستان ادامه دارد...

حال بشنوید عمر درباره خلافت، چه می گوید: عبدالله بن عباس گوید: در یکی از سفرهای عمر به شام همراه او رفتم. روزی بر شتر خود به تنهایی حرکت می کرد و من هم در پی او بودم. به من گفت: ای پسر عباس! از پسر عمویت (امیرالمؤمنین علی(ع)) نزد تو شکوه می کنم. از او خواستم تا مرا در این سفر همراهی کند، نپذیرفت و همواره می بینم که دل گیر و ناراحت است. تو گمان می کنی دلگیری (گلایه مندی) او از چیست؟ گفتم: تو خود می دانی. گفت: گمان می کنم از این که خلافت را از دست داده است اندوهگین است. گفتم: آری سبب اصلی همان است. عمر گفت: او چنین باور دارد که پیامبر حکومت را برای او می خواست ولی خداوند تعالی آن را اراده نفرموده و نخواسته. چه می شود (کرد)؟ پیامبر چیزی می خواست و خداوند غیر از آن را مراد خداوند برآورده شد و مراد رسول خدا برآورده نشد! مگر هر چه را که رسول خدا اراده کند انجام می شود؟! او می خواست عمویش مسلمان شود ولی خداوند آن اراده را نفی کرد و او مسلمان نشد.(۲)

عمر چگونه جرأت می کند قداست رسول خدا را بشکند و اراده ی او را در مقابل اراده ی خداوند قرار دهد؟ آیا این بهتانی بزرگ و دروغی آشکار نیست؟

۱- (۷۲) سوره جن: آیه۲۴-۲۵.

۲- از کتاب های مخالفین: شرح نهج البلاغه إبن أبی الحدید:۱۲/۷۸-۷۹.

ص:۲۰۴

آیا در ماجرای غـدیر رسول خـدا براساس امر لا یتغیّر و صـریح الهی، علی(ع) را به جانشـینی خود منصوب نفرمود و عمر و ابوبکر و عثمان با همراهانشان، از نخستین کسانی نبودنـد که براساس امر رسول خـدا، به امیرالمؤمنین تبریک و شادباش گفتنـد و او را بـدین لقب صـدا زدند؟ آیا همان جا نبود که از پیامبر پرسـیدند: این امر از جانب خداست یا خودت؟ فرمود: از جانب خداست و من...؟ و آیا این آیات قرآن نیست که به صراحت اعلام می دارد که پیامبر جز به انجام آن چه مأمور باشد، مبادرت نمی ورزد؟

رسول خـدا براساس اراده الهی به معرّفی علی(ع) و اعلام داشـتن حقوق او بدون هیچ پرده پوشـی موظّف بود و این مهم را به خوبی به انجـام رسانـد: در ابتـدای آشـکار نمودن بعثت تـا مـاجرای غـدیر و پس از آن و حتّی تا درون بستر شـهادت. از طرفی هیـچ گونه مشـابهت و مناسـبتی میان غصب حقّ مشـروع امیرالمؤمنین(ع) از جانب غاصـبان با سـرپیچی ابولهب از پـذیرش اسـلام وجود نـدارد. ایمـان نیـاوردن ابولهب موجب شـد او خود را به منجلاـب گمراهی گرفتـار سـازد ولی اسـلام و پیامبر و مسـلمانان هرگز از این کار خسـارتی ندیدنـد، امّـا محرومیّت حکومت اسـلامی از اینکه امـام علی(ع) خلیفه باشـد، ظلمی بزرگ و پایـان ناپـذیر بر تمـام ادیـان توحیـدی بوده و هست. کدامین توجیه را می توان برای این اهانت و افترای بزرگ دست و پا کرد که پیامبر رحمت اراده ای جز امر و خواست الهی داشت؟؟؟

آیا تو را کفایت نمی کند؟...

۱۳-درباره ی ولایت علی کمال دین و تمام نعمت

ص:۲۰۵

پرسش سیزدهم: شیعه در مورد آیه ی کریمه ی «یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم و الله متم نوره و لو کره الکافرون» (آیه هشت سوره ی صف) می گوینـد: مقصود این است که می خواهنـد ولایت امیرمؤمنان را با دهان های خود خاموش کننـد امّا خدا نور خود یعنی امـامت و ولاـیت را کامل می گردانـد. سؤال این است که آیا خداونـد نور خویش را با گسترش اسـلام کامل کرد یا دادن امامت و ولایت به علی علیه السّلام و اهل بیت علیهم السّلام؟

پاسـخ: حتّی اگر نور خـدا را اسـلام بداننـد و گسترش اسـلام را اتمـام نور خـدا، اسـلام بـا ولایت امیرالمؤمنین علی(ع) کامل شـد و خداونـد به این اسـلام رضایت داده است و نزد خداونـد هیچ دین دیگری جز اسـلام پذیرفته نیست: «وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْ‌لامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِ‌رینَ و هر کس جز اسلام را به عنوان دین بپذیرد، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از شمار زیان کاران است».(۱)

امّـا اگر بگوینـد چنین نیست یـا جز این است خواهیم گفت: احـادیثی که از پیـامبر اکرم(ص) دربـاره امامت و ولایت امیرالمؤمنین و اهل بیت(ع) وارد شده است یک سو، آیاتی که در قرآن درباره ی وجوب اطاعت از پیامبر آمده است از یک

۱- (۳) سوره آل عمران: آیه۸۶.

ص:۲۰۶

سو و آیاتی که درباره ی سرپیچی از فرمان حضرت آمده است از سویی دیگر، با این همه آیا ممکن است اسلام بدون ولایت اهل بیت، اسلامی باشد که خداوند پذیرفته باشد؟ «فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُون با این وجود شما را چه می شود، چگونه حکم می کنید»؟(۱)

۱۴-درباره ی ولایت رکن ایمان

اشاره

۱- (۱۰) سوره یونس(ع): آیه۳۶.

ص:۲۰۷

پرسش چهاردهم: اگر ولایت علی بن ابی طالب علیهما السّلام و فرزندان او رکنی از ارکان ایمان است چرا این رکن ایمان، در قرآن یاد نشده است؟

پاسخ: در بحث صحابه و آیه انقلاب به تفصیل درباره ی این موضوع صحبت شده است. برای توضیح بیشتر تنها اشاره ای به برخی از آیات در این باره خواهیم داشت. آیاتی که درباره امر امامت نازل شده اند بسیار است و ما برخی از مشهورترین این موارد را یادآور می شویم:

آیاتی که در غدیر خم بر پیامبر نازل شد که عبارتند از آیات:

تبلیغ: «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاس ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است، ابلاغ کن که اگر چنین نکنی همانا رسالت پروردگار را به انجام نرسانده ای و هر آینه خداوند تو را از مردم نگاه می دارد»،

اکمال: «الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ دینِکُم فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً امروز کافران از دین شما ناامید شدند بنابراین از آنان نهراسید و از من بترسید. همانا امروز دین شما را برایتان کامل ساختم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و برای شما به عنوان

ص:۲۰۸

دین، به اسلام راضی شدم».

و آیات ابتدای سوره معارج: «سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ لِلْکافِرِینَ لَیْسَ لَهُ دافِعٌ درخواست کننده ای، عذابی خواست که (بر او نازل و) واقع شد. در مقابل آن عذاب کافران را دور کننده ای نیست».

و آیات دیگری چون: آیه مباهله: «فَمَنْ حَاجَّکَ فیهِ... فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبینَ (به مسیحیان نجران) بگو: بیایید فرزندان خودمان و فرزندان شما و زنان خودمان و زنان شما و جان خودمان و جان شما را بخوانیم سپس دعا کنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم».

آیه ولایت: «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ به راستی همانا تنها سرپرست و صاحب اختیار شما خداست و پیامبرش و کسانی که ایمان آوردند. آنان که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند».

آیه اولی الأمر: « یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُم ای کسانی که ایمان آوردید! خداوند و پیامبرش و اولی الامر از خودتان را پیروی کنید».

و آیات بسیار دیگری: «یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمینِهِ فَأُولئِکَ یَقْرَؤُنَ کِتابَهُمْ وَ لا یُظْلَمُونَ فَتیلاً روزی که هر گروهی را به نام پیشوایان آنان بخوانیم. هرکس نامه اعمالش به دست راست او داده شود، آنان هستند که

ص:۲۰۹

نامه هایشان را بخوانند و اندک ظلمی به آنان نشود».(۱)

«وَ جَعَلْنـاهُمْ أَئِمَّهً یَهْـدُونَ بِأَمْرِنـا وَ أَوْحَیْنـا إِلَیْهِمْ فِعْـلَ الْخَیْراتِ وَ إِقـامَ الصَّلاـهِ وَ إِیتاءَ الزَّکاهِ وَ کانُوا لَنا عابِـدینَ و آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند و به آنان فعل کارهای نیکو و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات را وحی نمودیم، و آنان تنها ما را می پرستیدند».(۲)

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذی تَسـائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحـامَ از (نافرمانی) خـدایی بپرهیزیـد که درباره او و ارحام (اهل بیت پیامبر) مورد بازخواست قرار می گیرید».

«وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ آنان را بایستانید که مورد بازخواست هستند».

«عَمَّ یَتَساءَلُون عَنِ النَّبَإِ الْعَظیمِ الَّذی هُمْ فیهِ مُخْتَلِفُون درباره چه چیزی می پرسند؟ درباره ی خبری بسیار شگفت انگیز، که درباره آن اختلاف دارند».

«أَمْ یَحْسُـدُونَ النّـاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْـلِهِ فَقَـدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظیماً آیا نسبت به مردم به خـاطر آنچه خداونـد از فضـل خود به آنـان داده است، رشک می برنـد؟ پس هرآینه به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و آنان را ملک عظیمی ارزانی داشتیم».

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقین ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای خدا پیشه سازید و همراه با صادقان باشید».

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّهَ

۱- (۱۷) سوره الإسراء: آیه۷۲.

۲- (۲۱) سوره الأنبیاء: آیه۷۳.

ص:۲۱۰

أَبیکُمْ إِبْراهیمَ هُوَ سَمّاکُمُ الْمُسْلِمینَ مِنْ قَبْلُ وَ فی هذا لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهیداً عَلَیْکُمْ وَ تَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ فَأَقیمُوا الصَّلاهَ وَ آتُوا الزَّکاهَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلاکُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلی وَ نِعْمَ النَّصیر ای کسانی که ایمان آوردید! رکوع کنید و سجده گزارید و پروردگارتان را بپرستید و کار نیکو انجام دهید، باشد تا رستگار شوید. و در راه خدا آن گونه که جهاد در راه او شایسته است، جهاد کنید. همانا او شما را برگزیده و در دین بر شما هیچ سختی ننهاده است. ملّت پدر شما ابراهیم که او شما را از پیش (در کتاب های آسمانی) و در این (قرآن) مسلمین نام نهاد تا پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. پس نماز گزارید و زکات دهید و به خدا چنگ زنید که او سرپرست و یاور شماست که خوب سرپرست و خوب یاوری است».

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَما اسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنی لا یُشْرِکُونَ بی شَیْئا خدا کسانی از میان شما را که ایمان آوردند و کارهای نیکو انجام دادند وعده داد که قطعاً آنان را در زمین جانشین قرار دهد همان گونه که افراد پیش از آنان را جانشین ساخت و برای آنان دین ایشان را که برایشان بدان خشنود گشته است، حتماً پیروز گرداند و آنان را پس از هراسی که داشتند، امنیّت دهد تا من (خدا) را بپرستند و چیزی را با من همتا قرار ندهند».

«وَ نُریدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّهً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثینَ وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُون و ما می خواهیم بر کسانی که در زمین ضعیف داشته شدند منّت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان قرار دهیم و برای آنان در زمین عظمت قرار دهیم و از

ص:۲۱۱

جانب ایشان به فرعون و هامان و سپاهیانشان آنچه را از آن می ترسند نشان دهیم».

«وَ جَعَلْنـا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْـدُونَ بِأَمْرِنا لَمّا صَبَرُوا وَ کانُوا بِآیاتِنا یُوقِنُونَ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ فیما کانُوا فیهِ یَخْتَلِفُون پس از میان آنان پیشوایانی را قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند و این هنگامی بود که صبر پیشه ساختند در حالی که به نشانه های ما ایمـان داشـتند. همانـا پروردگـارت اوست که در روز قیامت میان آنان جـدایی افکنـد درباره آنچه در مورد آن با یکـدیگر اختلاف داشتند».

«إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هاد هر آینه تو بیم دهنده هستی و برای هر گروهی هدایت گری است».

شایان ذکر است که در ذیل این آیات و آیات بسیار دیگر، در کتاب های مخالفین، احادیث و اخباری بسیار ذکر شده است که همه بر برتری امیرالمؤمنین و خلافت بلافصل ایشان دلالت می کنـد. امّا آن کسـی را که خداونـد با آن که بر حق آگاهی دارد، گمراه سازد، چه کسی او را هدایت گر خواهد بود؟ که خداوند می فرماید:

«أَ فَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلی عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلی سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلی بَصَرِهِ غِشاوَهً فَمَنْ یَهْدیهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلا تَذَکَّرُونَ آیا ندیدی آن کسـی را که هوای نفس خود را خدای خود قرار داد؟ خداوند او را با علم خود گمراه ساخت و بر گوش و قلب او مهر کوبید و بر چشم او پرده پوشانید. با این وجود

ص:۲۱۲

پس از خدا، کیست که او را هدایت کند؟ آیا متذکّر نمی شوید».(۱)

پاسخ را دادم امّا می خواهم نکته ای را یادآور شوم: اینان نپـذیرفتن ابوبکر و عمر و عثمان را به عنوان خلیفه ی پیامبر(ص)، به منزله ی کفر و شـرک می داننـد. حـال مـا می پرسـیم: برای داشـتن چنین بـاوری، به چنـد آیه از قرآن کریم اسـتناد می کننـد؟ آیـا خلیفه انگاشـتن آنـان، نادیـده گرفتن خـدا و رسول، بلکه انکـار کردن و افترا بسـتن به آنان نیست؟ «قُلْ بِئْسَـما یَأْمُرُکُمْ بِهِ إیمانُکُمْ إنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنین بگو: اگر در شمار مؤمنین هستید، چه بد است آنچه ایمانتان شما را بدان امر می کند».(۲)

بیعت با ابوبکر مشروعیّت داشت؟!

بسـیار شایسـته است که پرسـش های دیگری را نیز مطرح کنیم و ببینیم برای آن ها، چه پاسـخی رواست. چرا می خواهنـد ابوبکر را خلیفه ی رسول الله بداننـد و دلیـل آنـان چیست؟ و آیـا اصـلاً دلیلی دارنـد؟ برای اثبات نامشـروع بودن بیعت ابوبکر، دلایل بسـیاری وجود دارد امّا برای نمونه چند مورد از مهم ترین آن ها را بیان می کنیم:

۱) شـیعیان اهل بیت و پیروان خلفا، اتّفاق نظر دارنـد که صـدّیقه ی طاهره فاطمه زهرا(س) در حالی از دنیا رفتنـد که با ابوبکر بیعت نکردند. آنان در معتبرترین کتاب های خود آورده اند: «حضرت فاطمه(س) سرور بانوان اهل بهشت است».(۳)

۱- (۴۵) سوره الجاثیه: آیه ۲۴.

۲- (۲) سوره البقره: آیه۹۴.

۳- صـحیح البخـاری: ۴/۲۱۹، الصّواعـق المحرقـه:۱۹۱بـاب احـادیث وارده دربـاره اهـل بیـت مثـل فـاطمه، مکتبـه قـاهره- مصـر، کنزالعمّال:۱۲/۹۶ ح۳۴۱۵۸، ینابیع المودّه:۲/۵۳.

ص:۲۱۳

و نیز حدیثی را از پیامبر نقل کرده اند که: «من مات و لیس فی عنقه بیعه مات میته جاهلیّه هرکس بمیرد در حالی که بیعت امامی بر گردن نداشته باشد، به مرگ جاهلیّت مرده است».(۱) یا به این لفظ: «مَنْ لَمْ یَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَهً جَاهِلِیَّهً هرکس بدون معرفت امام زمان بمیرد، به مرگ جاهلیّت (کافر) مرده است».(۲)

البته متن صحیح آن به این صورت است: «مَنْ مَاتَ وَ هُوَ لَا یَعْرِفُ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَهً جَاهِلِیَّهً»(۳) که شیخ مفید می فرماید: فأمّا الخبر فهو المتواتر عن النّبیّ(ص) أنّه قال: «مَنْ مَاتَ وَ هُوَ لَا یَعْرِفُ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَهً جَاهِلِیَّهً» و هذا صریح بأنّ الجهل بالإمام یخرج صاحبه عن الإسلام و امّا این خبر به صورت متواتر (به سندهای بسیار) از پیامبر(ص) آمده است که حضرت فرمود: «هرکس بمیرد و معرفت به امام زمان خود نداشته باشد، به مرگ جاهلیّت مرده است». و این خبر با صراحت اعلام می کند که جهل به امام، صاحب آن (کسی که به امام معرفت ندارد) را از اسلام خارج می کند (کافر می شود).(۴)

۱- صحیح مسلم:۶/۲۲.

۲- صحیح مسلم:۸/۱۰۷ بنابر نقل ملحقات الإحقاق:۱۳/۸۵.

۳- این حدیث در کتاب های شیعه مانند الکافی:۱/۳۰۸ ح۳، الغیبه، النّعمانی:۳۳۰ ح۵، کمال الدّین:۲/۴۱۲ ح۱۰، حلیه الأولیاء:۳/۲۲۴ و در کتاب های مخالفین مانند مسند احمد:۴/۹۶ و مجمع الزّوائد:۵/۲۱۸ و بسیاری منابع دیگر آمده است. برای آگاهی کامل از تمام منابع این حدیث، به کتاب های: موسوعه الإمامه فی نصوص أهل السّنّه جلد پنجم صفحات ۲۷۱ الی ۲۹۹ و کتاب شناخت امام یا راه رهائی از مرگ جاهلی مراجعه کنید.

۴- الإفصاح:۲۸ ضمن سلسله مؤلّفات الشّیخ المفید: ج۸.

ص:۲۱۴

از آنجا که حضرت فاطمه(س)، بدون بیعت با ابوبکر از دنیا رفتند، دو حالت بیشتر وجود ندارد: یا بدون داشتن امامی از جانب خداوند، از دنیا رفته اند یا به امامت شخصِ دیگری جز ابوبکر، راضی شده اند سپس به سوی بهشت، نزد پدرشان بال گشوده و پر کشیدند. حالت نخست درباره ی بانویی که سرور بانوان بهشت است، محال و غیرقابل تصوّر است. بنابراین تنها چیزی که می توان به آن معتقد بود این است که حضرت به امامت شخصی راضی شده اند و با او بیعت کرده اند. از سویی هم با ابوبکر بیعت نکردند که اگر خلافت، حقّ ابوبکر و بیعت با او امر الهی و واجب بود، دختر گرامی پیامبر، صدّیقه ی طاهره فاطمه زهرا(س) بدون هیچ تأمّل یا تأخیری با او بیعت می فرمود، امّا چنین نکرد و در حالی که بر او خشمگین بود جهان را وداع گفت.

با وجود چنین حقیقت هایی باید دید مخالفین درباره ی ایشان چه می گویند، آیا در بهشت هستند و سرور زنان آنجا یا نستجیر بالله... . مسلّم است که دو راه بیشتر پیش رو ندارند: یا باید به ناحق بودن حکومت ابوبکر اعتراف کنند یا... . ببینید کدام یک را برمی گزینند.

۲) از سوی دیگر در حدیث صحیحی که در منابع شیعیان و مخالفین وجود دارد آمده است که پیامبر عظیم الشّأن اسلام فرمودند: «خداوند به سبب غضب فاطمه غضب می کند و به رضایت او راضی می شود».(۱) یا به این عبارت: «ای

۱- بحارالانوار:۴۳/۱۹و۴۴ و۵۳. و از کتاب های مخالفین: المستدرک علی الصحیحین:۳/۱۵۴، کتاب معرفه الصحابه، دارالمعرفه بیروت؛ المعجم الکبیر، طبرانی:۱/۱۰۸ ح۱۸۲؛ ینابیع المودّه:۲/۵۶ ب۵۵.

ص:۲۱۵

فاطمه! همانا خداوند به سبب غضب تو، غضبناک شده و به سبب خشم تو خشمگین می شود»(۱). و رضایت و غضب ایشان، رضایت و غضب پیامبر(ص) معرّفی شده است: «إنَّما فاطِمَهُ بَضْعَهٌ مِنّی فَمَن اَغضَبها فَقَد اَغضَبَنی به درستی که فاطمه، پاره تن من است. بدین جهت هرکس او را به خشم آورد مرا خشمگین ساخته است».(۲) و نیز فرموده اند: «یُرْضِینی ما أَرْضاها وَ یُؤْذِینی ما آذاها مرا خشنود سازد آنچه او را رضایت بخشد و به حقیقت مرا بیازارد آنچه وی را آزرده باشد».(۳) یا به این لفظ: «إنَّما ابْنَتِی بَضْعَهٌ مِنِّی یُرِیبُنِی ما رابَها وَ یُؤْذِینِی ما

۱- از کتاب های مخالفین: المستدرک حاکم:۳/۱۵۴[۳/۱۶۷ ح ۴۷۳۰] و پس از ذکر این حدیث، به آن مهر صحّت زده است، ذخائرالعقبی:۳۹، التّذکره، سبط ابن الجوزی:۱۷۵ [ص ۳۱۰]، مقتل الحسین(ع)،خوارزمی:۱/۵۲، کفایهالطّالب:۲۱۹ [۳۶۴ب۹۹]، شرح المواهب، زرقانی: ۳/۲۰۲، کنوز الدقائق، مناوی:۳۰ [۱/۵۷]، أخبار الدّول، قرمانی پاورقی الکامل: ۱/۱۸۵[۱/۲۵۷]، کنز العمّال:۷/۱۱۱ [۱۳/۶۷۴ ح۳۷۷۲۵]، تهذیب التهذیب:۱۲/۴۴۳ [۱۲/۴۶۹]، الإصابه:۴/۳۷۸ [رقم ۸۳۰]، الصواعق المحرقه:۱۰۵ [ص۱۷۵]، ینابیع المودّه: ۱۷۳ [۱/۱۷۰ ب ۵۵].

۲- بحارالانوار:۴۳/۳۹، مناقب ابن شهرآشوب:۳/۱۱۲ باب مناقب فاطمه. و از کتابهای مخالفین: صحیح البخاری: ۴/۲۱۰، ینابیع المودّه:۲/۵۲ ب ۵۵ ح ۱۸، کنزالعمّال: ۱۲/۱۰۸ ب ۲ ح ۳۴۲۲۲.

۳- از کتاب های مخالفین: سیّدات نساء اهل الجنه، عبد العزیز الشناوی:۱۵۴ قال: و یؤذی النبی علیه الصلاه و السلام ما یؤذیها، فعن أبی حنظله أن النبی صلی اللّه علیه و سلم قال: انما فاطمه بضعه منی- أی قطعه لحم- فمن أذاها فقد أذانی و یغضب النبی علیه الصلاه و السلام ما یغضبها، یقول عبد اللّه بن الزبیر: قال صلی اللّه علیه و سلم: انما فاطمه بضعه منی یؤذینی ما أذاها و یغضبنی ما یغضبها و ینصبنی ما أنصبها، الصواعق المحرقه:۱۸۸ عبداللطیف- مصر. - از کتاب های مخالفین: صحیح مسلم:۷/۱۴۱، صحیح البخاری:۶/۱۵۸، صحیح إبن حبان:۱۵/۴۰۶، مسند احمد:۴/۳۲۸، سنن إبن ماجه:۱/۶۴۴، سنن أبی داود:۱/۴۶۰، سنن التّرمذی:۵/۳۵۹، السنن الکبری، بیهقی:۷/۳۰۷ و ج۱۰/۲۸۸-۲۸۹، السنن الکبری، نسّائی: ۵/۹۷ و ۱۴۷، المعجم الکبیر، طبرانی:۲۲/۴۰۴، فضائل الصحابه، نسّائی:۷۸.

ص:۲۱۶

آذاها همانا دخترم پاره ای از من است. ناراحت می کند مرا آنچه او را ناراحت کند و می آزارد مرا آنچه او را بیازاد».(۱)

بنـابر این احـادیث که همه در معتبرترین کتـاب هـا نزد مخـالفین وجود دارد، چون حضـرت زهرا(س) با ابوبکر بیعت نکردنـد، پس بیعت با ابوبکر چیزی نیست که خـدا بـدان رضایت داده باشـد و به هیچ عنوان مشـروعیّت ندارد که اگر نه چنین بود، حضـرت زهرا بـدون بیعت کردن با او دنیا را ترک نمی کردنـد و به بیعت با او رضایت می دادنـد. همچنین با توجّه این که صدّیقه ی کبری(س)، ناخشـنود از ابوبکر به شـهادت رسیدند، باید دید غضب ایشان که غضب خدا و شامل حال ابوبکر (و عمر) است، چه پیامدی دارد؟ قرآن درباره ی کسـی که خداونـد بر او غضب کند می فرماید: «وَ مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبى فَقَدْ هَوى و آنکه غضب من بر او فرود آید، هر آینه هلاک شده است».

۳) در ذیل عنوان جنگ با خدا! بیان شده است که خداوند در آیه مباهله، امیرالمؤمنین را نفس رسول الله معرّفی فرموده است (بدین معنا که جایگاه ایشان نزد خدا، همان جایگاه رسول الله است جز اینکه پیامبر نیستند) و پیامبر بسیار

۱- (۲۰) سوره طاها(ص): آیه ۸۲.

ص:۲۱۷

درباره ی امیرالمؤمنین فرمودند: عَلِیٌّ مِنِّی وَ أَنَا مِنْه علی از من است و من از علی هستم. همچنین بارها فرمودند: عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ یَدُورُ مَعَهُ حَیْثُ مَا دَار علی با حق است و حق با علیست، همراه اوست هر کجا که باشد. و این ها بدان معناست که امیرالمؤمنین(ع) در هر زمان، نسبت به هر موضوعی هر موضعی اتّخاذ نمایند، همان عین حق خواهد بود. بنابراین بیعت نکردن امیرالمؤمنین با ابوبکر نشان می دهد که این بیعت حق نیست و مشروعیّت ندارد.(۱)

۴) از سوی دیگر بیان به سرعت و صراحت اینکه امیرالمؤمنین(ع) با خلفا بیعت کرده اند، چیزی نیست که حتّی نزد خود آنان به اثبات رسیده باشد؛ زیرا مدّعی شده اند امیرالمؤمنین(ع) با ابوبکر بیعت کردند امّا در عین حال در زمان این بیعت اختلاف دارند. گفته اند: چند روز، چهل روز، هفتاد و دو روز، هفتاد و پنج روز، سه ماه و هشت ماه پس از شهادت رسول خدا(ص)، و گروهی دیگر گفته اند: پس از شهادت حضرت زهرا(س) با آنکه در زمان شهادت آن حضرت نیز اختلاف دارند.

امّا در این رابطه مورد پذیرش ترین قول را، شش ماه پس از شهادت رسول الله(ص) و بلافاصله پس از شهادت حضرت زهرا(س) می دانند:

فأبی ابوبکر أن یدفع إلی فاطمه شیئا فوجدت فاطمه علی ابی بکر فی ذلک. قال: فهجرته فلم تکلّمه حتّی توفّیت و عاشت بعد رسول الله ستّه أشهر فلما توفّیت دفنها زوجها علی بن أبی طالب لیلاً و لم یؤذن بها ابابکر و صلّی علیها علی... و لم یکن

۱- تحقیق در بیان عدم بیعت حضرت با او، گذشت و در ادامه نیز به برخی دلایل آن استناد می شود.

ص:۲۱۸

بـایع تلک الأشـهر (حضـرت زهرا حقوق خود را از ابوبکر مطالبه کردنـد) ابوبکر از اینکه به حضـرت فاطمه چیزی (از حقوقشان را) بدهـد، امتناع کرد. حضـرت فاطمه در این باره بر ابوبکر خشـمگین و غضـبناک شـد. راوی گویـد: بدین جهت با او قطع رابطه کرد. دیگر با او سـخن نگفت تا آنکه از دنیا رفت و پس از پیامبر شـش ماه زندگی کرد. چون درگذشت، شوهرش علی بن ابی طالب، او را شبانه دفن نمود و ابوبکر را خبردار نکرد و خود بر او نماز گزارد... در ماه هایی که حضرت زهرا(س)، پس از پیامبر، زنده بودند، علی با ابو بکر بیعت نکرد.(۱)

این متن حاکی از این است که امام، به مدت شش ماه از بیعت با ابوبکر سرباز زدند. امّا با توجّه به آنچه خودشان نقل کرده اند، این بیعت هر مقـدار و به هر دلیلی به تأخیر افتاده باشد، به معنای عدم مشـروعیّت آن است؛ زیرا اگر خلافت، حقّ ابوبکر و بیعت با او امر الهی و واجب بود، چرا امیرالمؤمنین بایستی تا شـش ماه با او دست بیعت ندهند؟ و همین ما را بس است؛ زیرا عاقبتِ نداشـتنِ اعتقاد به امام از جانب خـدا، آشـکار است و چنانچه حضـرت در این مـدّت و پیش از بیعت کردن از دنیا می رفتنـد و امامی از جانب خـدا نداشـتند... از بیان شـرمنده ام. پناه می برم به خدا از اینکه چنین بگویم یا بنویسم یا بیاندیشم و در حقّ تقسـیم کننده بهشت و دوزخ، چیزی جز سروری دو عالم را معتقد باشم.

در احادیث بسیاری وارد شده است که امیرالمؤمنین(ع) روز قیامت، پرچم

۱- صحیح مسلم:۵/۱۵۴، صحیح البخاری:۵/۸۲، شرح مسلم:۱۲/۷۷، عمده القاری: ۱۷/۲۵۸، صحیح إبن حبان:۱۱/۱۵۳ و ج۱۴/۵۷۳، نصب الرّایه:۲/۳۶۰ و بسیاری از کتاب های دیگر که نزد مخالفین معتبرند.

ص:۲۱۹

اسلام را بر دوش دارند و بر سر حوض کوثر، بر پیامبر وارد می شوند و خود حضرت و شیعیان ایشان اند رستگاران و در بهشت همسایگان رسول الله. حال درباره ی امیرالمؤمنین چه می گویند؟

بنابراین (با توجّه به اینکه معتقداند حضرت پس از مدّتی بیعت کردند) چون تأخیر امیرالمؤمنین در بیعت با ابوبکر بر عدم مشروعیّت آن دلالت دارد، دلیلی وجود ندارد که امیرالمؤمنین بخواهند این کار را مدّتی پس از شهادت پیامبر اکرم(ص) یا پس از شهادت حضرت زهرا(س) انجام داده باشند و به غصب جایگاهی که خداوند برای ایشان قرار داده بود، راضی شوند چرا که دلیل عدم بیعت کردن حضرت پس از شهادت رسول اکرم(ص) تا پیش از شهادت حضرت زهرا(س) و پس از آن، همواره بر جای خود باقی بود و آن عدم مشروعیّت بیعت با ابوبکر بود و این هرگز برطرف نشد.

جالب است نکته ای را بدانیم: شاید کسانی که مانند بخاری، تأکید دارند که حضرت زهرا(س) شش ماه پس از شهادت رسول الله(ص)، از دنیا رفتند، این مطلب را برای تردید و تشکیک در شهادت آن حضرت بیان می کنند. البته چنان چه این فرض صحّت داشته باشد، شاهدی خواهد بود بر اصرار بیشتر حضرت فاطمه در قهر و غضب نسبت به ابوبکر و تأکید امیرالمؤمنین بر خودداری کردن از بیعت با او.

حال چرا ابوبکر...؟

خوب است مروری هم بر پایه های استوار! باورهای مخالفین داشته باشیم و ببینیم چرا می گویند ابوبکر پس از رسول خدا(ص) خلیفه است. آنچه که تمام

ص:۲۲۰

مخالفین بر حجّت بودن آن درباره ی انعقاد خلافت رسول الله(ص) شرط می دانند، اجماع است هر چند که این تنها در کتاب های خودشان و از طریق راویان خودشان نقل شده است و در کتب شیعه هیچ اثری از آن به چشم نمی خورد ولی با این حال چون مطابق با مبانی و سخنان بزرگان خودشان عدم انعقاد اجماع را درباره خلافت ابوبکر را اثبات کردیم، به آنان می گوییم: چگونه می خواهید شیعه امامیّه را ملزم به پذیرش اعتقاداتی کنید که پایه ی آن حتّی نزد خود شما هم بنا نهاده نشده است و نمی توانید انعقاد آن را به اثبات برسانید؟!!

مخالفین بدون هیچ تردیدی می گویند روایت صریحی از طریق صحیح که بتوانیم از روی آن جانشین رسول خدا را بشناسیم، به ما نرسیده است. بنابراین تصریح دارند متنی که دلالت بر جانشینی امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب یا ابوبکر داشته باشد، در دست نداریم. و بدین ترتیب عقیده را بر این نهاده اند که باید مسلمانان بر امامت کسی اجتماع کنند و در این صورت او خلیفه رسول خدا خواهد بود. امّا صفحات تاریخ شهادت می دهد که هیچ گاه در سقیفه بنی ساعده و ساعات و روزهای پس از آن درباره ی حاکمیّت ابوبکر اجماع و اتّفاق نظری حاصل نشد.

گروهی از بزرگان اصحاب رسول خدا(ص) همانند ابوذر غفاری، سلمان فارسی، مقداد بن اسود، حذیفه بن الیمان، ابوالهیثم بن تیّهان و عباده بن صامت از بیعت سرباز زدند و گفتند: در میان مردم سزاوارتر و شایسته تر از ابوبکر حضور دارد و به صراحت از علیّ بن ابی طالب یاد می کردند و گروهی نیز با اکره و اجبار تن به بیعت سپردند. بزرگانی از مخالفین تصریح کرده اند که افرادی

ص:۲۲۱

همانند طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، خالد بن سعید، براء بن عازب و ابی بن کعب در ابتدا از بیعت کردن خودداری کردند.(۱) ضمن اینکه از مهاجران تنها ابوبکر و عمر و ابوعبیده و احتمالاً عبدالرّحمان بن عوف در سقیفه بودند و بقیه مردم در آن لحظات سخت در اطراف خانه ی پیامبر حضور داشتند و امام علی(ع) و بزرگان بنی هاشم نیز جز به تجهیز پیامبر اندیشه نمی کردند؛ زیرا جای ابهام و تردیدی برای امر خلافت و امامت بر جامعه اسلامی وجود نداشت. حتّی پس از آنکه به نام مشورت با تطمیع یا تهدید از مردم بیعت گرفتند، چندین بار برای امیرالمؤمنین(ع) پیک فرستادند که بیا و بیعت کن و این بدان معناست که حضرت در آن گردهماییِ کذایی حضور نداشته اند.

همچنین آنچه از ادلّه ی مسلّم تاریخی قطعی به دست می آید این است که بیعت کنندگان با ابوبکر در سقیفه بنی ساعده تنها چهار نفر بوده اند:(۲)

۱- عمر بن الخطاب

۲- سالم غلام ابی حذیفه

۱- الغدیر:۵/۳۷۸ و ج۷/۹۳.

۲- از کتاب های مخالفین: تاریخ الطّبری:۳/۲۰۱-۲۰۶، البدایه و النّهایه:۶/۲۲۵، الکامل، ابن اثیر:۲/۲۲۳ و... و در تمامی مصادر تصریح شده است که اوّلین کسی که با ابوبکر بیعت کرد عمر بن الخطّاب بود و بعد از او یک یا دو نفر از مهاجرین فقط!! و پس از آن تعداد کمی از انصار که اوّلین آنها بشیر بن سعد بود. بیشتر انصار و سایر مهاجرین و به خصوص تمام بنی هاشم و بزرگان اصحاب رسول خدا(ص)، هیچ کدام در سقیفه بنی ساعده حضور نداشتند تا اجماع و بیعت کنند و نظر همه در این امامت نافذ شده باشد.

ص:۲۲۲

۳- ابوعبیده ی جرّاح

۴- پیرمردی به سیمای اهل نجد. و سایر حاضران در سقیفه در ابتدا به بیعت با او رضایت ندادند و بعد از روی ترس یا طمع به انجام این کار مبادرت ورزیدند.

حال آیا با بیعت این افراد معدود، معقول است لزوم اطاعت از ابوبکر بر تمام امّت اسلامی در شرق و غرب عالم ثابت و واجب شود؟! بشنوید:

سعد الدّین تفتازانی یکی از بزرگان مخالفین است، او چنین می نگارد: ما (مخالفین) وقتی می گوییم اجماع بر امامت و خلافت ابوبکر داریم مرادمان این نیست که امّت حقیقتاً اجتماع و اتّفاق بر امامت ابوبکر کردند بلکه در حقیقت امامت ابوبکر در سقیفه فقط به بیعت کردن عمر بن الخطاب با او تحقّق یافت!!! و حال آنکه در همان سقیفه، بین مهاجرین و انصار، بر سر امامت نزاع شدیدی در میان بود!(۱)

روایت هایی که درباره ی اختلاف بر سر امامت وارد شده است، کتاب های آنان را آکنده ساخته و حتّی با ذکر جزئیات، به وجود شمشیر و تهدید و تزویر برای بیعت گرفتن تصریح شده است که در پیش برخی از آن گذشت.

ابن ابی الحدید نیز که از شمار مخالفین (ت۶۵۶ه) است، می گوید: عمر بن الخطاب مردی بسیار خشن و دارای هیبتی بزرگ و سیاستی سخت بود. از هیچ کس پروا نداشت و (حرمت) هیچ شریف و غیر شریفی را رعایت نمی کرد. بزرگانِ صحابه از دیدار و رویاروی شدن با او پرهیز می کردند. عمر است که توانست بیعت ابوبکر را استوار کند و مخالفان را فرو کوبد. او شمشیر زبیر را که برهنه بیرون کشیده بود در هم شکست و بر سینه ی مقداد کوفت. در سقیفه ی بنی ساعده

۱- شرح المقاصد:۵/۲۵۴.

ص:۲۲۳

سعد بن عباده را لگدکوب کرد و گفت سعد را بکشید که خدایش بکشد و هم اوست که بینی حباب بن منذر را در هم کوفت. (حباب در سقیفه گفته بود من فولاد آب دیده ام که از اندیشه ام بهره گرفته می شود و خرما بن پربار و میوه انصارم). عمر کسانی از بنی هاشم را که به خانه ی فاطمه(س) پناه برده بودند بیم داد و از آن خانه بیرون کشید و اگر عمر نبود برای ابوبکر خلافتی صورت نمی گرفت و پایدار نمی ماند.(۱)

پس ادّعای انتخابات مردمی و احترام به رأی و نظر مردم (دموکراسی) تنها یک مغالطه برای انحراف تاریخ و اغفال وجدان انسان ها در دوران های حیات بشری است. اجماع کجاست حال آنکه در معتبرترین کتابهایشان آورده اند که عمر بالای منبر گفت: «بلغنی ان قائلاـ منکم یقول والله لو مات عمر بایعت فلانا فلاـ یغترن امرؤ أن یقول إنما کانت بیعه أبی بکر فلته وتمت الاـ وانها قد کانت کذلک ولکن الله وقی شرها به من رسیده است که گوینده ای از شما گفته است: به خدا سوگند! اگر عمر مُرد، با فلانی بیعت می کنم. کسی فریب مردی را نخورد که می گوید: همانا بیعت ابوبکر امری ناگهانی و بدون مشورت و تدبیر بود و تمام شد. (آری) همانا بیعت با ابوبکر چنین بود امّا خداوند شر آن را دور ساخت».(۲)

۱- شرح نهج البلاغه إبن أبی الحدید:۱/۱۳۵.

۲- :۸/۲۶. ر.ک: مسند احمد:۱/۵۵، تاریخ الطّبری:۳/۲۰۰، أنساب الأشراف: ۵/۱۵، سیره ابن هشام:۴/۳۳۸، تیسیر الوصول:۲/۴۲ و ۴۴، الکامل، ابن أثیر:۲/۱۳۵، النّهایه، ابن أثیر:۳/۲۳۸، الرّیاض النّضره:۱/۱۶۱، تاریخ، ابن کثیر:۵/۲۴۶، السّیره الحلبیّه: ۱۳۷، تاج العروس:۱/۵۶۸، التّمهید،باقلانی:۴۹۵، الصّواعق المحرقه:۵ و ۸، تاریخ الیعقوبی: ۲/۱۵۸، تاریخ الخلفاء، سیوطی:۶۷، السنن الکبری:۴/۲۷۳، صحیح إبن حبان:۲/۱۵۷، الإستذکار:۷/۲۵۸.

ص:۲۲۴

آیا امری ناگهانی و بـدون مشورت و تـدبیر، می تواند با مشورت و تبادل نظر و برتری نظر اکثریّت همراه باشد؟! در برخی از منابعی که این خطبه عمر را نقل کرده اند آمده است که او در ادامه گفت: «پس هرکس به مانند بیعت ابوبکر روی آورد، او را بکشید».

گذشت که مخالفین فرمان کشـتن را جز در سه مورد صادر نمی کنند: کافر شدن پس از ایمان و زنا کردن پس از احصان و ریختن خون بی گناه. می بینیم که اگر کسـی مانند بیعت ابوبکر را انجام دهد، نزد عمر کافر شده است و کشـتن او واجب است. امّا عمر در واقع بـا این اظهـار، کفر به خـدا و وجوب قتـل را دربـاره خودش و ابوبکر و همه کسـانی که آنان را یاری دادنـد، ثابت کرد که این تناقض گویی ها، حیرت را هم به شگفت می آورد چه رسد به عقل... .

اجماع کجا بود حال آنکه دوازده تن از اصـحاب پیامبرخدا(ص) که در میان آنان مقداد بن اسود، سلمان، ابوذر غفاری، عمار یاسر، ابوالهیثم بن تیّهان، سـهل بن حنیف و دو برادر بودنـد، بر ابوبکر احتجاج کردند تا آنجا که او از منبر پایین آمد و به خانه رفت و آن روز دسـتور به انجام یا منع کاری نـداد و فردای آن روز عمر و ابوعبیده و عبدالرحمان بن عوف و طلحه و گروهی دیگر از قریش به خانه او رفتند و او را به مسجد آوردند و مردم را تهدید کردند که کسی حق ندارد مطلبی مانند آنچه برخی روز گذشته گفتند، بیان کنند که در این صورت او را می کشیم. و چه بی پروا از کشتن سخن می گفتند.

ص:۲۲۵

خودشـان چنین آورده انـد: ابوالأسود می گویـد: گروهی از مردان قریش و مهاجر در مورد بیعت بـدون مشورت ابوبکر به خشم آمدنـد و در خانه ی فاطمه متحصّن شدنـد... ابوبکر در مقام عـذر و بهانه گفت: «إنّ بیعتی کانت فلته وقی الله شرّها... و لقـد قلّدت أمراً عظیماً ما لی به طاقه و لا یدان و وددت أن أقوی النّاس علیه مکانی همانا بیعت با من کاری بی رویه و اتّفاقی بدون تدبیر بود که خداونـد شرّ آن را دور سـاخت... و همانـا من امر بسـیار شـگفتی را به گردن گرفتم که مرا بر آن توانی نیست و بر انجـام آن طاقت ندارم و آرزو داشتم که نیرمندترین مردم به جای من بر آن (منصب امامت) بود».(۱)

آن چنان که خودشان نقل کرده انـد، پس از ماجرای سـقیفه بارها از او شـنیده می شـد که می گفت: «ولّیت علیکم و لست بخیرکم من بر شما سرپرست شدم در حالی که بهترین شما نیستم».(۲) همچنین در اجتماع مردم آنها را مخاطب قرار

۱- السّقیفه و فدک، جوهری:۴۶ و ۷۲، أنساب الأشراف:۱/۵۹۰، شرح نهج البلاغه إبن أبی الحدید:۲/۵۰ و ج۶/۴۷ و ج۱۲/۱۴۷.

۲- العقد الفرید:۲/۳۴۷. این سـخن در کتاب های شـیعیان و پیروان خلفا به الفاظ گوناگون و به سـندهای مختلف وارد شده است و در برخی بیان شده است که این کلام به صورت مکرّر توسّط ابوبکر گفته شده است. از کتاب های شیعیان: ر.ک: المسترشد:۱۳۶ و ۲۴۱، دعائم الإسلام:۱/۸۵، الإیضاح:۱۲۹، الإحتجاج:۱/۱۰۴ و ج۲/۱۵۲، الطّرائف:۴۰۲ و ۴۹۷، الأربعین، ماحوزی:۲۷۴، مناقب أهل البیت(ع)، شیروانی:۳۱۷-۳۱۸، الرّسائل العشر، شیخ طوسی۱۲۳:، بحارالأنوار: ۲۸/۲۰۱ ب۴ و ج۳۰/۲۹۲ ب۲۰ عن دلائـل الإمامه و...از کتاب های مخالفین: السّقیفه و فدک، جوهری:۵۲، المصنّف، عبدالرّزاق:۱۱/۳۳۶، الإمامه و السّیاسه:۱۹، تاریخ الطّبری:۳/۲۲۴، الطّبقات، ابن سعد:۳/۱۸۲ البدایه و النّهایه، إبن کثیر:۶/۲۰۳، تاریخ الیعقوبی:۲/۱۰۷، سرّ العالمین:۲۲، تذکره الخواص:۶۵، شرح نهج البلاغه إبن أبی الحدید:۱/۱۶۸ و ج۱۷/۱۵۸، کنز العمّال:۵/۹۹ و ۶۰۱ و ۶۰۷، المعیار و الموازنه:۳۹، الثّقات إبن حبان:۲/۱۵۷، تاریخ دمشق:۳۰/۳۰۱ و ۳۰۲ و... . - الإمـامه و السّیاسه تحقیق زینی:۱/۲۰ و تحقیق شیری:۱/۳۱، مسـند احمد بن حنبل:۱/۱۰، التاریخ، ابن کثیر:۵/۲۸۹، أعلام النّساء:۳/۳۱۴.

ص:۲۲۶

می داد و می گفت: «لا حاجه لی فی بیعتکم، أقیلونی بیعتی نیازی به بیعت شما ندارم، بیعت خود را باز پس گیرید».(۱)

این ها همه در حالی است که امّت اسلام اتّفاق نظر دارند که امام نیازی به امام ندارد و این امر به صراحت در قرآن کریم بیان شده است: «أَ فَمَنْ یَهْدی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُون آیا آنکه به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است تا پیروی شود یا آنکه هدایت نمی کند مگر اینکه او را هدایت کنند؟ شما را چه می شود؟ چگونه حکم می کنید؟» و از سوی دیگر اجماع دارند که ابوبکر بالای منبر این جملات را گفته است. حال آیا با این همه تردید و اضطراب و پریشانی می توان زمام داری و حاکمیّت دینی را برای کسی به اثبات رساند؟

استدلال امام رضا(ع)

روایت شده که گروهی برای مناظره با امام رضا(ع) در امر امامت دعوت شدند، ایشان یحیی بن ضحاک سمرقندی را انتخاب کردند: فَقالَ: سَلْ یا یَحْیَی. فَقالَ یَحْیَی: بَلْ سَلْ أَنْتَ یا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِتُشَرِّفَنِی بِذَلِکَ. فَقالَ(ع): یا یَحْیَی! ما

۱- (۱۰) سوره یونس(ع): آیه ۳۶.

ص:۲۲۷

تَقُولُ فِی رَجُلٍ ادَّعَی الصِّدْقَ لِنَفْسِهِ وَ کَذَّبَ الصّادِقِینَ، أ یَکُونُ صادِقاً مُحِقّاً فِی دِینِهِ أمْ کاذِباً؟ فَلَمْ یُحِرْ جَواباً ساعَهً. فَقالَ الْمَأْمُونُ: أَجِبْهُ یا یَحْیَی! فَقالَ: قَطَعَنِی یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ. فَالْتَفَتَ إلَی الرِّضا(ع) فَقالَ: ما هذِهِ الْمَسْأَلَه الَّتِی أَقَرَّ یَحْیَی بِالاِنْقِطاعِ فِیها؟ فَقالَ(ع): إنْ زَعَمَ یَحْیَی أَنَّهُ صَدَّقَ الصّادِقِینَ فَلا إمامَهَ لِمَنْ شَهِدَ بِالْعَجْزِ عَلَی نَفْسِهِ فَقالَ عَلَی مِنْبَرِ الرَّسُولِ: وُلِّیتُکُمْ وَ لَسْتُ بِخَیْرِکُمْ، وَ الْأَمِیرُ خَیْرٌ مِنَ الرَّعِیَّهِ. وَ إنْ زَعَمَ یَحْیَی أَنَّهُ صَدَّقَ الصّادِقِینَ فَلا إمامَهَ لِمَنْ أَقَرَّعَلَی نَفْسِهِ عَلَی مِنْبَرِ الرَّسُولِ(ص) أَنَّ: لِی شَیْطاناً یَعْتَرِینِی، وَ الْإمامُ لا یَکُونُ فِیهِ شَیْطانٌ. وَ إنْ زَعَمَ یَحْیَی أَنَّهُ صَدَّقَ الصّادِقِینَ فَلا إمامَهَ لِمَنْ أَقَرَّ عَلَیْهِ صاحِبُهُ فَقالَ: کانَتْ إمامَهُ أَبِی بَکْرٍ فَلْتَهً وَقَی اللَّهُ شَرَّها فَمَنْ عادَ إلَی مِثْلِها فَاقْتُلُوهُ. فَصاحَ الْمَأْمُونُ عَلَیْهِمْ فَتَفَرَّقُوا. ثُمَّ الْتَفَتَ إلَی بَنِی هاشِمٍ فَقالَ لَهُمْ: أ لَمْ أَقُلْ لَکُمْ أنْ لا تُفاتِحُوهُ وَ لا تَجْمَعُوا عَلَیْهِ، فَإنَّ هَؤُلاءِ عِلْمُهُمْ مِنْ عِلْمِ رَسُولِ اللهِ امام فرمود: ای یحیی بپرس. یحیی گفت: ای پسر رسول خدا! شما بپرسید تا مرا بدان شرافت دهید. امام(ع) فرمود: ای یحیی! چه می گویی درباره کسی که در مورد خودش ادّعای راستگویی دارد حال آنکه راستگویان را تکذیب کرد. آیا او در گفتارش راستگو و در دینش صاحب حق است یا دروغگو است؟ (یحیی) مدّتی هیچ پاسخی نداد. مأمون گفت: ای یحیی! او را پاسخ بده. گفت: ای امیرالمؤمنین! او دلیل مرا بُرید (کنایه از اینکه هیچ پاسخ حقّی ندارم و مغلوب شده ام). مأمون رو به امام رضا کرد و گفت: این پرسشی که یحیی اقرار کرد از دلالت در آن بازماند، چیست؟ امام(ع) فرمود: اگر یحیی بپذیرد که او راستگویان را تصدیق کرد، که امامت برای کسی که به ناتوانی خود گواهی دهد (سزاوار و محقّق) نیست زیرا او (ابوبکر) بالای منبر پیامبر گفت: «سرپرستی شما را عهده دار شدم ولی بهترین شما نیستم»، حال آنکه فرمان روا از زیردستان باید بهتر باشد. و اگر یحیی بپذیرد که او راستگویان را تصدیق کرد، پس امامت برای

ص:۲۲۸

کسی که بر بالای منبر پیامبر علیه خود اعتراف کند، (شایسته و ممکن) نیست: (چون ابوبکر گفت): «من شیطانی دارم که بر من عارض می شود»، حال آنکه در امام هیچ شیطانی وجود ندارد. و اگر یحیی بپذیرد که او راستگویان را تصدیق کرده، پس امامت برای کسی که دوست و همراه او، علیه وی اقرار کرده، (ثابت و استوار) نیست (زیرا عمر گفت): «امامت ابی بکر امری ناگهانی و بدون مشورت و تدبیر بود و خداوند شرّ آن را دور کرد. پس هرکس را که به مانند چنین بیعتی بازگشت کند، به قتل رسانید». مأمون بر سر آنان فریاد زد و آنان پراکنده شدند. آنگاه به بنی هاشم نگاه کرد و گفت: نگفتم با او بحث نکرده و علیه او اقدام نکنید زیرا اینان علمشان از علم رسول الله است.(۱)

کلام علّامه امینی در رابطه با بیعت ابوبکر شنیدنی است: درباره آن جانشینی از پیامبر چه می توانم بگویم؟ آن هم پس از آن که ابوبکر و عمر، آن را کار و رویدادی ناگهانی و بی اندیشه شمردند همانند آنچه نادانان پیش از اسلام می کردند که خدا مردم را از بدی آن نگاه داشت. و پس از آن که عمر دستور داد تا هر کس مانند آن بار از مردم دست فرمانبری گرفت، او را بکشند. و پس از آن که خود او (ابوبکر) در روز سقیفه گفت: هرکس بدون آن که با مسلمانان

۱- مناقب آل أبی طالب:۳/۴۶۱، بحار الأنوار:۱۰/۳۴۸ ح۶. ر.ك: عیون أخبار الرضا(ع): ۱/۲۵۵-۲۵۶ ب۵۷ ح۱، الاحتجاج:۲/۲۳۵، بحار الأنوار:۲۷/۳۱۸-۳۱۹ ب۱ ح۱ عن العیون و قال: مناقب ابن شهرآشوب: (۳/۴۶۱-۴۶۲) جمع المأمون المتكلمین علی رجل من ولد الصادق(ع) فاختاروا یحیی بن الضّحاك السّمرقندی و ساق الخبر مثل ما مر، مسند الإمام الرضا(ع):۲/۱۳۵-۱۳۶ ح۱۶ از عیون، صحیفه الرضا(ع):۳۰۸-۳۱۰ (۳).

ص:۲۲۹

مشورت کند، کسی را به فرمانروایی بشناسد، این فرمانبرداری و فرمانرانی به هیچ روی پذیرفته نیست، مبادا کشته شوند.

و پس از آن که به پسر عباس گفت: علی در میان شما البته برای این کار سزاوارتر از من و ابوبکر بود. و پس از آن که گفت: به خدا آنچه ما با او کردیم نه از سر دشمنی بلکه از این روی بود که دیدیم جوان است و گمان بردیم تازیان و قرشیان برای سختی هایی که از او دیده اند از پیرامونش می پراکنند. و پس از آن که پسر عباس به وی پاسخ داد: برانگیخته ی خدا، او را می فرستاد که با شیران آنان دست و پنجه نرم کند و برای جوانی اش وی را از کار باز نمی داشت، اکنون تو و دوستت خرده می گیرید که سنّ او کم است؟ و پس از آن که عمر به پسر عباس گفت: ای پسر عباس! به گمانم بر دوستت علی ستم رفته و پسر عباس به او گفت: به خدا سوگند که خداوند او را برای گرفتن سوره برائت از ابوبکر کم سال نشمرد و دستور آن را به وی داد.(۱)

با آنکه هرگز اجماعی محقّق نشد، چگونه ممکن است به بیعتی که ناگهانی و بدون مشورت صورت گرفته است ایمان آورد و بر آن ترتیب اثر داد؟ و آیا برای آن کسی که به کتابی ایمان دارد که به سوی استوارترین رهنمون است، جایز و ممکن است خود را از استوارترین بیرون کرده و در امری ناگهانی وارد کند؟ و باید به آنان گفت: اگر ابوبکر و عمر راست گفتند، وای بر آنان و بر کسانی که آنان را پیروی کردند که از بهترین و نیکوترین به چنین امری عدول نمودند و اگر

۱- الغدیر:۷/۱۰۶. البته کلام علّامه ادامه دارد و ما به همین اکتفا می کنیم.

ص:۲۳۰

دروغ گفتند وای بر آنان و کسانی که آنان را در پیمودن مسیر باطل همراهی و دنباله روی می کنند که منبر رسول الله جای دروغ گویان نیست.

«قُلْ بِئْسَما یَأْمُرُکُمْ بِهِ إیمانُکُمْ إنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنین بگو: اگر در شمار مؤمنین هستید، چه بد است آنچه ایمانتان شما را بدان امر می کند».(۱)

«فَوَیْلٌ لَهُمْ مِمّا کَتَبَتْ أَیْدیهِمْ وَ وَیْلٌ لَهُمْ مِمّا یَکْسِبُون پس وای بر آنان به خاطر آنچه دست هایشان می نگارد و وای بر آن ها به خاطر آنچه به دست می آورند».(۲)

۱۵-امامت یا حکومت

۱- (۲) سوره البقره: آیه۹۴.

۲- (۲) سوره البقره: آیه ۸۰.

ص:۲۳۱

پرسش پانزدهم: غیر از حضرت علی و حضرت حسن که مدّتی خلافت را به دست گرفتند، بقیه امامان شیعه خلیفه نشدند پس روایاتی که شیعیان نقل می کنند دالّ بر اینکه خلفاء دوازده نفرند چه می شود؟

پاسخ: خلافت رسول الله(ص)، منصبی است که خداوند اهل آن را برمی گزیند و به ویژگی هایی اختصاص می بخشد، سپس آن جایگاه را برای آنان قرار می دهد. پس اگر کسی شایسته این مقام نباشد امّا به ظلم و تجاوز بر منبر رسول الله(ص) تکیه بزند، هرگز خلیفه ی رسول الله(ص) نیست.

و اگر مردم از روی ترس یا طمع این عنوان را برای او بپذیرند، یا او خود را به هر نحوی به مردم تحمیل کند، باز هم این نمی تواند حضور او را در این جایگاه شایسته سازد و او را به خلیفه ی پیامبرخدا(ص) تبدیل کند. و حتّی اگر هم تمام مردم، کسانی که خود را مسلمان می انگارند، او را به این عنوان بپذیرند، این پذیرش و اجماع هیچ ارزش و اعتباری ندارد زیرا: «وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالی عَمّا یُشْرِکُون و پروردگارت آنچه را بخواهد می آفریند و اختیار می کند. مردم را اختیاری نیست. منزّه و والاست

ص:۲۳۲

خداوند از آنچه شریک او قرار می دهند».(۱)

خداوند این مقام را برای امیرالمؤمنین و پاکان از نسل ایشان قرار داده است و تنها به ایشان راضی شده است و ایشان همان جانشینان رسول الله(ص) هستند. البته اینکه تعیین شدگان از جانب خداوند با عدم پذیرش مردم روبرو شوند، امر عجیبی نیست و درباره برخی پیامبران الهی نیز رخ داده است همچنان که چندین سال برای پیامبر خودمان نیز رخ داد و ایشان چه رنج ها که متحمّل نشدند.

امّا روایاتی که دلالت دارند خلفای پیامبر اکرم(ص) دوازده نفر هستند: این روایات اختصاص به کتاب های شیعیان ندارد و در کتاب های مخالفین نیز آمده است که مرحوم آیت الله مرعشی نجفی جلد سیزدهم مجموعه ی شریف احقاق الحق را به این موضوع اختصاص داده و بیشتر متون را از کتاب های مخالفین ذکر نموده اند و در این باره، مخالفین باید پاسخ دهند که کجایند این دوازده نفر که در کتاب های خودشان در موارد و مواضع متعدّد و به الفاظ گوناگون به نقل از رسول الله(ص) آورده اند که خلفای حضرت دوازده نفر هستند و همه از قریش اند. آنان به هر نحوی محاسبه کنند، هرگز به این عدد دست نخواهند یافت و تنها شیعیان دوازده امامی هستند که مطابق با فرموده ی حضرت، جانشینان ایشان را امام خود گرفته اند و از آنان پیروی می کنند.

۱۶-درباره ی عصمت اهل بیت

۱- (۲۸) سوره القصص: آیه ۶۹.

ص:۲۳۳

پرسش شانزدهم: حدیث شریف کساء شامل حضرات محمّد، علی، فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام است و آیه ی تطهیر شامل آنها می گردد. پس دلیل عصمت بقیه امامان شیعه چیست؟

پاسخ: این تنها ظاهر است: اقرار می کند که آیه تطهیر تنها مختصّ پنج تن آل عبا است و وانمود می کند حقیقت طلب است و دلیل بر عصمت سایر ائمّه می خواهد. امّا... این تنها ظاهر است؛ زیرا به راستی پرهیزکاران کسانی هستند که حق را بگویند و آن را تصدیق کنند: «وَ الَّذی جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ و آن کس که به راستی آمد و بدان تصدیق کرد، همانا آنان هستند پرهیزکاران»(۱) نه آنان که بگویند و انکار کنند.

دلیل عصمت پیامبر اکرم(ص) و ائمّه ی معصومین(ع) تنها آیه تطهیر نیست بلکه در قرآن کریم آیات بسیاری در این مورد وجود دارد. همچنین در میان انبوه احادیثی که از پیامبر عظیم الشّأن اسلام(ص) و اهل بیت عصمت و طهارت(ع)، در کتاب های شیعیان و نیز مخالفین آمده است، دلالت های بسیار واضحی بر عصمت اهل بیت(ع) وجود دارد ضمن اینکه پیامبر فرموده اند آیه ی کریمه تطهیر، شامل

۱- (۳۹) سوره الزمر: آیه ۳۴.

ص:۲۳۴

حال این پنج تن به اضافه ی سایر معصومین(ع) است.(۱) و ما در اینجا به دو مورد دیگر از دلایل عصمت حضرات معصومین(ع) اشاره خواهیم داشت ان شاء الله.

در بسیاری از کتب حدیث و تفسیر و تاریخ شیعیان اهل بیت(ع) و پیروان خلفاء با سندهای بسیار و از حدّ تواتر گذشته و صحیح، به روایت اهل بیت(ع) و دوستان ایشان و حتّی دشمنان آن حضرات، حدیث گران قدر ثقلین آمده است که پیامبر گرامی اسلام(ص) حداقل در پنج موقعیّت و همچنین در آخرین لحظات زندگی خویش، در بستر بیماری، از آن سخن به میان آورده اند و ما اینجا به ذکر یک حدیث از آنها کفایت می کنیم.

قال رسول الله(ص): إنِّی قَدْ تَرَکْتُ فِیکُمْ أمْرَیْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی مَا إنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أهْلَ بَیْتِی فَإنَّ اللَّطِیفَ الْخَبِیرَ قَدْ عَهِدَ إلَیَّ أنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ کَهَاتَیْنِ وَجَمَعَ بَیْنَ مُسَبِّحَتَیْهِ وَ لَاأقُولُ کَهَاتَیْنِ وَجَمَعَ بَیْنَ الْمُسَبِّحَهِ وَ الْوُسْطَی فَتَسْبِقَ إحْدَاهُمَا الْأخْرَی فَتَمَسَّکُوا بِهِمَا لَا تَزِلُّوا وَ لَاتَضِلُّوا وَ لَا تَقَدَّمُوهُمْ فَتَضِلُّوا... پیامبر(ص) فرمودند: به درستی که دو چیز را برای شما به یادگار می گزارم، تا آن هنگام که به آن دو روی آورید (از ایشان پیروی نمایید)، هرگز گمراه نخواهید شد، کتاب خدا و عترتم، اهل بیت من، زیرا خداوند مهربان و آگاه با من عهد نموده است آن دو تا زمانی که در کنار حوض کوثر بر من همچون این دو انگشتم (و پیامبر آنگاه میان دو انگشت اشاره جمع فرمود) وارد شوند و نه همچون این دو انگشت (و جمع نمود میان انگشت اشاره و وسط) و هیچکدام از آن دو بر دیگری پیشی نخواهد گرفت. پس به آن دو چنگ زنید (آنچه امر

۱- به کتاب های آیه التّطهیر، الغدیر، عبقات الأنوار و احقاق الحق مراجعه بفرمایید.

ص:۲۳۵

می فرمایند، پیروی نمایید) و دور و گمراه نشوید و بر آنان پیشی نگیرید که گمراه خواهید شد.(۱)

از این حدیث گران مایه که مضمون آن با تعابیر مختلف و به سندهای بسیار و گوناگون آمده است، نتایج بسیار مهم و درخشانی می توان گرفت که از جمله آنها عصمت اهل بیت(ع) است:

لزوم همراهی قرآن و اهل بیت(ع) با یکدیگر، معصوم بودن اهل بیت(ع) از خطاست تا چنگ زدن به هر دوی آن ها، موجب هدایت شده و انسان را برای همیشه از گمراهی نجات بخشد. یعنی همان گونه که قرآن از خطا مصون و خدا ضمانت حفظ آن است، باید اهل بیت(ع) نیز از هر گونه خطا و سهو و اشتباه به دور و معصوم باشند تا امر آنان همان امر خدا و نهی آنان همان نهی خدا و خلاصه حکم آنان همان حکم خدا باشد و پیروی از آنان به یقین پیروی از خدا باشد.

دلیل دیگر اینکه: قرآن کریم، کتاب خداست که خداوند درباره ی تبعیّت از آن چنین می فرماید: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدی لِلَّتی هِیَ أَقْوَمُ وَ یُبَشِّرُ الْمُؤْمِنینَ الَّذینَ یَعْمَلُونَ الصّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً کَبیراً همانا این قرآن به سوی استوارترین، هدایت می کند و مؤمنان را بشارت می دهد کسانی که کارهای نیکو انجام می دهند که برای آنان است پاداش ویژه ی بسیار بزرگی».(۲)

۱- الکافی:۲/۴۱۴ باب أدنی ما یکون به العبد مؤمنا...ح۱. برای آگاهی بیشتر می توانید به عنوان نمونه به مدارک و متون حدیث ثقلین در کتاب شریف عبقات الأنوار مجلّد حدیث ثقلین مراجعه نمایید.

۲- (۱۷) سوره الاسراء: آیه ۱۰.

ص:۲۳۶

و همین قرآن، درباره اطاعت از پیامبر بارها فرموده است: «أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ خدا را اطاعت کنید و پیامبر را اطاعت کنید»(۱) و درباره پیروی نکردن از فرمان خدا و پیامبر فرموده است: «وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدْخِلْهُ ناراً خالِداً فیها وَ لَهُ عَذابٌ مُهینٌ و هرکس که خدا و پیامبرش را سرپیچی کند و از حدود الهی تجاوز نماید، خداوند او را وارد آتشی می سازد که در آن جاودان است و برای اوست عذابی خوار کننده».(۲) «وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبیناً و هرکس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند، به راستی که گمراه شده است، گمراهی آشکاری».(۳) «وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِدینَ فیها أَبَداً و هرکس خدا و پیامبرش را سرپیچی کند، همانا برای اوست آتش جهنّم که برای همیشه در آن جاودان خواهد بود».(۴)

با توجّه به این آیات، می بینیم که خدا، هم اطاعت از پیامبر را قرین پیروی از خود قرار می دهد و هم نافرمانی از دستور او را قرین نافرمانی از امر خود. با این حال باید پیامبر، جز به آنچه خدا را خوش آید، امر نفرماید و جز از آنچه خدا را ناخوش آید، باز ندارد که چنین است و اگر چنین نبود خداوند به طور مطلق، امر به پیروی از پیامبر نمی فرمود و برای نافرمانی ایشان به طور مطلق، خبر از

۱- (۴) سوره النساء: آیه۶۰، (۵) سوره المائده: آیه۹۳، (۲۴) سوره النور: آیه۵۵، (۴۷) سوره محمّد ص: آیه۳۴، (۱۴) سوره التغابن: آیه۱۳.

۲- (۴) سوره النّساء: آیه۱۵.

۳- (۳۳) سوره الأحزاب: آیه۳۷.

۴- سوره الجن: آیه۲۴.

ص:۲۳۷

غضب و عذاب خود نمی داد و آیاتی که چنین استدلالی در آن باشد بسیار است و ما به همین چند مورد بسنده می کنیم. این برترین دلیل بر عصمت رسول الله(ص) است.

امّا درباره ی عصمت اهل بیت(ع): پیامبر اکرم(ص) در ضمن نزول آیه تطهیر درباره ی اهل بیت(ع) فرمود: «اَللّهُمَّ إنَّ هؤُلاءِ أَهْلُ بَیتِی وَ خاصَّتِی وَ حامَّتِی لَحْمُهُمْ لَحْمِی وَ دَمُهُمْ دَمِی یُؤْلِمُنِی ما یُؤْلِمُهُمْ وَ یَحْزُنُنِی ما یَحْزُنُهُمْ أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حارَبَهُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَهُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عاداهُمْ وَ مُحِبٌّ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ إنَّهُمْ مِنِّی وَ أَنَا مِنْهُمْ فَاجْعَلْ صَلَواتِکَ وَ بَرَکاتِکَ وَ رَحْمَتَکَ وَ غُفْرانَکَ وَ رِضْوانَکَ عَلَیَّ وَ عَلَیْهِمْ وَ أَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِیراً خداوندا! اینان خاندان من و یاران ویژه وحامیان من هستند. گوشت آنان گوشت من و خون آنان خون من است. هرچه موجب رنجش وآزار ایشان شود، موجب رنجش من نیز خواهد بود. و هرآنچه ایشان را اندوهگین سازد مرا اندوهناک ساخته است. هرکس با ایشان جنگ و ستیز کند، من نیز با او در ستیز خواهم بود، و هرکس که با ایشان در صلح و دوستی باشد، من نیز با او در صلح و دوستی خواهم بود. با دشمن اینان دشمن بوده و با دوستان ایشان دوست هستم. اینان از من هستند و من نیز از ایشان هستم. بارالها! درود و برکت ها و رحمت و آمرزش و رضوان خودت را بر من و بر ایشان فرود بیاور، هرگونه پلیدی و ناپاکی را از ایشان دور کرده و ایشان را مخصوصاً از تمامی آلودگی ها پاک گردان».(۱)

۱- حدیث شریف کسای یمانی به روایت حضرت فاطمه زهراء(س)، البته معانی بسیار نزدیک به این معنا، با تعابیر مختلف و به صورت های گوناگون در کتاب های متعدّد شیعیان و در کتاب های مخالفین به سندها و متن های متفاوت نقل شده است.

ص:۲۳۸

پس از عظیم ترین فضیلت های ایشان این است که رضایت و نارضایتی ایشان با خشنودی و ناخشنودی پیامبر(ص) و اطاعت و سرپیچی نسبت به فرمان ایشان، با اطاعت و سرپیچی نسبت به فرمان رسول الله(ص) قرین است که با توجّه به آنچه بیان شد، این نیز دلیل دیگری بر عصمت ایشان است.(۱)

۱۷-تقیه و عصمت. تضاد یا ...؟

۱- استدلال قبلی را پیامبر(ص) ذیل آیه تطهیر فرموده بودند و این استدلال نیز در ذیل آن وجود دارد امّا برای اطّلاع بیشتر به شرح احقاق الحق جلد چهار صفحه۲۳۳ مراجعه کنید که از این صفحه به بعد درباره ی احادیثی که چنین دلالتی داشته باشند سخن رفته و این احادیث به اسانید بسیار از کتاب های مختلف مخالفین نقل شده است.

ص:۲۳۹

پرسش هفدهم: شیعیان می گویند: امامان معصوم اند و از طرفی می گویند تقیّه می کنند. پس اگر تقیّه نبودن کلام امامشان را نمی دانند معصوم بودنشان چه فائده ای دارد و اصلاً تقیّه با عصمت تضاد دارد.

پاسخ: اقتضای عصمت امام، تقیّه کردن در مواقع لزوم به منظور حفظ جان خود، شیعیان و نیز حفظ اسلام است و به دلیل همین عصمت، امام در مواردی که نیازی به تقیّه نباشد، حکم خدا را به وضوح بیان می فرماید. معیار تشخیص موارد تقیّه، در کتاب های شیعیان وارد شده است و جای خود را دارد.

به این آیه توجّه کنید: «مَنْ کَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إیمانِهِ إلاَّ مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإیمانِ وَ لکِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْراً فَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظیم».(۱) خداوند در این آیه و آیات دیگری به تقیّه اشاره فرموده و آن را مورد تائید قرار داده است و پیامبر(ص) نیز تقیّه ی عمّار یاسر را تأیید کردند. این نکته را هم یادآور می شویم که تقیّه، انکار حق و اقرار باطل نیست بلکه مصون نگاه داشتن حق از آسیب اهل باطل است.

۱۸-درباره ی تسلیم یا خودکشی اهل بیت

۱- (۱۶) سوره النحل: آیه۱۰۷.

ص:۲۴۰

پرسش هجدهم: شیعه می گوید: امامان ما علم غیب دارند و تاریخ وفات خود را می دانند و نیز می گوید برخی از آنها مسموم از دنیا رفته اند. اگر امام بداند آب یا میوه یا غذایی مسموم است و در عین حال بخورد و بمیرد، خودکشی کرده است.

پاسخ: خداوند به حضرت خضر(ع) علومی بخشید و او را با توجّه به آن علوم مأمور به انجام کارهایی فرمود. به عنوان مثال در سفری که حضرت موسی(ع) همراه ایشان بودند، حضرت خضر نوجوانی را کشت. حضرت موسی(ع) معترضانه فرمود: أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكْراً آیا نفس محترمی که کسی را نکشته بود (بی گناه) کشتی، به راستی که کار بسیار ناپسندی کردی. حضرت خضر(ع) در پایان کار که دلیل کارهای خود را شرح می دهد، چنین می فرماید: وَ أَمَّا الْغُلامُ فَكانَ أَبَواهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينا أَنْ يُرْهِقَهُما طُغْياناً وَ كُفْراً و امّا آن نوجوان: پدر و مادر او مؤمن بودند، ما باک داشتیم که آن پسر آنها (پدر و مادرش) را به کفر و طغیان بکشد، این در حالی بود که آن نوجوان، هنوز مرتکب گناهی نشده بود. می بینیم که در اینجا خداوند به خضر(ع) علم و دستوری داده بود او نیز براساس آن علم و امری که از جانب خدا داشت، آن نوجوان را کشت.

امّا در مورد حضرات معصومین(ع)، خداوند علم به گذشته و حال و آینده را

ص:۲۴۱

به ایشان عطا فرموده است و در این مطلب هیچ شکّی وجود ندارد امّا جز آنچه خداوند اراده و رضایت نداشته باشد، انجام نمی دهند. مثلاً امیرالمؤمنین(ع) در رابطه با منافقانی که در میان اصحاب ایشان بودند، پیش از گناه، مجازاتی روا نمی داشتند در حالی که به یقین از حضور و رفتار پنهانی آنان آگاه بودند:

لمّا بلغ علیّاً(ع) مصاب بنی ناجیه و قتل صاحبهم قال: هَوَتْ أُمُّهُ مَا كَانَ أَنْقَصَ عَقْلَهُ وَ أَجْرَأَهُ عَلَى رَبِّهِ فَإِنَّهُ جَاءَنِی مَرَّهً فَقَالَ لِی: إِنَّ فِی أَصْحَابِکَ رِجَالًا قَدْ خَشِیتُ أَنْ یُفَارِقُوکَ فَمَا تَرَى فِیهِمْ؟ فَقُلْتُ لَهُ: إِنِّی لَا آخُذُ عَلَى التُّهَمِهِ وَ لَا أُعَاقِبُ عَلَى الظَّنِّ وَ لَا أُقَاتِلُ إِلَّا مَنْ خَالَفَنِی وَ نَاصَبَنِی وَ أَظْهَرَ لِی الْعَدَاوَهَ ثُمَّ لَسْتُ مُقَاتِلَهُ حَتَّى أَدْعُوَهُ وَ أُعْذِرَ إِلَیْهِ فَإِنْ تَابَ وَ رَجَعَ إِلَیْنَا قَبِلْنَا مِنْهُ وَ إِنْ أَبَى إِلَّا الِاعْتِزَامَ عَلَى حَرْبِنَا اسْتَعَنَّا بِاللَّهِ عَلَیْهِ وَ نَاجَزْنَاهُ فَکَفَّ عَنِّی مَا شَاءَ اللَّهُ ثم جَاءَنِی مَرَّهً أُخْرَى فَقَالَ لِی إِنِّی خَشِیتُ أَنْ یُفْسِدَ عَلَیْکَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهْبٍ وَ زَیْدُ بْنُ حُصَیْنٍ الطَّائِیُّ إِنِّی سَمِعْتُهُمَا یَذْکُرَانِکَ بِأَشْیَاءَ لَوْ سَمِعْتَهُمَا لَمْ تُفَارِقْهُمَا عَلَیْهِمَا حَتَّى تَقْتُلَهُمَا أَوْ تُوثِقَهُمَا فَلَا یُفَارِقَانِ مَحْبَسَکَ أَبَداً فَقُلْتُ لَهُ إِنِّی مُسْتَشِیرُکَ فِیهِمَا فَمَا ذَا تَأْمُرُنِی بِهِ؟ قَالَ: إِنِّی آمُرُکَ أَنْ تَدْعُوَ بِهِمَا فَتَضْرِبَ رِقَابَهُمَا. فَعَلِمْتُ أَنَّهُ لَا وَرَعَ لَهُ وَ لَا عَقْلَ فَقُلْتُ: وَ اللَّهِ مَا أَظُنُّ أَنَّ لَکَ وَرَعاً وَ لَا عَقْلًا نَافِعاً وَ اللهِ کَانَ یَنْبَغِی لَکَ أَنْ تَعْلَمَ أَنِّی لَا أَقْتُلُ مَنْ لَمْ یُقَاتِلْنِی وَ لَمْ یَظْهَرْ لِی عَدَاوَتَهُ وَ لَمْ یُنَاصِبْنِی بِالَّذِی کُنْتُ أَعْلَمْتُکَهُ مِنْ رَأْیِی حَیْثُ جِئْتَنِی فِی الْمَرَّهِ الْأُولَى وَ وَصَفْتَ أَصْحَابَکَ عِنْدِی وَ لَقَدْ کَانَ یَنْبَغِی لَکَ لَوْ أَرَدْتُ قَتْلَهُمْ أَنْ تَقُولَ لِیَ اتَّقِ اللَّهَ لِمَ تَسْتَحِلُّ قَتْلَهُمْ وَ لَمْ یَقْتُلُوا أَحَداً وَ لَمْ یُنَابِذُوکَ وَ لَمْ یَخْرُجُوا مِنْ طَاعَتِکَ چون خبر مصیبت های بنی ناجیه و کشته شدن رییس آنان به امیرالمؤمنین(ع) رسید، فرمود: مادرش به عزا نشست. چه بسیار عقل او (رییس آن قبیله) ناتمام بود و چه بسیار بر پروردگار خود جرأت داشت. او یک مرتبه نزد من آمد و به من گفت: «همانا در میان اصحاب تو مردانی هستند که بیم

ص:۲۴۲

دارم تو را تنها گزارند». به او گفتم: من کسی را به خاطر تهمت دستگیر نمی کنم و جز با آنکه مرا مخالفت کند و با من نصب عداوت نماید و دشمنی را بر من آشکار کند، نمی جنگم. در آن هنگام نیز با او نمی جنگم تا آنکه او را نزد خود بخوانم و بر او عذر آورم (اقامه حجّت نمایم). اگر با این کار توبه کرد و از گناه بازگشت، ما توبه اش را از او می پذیریم و اگر سرپیچی کرد جز از عزم در جنگ با ما، برای رویایی با او از خدا یاری می طلبیم و او را نابود می کنیم. و بدین ترتیب آنچه را خداوند اراده فرماید، از من بردارد. او بار دیگر نزد من آمد و به من گفت: «بیم ناک هستم که عبدالله بن وهب و زید بن حصین الطّائی علیه شما فساد کنند (بشورانند)، همانا من شنیده ام آن دو شما را به چیزهایی یاد می کنند که اگر از آنان بشنوی، رهایشان نمی کنی تا اینکه آنان را بکشی یا با طناب ببندی و پس از آن، از بازداشت تو هرگز بیرون نیایند». بدین جهت دانستم که نه ورع دارد و نه عقل. به او گفتم: به خدا قسم! گمان ندارم که تو اندک ورعی (پاکدامنی) یا عقل نافعی داشته باشی. به خدا سوگند! برای تو سزاوار بود که بدانی من کسی را که با من نجنگد و دشمنی اش را بر من آشکار نکند و با من نصب عداوت نکند، نمی کشم، و چون مرتبه اوّل نزدم آمدی و اصحاب خود را نزد من توصیف کردی، تو را از نظر خود آگاه ساختم. و همانا تو را سزاوار بود که اگر من می خواستم آنان را بکشم به من بگویی: از خدا بترس! چرا کشتن آنان را حلال کردی در حالی که کسی را نکشته بودند و با تو دشمنی نکرده و تو را رها نکرده بودند و از اطاعت

ص:۲۴۳

تو خارج نشده بودند».(۱)

همچنین می توان به این ماجرا اشاره کرد که امیرالمؤمنین(ع) از جانب خداوند می دانستند که ابن ملجم لعنه الله ایشان را در محراب عبادت مورد ضربه ی شمشیر مسموم خود قرار خواهد داد امّا موظّف نبودند که او را پیش از انجام این کار، مجازات کنند:

قال دخل عبدالرحمن بن ملجم لعنه الله علی أمیرالمؤمنین(ع) فی وفد مصر الذی أوفدهم محمد بن أبی بکر و معه کتاب الوفد قال: فلما مر باسم عبد الرحمن بن ملجم قال: أَنْتَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ؟ لَعَنَ اللَّهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ. قال: نعم یا أمیر المؤمنین أ ما و الله یا أمیر المؤمنین إنی لأحبّک قال: کَذَبْتَ وَ اللَّهِ مَا تُحِبُّنِی ثلاثا.

قال: یا أمیر المؤمنین أحلف ثلاثه أیمان أنی أحبّک و أنت تحلف ثلاثه أیمان أنّی لا أحبّک. قال: وَیْلَکَ أَوْ وَیْحَکَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الأبدان بِأَلْفَیْ عَامٍ فَأَسْکَنَهَا الْهَوَاءَ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا هُنَالِکَ ائْتَلَفَ فِی الدُّنْیَا وَ مَا تَنَاکَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ فِی الدُّنْیَا وَ إِنَّ رُوحِی لَا تَعْرِفُ رُوحَکَ. قال فلما ولّی قال: إذا سَرَّکُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَی قَاتِلِی فَانْظُرُوا إِلَی هَذَا. قال بعض القوم: أ و لا تقتله أو قال: تقتله؟ فقال: مَنْ أَعْجَبُ مِنْ هَذَا؟ تَأْمُرُونِّی أَنْ أَقْتُلَ قَاتِلِی لع راوی گوید: عبدالرحمن بن ملجم لعنه الله همراه با نمایندگان اهلِ مصر که محمّد بن ابی بکر آنان را فرستاده بود بر امیرالمؤمنین(ع) وارد شد و نامه ی نمایندگان همراه او بود. چون حضرت از اسم عبدالرحمن بن ملجم گذشت، فرمود: تو عبدالرحمن هستی؟ خدا عبدالرحمن را لعنت کند. عرض کرد: بله یا امیرالمؤمنین، امّا به خدا سوگند هرآینه من تو را

۱- کتاب الغارات:۱/۲۵۱، بحارالأنوار:۳۳/۴۱۷ ب۲۴.از کتاب های مخالفین: ر.ک: شرح نهج البلاغه، إبن أبی الحدید:۳/۱۴۸.

ص:۲۴۴

دوست دارم. فرمود: دروغ گفتی، به خدا سوگند تو مرا دوست نمی داری، این را سه بار فرمود. عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! سه سوگند یاد کردم که تو را دوست دارم و تو سه سوگند یاد کردی که من دوستت ندارم. امام فرمود: وای بر تو! همانا خداوند ارواح را دو هزار سال پیش از بدن ها آفرید. سپس محبّت را در آن قرار داد. بنابراین هر چه را آنجا شناخت، در دنیا دوست می دارد و هرچه را انکار کرد، در دنیا با آن اختلاف می کند. و همانا روح من، روح تو را نمی شناسد. راوی گوید: چون عبدالرحمان پشت کرد و رفت، امام فرمود: اگر خشنود می شوید که قاتل مرا ببینید، به این شخص نگاه کنید. برخی از آنان گفتند: آیا او را نمی کشی؟ یا گفتند: او را می کشی؟ حضرت فرمودند: چه چیز از این شگفت تر است؟ مرا دستور می دهید که قاتلم را که رحمت خدا از او دور باد بکشم (کنایه از اینکه او قاتل من است چگونه می توانم او را پیش از آنکه مرا بکشد، هلاک سازم)؟!!(۱)

بدین معنا که اراده خداوند نیست که من او را پیش از انجام گناه به قتل برسانم و چگونه چنین توانم کرد حال آنکه خداوند اراده نفرموده است. می بینیم در آنجا حضرت خضر با توجّه به دستور خداوند آن پسر را که هنوز دست به کفر یا کافر نمودن پدر و مادرش نزده بود به قتل رسانید امّا امیرالمؤمنین(ع) در اینجا چنین می فرمایند و این بدان جهت است که ایشان از جانب خداوند به کشتن ابن ملجم یا منافقانی که در میان اصحاب ایشان حضور داشتند، مأمور نشده بودند

۱- از کتاب های شیعیان: بصائرالدّرجات:۸۸ ب۱۵ ح۷، بحارالأنوار:۴۲/۱۹۶ ب۱۲۶ ح۱۴.

ص:۲۴۵

و امیرالمؤمنین و سایر معصومین(ع) نیز همان کاری را انجام می دهند که خدا آنها را بدان امر نماید و با وجود علمی که داشتند، جز آنچه خداوند اراده فرموده است، نکردند و نمی کنند و نخواهند کرد.

البتّه این نوعی امتحان هم است که اگر کسی بداند چه کسی و در چه زمانی او را خواهد کشت، چگونه رفتار می کند و در این زمینه می توان فرعون را یادآور شد که دستور داد تمام نوزادان پسر را بکشند و فرزندان تمام زنان باردار را نیز بکشند تا مبادا کسی که قرار است او را از تخت به زیر کشد، به دنیا بیاید.

امّا در مورد ائمّه ی طاهرین(ع) نمی توان این امتحان را بدین معنا دانست که برای تربیت آنان یا مورد بخشش قرار گرفتن گناه یا مشخّص شدن اینکه تا چه حد در برابر فرمان خداوند تسلیم هستند، باشد چرا که ایشان به هیچ وجه مرتکب گناهی نشده، نمی شوند و نخواهند شد و هرگز حتّی در گفتار نسبت به خداوند پیشی نگرفته، نمی گیرند و نخواهند گرفت بلکه به جهت ترفیع درجه و برای این است که مردم نحوه ی برخورد ایشان را ببینند و آن را الگو قرار دهند و به مراتب ایشان پی ببرند. پس آگاهی ایشان نسبت به وقایع، از این جهت برای آنان امتیاز و امتحان است تا تسلیم بودن آنان در برابر اراده ی خداوند و فرمان او به نمایش گزارده شود.

۱۹-تسلیم یا مغلوب؟توسل و...؟

ص:۲۴۶

پرسش نوزدهم: اگر امامان قدرت خارق العاده دارند و می توانند حتّی بعد از رحلت و شهادت به کسانی که به آنها متوسّل می شوند سود برسانند و گرفتاری آنها را برطرف سازند پس چرا در زمان حیاتشان گرفتاری ها و سختی های خودشان را حل نکردند؟ چرا حضرت علی با دشواری روبرور شد و شهید شد و چرا حضرت حسن مجبور به صلح با معاویه شد و حضرت حسین علیه السّلام مغلوب شد؟

پاسخ: اهل بیت(ع) آنچه از علم و معجزه و قدرت دارند، هیچ یک را به استقلال ندارند و در تمام مراتب، هرچه دارند از خداوند تبارك و تعالی دارند و در تمام لحظات به تأیید الهی نیازمند هستند. خداوند ایشان را بر عالمیان برتری بخشیده است و براساس حکمت های بسیاری، اراده فرموده به آنان اختیاراتی عطا فرماید از جمله اینکه بتوانند به درگاه خدا شفیع شده و حاجت درخواست کننده را ادا فرمایند که در این رابطه آیات و احادیث بسیاری وارد شده است، امّا «بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ * لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ بلکه آنان بندگان گرامی داشته شده ای هستند که حتّی در سخن بر خدا پیشی نگیرند و تنها به امر او عمل کنند»(۱) چون اذن شفاعت حاجت های مردم را داشته باشند، نزد خداوند شفیع می شوند و هرگز بر امر پروردگار پیشی نمی گیرند و مستقل از اراده ی او عمل

۱- (۲۱) سوره الأنبیاء(ع): آیات ۲۷ و ۲۸.

ص:۲۴۷

نمی کننـد بلکه تنهـا آن کاری را انجام می دهنـد که اراده خداونـد بر آن تعلّق گرفته باشـد. حال آنان که درباره ی مردم و حاجت های آنان چنین نمی کنند چگونه ممکن است درباره خودشان چنین کاری انجام دهند؟

خوب است در این رابطه، مثالی را بیان کنیم:

عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(ع) قَالا إِنَّ فَاطِمَهَ(س) لَمَّا أَنْ کَانَ مِنْ أَمْرِهِمْ مَا کَانَ أَخَذَتْ بِتَلَابِیبِ عُمَرَ فَجَذَبَتْهُ إِلَیْهَا ثُمَّ قَالَتْ: أَمَا وَ اللَّهِ یَا ابْنَ الْخَطَّابِ! لَوْ لَا أَنِّی أَکْرَهُ أَنْ یُصِیبَ الْبَلَاءُ مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ؛ لَعَلِمْتَ أَنِّی سَأُقْسِمُ عَلَی اللَّهِ ثُمَّ أَجِدُهُ سَرِیعَ الْإِجَابَهِ امام باقر و امام صادق(ع) فرمودنـد: همانا حضـرت فاطمه(س) چون در حقّ آنان کردنـد آنچه کردنـد، پیراهن عمر را گرفتند سـپس فرمودند: امّا به خـدا سوگنـد ای فرزنـد خطّاب! اگر نبود که من دوست نداشـتم بلا به کسـی رسـد که گناهی نـدارد، مسلّماً آگاه می شـدی که به زودی بر خدا سوگند می خورم (نفرین می کنم) و بی درنگ آن را سریع الاجابه می یابم».(۱)

به یقین توانایی دارند امّا هرگز خلاف اراده ی خدا عمل نمی کنند. امّا اگر کسی گمان کند چون دور به دست کسی افتاد، حتماً بر مـدار حق است و این خـواست خـدا بوده: البته چنین است که جز آنچه خداونـد بخواهـد صورت نخواهـد پـذیرفت امّـا اینکه خـدا بخواهـد به کسـی مهلت دهـد تا او به مقام و جایگاهی برسد، دلیل بر رضای خدا نیست. خدا در قرآن می فرماید: «وَ لا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غافِلاً عَمَّا یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّما یُؤَخِّرُهُمْ لِیَوْمٍ تَشْخَصُ فیهِ الْأَبْصارُ و گمان مبر که خداونـد از آنچه ظالمان انجام می دهنـد، ناآگاه است، همانا (عذاب) آنان را تا روزی که دیدگان در

۱- الکافی:۱/۴۶۰ ح۵.

ص:۲۴۸

آن خیره شود، به تأخیر اندازد».(۱) و می فرماید: «وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذينَ كَفَرُوا أَنَّما نُمْلى لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلى لَهُمْ لِيَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهينٌ و کسانی که کافر شدند گمان نکنند این که ما به آنان مهلت می دهیم برای آنان نیکوست، همانا ما به آنان فرصت می دهیم تا بر گناهان خویش بیفزایند و برای آنان است عذابی خوارکننده».(۲)

۲۰-درباره ی علم غیب و نیاز و تدبیر

۱- (۱۴) سوره إبراهیم(ع): آیه۴۳.

۲- (۳) سوره آل عمران: آیه ۱۷۹.

ص:۲۴۹

پرسش بیستم: اگر حضرت حسین آن طور که شیعه می گوید علم غیب داشت و می دانست که در کربلا نیاز به آب پیدا می کند چرا به مقدار کافی آب تهیه نکرد؟ مگر تهیه آب از ضروریّات جنگ نیست؟

پاسخ: همان گونه که امام حسین(ع) در روز عاشوراء به معجزه، تمامی اصحاب خود را سیراب کردند، می توانستند خود و اهل بیت خود را نیز سیراب کنند امّا چنین نکردند زیرا خدا اراده کرده بود آن حضرت، لب تشنه به ملاقات پروردگار بشتابد و این امتحان و فرصتی بود برای آنان که در جبهه ی مخالفت با امام غریبم بودند که به یادگار زهرا و خاندان رسول الله، آب را که مِهر مادرشان بود، دریغ بدارند یا نه.

و فرق شما با ما در همان نگاه است. تو حسین زهرا را تشنه ی آب می بینی و من آب را در التهاب لب های خشکیده ی ارباب و این نه آن چیزی است که تو را توان درک آن باشد.

۲۱-چرا عزاداری؟

اشاره

ص:۲۵۰

پرسش بیست و یکم: آیات قرآن مجید و روایات و سفارشات رسول خدا(ص) و حضرت علی(ع) که در کتاب های شیعیان هست همه و همه دلالت می کنند بر اینکه در مصیبت مرگ نزدیکان و دیگران باید صبر پیشه کرد و از جزع و فزع و نوحه سرایی و گریه و زاری و به سر و صورت زدن و گریبان چاک زدن و امثال اینها و نیز سیاه پوشیدن خودداری کرد پس چرا شیعیان برای شهادت حضرت حسین لباس سیاه می پوشند و به صورت های مختلف عزاداری می کنند؟

پاسخ: در ابتدا باید بگویم این تنها یک دروغ آشکار است و در آیات قرآن و احادیث اهل بیت(ع) و نه تنها در کتاب های گران بهای شیعیان بلکه در کتاب های مخالفین نیز موارد بسیاری وجود دارد که بر جایز بودن برگزاری این گونه مراسم دلالت دارد که برای اهل بیت این امر به صورت امری واجب و همراه با فضیلت و ثواب بسیار بیان شده است. از طرفی، احادیث دیگری وجود دارد که خشکی چشم را نشانه قساوت قلب و مذموم شمرده است که انشاءالله ذکر خواهد شد.

امّا کسی که تمام تلاش خود را برای کاشتن تخم شبهه در میان قلب های پاک شیعیان به کار می بندد و نه تنها جوانان، بلکه از پیرغلامان امام حسین(ع) نیز نمی گذرد و می خواهد همچون شیطان، از آخرین لحظات عمر هم پست ترین سوءاستفاده را ببرد و تا دم آخر، آخرین حدّ تلاش خود را به کار گیرد تا انسان را

ص:۲۵۱

از راه مستقیم به درآورد! او را بایـد به گونه ای پاسـخ گفت که دیگر هرگز برای توبیـخ شـیعیان نتوانـد لب از لب بگشایـد. باید از آنان پرسید شما همه چیز را برای هوای نفس خود به بازی می گیرید؟ حتّی کلام خدا و رسول و امام را؟!

برادر و خواهر ایمـانی من! امثال چنین افرادی در تاریـخ کم نبوده انـد، بنابراین با مقوله ی جدیـدی مواجه نیستیم. بایـد محکم تر از پیش بر اعتقاد خود اهتمام داشـته باشـیم و امیـدواریم خداوندی که یاور ماست، ما را در تعظیم شـعائرش که همان ذکر اهل بیت(ع) است، یاری فرماید.

امّا دلیل اینکه آنان به برگزاری این مراسم خرده می گیرنـد و برای مرگ وابسـتگان و حتّی فرزندان و عزیزان خود گریه نمی کنند، چنـد روایت مبنی بر این است که عمر بن الخطـاب از گریه بر اموات جلوگیری و نهی می کرده و گاهی می گفته است پیامبر گریه بر اموات را نهی کرده اند:

صحیح بخاری:۲/۸۵: همانـا مرده از گریه ی خانواده اش بر او، عـذاب می شود و عمر همواره برای جلوگیری از گریه با عصا کتک می زد و سنگ پرتاب می کرد و خاک می پاشید.

و در صـحیح مسـلم و صـحیح بخاری از عمر و عبـدالله بن عمر آمـده است که گفته انـد پیامبر فرمود: «مرده در قبرش به خاطر نوحه سرایی که بر او می شود، مورد عذاب واقع می شود».

آنها طبق این دو روایت و چنـد مورد دیگر نزدیک به این ها و به لحاظ نهی و مخالفت عمر با گریه بر اموات، اعتقاد دارند که نباید بر گذشتگان گریه کرد و فرقی بین اولیای خدا و غیر آنها نمی گذارند، لذا بر مظلومیّت آل رسول الله(ص) و

ص:۲۵۲

مصیبت های وارد آمده بر ایشان متأثّر نمی شوند و اگر بتوانند جلوی دیگران را هم می گیرند و برای مرده های خودشان نیز اگر چه جوان باشد گریه نمی کنند و گاهی دیده شده در قبرستان بقیع، پس از دفن مرده هایشان جلوی خود را می گیرند که اشک در چشمانشان دیده نشود و در حقیقت سعی می کنند اطاعت خود را از عمر در گریه نکردن بر اموات ظاهر و حفظ کنند.

البته این در حالی است که در همین کتاب صحیح مسلم:۳/۴۳ آمده است که سخن عبدالله عمر را به عایشه گفتند، گفت: نه به خدا قسم، پیامبر هرگز این سخن را نگفت که میّت به خاطر گریه کسی عذاب می شود بلکه فرموده است: همانا کافر، به سبب گریه خانواده اش، خداوند بر عذاب او می افزاید و همانا خداست که می خنداند و می گریاند و کسی بار گناه دیگری را به دوش نکشد.

همچنین در همین کتاب، ابن عباس حرف عمر را رد کرده و گفته است: خدا می خنداند و می گریاند. در صحیح مسلم روایات متعددی وجود دارد که عایشه و ابن عباس، ادّعای عمر و عبدالله عمر و فهم آنان را اشتباه شمرده و گفته اند: عمر و عبدالله عمر، معنای سخن پیامبر را نفهمیده اند.

در صحیح بخاری:۳/۴۳ آمده است: به عایشه گفتند عبدالله عمر گفته است: پیامبر فرموده است: میّت در قبر به واسطه گریه اهلش عذاب می شود، عایشه گفت: عبدالله عمر اشتباه فهمیده است، بلکه رسول الله فرمود: خداوند عذاب کافر را به خاطر گریه ی خانواده اش زیاد می کند و همانا خداست که می خنداند و می گریاند و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نکشد.

پاسخ های این گونه در کتاب هایی که نزد آنان مورد قبول است، بسیار است که

ص:۲۵۳

ما برای نمونه این مورد را یادآور شدیم. پس تا اینجا دانستیم چرا گریه بر اموات را نهی می کنند و پاسخ آن را نیز به آنها دادیم. امّا در مورد قرآن و احادیثِ اهل بیت(ع)، برای پاسخ به این افتراء، باید به برّرسی سه مورد بپردازیم:

یکم: چیستی عزاداری، دوّم: چرایی عزاداری، سوّم: تاریخ عزاداری.

یکم: چیستی عزادرای.

عزاداری چیست و به کدامین مراسم، عزاداری می گویند؟

در مراسم عزاداری و مجالسی که نام محفل عزا روی آن نگاشته می شود، سخنرانان محور مراسم هستند. آنان عنوان می کنند که خداوند خالق تمام هستی است و خود از اینکه چون مخلوقاتش باشد مبرّاست. انسان را خلق نموده در حالی که مسیر راست یکی و راه های منتهی به ناخشنودی او بسیار است و بیان کرده است که برای آن راه های بسیار و این راه یگانه، رهبرانی وجود دارند. او این رهبران را خلق نموده و برای آنان ویژگی های خاصّی قرار داده و خودِ این رهبران را راه هدایت معرّفی نموده و ره پویی در راه آنها را عین همان مسیرِ راست و یگانه که به رضای او منتهی می شود، قرار داده است. سخنرانان در این مجالس برای ادامه ی این بحث ها نیازمندند نکاتی دیگری را نیز بیان کنند.

تا اینجا سخن از خدا بود، امّا چون فهمیدیم ما به خدا دسترسی نداریم و خداوند میان خودش و ما پلی به نام پیامبران و جانشینان آنان قرار داده، باید به دنبال آنان برویم. تا اینجا می دانیم که آنان هستند حجّت های الهی و پیروی از آنان، همان گام نهادن و به پیش رفتن در راه راست است. امّا اینان که هستند، تعدادشان چند نفر است، چه ویژگی هایی دارند و معنای پوییدن راه آنان چیست؟

ص:۲۵۴

این سؤال آخر همان است که همراه خود، این پرسش ها را ردیف می کند: پیامبر آخرین و اهل بیت(ع) ایشان، چه کردند؟ و هدف آنان از کارهایی که انجام دادند چه بود؟

در اینجا سخنرانان، آنچه را مردم با اهل بیت(ع) و اهل بیت(ع) در برخورد با مردم انجام دادند، مطرح می کنند و بحث به سوی هدف اهل بیت و تلاش ایشان برای دست یابی به این هدف سوق داده می شود. آخرین نقطه پس از شناختِ اهل بیت(ع) و شناخت هدف و تلاش های ایشان برای آن هدف، عزاداری است.

امام حسین(ع) کیست؟ هدف ایشان چه بود؟ برای دست یابی به آن چگونه رفتار نمود و مردم چه کردند؟ عزاداری برای سیّدالشّهداء پاسخ این سؤالات است.

دوم: چرایی عزاداری.

چرا عزاداری؟ و آیا الزامی برای برگزاری چنین مراسمی وجود دارد یا نه؟ آیا زمان در الزام برگزاری مراسم عزاداری دخالت دارد یا نه؟ و آیا منتهایی برای این زمان وجود دارد؟ در این باره مطالب قابل عنوان شدن، بسیارند که به برخی از آن ها اشاره می شود:

الف) این کار عمل پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) بوده است.

مسلمانان معتقدند که برای شناخت احکام، قرآن و سنّت پیامبر(۱) (ص) معیار است و سنّت پیامبر اکرم(ص) در تمام ابعاد برای آنان الگو و راهگشاست. یکی از این ابعاد، عزاداری است. در نتیجه باید دید آیا پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) مجلس عزاداری برپا نموده اند، یا از برگزاری چنین مجالسی جلوگیری کرده اند.

۱- گفتار، کردار و مواردی که مورد تأیید حضرت قرار گرفته است.

ص:۲۵۵

برخورد پیامبر(ص) و ائمّه(ع) با برگزاری چنین مراسمی نه تنها حکایت از مشروعیّت برپایی مراسم عزاداری دارد، بلکه بر مستحب بودن و برتری آن دلالت می کند. در دوران حیات پیامبر(ص) در این دنیا، حوادثی رخ نمود که موجب ناراحتی حضرت شد و نیز پیامبر(ص) در مواردی برای پیشامدهای تلخی که از رخداد آن در آینده آگاهی داشتند، ابراز تألّم نموده اند. برای مرگ افرادی گریسته اند و سفارش به برگزاری مجالس عزا کرده اند.

گریه پیامبر(ص) در فوت فرزندشان ابراهیم

در صحیح بخاری در این باره آمده است: «فجعلت عینا رسول الله(ص) تذرفان فقال له عبد الرحمن بن عوف: و أنت یا رسول الله؟ فقال: یا ابن عوف! إنها رحمه ثم أتبعها بأخری. فقال(ص): إنَّ الْعَیْنَ تَدْمَعُ وَ الْقَلْبَ یَحْزَنُ وَ لا نَقُولُ إلا ما یَرْضی رَبُّنا وَ إنّا بِفِراقِکَ یاإبْراهِیمُ لَمَحْزُونونَ چشمان رسول خدا از اشک لبریز شد. عبدالرحمن بن عوف به ایشان گفت: شما هم گریه می کنید؟ فرمود: این گریه، رحمت است. و همچنان که گریه می کرد فرمود: اشک چشم جاری می شود و قلب محزون می شود ولی چیزی نمی گوییم مگر آنچه را که خداوند را راضی کند، (و خطاب به فرزندش ابراهیم فرمود:) ما در فراق تو ای ابراهیم محزون هستیم».(۱)

گریه پیامبر(ص) بر سر مزار مادر مکرّمه خودشان

همچنین در رابطه با گریه پیامبر(ص) بر سر مزار مادشان، چنین آورده است:

۱- صحیح البخاری:۲/۸۵، صحیح إبن حبان:۷/۱۶۲، مسند أبی یعلی:۶/۴۲، مسند احمد: ۳/۱۹۴، سنن أبی داود:۲/۶۴، المستدرک حاکم:۴/۴۰ و بسیاری دیگر از کتاب هایی که نزد مخالفین معتبر است.

ص:۲۵۶

عن أبی هریره قال: زار النبی(ص) قبر أمه فبکی و أبکی من حوله پیامبر قبر مادرش (آمنه بنت وهب) را زیارت فرمود، سپس گریه کرد و همراهانش را نیز گریاند.(۱) این مطلب در معتبرترین کتاب ها نزد مخالفین نقل شده است.

گریه پیامبر(ص) در سوگ حمزه(ع) و تأیید عزاداری زنان برای ایشان

یکی از شهدای بزرگ جنگ احد، حمزه عموی پیامبر(ص)، سردار رشید، شجاع و جان بر کف اسلام بود که پشتوانه نیرومندی برای اسلام به شمار می رفت.

قال: و انصرف رسول الله(ص) إلی المدینه حین دفن القتلی، فمرّ بدور بنی الأشهل و بنی ظفر، فسمع بکاء النّوائح علی قتلاهنّ فترقرقت عینا رسول الله(ص) و بکی ثم قال: لَكِنَّ حَمْزَةَ لا بَوَاكِيَ لَهُ الْيَوْم. فلمّا سمعها سعد بن معاذ و أسید بن حضیر قالوا: لا تبکین امرأه حمیمها حتی تأتی فاطمه فتسعدها. فلمّا سمع رسول الله(ص) الواعیه علی حمزه و هو عند فاطمه علی باب المسجد قال: إرْجِعْنَ رَحِمَكُنَّ اللَّهُ فَقَدْ آسَيْتُنَّ بِأَنْفُسِكُن هنگامی که کشته ها دفن شدند، پیامبر خدا(ص) به مدینه بازگشتند، از کنار خانه های بنی اشهل و بنی ظفر گذشتند، صدای گریه و زاری زنان را که بر شهدای خود می گریستند، شنیدند. چشمان مبارک پیامبر خدا(ص) در این هنگام پر از اشک شد و فرمودند: ولی عمویم حمزه گریه کننده ندارد. سعد بن معاذ و اسید بن حضیر (چون این سخن از آن جناب شنیدند) گفتند: هیچ زنی ابتدا بر کشته های خود گریه نکند، مگر اینکه قبلاً در منزل

۱- صحیح مسلم:۳/۶۵، صحیح إبن حبان:۷/۴۴۰، السنن نسّائی:۱/۶۵۴، السّنن الکبری، بیهقی:۴/۷۰، السّنن إبن ماجه:۱/۵۰۱ (۱۵۷۲)، المستدرک حاکم:۱/۳۷۵، مسند احمد: ۲/۴۴۱.

ص:۲۵۷

فاطمه(س) حاضـر شود و در مصـیبت حمزه ایشان را یاری کند. هنگامی که پیامبرخدا(ص) فریاد شـیون زنان را برای حمزه شنیدند، در حالی که نزد حضـرت فاطمه(س) در کنار درب مسـجد حضور داشـتند، فرمودنـد: بازگردیـد، خداوند شـما را رحمت کند، زیرا هرآینه همراهی نمودید.(۱)

عزاداری حضرت برای شهادت جعفر بن ابی طالب(ع) و امر نمودن حضرت زهرا(س) به انجام این کار:

جعفر بن ابی طالب در جنگ موته به شـهادت رسـید. ایشان دومین فرد منصوب شده از جانب پیامبر(ص) برای برافراشتن پرچم سپاه اسلام در این جنگ بود.

پیش از آنکه خبر شـهادت شهیدان در این جنگ برسد، پیامبر به منبر رفتند و از نام حضرت جعفر بن ابی طالب(ع) به عنوان یکی از شهیـدان این نبرد، یاد نمودند، سـپس از منبر پایین آمده و به خانه ی جعفر بن ابی طالب(ع) رفتند. فرزند او عبدالله را فراخواندند. او را در دامـان خویش نشانـده و روی سـر او دست می کشـیدند. مادر این فرزنـد، اسـماء بنت عمیس که از زن های باایمان و فـداکار صدر اسـلام است به پیامبر عرضه می دارد: ای پیامبرخدا! شما آن چنان روی سر این کودک دست می کشید که گویا او یتیم است. پیامبر، در حالی که دو چشم مبارک ایشان اشک می ریخت، فرمودند: قَدِ اسْتُشْـهِدَ جَعْفَرٌ فِی هَذَا الْیَوْمِ وَ دَمَعَتْ عَیْنَا رَسُولِ اللَّهِ(ص) وَ قَالَ قُطِعَتْ یَدَاهُ قَبْلَ أَنْ یُسْتَشْهَدَ وَ قَدْ أَبْدَلَهُ اللَّهُ مِنْ یَدَیْهِ

۱- إعلام الوری:۱/۱۸۳ از المغازی واقدی:۱/۲۹۲، بحارالأنوار:۲۰/۹۸ ضمن حدیث۲۸. و از کتب مخالفین: سـیره ابن هشام:۳/۱۰۴-۱۰۵، تاریخ الطّبری:۲/۵۳۲- ۵۳۳، الکامل، ابن اثیر:۲/۱۶۳ و فیها بنی دینار بدل بنی النجار.

ص:۲۵۸

جَنَاحَيْنِ مِنْ زُمُرُّدٍ أَخْضَرَ فَهُوَ الْآنَ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّهِ مَعَ الْمَلَائِكَهِ كَيْفَ يَشَاءُ همانا جعفر امروز به شهادت رسید و نیز فرمودند: پیش از آنکه شهید شود، دو دست او قطع شد و خداوند به جای دو دست ایشان، دو بال از زمرّد سبز به او داده است که او اکنون به وسیله ی آن دو بال همراه با فرشتگان در بهشت هر طور که بخواهد پرواز می کند.(۱)

قَالَ الصَّادِقُ(ع): إِنَّ النَّبِيَّ(ص) حِينَ جَاءَتْهُ وَفَاهُ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ(ع) وَ زَيْدِ بْنِ حَارِثَهَ كَانَ إِذَا دَخَلَ بَيْتَهُ كَثُرَ بُكَاؤُهُ عَلَيْهِمَا جِدّاً وَ يَقُولُ كَانَا يُحَدِّثَانِي وَ يُؤْنِسَانِي فَذَهَبَا جَمِيعاً امام صادق(ع) فرمودند: همانا آن هنگام که خبر وفات جعفر بن ابی طالب(ع) و زید بن حارثه برای پیامبر(ص) آمد، چون وارد منزل خویش می شدند، گریه ایشان برای جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه شدید می شد و می فرمودند: با من سخن می گفتند و مؤانست می نمودند، سپس هر دوی آنان از نزد من رفتند.(۲)

قَالَ الصَّادِقُ(ع) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) لِفَاطِمَهَ: اذْهَبِي فَابْكِي عَلَى ابْنِ عَمِّكِ... حضرت صادق(ع) فرمود: پیامبر(ص) به حضرت فاطمه(س) فرمودند: به منزل جعفر برو و بر پسرعمویت گریه کن... .(۳)

۱- از کتاب های شیعیان: الخرائج والجرائح:۱/۱۶۶ و بحارالأنوار:۲۱/۵۳ ح۳، شجره طوبی: ۲/۲۹۹.

۲- من لایحضره الفقیه:۱/۱۷۷ ح۵۲۷ وسائل الشیعه:۳/۲۸۰ ب۸۷ ح۳۶۵۴، بحارالأنوار: ۲۱/۵۵ ب۲۴ ح۸.

۳- إعلام الوری:۱۰۴، بحارالأنوار:۲۱/۵۷ ح۹. ماجرای گریه کردن پیامبر(ص) بر جناب جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه، در صحیح البخاری:۴/۱۸۴ به این لفظ آمده است: «إنّ النّبی(ص) نعی جعفراً و زیداً قبل أن یجئ خبرهم و عیناه تذرفان پیش از رسیدن خبر شهادت جعفر طیار و زید، پیامبر(ص) از شهادت آنها خبر داد و از دو چشم مبارکش اشک جاری بود».

ص:۲۵۹

عزاداری اهل بیت اطهار و پیامبران الهی(ع) برای سیّدالشّهداء امام حسین(ع)

در این گذر موارد بسیار زیادی وجود دارد که عنوان برخی از آن ها بیان می شود:

هیچ پیامبری نیامد مگر اینکه به زیارت کربلا آمد و گفت: «فِیکَ یُدْفَنُ الْقَمَرُ الزّاهِرُ»، روضه خوانی حضرت جبرئیل(ع) برای حضرت آدم و حضرت نوح، جریان حضرت زکریّا در تفسیر کهیعص، امر نمودن پیامبر به برپایی عزاداری برای امام حسین(ع) برای زنده نگه داشتن یاد و خاطره ی آن حضرت، گریستن پیامبر اکرم(ص) و ائمّه ی معصومین(ع) برای امام حسین(ع) که از جمله آن گریستن امیرالمؤمنین(ع) در گذر از کربلا در سفر صفّین بود که حضرت از هوش رفتند، سفارش خود حضرت سیّدالشّهداء(ع): «شِیعَتِی مَا إنْ شَرِبْتُمْ رَیَّ عَذْبٍ فَاذْکُرُونِی* أوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِیبٍ أوْ شَهِیدٍ فَانْدُبُونِی»(۱) ، جریان مردی عرب که در حضور امام هفتم موسی بن جعفر(ع) چنین خواند: «عَجِبْتُ لِمَصْقُولٍ عَلَاکَ فِرِنْدُه،...»(۲) ، جریان دعبل و خواندن اشعار در مصیبت ائمّه ی اطهار و گریستن امام رضا(ع)، و... .

۱- المصباح، شیخ کفعمی ۷۴۱:، مستدرک الوسائل:۲۶/۱۷ ب ۲۲ ح ۲۰۶۴۷- ۱.

۲- مناقب آل أبی طالب:۴/۳۱۹، بحارالأنوار:۴۸/۱۰۸ ب۵ ضمن حدیث۹، مستدرک الوسائل: ۱۰/۳۸۷ ب۸۳ ح۱۲۲۳۷- ۳.

ص:۲۶۰

برای نمونه برخی از این موارد به تفصیل یاد می شود:

لَمّا أَخْبَرَ النَّبِیُّ(ص) ابْنَتَهُ فاطِمَهَ بِقَتْلِ وَلَدِها الْحُسَیْنِ وَ ما یَجْرِی عَلَیْهِ مِنَ الْمِحَنِ بَکَتْ فاطِمَهُ بُکاءً شَدِیداً وَ قالَتْ: یا أَبَهْ! مَتی یَکُونُ ذلِکَ؟ قالَ: «فِی زَمانٍ خالٍ مِنِّی وَ مِنْکِ وَ مِنْ عَلِیٍّ». فَاشْتَدَّ بُکاؤُها وَ قالَتْ: یا أَبَهْ! فَمَنْ یَبْکِی عَلَیْهِ وَ مَنْ یَلْتَزِمُ بِإِقامَهِ الْعَزاءِ لَهُ؟ فَقالَ النَّبِیُّ: «یا فاطِمَهُ إِنَّ نِساءَ أُمَّتِی یَبْکُونَ عَلَی نِساءِ أَهْلِ بَیْتِی وَ رِجالَهُمْ یَبْکُونَ عَلَی رِجالِ أَهْلِ بَیْتِی وَ یُجَدِّدُونَ الْعَزاءَ جِیلًا بَعْدَ جِیلٍ فِی کُلِّ سَنَهٍ فَإِذا کانَ الْقِیامَهُ تَشْفَعِینَ أَنْتِ لِلنِّساءِ وَ أَنَا أَشْفَعُ لِلرِّجالِ وَ کُلُّ مَنْ بَکَی مِنْهُمْ عَلَی مُصابِ الْحُسَیْنِ أَخَذْنا بِیَدِهِ وَ أَدْخَلْناهُ الْجَنَّهَ. یا فاطِمَهُ! کُلُّ عَیْنٍ باکِیَهٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ إِلّا عَیْنٌ بَکَتْ عَلَی مُصابِ الْحُسَیْنِ فَإِنَّها ضاحِکَهٌ مُسْتَبْشِرَهٌ بِنَعِیمِ الْجَنَّهِ چون پیامبر(ص) حضرت فاطمه(س) را از شهادت فرزندش امام حسین(ع) و مصیبت هایی که حضرت دچار آن خواهند شد، آگاه نمود، حضرت فاطمه(س) سخت گریستند و عرضه داشتند: پدرجان! زمان آن، چه موقع خواهد بود؟ فرمود: «هنگامی که من، تو و علی در دنیا نباشیم». گریه حضرت زهرا(س) شدیدتر شد و گفت: پدرجان! پس چه کسی برای حسینم گریه خواهد کرد و چه کسی ملتزم به عزاداری برای ایشان خواهد شد!؟ پیامبر(ص) فرمود: «ای فاطمه! زنان امّت من بر زنان اهل بیتم و مردان ایشان بر مردان اهل بیت من گریه خواهند کرد، همه ساله هر گروه پس از دیگری عزاداری را تجدید می نمایند. چون روز قیامت فرا رسد، تو زنان امّت من و من مردان آنان را شفاعت خواهیم کرد. و هر کسی از ایشان را که در مصیبت امام حسین گریه کرده باشد، دست او را می گیریم و داخل بهشت می کنیم. ای فاطمه! روز قیامت تمامی چشم ها گریان هستند جز چشمی که برای مصیبت های حسین گریه کند، پس به درستی که صاحب آن چشم خندان است و

ص:۲۶۱

مژده نعمت های بهشت به وی داده می شود».(۱)

لَمّا اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللهِ(ص) مَرَضُهُ الَّذِی مٰاتَ فِیهِ ضَمَّ الْحُسَیْنَ(ع) إِلیٰ صَدْرِهِ یَسیلُ مِنْ عَرَقِهِ عَلَیْهِ وَ هُوَ یَجُودُ بِنَفْسِهِ وَ یَقُولُ: «مٰا لِی وَ لِیَزِیدَ لٰا بٰارَکَ اللَّهُ فِیهِ اللَّهُمَّ الْعَنْ یَزِیدَ». ثُمَّ غُشِیَ عَلَیْهِ طَوِیلًا وَ أَفٰاقَ وَ جَعَلَ یُقَبِّلُ الْحُسَیْنَ وَ عَیْنٰاهُ تَذْرِفٰانِ وَ یَقُولُ: «أَمٰا إِنَّ لِی وَ لِقٰاتِلِکَ مُقٰاماً بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ چون بیماری پیامبر(ص) که بر اثر آن از دنیا رفتند شدّت گرفت، امام حسین(ع) را به سینه چسبانده بودند به حالتی که حضرت جان می دادند و عرق ایشان بر امام حسین جاری بود و می فرمودند: «مرا با یزید چه کار؟ خداوند در وجود او هیچ برکتی قرار ندهد خداوندا! یزید را لعنت کن». سپس حضرت مدّت بسیار زیادی غش کردند و چون به هوش آمدند، امام حسین را در حالی پیاپی می بوسیدند که چشمان ایشان پر از اشک بود و می فرمودند: «امّا نزد خداوند عزّوجل بین من و قاتل تو محاکمه ای خواهد بود».(۲)

پس می بینیم که خاتم الأنبیاء(ص) و اهل بیت(ع) این عمل را انجام داده اند، به این کار امر نموده و چنین کاری را مورد تأیید و رضایت خویش اعلام فرموده اند. برگزاری این مراسم سیره ی پیامبر(ص) و حضرات معصومین(ع)، خواصّ اصحاب و عموم شیعیان بوده است و اقامه ی مراسم عزاداری از جانب ایشان موجب می شود که ما نیز به رسم پیروی از آن حضرات، به برگزاری چنین

۱- بحارالأنوار:۴۴/۲۹۲ ب۳۴ ح۳۷، العوالم، الإمام الحسین:۵۳۴،

۲- مثیر الأحزان:۲۲ مولد الحسین، بحار الأنوار:۴۴/۲۶۶ ب۳۱ ح۲۴، العوالم الامام الحسین(ع): ۱۳۷.

ص:۲۶۲

مراسمی مبادرت ورزیم.

ب) رضای خداوند در این است.

خداوند نمی خواهد نوع نماز ترک شود. اگر نمازگزار از ایستادن عاجز شود، باید نشسته نماز بخواند و اگر از آن نیز عاجز شد، بر پهلو خوابیده و نماز را بخواند و چنانچه از آن نیز عاجز شود، باید بر پشت بخوابد و بخواند. چنانچه از خواندن عاجز شود باید با ایماء و اشاره و باز و بسته نمودن چشم ها نماز را بخواند و چنانچه نتواند خود را از نجاست نگه دارد و با طهارت نماز بخواند، با همان حالت باید نماز را بخواند.

اگر حفظ نوع نشود، حفظ صنف نمی شود و اگر حفظ صنف نشود، حفظ شخص هم نمی شود. حفظ نوع نماز بر مکلّفین واجب و مطلوب خداوند است و خداوند بر ترک نوع نماز راضی نیست. در مورد عزاداری نیز به همین ترتیب است و به همین دلیل است که هم گریه کردن و هم خود را به حالت گریه کنندگان درآوردن، هر دو اجر دارد و مورد رضایت خداوند است، این در حالی است که حالت دوم از اصل گریه خارج است.

قرآن کریم در خلال بیان ماجرای زندگی حضرت یوسف آورده است که حضرت یعقوب در فراق فرزندش به اندازه ای گریست که چشم هایش نابینا شد: «وَ قالَ یا اَسَفی عَلَی یُوسُفَ وَ ابیَضَّت عَیْناهُ مِنَ الحُزنِ فَهُوَ کَظیمٍ ای دریغ بر یوسف! و در حالی که اندوه خود را فرومی خورد، چشم هایش از اندوه سفید

ص:۲۶۳

شد».(۱) در تفسیر ابن کثیر ذیل آیه «اذْهَبُوا بِقَمیصی هذا»(۲) آمده است: «و کان قد عمی من کثره البکاء حضرت یعقوب (ع) از کثرت گریه نابینا شد». این در حالی است که حضرت یعقوب می دانست حضرت یوسف زنده است و فاصله ی زیادی با او ندارد، امّا امام حسین(ع) همراه با هفده تن از بنی هاشم که روی زمین مثل و مانندی نداشتند، در کمتر از یک روز به فجیع ترین شکل ممکن به دست پست ترین افراد که اربابان همین شبهه افکن ها هستند، به شهادت رسیدند.

ج) به مقتضای اینکه ایمان جز دوست داشتن و دشمن داشتن چیز دیگری نیست، مؤمن برای دوست داشتنی ها بذل کرده و از دشمن ها بیزاری می جوید و از مصادیق دوست داشتن، زنده نگه داشتن یاد و راه و هدف محبوب است و این تلاش، بر او واجب و سستی در انجام آن، ناروا و گناه خواهد بود.

د) نتایجی که برگزاری مراسم عزاداری، در بر داشته و دارد.

بقای دین: برگزاری مراسم عزاداری و یادآوری مصیبت هایی که بر اهل بیت(ع) وارد گشت، موجب بقای دین اسلام و زنده نگه داشته شدن یاد، راه و هدف اهل بیت(ع) است. به همین جهت است که خود ائمّه نیز این مجالس را برپا می کردند. حقیقت اسلام و هدف پیشوایان معصوم در خلال برگزاری این مراسم، بیان شده و زنده می گردد.

نشر معارف الهی و احکام شرعی

بیان واقعیّت های تاریخ و دعوت به سوی راستی ها

۱- (۱۲) سوره یوسف: آیه۸۵.

۲- (۱۲) سوره یوسف: آیه۹۴.

ص:۲۶۴

تشویق مردم برای زنـده نگه داشـتن یـاد اهل بیت(ع) و بیان فضـیلت های ایشان: در خلال مراسم عزاداری مردم با اهل بیت و برتری های آنان آشـنا می شونـد و برگزاری هرچه باشـکوه تر این مراسم، مردم را به یاد کردن از اهل بیت(ع) تشویق و با مبانی و اهـداف اهل بیت(ع) آشنا می کند.

ایجاد وحدت در میان صـفوف پراکنده: اقامه ی مراسم عزاداری سبب جمع شدن افراد و به هم پیوستن گروه ها می شود و به خوبی آشـکار است که در بین شـیعه هیچ اجتماعی از نظر آسانی کار و گسترش منطق و شدّت هماهنگی مانند مجالس عزاداری اهل بیت بالأخص برای سیّدالشّهداء(ع) نیست.

یاد کردن از خوبی ها و نمایاندن پستی چهره ی بدی ها: در مراسم عزاداری از مناعت، شـجاعت، صبر و سـخاوت و پوییدن راه حق و تلاـش برای هـدف الهی، تجلیـل می شود و روحیه ی ظلم ستیزی و ابراز انزجـار و نفرت نسـبت به ظلم تقویت می شود. نقـاب ها کنار رفته و چهره ی منفور ظلم برملا می شود و چهره واقعی فسادگران افشاء می شود.

تبلیغ دین اسـلام و باز شـدن در رحمت خداونـد بر روی تمام انسان ها: به همین دلیل است که ما مأمور نیستیم کافران را از شـرکت در این مجالس و یا از برگزاری چنین محافلی منع کنیم. بسـیاری از همین کافران در مراسم عزاداری گروه گروه مسـلمان شده اند و برگزاری مراسم عزاداری، موجب بلنـد شـدن نـدای قیـام اهـل بیت(ع) برای اجرای احکـام دین شـده و این نـدا را به گوش همه می رسانـد. دشـمنان اسـلام متوجّه شـده انـد که برپـایی مراسم سوگواری برای ائمّه ی اطهـار موجب گرویـدن گروه گروه مردم به دین اسلام می شود و به همین جهت است که

ص:۲۶۵

از برافراشته شدن پرچم اسلام و اعتلای نام اهل بیت(ع) بیم ناک هستند.

از سوی دیگر عزداری کردن نشانه ی عطوفت، مهربانی و رقّت قلب است. روایات در مدح گریه و مذمّت خشکی چشم بسیار است و در همین راستا است که فرموده اند خشک بودن چشم و گریه نکردن علامت شقاوت و سخت دلی است:

پیامبر(ص) فرمودند: «مِنْ عَلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فِی طَلَبِ الدُّنْيَا وَ الْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ از جمله نشانه های شقاوت: خشکی چشم، سختی دل، حرص بر دنیا و اصرار بر گناه است».(۱)

همچنین به ابوذر فرمودند: «يَا أَبَا ذَرٍّ! مَنِ اسْتَطَاعَ أَنْ يَبْكِیَ فَلْيَبْكِ وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَلْيُشْعِرْ قَلْبَهُ الْحُزْنَ وَ لْيَتَبَاكَ. إِنَّ الْقَلْبَ الْقَاسِیَ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ ای ابوذر، کسی که توان گریه دارد، باید بگرید و کسی که توان گریه ندارد، باید قلبش را محزون دارد و خود را به حالت گریه کننده ها در آورد. همانا دل سخت، از خدا دور است ولی متوجّه نیستند».(۲)

آیا زمان در برگزار کردن مراسم عزاداری برای اهل بیت(ع) اهمیّت دارد یا خیر؟ و آیا برای این زمان منتهایی وجود دارد یا خیر؟

در خلال احادیثی که بیان شد و خیل احادیثی که مجال برای ذکر آن ها کافی نیست، مواردی به چشم می خورد که ائمّه ی اطهار(ع) پیش از رخداد یک

۱- الکافی:۲۱/۲۹۰ ح۶، الخصال:۷۴۲ ح۹۶، روضه الواعظین:۴۱۴، و از کتب مخالفین: شرح نهج البلاغه إبن أبی الحدید:۱۱/۲۱۵.

۲- الأمالی، شیخ طوسی۵۲۹:، مکارم الأخلاق:۴۶۲، بحارالأنوار:۷۴/۷۹ ح۳، مستدرک الوسائل:۱۲/۹۵ ح[۱۳۶۱۷] ۱۰.

ص:۲۶۶

مصیبت، از وقوع آن خبر می دهند و به خاطر آن رنج ها و ناراحتی هایی که حتّی هنوز رخ نداده است، عزاداری می کنند.

در این عمل اهل بیت(ع) نکات بسیاری نهفته است، از جمله اینکه می خواهند پیروان خویش را از اینکه به حوادث آینده آگاه هستند، مطّلع سازند. به آنان بفهمانند که حق در کدام سو خواهد بود تا آنها نیز خود را برای رویارویی با جبهه ی باطل آماده سازند. همچنین می خواهند این عزاداری و اظهار حزن به صورت یک سنّت درآید تا به رسم همراهی با اهل بیت(ع)، شیعیان نیز این گونه مجالس عزاداری را برپا دارند و از این طریق از آن رخ داد یاد کرده و دیگران را به این کار تشویق و ترغیب نمایند.

حتّی گاهی می بینیم پیامبر اکرم(ص)، انجمن های سرور و شادی را تبدیل به محفل عزا می کردند. و جای بسی تأمل دارد که مصیبت های وارده بر اهل بیت(ع) قبل از وقوع، این چنین بر قلب مبارک پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) تأثیر گزارده است. حال آنان در هنگام رخداد آن مصیبت و پس از آن چگونه خواهد بود؟

بنابراین در اقامه ی مراسم عزا برای اهل بیت(ع)، زمان رخداد یک مصیبت مطرح نیست که گفته شود هنوز این مصیبت بر اهل بیت(ع) وارد نشده و یا از وقوع این حادثه ی غم انگیز درباره ی اهل بیت(ع)، زمان زیادی گذشته است.

خدا این گونه راضی است که پیروان اهل بیت(ع) را پیش از وارد آمدن مصیبت ها و پس از آن، در یاد اهل بیت(ع) ببینند. و از سوی دیگر این برای برهه ی خاصّی از زمان نیست و تا قیام قیامت ادامه خواهد داشت هم چنان که

ص:۲۶۷

می دانیم حتّی روز قیامت نیز اقامه ی مجلس عزاداری برای اهل بیت(ع) صورت می گیرد.

جایی که حضرت یعقوب(ع) در فراق حضرت یوسف سالیان دراز می گرید، قرآن عمل او را به عنوان یک عمل انسانی و عاطفی می ستاید، پس حال شیعیان باید چگونه باشد حال آنکه اهل بیت(ع) چنان برای برپایی دین جان فشانی نمودند که جان خویش، فرزندان، برادران، برادر زادگان، اقوام و یاران بافضیلت خود را در سخت ترین شرایط در راه خدا فدا کردند. شیعیان باید چه کنند تا حقّ مطلب ادا شود؟ در مقابل مصیبت های بی مثیل اهل بیت(ع) و به خصوص فاجعه ی روز عاشورا که در بیان اهل بیت روزی مانند آن نیست و فرموده اند: روز شهادت امام حسین(ع) پلک های چشمان ما را زخمی کرد و و اشک های ما را جاری ساخت و... .

وظیفه ی شیعه در قبال این مصیبت ها چیست؟ چگونه حقّ این عزیزان را باید ادا کنیم حال آنکه به ما فرموده اند چنین عرضه بداریم: بِأَبِی أَنْتُمْ وَ أُمِّی وَ نَفْسِی وَ أَهْلِی وَ مَالِی وَ أُسْرَتِی، و اگر جان خود و پدر و مادر و تمام عزیزان خود را نیز در راه رسیدن به لبخند رضایت آنان، فدا کنیم، باز هم کاری نکرده ایم که آنان علّت خلق ما سوی الله و پایداری آنان هستند و آنان هستند واسطه تمام الطاف الهی مانند هدایت و روزی و...، که حقّ آنان هرگز ادا نشود.

سوّم: تاریخچه عزاداری

پیامبران الهی، از آدم نبی تا خاتم الأنبیاء علی نبیّنا و آله و علیهم السّلام، همگی برای مصیبت های سیّدالشّهداء امام حسین(ع) عزاداری کرده اند. خلاصه

ص:۲۶۸

آنچه بیـان شـد اینکه گریه به صورت مطلق برای اموری که گریه کردن برای آن از نظر شـرع جایز است ماننـد گریه از خوف خـدا ستوده است و دلیلی وجود نـدارد که به خـاطر چنـد روایت مبنی بر نهی عمر در مورد گریه بر اموات، از اطلاـق آن روایـات دسـت کشیده و از گریه بر اموات خودداری یا جلوگیری کنیم و بگوییم گریه تنها از ترس خدا پسندیده است.

در پایان این بحث نکته ای را خاطرنشان می سازم: وهابی ها، جز اینکه اصل مسأله عزاداری را زیر سؤال برده اند، سـخن دیگری نیز گفته اند و آن اینکه چرا برای کسانی که اکنون در بهشت هستند گریه می کنید؟ در پاسخ می گوییم: بدیهی است که گریه شیعیان بر امام حسین و سایر ائمّه ی هدی(ع)، نه به خاطر این است که اکنون در بهشت به سر می برند، مسلّماً از این جهت باید خوشحال و شادمان باشـیم، گریه ما به خاطر آن ظلم ها و سـتم هایی است که بر ایشان روا داشـته شد و مخصوصاً در مورد حضرت سیّدالشّهداء که دردانه پیـامبر(ص) و زینت دوش ایشـان هسـتند که بـا لب تشـنه همراه با هفتاد و دو تن از یاران و خانـدان خود کنار نهر آب به فجیع ترین شکل، به شهادت رسیدند.

گریه پیامبر بر عموی خویش حمزه، نه به خاطر این بود که او با فرشـتگان همنشـین است، بلکه به خاطر سـتم ددمنشانه ای بود که بر او روا داشتند و همین طور است درباره ی سایر ائمّه ی معصومین صلوات الله علیهم اجمعین.

برادر و خواهر دینی ام! خوب به خـاطر داشـته بـاش! امروز درست است که دیگر از یزیـد و ابن زیاد و عمر سـعد و شـمر و خولی و سنان و حرمله خبری نیست امّا حق این است که در گوشه و کنار جهان، هستند کسانی که یاد کردن ظلم های

ص:۲۶۹

آنـان را خوش ندارنـد. وهـابی هـا معتقدنـد که نبایـد یزیـد را لعنت کرد چون او برای کشـتن امام حسـین(ع) و اصـحاب ایشان و به اسـارت بردن اهل بیت ایشان و آن همه آزار و اذیّت آل الله، تنها اجتهاد کرده است و اگر در اجتهاد خود درست عمل کرده باشـد، نزد خدا دو اجر دارد و اگر به خطا رفته باشد یک اجر دارد.

به خاطر داشته باش که امام رضا(ع) به خاطر نسبت بی عفّتی که همین پیشوایان آنان به حضرت داوود نبی(ع) داده بودند، محکم بر جبهه ی نورانی خویش کوبیدند و ندا به انّا لله و انّا الیه راجعون بلند کردند.(۱)

آیـا سـتمی که بر اهـل بیت روا داشـته شـد، از یـاد بـبریم؟ و فراموش کنیم چه کسـانی و چگونه بـا عترت غریب پیـامبر(ص) معـامله کردند؟ از یاد ببریم محسن و مادر مظلومه و پدر غریبش را؟

آری مـا مراسم عزاداری برپـا می کنیم تـا نـام اهـل بیت(ع) را زنـده نگه داریم، تا اهـداف آنان را از یاد نبریم و تا تفاوت آنان را با تاریکی جهل جاهلان ببینیم. آنان که نور محض هسـتند عترت غریب رسول خداینـد نه آن کسانی که... . تا راه آنان راه ما، هـدف آنان هدف ما و دشمن آنان دشمن ما باشد و تا جان ما برای ایشان و در راه دفاع از ایشان فدا شود، باشد تا بپذیرند.

۲۲-درباره ی سجده بر تربت پاک سیدالشهدا

۱- عیون أخبارالرضا(ع):۱/۱۹۴ب۱۴ح۱-...حدثنا أبو الصـلت الهروی قال لما جمع المأمون لعلی بن موسـی الرضا(ع) أهل المقالات من أهل الإسلام و الدیانات من الیهود و النصاری و المجوس و الصابئین و سائر أهل المقالات فلم یقم أحد إلا و قد ألزمه حجته کأنه ألقم حجرا قـام إلیه علی بن محمـد بن الجهم فقـال له یـا ابن رسول الله أ تقول بعصـمه الأنبیـاء قال نعم...فضـرب الرضا(ع) بیـده علی جبهتـه و قـال: إِنّا لِلَّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ لَقَـدْ نَسَـبْتُمْ نَبِیّاً مِنْ أَنْبِیَاءِ اللَّهِ إِلَی التَّهَاوُنِ بِصَلَاتِهِ حَتَّی خَرَجَ فِی أَثَرِ الطَّیْرِ ثُمَّ بِالْفَاحِشَهِ ثُمَّ بِالْقَتْلِ؟!!!...، بحارالأنوار:۱۴/۲۳ب۲ح۱.

ص:۲۷۰

پرسش بیست و دوّم: آیا پیامبر بر تربت امام حسین علیه السّلام سجده کردند یا خیر؟ اگر این طور سجده نکرد پس چرا شما انجام می دهید؟

پاسخ: پیش از پاسخ به این سؤال لازم است ما نیز بپرسیم چرا مخالفین سجده کردن بر فضله سگ را جایز می دانند؟ نستجیر بالله آیا این عمل از... سرزده است؟ چه حساسیّتی وجود دارد که در این زمینه بپرسند؟ اگر کسی با خاک قبر عمر چنین کند، باز هم او را توبیخ می کنند؟

این یک موضوع کاملاً داخلی است که اگر شیعیان به منظور شناخت هدف انجام این کار از یکدیگر بپرسند، هیچ جای طعنی وجود ندارد و واضح است که ربطی به وهّابی ها ندارد. آنان بارها شنیده اند و در کتاب صحیح بخاری که آن را از قرآن محکم تر می دانند در موارد متعدّد دیده اند که سجده کردن بر هر خاکی حلال است، با این حال آیا پرسیدن چنین سؤالی آن هم به این نحو، جز دشمنی و حساسیّت در احترام به عترت رسول الله(ص) چیز دیگری می تواند باشد؟

امّا پاسخی که برای شیعیان اهل بیت(ع) داریم: با توجّه به آنچه در باب عصمت اهل بیت(ع) در پاسخ به پرسش پانزدهم بیان شد، بایسته است که اهل بیت را معصوم بدانیم و گفتار و رفتار و تقریر (تأیید) ایشان برای ما ملاک و

ص:۲۷۱

حجّت باشد. با توجّه به این مقدّمه به سراغ پاسخ می رویم. برای سجود دو جنبه وجود دارد:

الف: سجده کردن برای چیزی

ب: سجده کردن بر روی چیزی

تردیدی وجود ندارد که سجده برای چیزی جز خداوند، حالتی از حالت های شرک است و شیعیان اهل بیت(ع) این کار را حرام می دانند و این مسأله ی پوشیده ای نیست.

امّا درباره مورد دوّم باید گفت سجود اساساً محقّق نمی شود مگر اینکه بر روی چیزی باشد. بنابراین مشّخص است که سجده کردن بر چیزی با سجده کردن برای چیزی کاملاً متفاوت است. امّا چرا مخصوصاً بر روی خاک سجده می کنیم؟

براساس اعتقاد شیعه که آن را از امامان پاک خود گرفته است، محلّ پیشانی در حالت سجده باید بر روی زمین و نیز چیزهایی که از زمین می رویند و خوراک یا پوشاک غالب نیستند، باشد. و مخالفین سجده کردن بر هر چیزی را جایز می دانند از جمله زمین. بنابراین درباره سجده کردن بر روی زمین یا خاک یا ریگ یا کلوخ، اختلافی نیست و مخالفین در این زمینه احادیثی نیز از پیامبرخدا(ص) نقل می کنند. به عنوان مثال:

پیامبرخدا(ص) فرمودند: «زمین برای من سجده گاه و وسیله طهارت قرار داده شده است».(۱) و نیز نقل می کنند که حضرت فرمودند: «همه زمین برای من

۱- صحیح البخاری:۱/۹۱.

ص:۲۷۲

سجده گاه قرار داده شده و خاک آن برای ما وسیله طهارت است».(۱) و از ابوسعید خدری در خبری آمده است: «و سقف مسجد از چوب شاخه های درخت خرما بود و چیزی در آسمان نمی دیدیم. پس پاره ابری آمد و باران بر ما فروریخت. در این هنگام پیامبر(ص) با ما به جماعت نماز خواند تا آنجا که من گل و آب را بر پیشانی و نوک بینی آن حضرت(ص) دیدم».(۲)

امّا چرا بر تربت حسینی سجده می کنیم؟ سجده کردن بر خاک قبر سیّدالشّهداء(ع) در واقع حالتی از حالت های سجده بر زمین است و در حلال بودن این کار هیچ اختلافی وجود ندارد و هیچ توجیهی نمی تواند این خاک بابرکت را استثناء کند. امّا چرا مشخّصاً بر تربت حضرت سیّدالشّهداء سجده می کنیم؟ به دلیل تأکید خاصّ اهل بیت(ع) بر انجام این کار.

نخستین کسی که این عمل را انجام دادند امام زین العابدین(ع) هستند و سایر امامان پس از ایشان نیز بر این تربت سجده نموده و بر مستحب بودن سجده بر این خاک پاک، تأکید فراوان داشته اند تا آنجا که امام صادق(ع) برای تذلّل نزد خدای تعالی و اظهار فروتنی به درگاه الهی بر تربت قبر سیّدالشّهداء، سجده می کردند.(۳) و در فضیلت سجده بر تربت امام غریبمان فرمودند: «سجده کردن بر

۱- تاریخ بغداد:۱۰/۱۲۱.

۲- صحیح البخاری:۱/۲۰۷.

۳- إرشادالقلوب:۱/۱۱۵ ب۳۲، وسائل الشیعه:۵/۳۶۶ ب۱۶ ح۶۸۰۹، بحارالأنوار:۸۲/۱۵۸ ب۲۸ ح۲۵.

ص:۲۷۳

تربت اباعبدالله حجاب های هفت گانه را می شکافد».(۱)

البته سجده کردن بر تربت مولایم، در دل خویش دنیایی از مفهوم دارد. عمر بن سعد لعنه الله صبح روز عاشورا با لشکر خود نماز صبح را به جماعت خواند و در ظهر همان روز، با به شهادت رساندن سیّدالشّهداء، نماز و اسلام را به قتل رساند. همچنان که در زیارت ناحیه مقدّسه، امام زمان به جدّ عزیز خویش چنین عرضه می دارند: «لَقَدْ قَتَلُوا بِقَتْلِکَ الْإِسْلامَ وَ عَطَّلُوا الصَّلاهَ وَ الصِّیامَ وَ نَقَضُوا السُّنَنَ وَ الْأَحْکامَ وَ هَدَمُوا قَواعِدَ الْإِیمانِ وَ حَرَّفُوا آیاتِ الْقُرْآنِ وَ هَمْلَجُوا فِی الْبَغْیِ وَ الْعُدْوانِ همانا که به قتل تو، اسلام را کشتند و نماز و روزه را تعطیل کردند و سنّت های پیامبر و احکام الهی را نقض کردند و پایه های ایمان را نابود ساختند و آیات قرآن را تحریف نمودند و کارهای ناپسند و دشمنی با اهل بیت را هموار ساختند (به راحتی به این کارها دست زدند) ».(۲)

با نماز خواندن بر تربت سیّدالشّهداء اعلام می داریم که ما نماز عمر بن سعد و امیر او یزید و پدرش و آن کسی را که به او منصب حکومت داد، نمی خوانیم. ما نماز حسین و پدر و جدّ او را می خوانیم. این دو چنان با یکدیگر متفاوت هستند که یکی قتل نماز و آن دیگری برپا داشتن نماز است و ما با این کار، این دو را از هم جدا می سازیم و به همین جهت است که اهل بیت(ع) فرموده اند: سجده بر تربت سیّدالشّهداء به معنای تسلیم و خضوع کامل برای خداوند همراه با عمل به

۱- مصباح المتهجّد:۷۳۴، بحارالأنوار:۸۵/۱۵۳ ح۱۴ و ج۱۰۱/۱۳۵ ح۷۴.

۲- فرازی از زیارت شریف ناحیه مقدّسه.

ص:۲۷۴

شیوه اولیای اوست.(۱)

اینکه در نماز بر تربت امام غریبم پیشانی می سایم به این معناست که هرگز در زندگی خود خاطره ظلم هایی را که به اهل بیت(ع) روا داشته شد، از یاد نمی برم از اوّلین ظلمی که به ایشان کردند تا به امروز که هنوز هم ظلم به اهل بیت ادامه دارد. فراموش نمی کنم آنچه را که بر عترت غریب پیامبرم گذشت.

و در آخر لازم است بگویم این، تنها یک مشت خاک نیست و نه آنچه من در آن می بینم را غریبه ها توان دیدن دارند. این خاک برای من یعنی شهادت طلبی و مبارزه برای برپا داشتن سنّت رسول الله(ص). این خاک برای من یعنی فدا کردن تمام آنچه در اختیار دارم برای خدا و رسول و امامم و این نه آن چیزی است که دشمنان اهل بیت در تربت سرورم بتوانند ببینند.

۲۳-از اختصاصات امام حسین

۱- بنور فاطمه اهتدیت: ۲۰۶، با نور فاطمه هدایت شدم: ۳۱۹.

ص:۲۷۵

پرسش بیست و سوّم: چرا امامان از فرزندان حضرت حسین علیه السّلام هستند مگر حضرت حسین علیه السّلام بر حضرت حسن علیه السّلام امتیاز داشت؟

پاسخ: در اینکه امام مجتبی(ع) از حضرت سیّدالشّهداء(ع) افضل بودند و بر ایشان برتری داشتند، حرفی نیست. امّا در این مورد که چرا خداوند امامان را از نسل سیّدالشّهداء قرار داده است در بیان معصوم دلیل این امر چنین آمده است:

أنَّ اللَّهَ عَوَّضَ الْحُسَیْنَ(ع) مِنْ قَتْلِهِ أرْبَعَ خِصَالٍ، جَعَلَ الشِّفَاءَ فِی تُرْبَتِهِ وَ إجَابَهَ الدُّعَاءِ تَحْتَ قُبَّتِهِ وَ الْأئِمَّهَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ وَ أنْ لَا تُعَدَّ أیَّامُ زَائِرِیهِ مِنْ أعْمَارِهِمْ در روایت آمده است: خداوند در عوض شهادت امام حسین(ع) چهار خصلت به ایشان عطا کرده است: شفا را در تربت ایشان نهاد. اجابت دعا را زیر گنبد ایشان قرار داد و اینکه ائمّه بعد از ایشان از نسل حضرت هستند و مدت زمانی را که زائرین حضرت برای زیارت می گذرانند، از عمر آنان به حساب نمی آورد.(۱)

۲۴-درباره ی بهره از امام نهان

۱- عدّه الدّاعی:۴۸، وسائل الشّیعه:۱۴/۵۳۷ ب۷۶ ح۱۹۷۷۳.

ص:۲۷۶

پرسش بیست و چهارم: شیعیان می گویند: وجوب تعیین امام از طرف خدا و رسول است و وجود او در تمام ازمنه با قاعده ی لطف اثبات می شود. سؤال: امام دوازدهم آنان غایب است از امام شدن ایشان چه لطفی به مسلمین می رسد؟

پاسخ: در این موضوع که وجود داشتن هادی از سوی پروردگار برای مردم هر زمان الزامی است تا بدان وسیله حجّت بر خلایق تمام گشته و راه حق آشکار باشد، هیچ شکّی وجود ندارد و این آیه کریمه قرآن است که این مهم را بیان می کند: «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هاد همانا تو بیم دهنده هستی و هر قومی را هدایت گری هست».(۱)

در کتاب های بصائر الدّرجات: باب أنّ الأرض لا تبقی بغیر إمام، الکافی: باب أنّ الأرض لا تخلو من حجّه، الغیبه نعمانی: باب ما روی فی أنّ الله لا یخلی أرضه بغیر حجّه، دلائل الإمامه: باب معرفه أنّ الله تعالی لا یخلّی الأرض من حجّه، علل الشّرایع، کمال الدّین: باب العلّه الّتی من أجلها یحتاج إلی الإمام که همه از معتبرترین کتاب ها نزد شیعیان هستند، ابوابی به این معنا اختصاص داده شده است که آیا می شود زمین بدون حجّت بماند و الزام حضور حجّت خدا چیست

۱- (۱۳) سوره الرعد: آیه۸.

ص:۲۷۷

و... که می توانید مراجعه نمایید و ما چند نمونه را می آوریم:

عن سلیمان بن مهران الأعمش عن الصادق جعفر بن محمد عن أبیه محمد بن علی عن أبیه علی بن الحسین(ع) قال: نَحْنُ أَئِمَّهُ الْمُسْلِمِینَ وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَی الْعَالَمِینَ وَ سَادَهُ الْمُؤْمِنِینَ وَ قَادَهُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِینَ وَ مَوَالِی الْمُؤْمِنِینَ وَ نَحْنُ أَمَانٌ لأهْلِ الْأَرْضِ کَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ نَحْنُ الَّذِینَ بِنَا یُمْسِکُ اللَّهُ السَّمَاءَ أنْ تَقَعَ عَلَی الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ بِنَا یُمْسِکُ الْأَرْضَ أنْ تَمِیدَ بِأَهْلِهَا وَ بِنَا یُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَ تُنْشَرُ الرَّحْمَهُ وَ تُخْرَجُ بَرَکَاتُ الْأَرْضِ وَ لَوْ لَا مَا فِی الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا. ثمّ قال: وَ لَمْ تَخْلُ الْأَرْضُ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حُجَّهٍ لِلَّهِ فِیهَا ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ غَائِبٍ مَسْتُورٍ وَ لَا تَخْلُو إِلَی أَنْ تَقُومَ السَّاعَهُ مِنْ حُجَّه لله فِیهَا وَ لَوْ لَا ذَلِکَ لَمْ یُعْبَدِ اللَّهُ. قال سلیمان: فقلت للصّادق(ع): فکیف ینتفع النّاس بالحجّه الغائب المستور؟ قال: کَمَا یَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إذا سَتَرَهَا السَّحَابُ سلیمان بن مهران اعمش از امام صادق جعفر بن محمّد از پدرشان محمّد بن علی از پدرشان علیّ بن الحسین(ع) نقل می کنند که (امام سجّاد) فرمود: ما امامان مسلمین و حجّت های خداوند بر دو عالم و آقای مؤمنان و رهبر پیشانی سفیدان از وضو و سرپرست مؤمنان هستیم. و همانا ما هستیم سبب امنیّت از بلاها برای اهل زمین، هم چنان که ستارگان امانی برای اهل آسمان هستند. و هرآینه ما کسانی هستیم که خداوند به سبب و وسیله ی ما آسمان را از اینکه بر زمین افتد، نگاه داشته است که این بر اساس اجازه ی اوست و به سبب و وسیله ی ماست که زمین را از اینکه به حرکت درآمده و مضطرب گردد، نگاه می دارد. و به سبب و وسیله ی ما باران را می باراند و رحمت گسترده گردد و برکت های زمین، درآید. و اگر نبود آن کسی که از ما اهل بیت در زمین است، هرآینه (زمین) اهل خود را فرو می خورد. سپس فرمود: و زمین از

ص:۲۷۸

هنگامی که خدا آدم را آفرید، هیچ گاه از حجّتی از جانب خداوند خالی نشد، آشکار و مشهور یا غایب و پوشیده. و هرگز تا آن گاه که قیامت برپا شود، از حجّت خدا که در آن باشد، خالی نخواهد شد و اگر این نبود، خداوند پرستیده نمی شد. سلیمان گوید: به امام صادق(ع) عرض کردم: چگونه مردم از حجّتی که غایب و پوشیده است، بهره برند؟ فرمود: همان گونه که از خورشید بهره می برند آن گاه که ابر آن را می پوشاند».(۱)

عن جابر بن یزید الجعفی قال: قلت لأبی جعفر محمّد بن علیّ الباقر(ع): لأیّ شیء یحتاج إلی النّبی و الإمام؟ فقال: لِبَقاءِ الْعالَم عَلی صَلاحِهِ وَ ذلِکَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ یَرْفَعُ الْعَذابَ عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ إذا کانَ فِیها نَبیٌّ أَوْ إمامٌ قالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ»(۲) وَ قالَ النَّبیُّ(ص): «النُّجُومُ أَمانٌ لِأَهْلِ السَّماءِ وَ أَهْلُ بَیْتِی أَمانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ فَإذا ذَهَبَتِ النُّجُومُ أَتی أَهْلَ السَّماءِ ما یَکْرَهُونَ وَ إذا ذَهَبَ أَهْلُ بَیْتِی أَتَی أَهْلَ الْأَرْضِ ما یَکْرَهُونَ». یَعْنِی بِأَهْلِ بَیْتِهِ الْأَئِمَّهَ الَّذِینَ قَرَنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ طاعَتَهُمْ بِطاعَتِهِ فَقالَ: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ»(۳) وَ هُمُ الْمَعْصُومُونَ الْمُطَهَّرُونَ الَّذِینَ لا یُذْنِبُونَ وَ لا یَعْصُونَ وَ هُمُ الْمُؤَیَّدُونَ الْمُوَفَّقُونَ الْمُسَدَّدُونَ. بِهِمْ یَرْزُقُ اللَّهُ عِبادَهُ وَ بِهِمْ تَعْمَرُ بِلادَهُ وَ بِهِمْ یُنْزَلُ الْقَطْرُ مِنَ السَّماءِ وَ بِهِمْ یُخْرَجُ بَرَکاتُ الْأَرْضِ وَ بِهِمْ یُمْهِلُ أَهْلَ الْمَعاصِی وَ لا یُعَجِّلُ عَلَیْهِمْ بِالْعُقُوبَهِ وَ الْعَذابِ لا یُفارِقُهُمْ رُوحُ الْقُدُسِ وَ لا یُفارِقُونَهُ وَ لا یُفارِقُونَ الْقُرْآنَ وَ لا یُفارِقُهُمْ

۱- کمال الدّین:۱/۲۰۷ ح۲۲، الأمالی، شیخ صدوق۱۸۶: المجلس۳۴ ح۱۵، بحارالأنوار: ۲۳/۵ ب۱ ح۱۰، روضهالواعظین:۱/۱۹۹ و الإحتجاج:۲/۳۱۷ و منتخب الأنوار المضیئه:۳۲ الفصل الثّالث تا این فراز: لَمْ یُعْبَدِاللّه. ما همان گونه که در کمال الدّین آمده است، آورده ایم.

۲- (۸) سوره الأنفال: آیه۳۴.

۳- (۴) سوره النساء: آیه۶۰.

ص:۲۷۹

صَلَوٰاتُ اَللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ جابر بن یزیـد جعفی گویـد: به ابی جعفر محمّد بن علیّ باقر(ع) عرض کردم: به کدامین دلیل به پیامبر و امام نیاز هست؟ فرمود: برای اینکه عالَم (جهان هستی) بر درستی اش پایـدار بماند و آن بدین جهت است که چون در زمین پیامبری یا امامی باشـد، خداونـد عزّوجل عذاب را از اهل زمین رفع کند. خداوند عزّوجل می فرماید: «و خدا آنان را عذاب نکند حال آنکه تو (ای پیـامبر) در میـان آنـان هستی». و پیامبر(ص) فرمود: «سـتارگان امانی برای اهل آسـمان هسـتند و اهل بیت من امانی برای اهل زمین هسـتند. بنابراین چون سـتارگان بروند، اهل آسـمان را آنچه ناخوش دارند رسد و چون اهل بیت من بروند، اهل زمین را آنچه ناخوش دارند، رسد». (امام باقر(ع) می فرمایند:) یعنی به سـبب و وسـیله ی اهل بیت ایشان، همان امامانی که خداوند عزّوجل پیروی آنـان را بـا اطـاعت خودش قرین ساخت. سـپس فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده ایـد! خـدا و پیامبرش و اولی الأمر از خودتان را پیروی نمایید» و همانا آنان هسـتند معصومین پاک گشـته که گناه نمی کنند و از فرمان خدا سـرپیچی نمی کنند و همانا آنان هستند که مورد تأیید و توفیق و حمایت الهی قرار گرفته اند و به سـبب و وسیله آنان خداوند بندگانش را روزی می دهد و شهرهایش آباد می شونـد و قطرات باران از آسـمان فرسـتاده می شونـد و برکت های زمین بیرون می آید و (خدا) گناه کاران را مهلت (برای توبه) می دهـد و با عقوبت و عـذاب بر آنان شـتاب نمی کنـد. روح القـدس از آنان جـدا نشود و آنان از او جدا نشوند. از قرآن جدا نمی شوند و قرآن نیز از

ص:۲۸۰

آنان جدا نمی شود، درودهای خداوند بر همه آنان باد.(۱)

قال الرضا(ع): نَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ فِی خَلقِهِ وَ خُلَفَاؤُهُ فِی عِبَادِهِ وَ أُمَنَاؤُهُ عَلَی سِرِّهِ وَ نَحْنُ کَلِمَهُ التَّقْوَی وَ الْعُرْوَهُ الْوُثْقَی وَ نَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ وَ أَعْلَامُهُ فِی بَرِیَّتِهِ بِنَا یُمْسِکُ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولا وَ بِنَا یُنْزِلُ الْغَیْثَ وَ یَنْشُرُ الرَّحْمَهَ لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ مِنَّا ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ وَ لَوْ خَلَتْ یَوْماً بِغَیْرِ حُجَّهٍ لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا کَمَا یَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ امام رضا(ع) فرمودند: ما هستیم حجّت های الهی در میان آفریدگان او و جانشینان او در میان بندگانش و امینان او بر راز او و ماییم کلمه ی تقوی و محکم ترین ریسمان و ما هستیم گواهان خداوند و پرچم ها و نشانه های او در میان بندگان نیکویش. خداوند به سبب و وسیله ی ما آسمان ها و زمین را نگاه می دارد از این که نابود شوند و به سبب و وسیله ی ما باران باریده می شود و رحمت را می گستراند. زمین هرگز از امام زنده ی ما خالی نشود که یا آشکار است و یا ترسان (در غیبت) و اگر زمین یک روز بدون حجّت رها شود، هر آینه به اهل خود مضطرب گردد چنان که دریا بر اهلش موج می زند.(۲)

عن أبی جعفر(ع) قال: لَوْ بَقِیَتِ الْأَرْضُ یَوْماً بِلَا إِمَامٍ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَ لَعَذَّبَهُمُ اللَّهُ بِأَشَدِّ عَذَابِهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی جَعَلَنَا حُجَّهً فِی أَرْضِهِ وَ أَمَاناً فِی الْأَرْضِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ لَنْ یَزَالُوا فِی أَمَانٍ مِنْ أَنْ تَسِیخَ بِهِمُ الْأَرْضُ مَا دُمْنَا بَیْنَ أَظْهُرِهِمْ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ یُهْلِکَهُمْ ثم لَا یُمْهِلَهُمْ وَ لَا یُنْظِرَهُمْ ذَهَبَ بِنَا مِنْ بَیْنِهِمْ وَ رَفَعَنَا إلیه ثُمَّ یَفْعَلُ اللَّهُ مَا شاء وَ أَحَبَّ امام باقر(ع) فرمودند: چنانچه زمین یک روز بدون امامی از ما اهل بیت، بماند، به یقین اهلش را در خود فرو برد و هرآینه خداوند

۱- علل الشّرائع:۱/۱۲۳ ب۱۰۳ ح۱، بحارالأنوار:۲۳/۱۹ ب۱ ح۱۴.

۲- کمال الدّین:۱/۲۰۲ ح۶، إرشادالقلوب:۲/۴۱۷، بحارالأنوار:۲۳/۳۵ ب۱ ح۵۹.

ص:۲۸۱

آنان را به شدیدترین عذابش، به زجر عذاب نماید. همانا خداوند تبارک و تعالی ما را حجّتی در زمینش و امانی در زمین برای اهل زمین قرار داد. پیوسته از اینکه زمین آنـان را در خود فرو برد، در امـان خواهنـد بود تـا آن گـاه که مـا در میان آنان باشیم. بنابراین هرگاه خداوند بخواهد آنان را هلاک گرداند و مهلت ندهد، ما را از میان آنان به سوی خود بالا برد، سپس آنچه بخواهد و دوست داشته باشد، انجام می دهد.(۱)

برای آگـاهی بیشتر از متونی که در همین راسـتا در کتـاب هـای مخـالفین وجود دارد به کتـاب ارزشـمند شـرح احقاق الحق آیه الله مرعشی نجفی جلد ۷ صفحه ۴۵۷ و جلد ۹ صفحات ۲۹۴ الی ۴۹۶ و ۳۰۳ الی ۳۰۸ و ۴۲۹ و جلد ۱۸ صفحات ۳۲۳ الی ۳۳۰ و ۵۵۳ و جلد ۲۴ صفحات ۱۵۹ و ۳۴۱ الی ۳۵۲ و جلد۳۳ صفحات ۳۶-۳۷ و ۶۱-۶۲ مراجعه نمایید.

۲۵-درباره ی حکم آل داوود

۱- کمـال الـدّین:۱/۲۰۴ ح۱۴، دلائـل الإمـامه:۲۳۱ ماننــد آن بـا انـدکی اختلاـف، منتخـب الأـنوار المضـیئه: ۳۳ بـا اختلاـف کـم، بحارالأنوار:۲۳/۳۷ ح۶۴.

ص:۲۸۲

پرسش بیست و پنجم: شیعیان می گویند هنگامی که حضرت مهدی ظهور می کند طبق حکم آل داوود حکومت می کند پس اینکه می گوییم اسلام ناسخ همه ی شرایع است چیست؟

پاسخ: در اینکه اسلام ناسخ تمامی شرایع است، هیچ حرفی نیست امّا باید دانست که افراد مختلف در ملّت های مختلف در زمان های متفاوت، آمادگی پذیرش اسلامِ کامل را نداشته و ندارند. حتّی آنان برخی از سنّت های رسول الله(ص) را نیز تغییر دادند و بدعت ها جای گزین سنّت ها شد و احکام شرع مطهّر اسلام، با تحریف هایِ بسیاری روبرو گشت. پس نه تنها تمام احکام اسلام بیان نشده، بلکه برخی از آن نیز تحریف شده است.

امّا درباره حکم آل داوود، معنای این تعبیر، حکم کردن براساس حقایق و بدون درخواست بیّنه است مثلاً اگر کسی ادّعای ناحقّی داشته باشد، حضرت صاحب براساس آنچه واقعیّت دارد حکم می فرمایند و این هیچ منافاتی با اینکه اسلام ناسخ تمامی شرایع است، ندارد.

لازم به ذکر است که این اختصاص به امام زمان ندارد و درباره ی سایر ائمّه نیز چنین بوده و چنین خواهد بود. در کتاب شریف الکافی که یکی از چهار کتاب تراز اوّل نزد شیعیان است بابی به این نام وجود دارد: بَابٌ فِي الْأَئِمَّهِ(ع) أَنَّهُمْ إِذَا

ص:۲۸۳

ظَهَرَ أَمْرُهُمْ حَکَمُوا بِحُکْمِ دَاوُدَ وَ آلِ دَاوُدَ وَ لَا یَسْأَلُونَ الْبَیِّنَهَ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ وَ الرَّحْمَهُ وَ الرِّضْوَانُ باب درباره اینکه ائمّه(ع) چون امر ایشان آشکار گردد به حکم داوود و آل داوود حکم نمایند و بیّنه نخواهند. به یک حدیث از این باب اشاره می کنیم:

امام صادق(ع) فرمودند: «إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ(ص) حَکَمَ بِحُکْمِ دَاوُدَ وَ سُلَیْمَانَ لَا یَسْأَلُ بَیِّنَهً چون قیام کننده از ما، به پا خیزد، به حکم داوود و سلیمان حکم نماید (یعنی) بیّنه طلب نمی کند».(۱)

۲۶-درباره ی نسبت ابوبکر با امام صادق

۱- الکافی:۱/۳۹۷ ح ۱.

ص:۲۸۴

پرسش بیست و ششم: از حضرت جعفر صادق نقل شده که فرمود: «ولّدنی ابوبکر مرتین» یعنی از طرف مادر و نیز از طرف مادربزرگ نسب من به ابوبکر می رسد. چون مادرش فاطمه دختر قاسم بن محمّد بن ابی بکر بود و مادر بزرگش اسماء بنت عبدالرّحمان ابن ابی بکر بود. پس حضرت صادق که از انتساب خود به ابی بکر این طور یاد می کند چگونه ممکن است از ابوبکر بدگویی کند؟

پاسخ: این روایات، سند متّصل و معتبری ندارند و علمای شیعه به این شبهه ها پاسخ داده اند. برای نمونه شهید نورالله تستری در کتاب الصّوارم المهرقه، صفحه۲۴۵ به بعد، این مورد و چند مورد دیگر را آورده و به همه پاسخ داده اند که ما نیز در اینجا به طور مختصر به بیان پاسخ می پردازیم: مخالفین، بر این باور هستند که العیاذ بالله پدر و مادر پیامبر(ص)، کافر بوده اند و پیامبر به همین دلیل از آنان بیزار هستند و حق ندارد برای آنان طلب مغفرت نماید. با داشتن چنین باوری، چگونه وجود ابوبکر را در نسب امام صادق(ع)، برای او شرافت و امتیاز می دانند؟!...

آنان علاوه بر اینها سخنانی از زبان امیرالمؤمنین(ع) نقل می کنند مبنی بر این که آن حضرت زبان به مدح ابوبکر و عمر گشوده اند، خوب است مطلبی را که در معتبرترین کتاب های مخالفین آمده است، در اینجا بیاوریم: در کتاب صحیح مسلم

ص:۲۸۵

آمده است که عمر گفت: چون پیامبر اکرم(ص) رحلت فرمود، ابوبکر گفت: من ولیّ رسول خدا(ص) هستم، پس شما دو نفر (عباس، عموی پیامبر و امیرالمؤمنین علی(ع)) آمدید و تو میراثت را از فرزند برادرت و این میراث همسرش از پدرش را مطالبه می کردید. پس ابوبکر گفت: که رسول خدا(ص) فرمود: ما پیامبران ارث نمی گذاریم آن چه از خود باقی می گذاریم صدقه و وقف است، و شما دو نفر او را دروغ گو و گناه کار و حیله گر و خیانت پیشه می دیدید. خدا می داند که او راستگو، نیکوکار و راه یافته و پیرو حق بود.

سپس ابوبکر مُرد و من ولیّ رسول خدا(ص) و ولیّ ابوبکرم و شما دو نفر مرا نیز دروغ گو و گناه کار و حیله گر و خیانت پیشه می دانید، خدا می داند که من راستگو، نیکوکار، راه یافته و پیرو حقّم.(۱)

بخاری این جریان را مکرّر آورده و نظر عبّاس و امیرالمؤمنین را در مورد گفته ابوبکر با تعابیری همچون: «تزعمان انّ ابابکر کذا و کذا گمان می کنید که ابوبکر چنان و چنان بود» و «تذکران انّ ابابکر فیه کما تقولون یاد می کنید که ابوبکر در مورد فدک و... آن چنان است که شما می گویید» و «تزعمان أنّ ابابکر فیها کذا گمان می کنید که ابوبکر در مورد (صدقه) آن چنان بود».(۲) و در تمام این موارد جمله «والله یعلم أنّه فیها صادق...» قرینه است که به جای «چنان و چنان» و یا «آن چنان که شما می گویید» و... آمده است و همان تعابیر مسلم بوده

۱- صحیح مسلم:۴/۲۸ ب۱۵ ح۴۹.

۲- آدرس ها به این ترتیب است: صحیح البخاری:۴/۱۲۱ ب۱۸۰ ح۲۷۲ و ج۳/۱۸۸ ب۱۲۹ ح۵۲۶ و ج۳/۷۵۵ ب۱۱۷۰ ح۲۱۱۱۲.

ص:۲۸۶

است که بخاری از روی ادب با کنایه آورده است.

بنـابراین مخـالفین نیز، عقیـده ی امیرالمؤمنین(ع) را دربـاره ی آنـان در معتبرترین کتاب های خود آورده انـد و این چیزی نیست که بتوانند بر آن سرپوش نهند.

۲۷-درباره ی صدیق...؟

ص:۲۸۷

پرسش بیست و هفتم: در بعضی از کتاب های حدیثی شیعه آمده است که حضرت جعفر صادق در پاسخ خانمی که سؤال کرد: آیا ابوبکر و عمر را دوست بدارم. فرمود: دوست بدار.

و نیز در روایت دیگر آمده که حضرت باقر ابوبکر را با لقب «صدّیق» یاد کرد و کسی از روی اعتراض به آن حضرت گفت: آیا شما او را با لقب صدّیق یاد می کنی؟ حضرت فرمود: بله. سؤال این است که آیا شیعیان هم همین نظر را دارند؟

پاسخ: این کلام در موضع تقیّه و به صورت توریه بیان شده است و علاوه بر آن امام صادق(ع) تعلیم فرموده اند که اگر در موضع تقیّه وارد شدید، چگونه رفتار کنید و حکم در موضع تقیّه را بیان کرده اند و در آخر همین حدیث، حکم حقیقی (در موضع عدم تقیّه) را که رأی ابابصیر و اصحاب او بود، بیان کرده اند.

مورد دوّمی که ذکر شده است، سند معتبری ندارد و صاحب کتاب الصّوارم المهرقه در همان صفحاتی که ذکر شد، پاسخ این مورد را نیز بیان فرموده که می توانید مراجعه کنید. هرچند که صاحب کتاب ارزشمند الصوارم المهرقه پاسخی کافی و وافی بیان فرموده اند امّا درباره ی لقب صدّیق برای آگاهی بیشتر دو مورد را می آوریم:

عن خالد بن نجیح قال قلت لأبی عبد الله: جعلت فداك! سمّا رسول الله(ص) أبابکر الصدیق؟ قال: نَعَمْ. قال: فکیف؟ قال: حِینَ کَانَ مَعَهُ فِی الْغَارِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص):

ص:۲۸۸

إِنِّی لَأَرَی سَفِینَهَ جَعْفَرِ بْنِ أَبِی طَالِبٍ تَضْطَرِبُ فِی الْبَحْرِ ضَالَّهً قَالَ: یَا رَسُولَ اللَّهِ(ص) وَ إِنَّکَ لَتَرَاهَا؟ قَالَ: نَعَمْ (قَالَ): فَتَقْدِرُ أَنْ تُرِیَنِیهَا؟ قَالَ: ادْنُ مِنِّی. قَالَ: فَدَنَا مِنْهُ فَمَسَحَ عَلَی عَیْنَیْهِ ثُمَّ قَالَ: انْظُرْ. فَنَظَرَ أَبُو بَکْرٍ فَرَأَی السَّفِینَهَ وَ هِیَ تَضْطَرِبُ فِی الْبَحْرِ ثُمَّ نَظَرَ إِلَی قُصُورِ أَهْلِ الْمَدِینَهِ فَقَالَ فِی نَفْسِهِ: الْآنَ صَدَّقْتُ أَنَّکَ سَاحِرٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): الصِّدِّیقُ أَنْتَ خالد بن نجیح گوید: به امام صادق(ع) عرض کردم: فدایت شوم! رسول الله(ص) ابوبکر را صدّیق نامید؟ فرمود: بله. عرض کرد: چگونه؟ فرمود: هنگامی که در غار همراه با او بود. رسول الله(ص) فرمود: همانا من کشتی جعفر بن ابی طالب را می بینم که در دریا موج می زند و گم شده است. گفت: یارسول الله(ص)! تو آن را می بینی؟ فرمود: بله. (گفت:) می توانی به من نشان بدهی؟ فرمود: به من نزدیک شو. سپس چشم او را لمس کردند و فرمودند: نگاه کن. ابوبکر نگاه کرد، کشتی را دید در حالی که در دریا گرفتار امواج بود. سپس بر خانه های مدینه نگاه کرد. از این رو با خود گفت: اکنون تصدیق کردم که تو ساحر هستی. رسول خدا(ص) فرمود: تو صدّیق هستی.(۱)

ذکر سلیم بن قیس أنّه جلس إلی سلمان و أبی ذر و المقداد فی إماره عمر بن الخطّاب، فجاء رجل من أهل الکوفه فجلس إلیهم مسترشدا. فقالوا له: علیک بکتاب الله فألزمه، وعلیّ بن أبی طالب فإنّه مع الکتاب لا یفارقه. وإنّا نشهد أنّا سمعنا رسول الله(ص) یقول: «إنَّ عَلِیّاً مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْحَقّ، حَیْثُمَا دَارَ دَارَ. إنَّهُ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ أَوَّلُ مَنْ یُصَافِحُنِی یَوْمَ الْقِیَامَهِ مِنْ أُمَّتِی، وَ هُوَ الصِّدِّیقُ الْأَکْبَرُ وَ الْفَارُوقُ بَیْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ هُوَ وَصِیِّی وَ وَزِیرِی وَ خَلِیفَتِی فِی أُمَّتِی وَ یُقَاتِلُ عَلَی سُنَّتِی». أبو بکر

۱- بصائر الدّرجات:۴۴۲ ب۱ ح۱۴، بحارالأنوار:۱۸/۱۰۹ ب۱۱ ح۱۰ و ج۱۹/۷۱ ب۶ ح۲۳ وج۳۰/۱۹۴ ب۲۰ ح۵۵.

ص:۲۸۹

وعمر انتحلا اسم غيرهما. فقال لهم الرجل: فما بال النّاس يسمّون أبا بكر الصّدّيق وعمر الفاروق ؟ فقالوا له: نحلهما الناس اسم غيرهما كمـا نحلوهمـا خلافه رسول الله(ص) و إمره المؤمنين، ومـا هـو لهمـا بـاسم لأنّه اسـم غيرهمـا. إنّ عليّا لخليفه رسـول الله(ص) و أميرالمؤمنين. لقد أمرنا رسول الله(ص) وأمرهما معنا فسلّمنا على عليّ(ع) بإمره المؤمنين سليم بن قيس گويد: در زمان حكومت عمر بن الخطّاب، نزد سلمان و ابوذر و مقداد نشسته بود. مردی از اهل كوفه آمد و برای راهنمايی خواستن نزد آنان نشست. به او گفتند: بر تو باد به كتاب خدا. همراه او باش و نيز علیّ بن ابی طالب زيرا كه او همراه با قرآن است و از آن جدا نمی شود. و همانا ما گواهی می دهيم كه شنيديم رسول خدا(ص) می فرمود: «همانا علی همراه قرآن و حق است. هر كجا بگردد همراه او باشد. همانا او نخستين كسی است كه به خدا ايمان آورد و نخستين فرد از امّت من است كه در روز قيامت با من مصافحه می كند و همانا اوست صدّيق اكبر و جدا كننده حق و باطل. و همانا اوست جانشين و وزير و خليفه ی من در ميان امّتم و براساس سنّت من می جنگد». ابوبكر و عمر نام جز خودشان را به خود نسبت دادند. مرد به آنان گفت: داستان مردم چيست كه ابابكر را صدّيق ناميدند و عمر را فاروق ناميدند؟ به او گفتند: مردم نام غير آنان را به آنها نسبت دادند همان گونه كه خلافت رسول الله(ص) و اميرالمؤمنينی را به آنان نسبت دادند در حالی كه نام آنها نبود بلكه نام كسی جز آنان بود. همانا علی به يقين خليفه رسول الله(ص) و اميرالمؤمنين است. به راستی كه رسول الله(ص) به ما دستور داد و آن دو نفر (ابوبكر و عمر) را نيز همراه با ما دستور داد (كه او را به

ص:۲۹۰

لقب امیرالمؤمنین صدا کنیم و) از این رو ما به علی به لفظ «امیرالمؤمنین» سلام کردیم.(۱)

بنـابراین مشـّخص شـد که این لقب مختص به یگـانه برادر رسول الله(ص) است و اگر اهل بیت(ع) از این لقب برای ابوبکر اسـتفاده فرموده اند، به چه معناست.

۲۸-درباره ی بیعت راضون

۱- کتاب سلیم:۴۰۲-۴۰۳، الإحتجاج:۱/۱۵۷ با اختلافی اندک، بحارالأنوار:۳۷/۲۹۲-۲۹۳ ب۵۴ ح۶ و ج ۳۸/۳۰ ب۵۷ ح۳ از کتاب الرّوضه:۲۵، الفضائل:۱۴۵. و از کتاب های مخالفین: بحر المناقب، ابن حسـنویه:۹۹ بنا بر نقل شـرح إحقاق الحق:۴/۲۷. در این زمینه احـادیث بسـیاری وارد شـده است که امـام علیّ بن ابی طـالب(ع) را به لقب «الصّـِدّیق الأـکبر» اختصاص فرموده باشـد. به این آیه و تأویل آن از جانب اهل بیت عصمت و طهارت(ع) نیز دقّت بفرمایید: (۳۴) سوره سباء: آیه۲۱: «وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» که گمان ابلیس چه بود و آنان که گمان او را تصدیق کردند چه کسانی بودند.

ص:۲۹۱

پرسش بیست و هشتم: ابوبکر و عمر و عثمان از کسانی هستند که زیر درختی با رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بیعت کردند همان بیعتی که به نام بیعت الرّضوان است و در آیه شریفه هجده سوره ی فتح به خاطر این بیعت از آنان اظهار رضایت شده است. پس چرا شیعیان از آنها راضی نیستند؟

پاسخ: خدای سبحان در قرآن کریم درباره بیعت شجره فرموده است: «لَقَدْ رَضِیَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنینَ إِذْ یُبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ فَعَلِمَ ما فی قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّکینَهَ عَلَیْهِمْ وَ أَثابَهُمْ فَتْحاً قَریباً خداوند از مؤمنان هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند راضی شد و می دانست که در دلهاشان چه می گذرد، از این رو، آرامش را بر آنان نازل کرد و پیروزی نزدیک را پاداششان داد».(۱)

یکم: همان گونه که مشهود است، این ستایش مربوط به گروه خاصّی از کسانی است که در آن بیعت حضور داشتند و آن، مؤمنان حاضر در بیعت شجره هستند و شامل حال منافقانی که در این بیعت حضور داشتند چون عبدالله بن ابی نمی شود.

دوّم: این آیه بیانگر رضایت خداوند از همان کار خاص، یعنی بیعت با پیامبر جهت وفاداری و مقاومت است نه رضایت از همه کارهای آنها. تعبیر آیه چنین

۱- (۴۸) سوره الفتح: آیه۱۹.

ص:۲۹۲

است «خداوند از آن مؤمنین به دلیل این که با تو بیعت کرده اند راضی است»، بنابراین جای مغالطه نیست.

سوّم: رضایت خدا و وعده ای که به آنها داده شده است منوط به نشکستن عهد و بیعتی است که به آن متعهّد شده اند. به یقین کسانی که عهد و بیعت را نقض کردند مشمول این آیه نیستند. شاهد بر این معنا، آیه دیگر همین سوره است که می فرماید: «إِنَّ الَّذینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدیهِمْ فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ فَسَیُؤْتیهِ أَجْراً عَظیماً (ای پیامبر) به حقیقت، آنان که با تو بیعت می کنند با خدا بیعت می کنند، دست خدا بالای دست آنهاست، پس هرکس بیعت شکند بر زیان خویش، آن را شکسته است و هرکس بدان وفا کند، پس زود است که خدا به او پاداشی باعظمت دهد».(۱)

خداوند در آیه ی سی ام همین سوره چنین بیان می فرماید:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذینَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً سیماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ مَثَلُهُمْ فِی الْإِنْجیلِ کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ یُعْجِبُ الزُّرّاعَ لِیَغیظَ بِهِمُ الْکُفّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَهً وَ أَجْراً عَظیماً همانا محمّد، فرستاده خداست و کسانی که همراه اویند، بر کافران سخت گیرنده و در میان خود مهربان اند. آنان را بسیار رکوع گزار و سجده به جا آورنده می بینی. از جانب خداوند فضل و بهشت را می جویند. علامتشان از اثر سجده در چهره شان آشکار است. این است صفت آنها در تورات و انجیل. آنها

۱- (۴۸) سوره الفتح: آیه۱۱.

ص:۲۹۳

چون مزرعه ای هستند که جوانه های خویش را بیرون آورده و به آنها نیرو می دهد، آن سخت شده بر ساقه های خود می ایستد تا کافران را به غضب آورد، خداوند از میان آنان به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند، وعده مغفرت و اجر عظیم داده است».

با توجّه به آیه ی نوزدهم، این وعده ای مشروط است و نه بی قید و شرط. البته این با توجّه به سیاق خود آیه هم برداشت می شود و آن اینکه خداوند از میان آنان، تنها کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، وعده ی مغفرت و بهشت داده است. دلیل این انحصار در وعده را می توان با توجّه به آیات دیگری که درباره ی اطرافیان پیامبر آمده است، فهمید. به عنوان مثال خداوند در آیات بسیاری می فرماید که در میان اصحاب پیامبر، منافقانی حضور داشتند که به خدا سوگند یاد می کردند که بر راه پیامبرند امّا چنین نبود و این گواهی قرآن است.

۲۹-جنگ با خلفا با کفار و علی با مسلمانان ستمگر کیست؟

اشاره

ص:۲۹۴

پرسش بیست و نهم: شیعه می گوید: هدف خلفا ریاست بود و با گرفتن حقّ حضرت علی به او ستم کردند ما می گوییم آنها با مسلمان ها جنگ نکردند بلکه با کفّار و مرتدّان جنگ کردند و قدرت کسری و قیصر را در هم شکستند و بلادی را فتح کردند و اسلام را قوّت و قدرت بخشیدند و عثمان با اینکه شورشیان او را محاصره کردند تا او را به قتل برسانند با مسلمین نجنگید و یک نفر را نکشت. با این وصف شما آنان را ستمگر می دانید. پس چرا این مطلب را درباره حضرت علی که با مسلمانان جنگ کرد و مسلمین کشته شدند، نمی گویید؟

پاسخ: این گستاخی را چه پاسخی رواست؟؟؟ ابوبکر و عمر با مسلمانان نجنگیدند؟ آیا امیرالمؤمنین و دختر پیامبر، مسلمان نبودند که دوش دوش هیزم به درب خانه ایشان آوردند و آنان را تهدید به قتل و سوزاندن خانه و اهلش کردند و عاقبت آن جا را به آتش کشیدند؟ آیا معنای این کار، جز اعلام جنگ است؟ آیا کشتن دختر و نوه ی پیامبر، پایمال نمودن مزد رسالت رسول و شکستن حرمت حریم حرم الله، جرمی است که بتوانند با فتح بلاد و آن هم با تکیه زدن به جایگاهی که متعلّق به آنان نیست، آن را جبران کنند؟ و آیا خالد بن ولید نبود که مالك بن نویره و قبیله او را به خیانت در هنگام نماز به جرم اینکه امیرالمؤمنین علی(ع) را جانشین پیامبر می دانستند، کشت و با همسر او در همان شب زنا کرد و با سَرِ او شام زنای خود را پخت و چون به مدینه بازگشت، ابوبکر درباره ی او

ص:۲۹۵

گفت: شمشیری را که خدا برآورده من در نیام نمی کنم! حال آنکه موظّف بود بر او حدّ قتل و زنا را جاری سازد؟ آیا او در گناهان خالد شریک نیست؟ و چگونه ممکن است کسانی را که به جنگ امیرالمؤمنین(ع) آمدند، مسلمان بنامند؟

جنگ با خدا!!!

قرآن کریم درباره ی جنگیدن با خدا و رسول چنین می فرماید:

«إِنَّما جَزاءُ الَّذینَ یُحارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَساداً أَنْ یُقَتَّلُوا أَوْ یُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَیْدیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ یُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیا وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ عَذابٌ عَظیمٌ همانا جزای آنان که با خدا و پیامبرش می جنگند و می کوشند که در زمین فساد کنند این است که (به زجر) کشته شوند یا به صلیب کشیده شوند یا اینکه دست ها و پاهای آنان را به عکس قطع کنند یا اینکه از زمین رانده شوند. این چنین برای آنان خواری اندکی در دنیا است و در آخرت عذابی عظیم برای آنان است».(۱)

به گواهی قرآن و تمام کسانی که خود را مسلمان می دانند، آیه مباهله در شأن پیامبر عظیم الشّأن اسلام و داماد ایشان امیرالمؤمنین و دختر یگانه ایشان حضرت فاطمه و دو نوه ی عزیز ایشان، امام مجتبی و سیّدالشّهداء صلوات الله علیهم اجمعین، نازل شد. خداوند در این آیه، مولانا امیرالمؤمنین را به منزله ی جان پیامبر معرّفی می کند و این تنها به جهت گرامی داشت ایشان نیست و نمی تواند چنین باشد زیرا در زبان عربی هنگامی که کسی را جان کسی دیگر معرّفی می کنند، به این مفهوم است که همان فضیلت های شخص اوّل، بر شخص دوّم نیز

۱- (۵) سوره المائده: آیه۳۴.

ص:۲۹۶

جاری است. پس چون دشمن پیامبر، کافر است، فرد یا افرادی نیز که به جنگ امیرالمؤمنین بیایند یا به هر نحو مخالفت خود را با فرمان ایشان اظهار نمایند، مسلّماً کافر هستند و در این امر هیچ شکّی وجود ندارد.

ضمن اینکه در این راستا احادیثی بسیار گران بها، به سندهای متعدّد و به الفاظ گوناگون در این رابطه درباره ی امیرالمؤمنین(ع) توسّط پیامبر(ص) بیان شده است. آیا رسول الله نفرمود: عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ؟ آیا پیامبر نفرمود: عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ؟ آیا نفرمود: يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ حق هرجا که علی باشد، به همراه اوست؟ آیا نفرمود: عَلِيٌّ مِنِّی وَ أَنَا مِنْه علی از من است و من از علی هستم؟ آیا به اهل بیت نفرمود: أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمْتُم من در جنگم با آنکه با شما دشمن باشد و در صلح و آشتی ام با آنکه با شما در صلح و آشتی باشد؟ نفرمود: حَرْبُکَ يَا عَلِيُّ حَرْبِی ای علی! جنگ آورنده با تو، جنگ آورنده با من است؟ نفرمود: أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتَ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمْت من جنگ آورنده ام آنکه تو را جنگ آورنده باشد و در آشتی ام با آنکه با تو در آشتی باشد؟ آیا نفرمود: مَنْ حَارَبَ عَلِيّاً فَقَدْ حَارَبَنِی هر که با علی به ستیز برخیزد، به راستی که با من به ستیز برخاسته است؟ نفرمود: حَرْبُکَ حَرْبِی جنگ آورنده با تو جنگ آورنده با من است؟ نفرمود: مَنْ سَبَّکَ فَقَدْ سَبَّنِی هر که تو را ناسزا گوید، هر آینه که مرا ناسزا گفته است؟ آیا پیامبر نبود که در مقام دعا برای ایشان فرمود: اللَّهُمَّ والِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ؟ آیا پیامبر به ایشان نفرمود: لَا يُحِبُّکَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُبْغِضُکَ إِلَّا مُنَافِقٌ أَوْ کَافِرٌ جز مؤمن تو را دوست نمی دارد و جز منافق یا کافر نسبت به تو کینه نمی ورزد؟ آیا نفرمود:

ص:۲۹۷

طاعَتُهُ کَطاعَتِی وَ مَعْصِیَتُهُ کَمَعْصِیَتِی پیروی از او، فرمان برداری از من و سرپیچی از فرمان او، سرپیچی از فرمان من است؟

و آیا رسول الله(ص) به امیرالمؤمنین(ع) نفرمود: «مَنْ أَطاعَنِی فَقَدْ أَطاعَ اللَّهِ وَ مَنْ عَصانِی فَقَدْ عَصَی اللَّه وَ مَنْ أَطاعَکَ فَقَدْ أَطاعَنِی وَ مَنْ عَصاکَ فَقَدْ عَصانِی آنکه مرا پیروی نماید به راستی که خدا را پیروی نموده است و آنکه از فرمان من سرپیچی کند، هر آینه از فرمان خداوند سرپیچی کرده است و آنکه تو را پیروی کند، همانا مرا پیروی کرده و هر که تو را نافرمانی کند، به تحقیق که فرمان مرا زیر پا گذاشته است»؟ و آیا نفرمود: «یا عَلِیُّ! أَنْتَ سَیِّدٌ فِی الدُّنْیا و الْآخِرَه، حَبِیبُکَ حَبِیبی وَ حَبِیبی حَبِیبُ اللَّهِ وَ عَدُوُّکَ عَدُوِّی وَ عَدُوِّی عَدُوُّ اللَّهِ و الْوَیْلُ لِمَنْ یُبْغِضُک بَعْدِی ای علی! همانا تو در دنیا و آخرت سرور هستی. آنکه تو او را دوست می داری، من دوست می دارم و آنکه را من دوست می دارم، خدا دوست می دارد و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست و وای بر آن که پس از من با تو کینه ورزد»؟ و آیا رسول الله به صراحت نفرمود: «مَنْ سَبَّ عَلِیّاً فَقَدْ سَبَّنِی وَ مَنْ سَبَّنِی فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ سَبَّ اللَّه أَکَبَّهُ اللَّهُ عَلَی مَنْخِرَیْهِ فِی النّار آنکه علی را دشنام دهد، همانا مرا ناسزا گفته است و هر که مرا دشنام دهد همانا خدا را ناسزا گفته است و هرکس به خدا دشنام دهد، خداوند او را با بینی در آتش اندازد»؟ و آیا نفرمود: «مَنْ آذَی عَلِیّاً فَقَدْ آذانِی هرکس علی را بیازارد به تحقیق که مرا آزرده است»؟

این ها احادیثی نیستند که مختصّ کتاب های شیعیان باشند، بلکه به الفاظ مختلف به سندهای مختلف و در کتاب های مختلف از مخالفین بیان شده اند. به

ص:۲۹۸

قـدری زیاد بودنـد که برای آوردن مدارک تک تک این احادیث و موارد مشابه آنها مجال را کافی ندیدم و به همین جهت از ذکر مصـادر و بسـیاری از احـادیث در این رابطه چشم پوشـی کردم و تنهـا به ذکر برخی از این الفـاظ اکتفـا نمودم. بـا این حـال چگونه ممکن است که دشـمن امیرالمؤمنین که همان جنگ کننده با پیامبر است، مسلمان باشد و حال آنکه به گواهی قرآن، جنگ آورنده با پیامبر، چنین است و چنان است؟

جنگ با مسلمانان یا عمل به دستور پیامبر؟

و آیا این مخالفین نیسـتند که نقل می کنند پیامبرخدا(ص)، علی(ع) را دسـتور فرمود که با ناکثین و قاسـطین و مارقین بجنگد؟(۱) و آیا چنین نیست که این مطلب در کتاب های بسیار معتبر آنان نقل شده است؟(۲) امّا در مورد عثمان و اینکه با

۱- «ناکثین» یعنی بیعت شکنان که به سرپرستی عایشه و طلحه و زبیر، جنگ جمل را به راه انداختند و مسلمانان بسیاری را به خون و خاک کشـیدند. «القاسـطین» کسانی هسـتند که از حق روی برتافتند و گروهی بودند که جنگ صـفّین را به سـرپرستی معاویه به راه انداختنـد. «المارقین» کسانی هسـتند که از حق بیرون رفتند و به گمراهی شـتافتند آن گونه که تیر از کمان بیرون رود و آنان خوارج بودند که جنگ نهروان را به راه انداختند.

۲- المستدرک حاکم:۳/۱۳۹-۱۴۰، مجمع الزّوائد:۵/۱۸۶ و ج۶/۲۳۵ و ج۷/۲۳۸، مسـند أبی یعلی:۱/۳۹۷ وج۳/۱۹۴-۱۹۵، المعجم الأوسط:۸/۲۱۳ و ج۹/۱۶۵، المعجم الکبیر:۴/۱۷۲ و ج۱۰/۹۱-۹۲ به دو سـند، الإستیعاب:۳/۱۱۱۷، کنزالعمّال:۱۱/۲۹۲ و ج۱۱/۳۲۷، میزان الاعتدال:۱/۲۷۱، شرح نهج البلاغه إبن أبی الحدید:۶/۱۲۹ و ۱۳۰ و ج۷/۴۸ و ج۸/۲۹۷ و ج۹/۲۰۶ و ج۱۲/۱۸۳ و ج۱۳/۱۹۲ و ۲۸۷ و ج۱۸/۲۴ و... . لازم بـه ذکر اسـت که در برخی از این مـوارد، پیـامبر گروهی از اصـحاب را به جنگیـدن بـا این سه گروه به سرپرستی امیرالمؤمنین، مأمور می فرماینـد و در برخی موارد آمده است که حضـرت علی(ع) فرمودند: پیامبر از من عهد گرفت و در برخی به من وصیّت نمود که با این سه گروه بجنگم.

ص:۲۹۹

وجود محاصره شدن، کسی را نکشت: عثمان، رانده شدگان رسول خدا(ص) را به مدینه بازگرداند و بیت المال را در اختیار آنان قرار داد و تا آنجا به مسلمانان ظلم کرد که خانه اش را به محاصره درآوردند و به طور قطع اگر در توان داشت، مسلمانان را می کشت کما اینکه برای این کار نامه نوشت و پیک روانه ساخت امّا پیک او دستگیر شد و عاقبت عثمان به قتل رسید.(۱) بنابراین نتوانست نه اینکه نخواست یا نمی خواست بکند.

۳۰-درباره ی نام گذاری فرزندان حضرت علی به نام خلفا

۱- الأمالی، شیخ طوسی۷۱۲/۱۵۱۷:. و از کتاب های مخالفین: الفتوح:۲/۴۱۰، ر.ک: تاریخ المدینه:۴/۱۱۵۸-۱۱۶۰، الإمامه و السّیاسه:۱/۵۵ و الجمل:۱۳۹-۱۴۱.

ص:۳۰۰

پرسش سی ام: در میان اسامی فرزندان حضرت علی علیه السّلام نامهای ابوبکر - عمر - عثمان هم است. اگر حضرت با خلفاء مخالف بوده اند چرا نام ایشان را روی فرزندان خویش می گذاشتند؟ (هیچ کس نام دشمن خود را بر روی فرزندش نمی گذارد.)

پاسخ: ابتدا باید گفت این توطئه ی خودِ آنان بوده است که متأسّفانه به برخی از کتاب های شیعیان نیز راه یافته است و این مسئله که حضرت چنین نام هایی را بر فرزندان خود نهاده باشند، نزد شیعه به اثبات نرسیده است بلکه خلاف این بوده است.(۱) در اینجا به همین مقدار اکتفا می کنیم که نام های این دو فرزند امیرالمؤمنین، عمرو و بکر بوده است و نه عمر و ابوبکر و لازم است یادآور شویم که ابوبکر، نام نیست بلکه کنیه است و از همین جا، تهمت بودن این بیان آنان آشکار می شود.

از طرفی این نام ها در آن روزها در شبه جزیره عربستان، رایج بوده و هزاران نفر از این نام ها بهره می گرفتند. به عنوان مثال بیست نفر از اصحاب رسول خدا(ص) نام عمر داشته اند.(۲) حال آیا اگر کسی نام فرزند خود را عمر گذاشت بدین معناست که نام خلیفه دوّم را بر او نهاده است؟

۱- برای اطّلاعات بیشتر به کتاب «سیره الإمام علی(ع)» نوشته نجاح الطّائی مراجعه کنید.

۲- به کتاب «اسد الغابه» إبن الأثیر باب ع رجوع شود.

ص:۳۰۱

بنـابراین نـام های ذکر شـده اختصاصـی نبوده است که بگوییم بر فرض اگر امیرالمؤمنین نام فرزنـد خود را عثمان نهادنـد یا خانواده ایشـان نـام یکی از فرزنـدان ایشـان را عثمـان نهادنـد و حضـرت مخـالفتی نکردنـد، مقصود عثمان بن عفّان بوده است بلکه شـخص دیگری به همین نام در میان اصـحاب پیامبر به نام عثمان بن مظعون وجود داشته است که در رکاب رسول الله(ص) شهید شده است و اگر امیرالمؤمنین یا خانواده ایشان نام عثمان را بر فرزند خود نهادند، به نام این شهید در رکاب رسول الله بوده است و نه عثمان بن عفان.

مطلب دیگر اینکه بـد بودن یک شـخص، مایه بدی نام او نمی گردد، چنان که شاه ایران منفورترین فرد نزد ملت ایران بود، ولی نام محمدرضا، از رایج ترین نام ها در میان همه طبقات به شمار می رود.

۳۱-درباره ی مالک بارگاه پیامبر

اشاره

ص:۳۰۲

پرسش سی و یکم: آیا دفن شدن رسول خدا(ص) در حجره عایشه دلیل رضایت حضرت از او نیست؟ پس چرا شیعیان از عایشه بدگویی می کنند؟

پاسخ:

از چه زمانی نزاع بر سر مالکیّت مرقد پیامبر، در گرفت؟

یکی از عادت های عرب این بوده که اگر کسی به قبر بزرگی پناه بُرد و چیزی خواست، به احترام صاحب قبر، خواسته اش را رد نکنند و ابوبکر و عمر و پیروان آنان می ترسیدند که هاشمیان اعتصاب کنند و به مرقد پیامبر پناهنده و خواستار پس گرفتن حکومت شوند. هرچند تاریخ نیز گواه است که عترت پاک پیامبر هرگز به دنبال انجام چنین کاری نبوده اند امّا آنان علاج پیش از واقعه را ترجیح داده اند!!!

پس از دفن پیامبر و به دنبال یاری طلبی امیرالمؤمنین(ع) از مهاجر و انصار و در پی حمله به بیت وحی و کشتن طفلی که پیامبر او را محسن نامیده بود و مضروب و مجروح شدن بانوی وحی و برده شدن امیرالمؤمنین به مسجد و آمدن مادر گل ها و برخورد خارها به پیکر پاک یگانه بانویی که خدا بر او می بالید، در این هنگام بود که حکومت جدید شتافت تا هر چه زودتر بر مسجد پیامبر(ص) و آرامگاه شریفش چیره شود. و از ترس این که مبادا بنی هاشم حقّ خود را از جانشینی پیامبر بخواهند و به قبر ایشان پناه ببرند، بر مسجد پیامبر(ص) و خانه و

ص:۳۰۳

قبرش دست گذاشت و سپس «حکومت نظامی» اعلام کرد و جلوی نماز خواندن و نشستن کنار قبر شریف حضرت و گرد آمدن در آن جا را گرفت؛ بهانه هم این بود که پیامبر خودش دیگران را از این کارها باز می داشته است!!!

آنگاه عایشه، دختر رییس حکومت جدیـد، یعنی ابوبکر، ادّعا کرد اتاقی که پیامبر در آن به خاک سپرده شدند، از آنِ اوست. با این که اتاق او در سوی دیگر مسجد بود و هرگز حتّی مالک اتاق خود هم نبود.

چه زمانی از این راز پرده برداشته شد؟

دفن شـدن ابوبکر و عمر در کنار رسول الله(ص)، غصب است؛ زیرا نه خود در آن اتاق سـهمی داشـته اند و نه دخترهایشان عایشه و حفصه و نه از صـاحب اصـلی یـا متولّی آنجـا برای دفن شـدن در آنجا اجازه گرفته بودنـد و این به وضوح خلاف فرمایش خـداوند است که فرمود: «یـا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَـدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاَّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ ای ایمان آوردگان! وارد خانه های پیامبر نشویـد، مگر اینکه به شما اجازه داده شود...».(۱)

شیعیـان نیز این آیه را دلیـل بر حرام بودن دفن شـدن ابوبکر و عمر در کنـار پیکر پـاک پیـامبر(ص) اعلام کردنـد و این در قرن دوّم هجری بود.

مسجد النّبی و اتاق های آن:

زمین مسـجد النّبی، از آنِ دو یتیم از انصار بود: سهل و سهیل دو پسر عَمرو که در سرپرستی معاذ بن عفرا بودند. پیامبر(ص) زمین را از قیّم آنان خریداری

۱- (۳۳) سوره الاحزاب: آیه۵۴.

ص:۳۰۴

نمودند و مسلمانان ساختِ مسجد و مسکن پیامبر را آغاز کردند.(۱) تمامی تاریخ نویسان در این مطلب که زمین مسجد النّبی را پیامبر خریداری کردند، اتّفاق نظر دارند و در معتبرترین کتاب ها نزد آنان یعنی صحیح بخاری:۱/۱۱۱ نیز این مطلب آمده است.

علاوه بر اتاق هایی که خود پیامبر به کمک مسلمانان ساختند، با توجّه به نیاز خود خانه هایی را از حارثه بن نعمان خریدند. بنابراین آن اتاق ها نیز مِلک ایشان بوده است که می بایست به وارثان حضرت می رسید و بنا بر سفارش و وصیّت پیامبر با آن ها رفتار می شد یا اگر کسی ادّعایی در آن داشت، با دلیل ادّعای خود را به اثبات می رساند.

هنگامی که پیامبر از دنیا رفتند، اتاق همسران ایشان در ملکیّت حضرت بود و هیچ دلیلی که بر بخشش پیامبر دلالت کند، در دست نداریم. با این وجود، غاصبان خلافت، پس از آنکه عایشه ادّعا کرد اتاقی که قبر پیامبر در آن است، متعلّق به اوست، حرف هایش را تایید کردند و مرقد پیامبر را به دست او دادند و اتاق هر یک از زنان پیامبر را نیز به آن ها بخشیدند.

امّا فدک...

«فدک» به طوری که بسیاری از مورّخان و ارباب لغت نوشته اند، سرزمینی آباد و حاصل خیز بود در سرزمین «حجاز» در سراشیبی «خیبر»، که میان آن و مدینه دو یا سه روز راه بود. در فدک چشمه ای جوشان و پرآب و نخل های

۱- مختصر بصائر الدّرجات:۱۲۹، مناقب آل أبی طالب:۱/۱۶۰. و از کتب مخالفین: سیره إبن هشام:۲/۳۴۲.

ص:۳۰۵

فراوانی بود.(۱) نخلستان های فدک از خیبر بیشتر بود و پس از خیبر، نقطه ی اتّکای یهودیان در حجاز به شمار می رفت. این باغ ها در شمال مدینه واقع شده و فاصله آن تا مدینه حدود یک صد کیلومتر است.

مردمان فدک پس از آنکه از نتیجه جنگ یهودیان خیبر با رسول اکرم(ص) آگاه شدند، فرستادگانی را به سوی ایشان اعزام کردند و از آن حضرت خواستند تا با نیمی از فدک با آنان مصالحه کند. پیامبر رحمت درخواست اهالی فدک را پذیرفت و از آنجا که این سرزمین بدون لشکرکشی مسلمانان و جنگ و درگیری و بدون کوچک ترین دخالتی از جانب آنان در اختیار رسول خدا(ص) قرار گرفت، به حکم صریح قرآن ملک شخصی پیامبر به حساب می آمد(۲) و پیامبر به فرمان خداوند و با نزول آیه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ»(۳) آنجا را به فاطمه زهرا(س) بخشیدند.(۴)

امام باقر(ع) فرمودند: «... فَنَزَلَ جَبْرَئِیلُ(ع) فَقَالَ: إنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ یَأْمُرُکَ أنْ تُؤْتِیَ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ. قَالَ: یَا جَبْرَئِیلُ وَ مَنْ قُرْبَایَ وَ مَا حَقُّهَا؟ قَالَ: فَاطِمَهُ، فَأَعْطِهَا حَوَائِطَ فَدَکَ وَ مَا لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ فِیهَا. فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ(ص) فَاطِمَهَ وَ کَتَبَ لَهَا کِتَاباً جَاءَتْ بِهِ بَعْدَ مَوْتِ أَبِیهَا إلَی أَبِی بَکْرٍ وَ قَالَتْ هَذَا کِتَابُ رَسُولِ اللَّهِ(ص) لِی وَ لِابْنَیَّ ... جبرئیل(ع) آمد و عرض کرد: خدا تو را فرمان می دهد حقّ ذوی القربی را بدهی.(۵)

۱- معجم البلدان، ماده فدک.

۲- سوره ی حشر آیات دوم تا چهارم.

۳- (۱۷) سوره الإسراء: آیه ۲۷.

۴- ر.ک: شرح احقاق الحق:۱۴/۵۷۵ و ج۱۹/۱۱۹ و ج ۲۵/۵۳۱ و ج۳۳/۲۵۳.

۵- مفسّرین خاصّه و عامّه در ذیل آیه شریفه «وآتِ ذاالقُرْبی حَقَّهُ» سوره روم: آیه۳۸، نوشته اند: چون یهود فدک را به پیامبر هدیه کردند، جبرئیل فرود آمد و این آیه را آورد: حقّ نزدیکان را ادا کن. و عرض کرد: خدا می فرماید: «فدک را به فاطمه ببخش». از کتاب های مخالفین ر.ک: الدرّ المنثور:۵/۲۷۳ ذیل آیه۲۶ سوره اسراء، دارالفکر- بیروت.

ص:۳۰۶

پیامبر(ص) فرمود: ای جبرئیل! منظور از قربی چه کسانی هستند و حقّ آنان چیست؟ عرض کرد: ذوی القربی فاطمه است. به سبب امر خداوند، فدک را به او بده وآنچه برای خدا و رسول در آن است، متعلّق به اوست. بنابراین پیامبرخدا(ص) به جهت فرمان خدا، حضرت فاطمه(س) را فراخواندند و برای آن حضرت سندی نوشتند که پس از پیامبرخدا حضرت فاطمه(س) آن را نزد ابوبکر آوردند و فرمودند: این نوشته رسول خدا است برای من و فرزندانم...».(۱)

فَلَمّا دَخَلَ الْمَدِینَهَ دَخَلَ عَلَی فاطِمَه(س) فَدَعا بِأَدِیم وَ دَعا عَلِیَّ بْنَ أَبِی طالِبِ فَقالَ: اُکْتُبْ لِفاطِمَهَ بِفَدَکَ نِحْلَهً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ. فَشَهِدَ عَلَی ذلِکَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طالِب وَمَوْلًی لِرَسُولِ اللَّهِ وَأُمُّ أَیْمَنَ. فَقالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): إنَّ أُمَّ أَیْمَنَ امْرَأَهٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ وَ جاءَ أَهْلُ فَدَکَ إلَی النَّبِیِّ(ص) فَقاطَعَهُمْ عَلَی أَرْبَعَهٍ وَ عِشْرِینَ أَلْفَ دِینارٍ فِی کُلِّ سَنَهٍ چون پیامبر(ص) وارد مدینه شدند، بر فاطمه زهرا(س) داخل شدند... سپس پوستی درخواست کردند و حضرت علی(ع) را خوانده و فرمودند: فدک را برای فاطمه بنویس، بخششی از جانب پیامبرخدا. سپس حضرت علی(ع) و غلامی از غلامان پیامبر و امّ ایمن به عنوان شاهد بودند. پیامبرخدا(ص) فرمود: همانا امّ ایمن زنی از اهل بهشت است. و اهلِ فدک نزد پیامبر(ص) آمده و پیمان بستند که هر

۱- بحارالأنوار:۲۱/۲۲و۲۳ از إعلام الوری به نقل از ابان از زراره، قصص الانبیاء، راوندی:۳۴۷ ب۱۰.

ص:۳۰۷

سال بابت محصولات فدك بيست و چهار هزار دينار (سكه طلا) بپردازند.(۱)

سند فدك تقريباً در چهار سال آخر حيات رسول الله(ص) و به دستور ايشان نوشته شد. پس از اين پيامبر(ص) مردم را در منزل حضرت زهرا(س) جمع نمودند و به آنان خبر دادند كه فدك از آنِ فاطمه است و در همان جا از درآمد آن به عنوان بخشش فاطمه(س)، بين مردم تقسيم كردند و بدين صورت تصرّف مالكانه فاطمه(س) را در فدك به آنان نشان دادند. هر سال حضرت زهرا(س) به اندازه ى قوت خود از درآمد فدك برمى داشت و بقيه را بين فقرا تقسيم مى نمود و اين شيوه تا هنگام شهادت رسول اكرم(ص) ادامه داشت.

امّا ده روز پس از شهادت پيامبر(ص) (۲)مأموران ابوبكر به دستور خاصّ او به فدك رفتند و نماينده حضرت زهرا(س) را از آنجا اخراج و ملك آن را غصب كردند و درآمد آن را به طور كامل براى مخارج حكومت خود صرف كردند. آنان سخنى را به پيامبر نسبت دادند و براساس آن، چنان كردند كه هرگز هيچ كس به هيچ وجه نمى تواند آن را سرپوش نهد يا ناديده انگارد. خبر «النّبى لا يورث» كه به عنوان پشتوانه اين كار به پيامبر نسبت داده شده بود، در گفته هاى غاصبين به صورت هاى مختلف نقل شده است. گاهى به دو كلمه اكتفا شده و گاهى پسوند مفصّلى به آن اضافه شده و گاهى قالب كلام ديگر گونه است.

گاهى مى گفتند: «پيامبران ارث نمى گذارند». با آنكه آيات ارث نهادن

۱- بحارالانوار:۱۷/۳۷۸ و۳۷۹ ب۴ ح۴۶ و ج۲۹ ص۱۱۴ ب۱۱ به نقل از الخرائج و الجرائح از امام صادق(ع) از پيامبر اكرم(ص).

۲- از كتاب هاى مخالفين: شرح نهج البلاغه إبن أبى الحديد:۱۶/۲۶۳.

ص:۳۰۸

پیامبران بر آنان تلاوت شد. گاهی اضافه می کردند: «پیامبران علم و حکمت و نبوّت را به ارث می گذارند». با آنکه می دانستند که نبوت به ارث گذاشتنی نیست. گاهی اضافه دیگری هم به میان می آمد: «آنچه از ما باقی بماند صدقه است». امّا به اعتراف خودشان در آن مانند اموال شخصی رفتار می کردند، و گاهی سخن اوّل را فراموش کرده و به نفع خود آن را تغییر می دادند: «هرچه از او بماند در اختیار ولیّ امر است که هرگونه می خواهد به مصرف برساند».

در شکل نقل نیز، گاهی ابوبکر ادّعا می کرد که آن سخن را از پیامبر(ص) شنیده است و گاهی به عایشه نسبت می داد. گاهی عمر شاهد ابوبکر بود و گاهی عایشه و حفصه را شاهد می آورد. این ها یعنی اصل مطلب کذب محض بود که برای منافع خاصّی جعل شده بود و به اقتضای منافع، آن را کم و زیاد می کردند.

علاوه بر سخن، حتّی رفتار چندگانه ای نیز از آنان سر زد: ابوبکر در مقابل کلام فاطمه(س)، برای فریب مردم، ظاهراً تسلیم شد و نوشته ای مبنی بر بازگرداندن فدك نوشت و به آن حضرت داد و با این کار در واقع حدیث جعلی خود را نقض کرد و آن گاه که عمر نوشته ابوبکر را محو و پاره کرد، نقضی بر نقض اوّل نهاد.

همچنین بنابر نقل خودشان در جریان بازخواهی فدك، حضرت زهرا(س) به ابوبکر چنین پیغام فرستادند: آیا تو از رسول الله ارث می بری یا خانواده اش؟ گفت: نه، بلکه خانواده اش.(۱) و این نیز نقضی بر همان حدیث ساختگی است که به

۱- مسند احمد:۱/۴، مسند أبی یعلی:۱/۴۰ (۳۷)، البدایه و النّهایه:۵/۳۱۰، السّیره النّبویّه، ابن کثیر:۴/۵۷۴، سنن أبی داود:۳/۱۴۴، سنن الکبری:۹/۴۴۱ ح۱۳۰۱۶، شرح نهج البلاغه إبن أبی الحدید:۱۶/۲۱۸ و۲۱۹ و... .

ص:۳۰۹

پیامبرخدا نسبت دادند و می بینیم که در اینجا ابوبکر خودش تصریح دارد که خانواده ی پیامبر از او ارث می برند.

عایشه و حفصه که در حدیث «النبی لا یورث» شاهد ابوبکر بودند، در زمان عثمان برای طلب ارث پیامبر(ص) نزد او رفتند. عثمان که خود از طرفداران غصب فدک و در متن ماجرا بود، خطاب به عایشه گفت: «آیا تو نبودی که با مالک بن اوس نضری شهادت دادید که «پیامبر ارث نمی گزارد» و حقّ فاطمه را مانع شدید؟ چگونه امروز از من میراث پیامبر را می خواهید»؟(۱)

بنابراین هرگز دلیل خداپسندانه ای برای غصب فدک و ندادن ارث و سهم خمس حضرت فاطمه(س) به ایشان وجود نداشته بلکه اینها همه مخالف آیه «و آت ذا القربی حقّه»، آیات ارث نهادن پیامبران، آیه تطهیر و آیه ی خمس است.

با آن که فدک در زمان حیات پیامبر، به حضرت زهراء بخشیده شده بود و برای این بخشش سندی تنظیم شده و فدک در اختیار آن حضرت بود و با وجود اینکه حضرت زهراء(س) از آیات قرآن شاهد آوردند، از ایشان بیّنه خواستند و با آنکه «البیّنه علی المدّعی آن که ادّعای چیزی را دارد باید برای اثبات آن، دلیل اقامه کند نه کسی که آن چیز در مالکیّت و تصرّف اوست». و با وجود اینکه حضرت، سند و شاهدان خود را حاضر کردند، امّا... عمر نوشته را از دست حضرت گرفت و در مقابل دیدگان مردم بر آن آب دهان انداخت!!! و از هیچ یک از گواهان، شهادتی را که ارائه کردند نپذیرفتند و به هر کدام از آنان افترایی

۱- کتاب سلیم:۲/۶۹۴.

ص:۳۱۰

بستند، به کسانی که کلام خداوند، سند پاکی آنان است، و آه که کردند آنچه کردند... .

و آن چه مسلّم است گفتار و رفتار حکومت در برخورد با اعتراض حضرت فاطمه و حضرت علی(ع) و عبّاس است که بنابر منابع و مدارک معتبر نزد مخالفین، آنان هیچ گاه قانع نشدند و هم چنان بر اعتراض و انکار خود پافشاری داشتند هم چنان که مواردی از این اعتراض ها در پیش گذشت.

در پایان سخن درباره ی «فدک»، چه می توانم گفت جز جمله ای که سرور بانوان اوّلین و آخرین در اواخر خطابه ی خویش بیان فرمود که: «كلّا بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلى ما تَصِفُونَ هرگز! بلکه نفس شما کار بسیار زشتی را برای شما آراسته است و بدین جهت بایسته است که صبری نیکو پیشه سازم و خداوند مرا بر آنچه وصف می کنید، یاور است».(۱)

اصحاب سقیفه هنگام خاکسپاری پیامبر(ص) کجا بودند؟

اینکه عمر و ابوبکر و پیروان آنان و عایشه و حفصه در این غوغا کجا باشند، چیزی نبود که از یک روز یا یک هفته قبل، برای آن برنامه ریزی کرده باشند. پس از فتح مکّه و پس از آنکه مشرکین مکّه مجبور شدند سلاح خود را به زمین نهاده و تظاهر به اسلام کنند، افرادی از اطرفیان پیامبر برای بیرون آوردن خلافت از عترت پاک نبی، نقشه می کشیدند و نزد یهودیان رفت و آمد می کردند که قرآن گواه این خیانت است و این رفت و آمد ها دو سال پیش از شهادت پیامبر بود.

آنان چندین تلاش نافرجام نیز برای ترور پیامبر برنامه ریزی و پیاده کردند که

۱- (۱۲) سوره یوسف(ع): آیه ۱۹

ص:۳۱۱

ناکام مانـد، از جمله نقشه ترور حضـرت پس از بـازگشت از جنـگ تبـوک(۱) و پس از واقعـه ی غـدیر (۲). همچنین چنـدین بار کوشیدند که پیامبر را با زهر به قتل برسانند و عاقبت با همکاری عایشه و حفصه با زهر ایشان را به شهادت رساندند.(۳)

۱- از کتاب هـای مخـالفین: شـرح نهـج البلاـغه إبن أبی الحدیـد:۲/۱۰۳چـاپ دارالفکر، المحلی، ابـن حزم:۱۱/۲۲۵ از امـام حسـن مجتبی(ع) کـه فرمودنـد: کسـانی که خواسـتند شـتر پیـامبر(ص) را در عقبه، پی کننـد، دوازده نفر بودنـد از جمله ابوسـفیان. السّـیره الحلبیّه:۳/۱۴۳ چـاپ دار احیـاء الـتراث العربی، دلائـل النّبوّه، بیهقی:۵/۲۶۰ چاپ دارالکتب العلمیّه، صـحیح مسـلم:۵۰ کتاب صـفات المنافقین و أحکامهم: پیامبر(ص) آن دوازده نفر را برای حـذیفه نام بردنـد. مختصـر تاریخ دمشق:۶/۲۵۹ از کتـاب ابان بن عثمان بن عفّان از اعمش که وی گفت: منافقینی که می خواسـتند در عقبه رسول الله را بکشـند، دوازده نفر بودنـد که هفت نفر آنان از قریش بودند.

۲- در ارشاد القلوب:۳۳۰ ماجرای ترور نافرجام آن حضرت پس از واقعه ی غدیر، خبر دادن حضرت به عایشه از نزدیک بودن زمان رحلت خودشان، خبر دادن عایشه به حفصه و خبر دادن آنان به پـدرانشان ابوبکر و عمر و برنامه ریزی برای به شـهادت رسانـدن آن حضرت توسّط آنان، آمده است.

۳- از کتاب های مخالفین: منابعی که تصـریح کرده اند عایشه و حفصه به رسول الله(ص) زهر دادند: صحیح البخاری:۴/۹۲ و۱۷۵ و ج۵/۲۰ و ج۸/۹۵، صـحیح مسلم:۸/۱۷۲، سـنن الترمذی:۲/۲۵۷، الطبقـات، ابن سـعد:۲/۲۰۶. چـه کسـانی رسـول الله(ص) را زهر خوراندنـد؟ عایشه و حفصه: از کتاب های شـیعیان: کامل الزّیارات:۷۸، علل الشّرایع:۳۱، تفسیر العیّاشی:۱/۲۰۰، بحارالأنوار:۶/۸۶ و ج۲۲/۵۱۶ و ج۲۸/۲۱ و ج۲۷/۲۴۰. و از کتـاب های مخالفین: سـنن، بخاری:۷/۱۷ و ج۸/۴۰ سنن مسلم:۷/۲۴ و ۱۹۴. عاملین سم خورانـدن به پیـامبر(ص) ابـابکر، عمر، عـایشه و حفصه بوده انـد: از کتاب های مخالفین: صـحیح البخاری: ۷/۱۷ و ج۸/۴۰، صحیح مسلم:۷/۲۴ و ۱۹۸، تاریخ الطّبری: ۲/۴۳۸، السّیره النّبویّه، ابن کثیر:۴/۴۴۹، مسند احمد:۶/۵۳، الطّبّ النّبوی، ابن الجوزی: ۱/۶۶. و از کتاب های شیعیان: بحارالأنوار:۲۲/۲۳۹ و ۲۴۶. اعتراف عـایشه به اینکه به پیامبر(ص) سم خورانـد: از کتاب های مخالفین: صـحیح البخاری: ۷/۱۷ و ج۸/۴۰، صحیح مسلم:۴/۱۷۳۳ چاپ دار احیاء التّراث العربی، السّـیره النّبویّه، ابن کثیر:۴/۴۴۹، مسند احمد:۶۶/۵۳. منابعی که تصریح دارند به پیامبرخدا(ص) زهر داده شد: تهذیب الأحکام، شیخ طوسی۶/۱ :، المقنعه:۴۵۶، المجدی فی الأنساب:۶ از ابـن سـعد، منتهی المطلب:۲/۸۸۷، بحارالأنوار: ۲۲/۵۱۴. از کتـاب هـای مخـالفین: أنساب الأشـراف:۱/۵۷۶، السّـیره النّبـویّه، ابن کثیر:۴/۴۴۹، المستدرک حاکم:۳/۶۰ ح۴۳۹۵/۹۹ باب المغازی چاپ دارالکتب العلمیّه. رسول الله(ص) قبل از اینکه حضـرت را سم بخوراننـد و در هنگام انجام این کار، آنان را از آن کار نهی کردند: السـنن، بخاری:۷/۱۷ و ج۸/۴۰، سنن مسلم:۷/۲۴ و ۱۹۸، تاریخ الطّبری: ۲/۴۳۸، مسند احمد:۶/۵۳، الطّبّ النّبوی، ابن القیم:۱/۶۶، معجم ما استعجم، ابن حزم: ۱۴۲، الطّبّ النّبوی، ابن الجوزی:۱/۶۶.

ص:۳۱۲

با اعلام نزدیک بودن زمان شـهادت پیامبر از جانب خودِ ایشان در حجهالوداع، منافقان وارد مـدینه شدنـد. تا آنجا که تعداد آنان به حدود پنج هزار نفر رسید و گرد عمر و ابوبکر جمع شده و منتظر بودند تا هنگامه موعود فرا رسد.

عمر و ابوبکر به همراهی افرادی دیگر که چهـل و چهـار نفر اعلاـم شـده انـد، نقشه کشـیده بودنـد تا به محض شـهادت پیامبر(ص)، جانشینی اش را به دست گیرند

ص:۳۱۳

و عترت او را از صحنه کنار بزنند و برای این کار در مکّه عهدنامه ای نوشتند و چون شهادت رسول الله(ص) نزدیک شد، در حالی که مطابق با دستور رسول الله(ص)، وظیفه داشتند در هنگام بستری شدن تا شهادت پیامبر و حتّی مدّتی پس از آن، در میان سپاه اسامه و خارج از مدینه باشند و در حالی که پیامبر تخلّف کنندگان از سپاه اسامه را لعنت فرموده بود با تمام این ها مدّتی در این سپاه بودند امّا... .(۱)

امّا حقیقت این است که عایشه برای پدرش پیکی فرستاد که شهادت پیامبر نزدیک است، خود را برسان. و آنان نیز به مدینه آمدند و در خانه پیامبر جمع شدند و پس از شهادت پیامبر، ندایی شنیدند که گفت سعد بن عباده و انصار در سقیفه ی بنی ساعده جمع شده اند.

بلافاصله عمر و ابوبکر و ابوعبیده جرّاح، به سوی سرپوشیده ی بنی ساعده شتافتند. همراه این افرادی که به سقیفه ی بنی ساعده شتافتند، بسیاری از آن کسانی بودند که پس از فتح مکّه از جانب پیامبر «آزاد شدگان» نام گرفتند، همانان که در دل می پروارندند آن را که اظهار نمی داشتند. سعد بن عباده، صاحب سرپوشیده ی بنی ساعده و سرکرده ی انصار بود. او در آنجا از مردم و مهمانان پذیرایی می کرد امّا آن روز بیمار و بدحال بود.

پس از ساعتی بگو مگو ابوبکر گفت: از میان این دو نفر که می گویم یک نفر را برگزینید و با او بیعت کنید: عمر و ابوعبیده. اما عمر و ابوعبیده پاسخ دادند:

۱- در این مورد در پاسخ به دوّمین پرسش، سخن رفته است.

ص:۳۱۴

تو از ما سزاوارتری! پس ابوبکر دستش را پیش آورد و اطرافیانش با او بیعت کردند. سپس شمشیرها را برهنه ساختند تا ابتدا انصار و سپس عترت پیامبر را به بیعت وادار سازند. صدای سعد و پسرانش به اعتراض بلند شد. ولی آنان تهدید کردند که او را می کشند و سقیفه را نیز گرفتند! فرزندان سعد هم او را برداشتند و به درون خانه اش بردند! و سقیفه پر شد از آزادشدگان مسلّحی که با ابوبکر بیعت کردند و دورش را گرفتند و مردم را به بیعت با او مجبور کردند.

مراسم تجهیز و نماز و دفن رسول الله(ص) سه روز به طول انجامید امّا در این ایّام، ابوبکر و همراهان او در بین خانه های انصار در حال رفت و آمد بودند تا به زور و زر و تزویر هم که شده از آنان بیعت بگیرند.

آنها از روز دوشنبه، از ساعتی که پیامبر(ص) به شهادت رسیدند، در سقیفه سرگرم بودند و تا جمعه یا شنبه، میان خانه های انصار می رفتند و می آمدند... در حالی که پیامبر(ص) سه شنبه شب دفن شده بود! این های سخنان مورد قبول نزد آنان است:

ابن ابی شیبه گوید: ابوبکر و عمر خاکسپاری پیامبر(ص) را ندیدند. میان انصار بودند و پیش از این که برگردند، رسول خدا(ص) دفن شده بود.(۱)

عایشه و حفصه که دختران ابوبکر و عمر و دو تن از همسران پیامبر(ص) بودند، وجود پاک او را پیش از شهادت رها کردند و به روایت مخالفین، خود آنان اعتراف کرده اند که در مراسم خاکسپاری ایشان نبوده اند!(۲) از آن پس عایشه

۱- المصنّف، إبن أبی شیبه:۸/۵۷۲ ح۵

۲- مسند احمد:۶/۶۲.

حسرت می خورد که چرا حضرت علی(ع) در غسل و کفْن و دفن پیامبر بوده اند و او نبوده است. همچنین بنابر نقل های مخالفین، او می گفت: «اگر زمان برمی گشت، به جز همسرانش کسی غسلش نمی داد»!(۱) احمد حنبل می گوید: «عایشه گفته است: از خاک سپاری پیامبرخدا(ص) خبردار نشدیم، تا شب چهارشنبه، دیر وقت، صدای بیل ها به گوشمان رسید»(۲).

و ابن عبد البر گوید: «روز سه شنبه دفن شد. برخی هم می گویند شب چهارشنبه. هنگام غسل و کفن کردنش جز خانواده اش کسی نبود. علی غسلش داد. فضل، پسر عباس، آب می ریخت و عباس [عموی پیامبر] هم به آنان کمک می کرد».(۳)

و چون مراسم به پایان رسید، امیرالمؤمنین تا سه روز رداء بر دوش نگرفتند تا طبق وصیّت پیامبر(ص)، قرآن را جمع آوری نمایند. در روز چهارم قرآن را به مسجد آورده و به مردم عرضه کردند امّا آنان نپذیرفتند و حضرت آن را از چشم ایشان پنهان داشتند. و در همان شب بود که صدّیقه ی طاهره را سوار بر چهارپا فرمود و به همراه دو نور چشم ایشان، به در منزل های مهاجر و انصار رفتند تا از

۱- از کتاب های مخالفین: أحکام الجنائز، بانی:۴۹ و گفته است: ابوداود (در سنن):۲/۶۰، و ابن الجارود در المنتقی:۲۵۷، و حاکم (در المستدرک):۳/۵۹ این را روایت کرده و آن را بنابر شرط های مسلِم صحیح دانسته است، مسند احمد:۶/۷۲۶ با سند صحیح.

۲- مسند احمد:۶/۶۲. این مطلب در سیره ابن هشام:۴/۱۰۷۸ و تاریخ بیهقی:۳/۴۰۹ نیز آمده است.

۳- م الدرر:۲۷۱.

ص:۳۱۶

آنان یاری بطلبند و این سه روز ادامه داشت و پس از آن بود که حمله ها به بیت وحی آغاز شد.

ابن قتیبه از مخالفین و از مورد قبول ترین تاریخ دانان نزد مخالفین می گوید: «علی کرّم الله وجهه همراه فاطمه دختر پیامبر که سوار چارپایی بود، شبانه به خانه های سران انصار می رفت. از آن ها یاری می خواست، و آن ها می گفتند: ای دختر پیامبر خدا! ما با این مرد [ابوبکر] بیعت کرده ایم! اگر شوهر و پسرعمویت [علی] پیش از بیعت کردن ما با این مرد سراغ ما آمده بود، کسی را با او برابر نمی دانستیم! و علی کرّم الله وجهه می گفت: یعنی پیامبرخدا را دفن نکرده در خانه اش رها می کردم و می رفتم تا بر سر جانشینی اش با مردم ستیز کنم؟! و فاطمه می گفت: ابوالحسن جز آن چه شایسته اش بود، کاری نکرد. ولی آن ها کاری کردند که خدا به حسابشان رسیدگی خواهد کرد و باز خواستشان می کند!»(۱)

حال با اینکه ابوبکر، عمر، عایشه و حفصه و پیروان آنان در مراسم حضور نداشتند، چگونه می توان از آنان درباره چگونگی مراسم و محلّ دفن پیامبر، پرسید؟ آیا عاقلانه است از کسی درباره چیزی بپرسیم که اصلاً از آن آگاهی ندارد؟

اقوال در مالکیّت عایشه بر مرقد پیامبر(ص)

در این زمینه اقوال گوناگون و گاه متضادّی به چشم می خورد. با برّرسی اندیشه های آنان، می توانیم این مطلب را به اثبات برسانیم که عایشه برای ادّعای

۱- از کتاب های مخالفین: الإمامه و السّیاسه:۱/۲۹. این مطلب در کتاب الإحتجاج:۱/۹۶ از شیعه، با اختلاف کمی آورده شده است. سایر مدارک را در جای خودش آورده ایم.

ص:۳۱۷

مالکیت خود بر محلّ قبر پیامبر، هیچ دلیلی ندارد و این مکان شریف را به ناحق در دست گرفت و سپس کرد آنچه کرد... .

۱- گویند عایشه در اتاقی که پیامبر در آن دفن شدند، ارث داشته است و همین ارث خود را به ابوبکر و سپس به عمر بخشیده است تا در آنجا دفن شوند.

اگر پیامبر تا هنگام شهادت، خود مالک آن اتاق بوده اند و بپذیرند که ایشان ارث می گذارند، با توجّه به وجود پاره ی تن رسول الله(ص) حضرت صدّیقه ی طاهره و اینکه پیامبر در زمان شهادت نه همسر داشتند، تمام همسران پیامبر (کسانی که در هنگام شهادت ایشان در قید حیات بوده اند)، همه با هم، یک هشتم ارث می برند که با وجود نه تن از آنان، سهم عایشه یک هفتاد و دوّم می شود.(۱)

با توجّه به ابعاد آن مکان، مقدار سهم الارث عایشه حدود یک وجب در یک وجب است نه به اندازه ی قبر ابوبکر و عمر و اجازه ای که عایشه برای دفن شدن به عثمان داده بود و اجازه ها یا هدیه هایی که به افرادی دیگر داده بود که مجال ذکر آن ها نیست.

البته ناگفته نماند که ابوبکر با حدیثی که به پیامبر نسبت داد، گفت پیامبران ارث نمی گذارند و عمر و عایشه هم این را تأیید کردند و به همین بهانه فدک و ارث و سهم خمس را از حضرت زهرا(س) گرفتند. پس چگونه است که همسر ارث می برد و دختر ارث نمی برد و به بهانه ارث نبردن آنچه در اختیار اوست به زور از او گرفته می شود و حقّی که از خمس دارد، پایمال می شود؟؟؟ یعنی آنجا

۱- البته نزد عامه، عمو نیز در این مورد ارث می برد که اگر عباس عموی پیامبر را که در هنگام شهادت پیامبر در قید حیات بود، داخل در ارث بدانیم، سهم عایشه از این هم کمتر می شود.

ص:۳۱۸

که در جهت منافع خودشان باشد، تقسیم ارث می کنند در حالی که هیچ حقّی برای انجام این کار ندارند چرا که این کار وظیفه ی وصیّ پیامبر است و آنجا که از منافع آنان خارج باشد، سخن دروغی را به پیامبر نسبت می دهند که پیامبران ارث نمی نهند.

آنان می خواستند با نسبت دادن این دروغ به پیامبر، اموال حضرت زهرا(س) را در دست بگیرند و حتّی به این بهانه فدک و زمین های اطراف آن را که در تصدّی و تصرّف حضرت زهرا(س) بود و سهم خمس حضرت از خیبر را از ایشان منع کردند، اما خدا یاور زهراست و چهره ی حقیقت هویداست.

از سوی دیگر حتّی با این فرض که عایشه بخشی از خانه ی پیامبر(ص) را به ارث می برده است، چرا برای دفن کردن امام حسن(ع) در آن جا باید از عایشه اجازه می گرفتند، ولی از دیگران نه؟ و اگر آرامگاه پیامبر(ص) به ارث رسیده باشد، سهم حضرت فاطمه(س) در این میان باید از همه ی کسانی که ارث برده اند، بیشتر باشد؛ پس چرا نگذاشتند پسر آن حضرت امام مجتبی(ع) در سهم مادر خود دفن شود؟ اینها سؤالاتی است که پاسخ آن پرده از واقعیّت برمی دارد.

۲- برخی دلیل خود را این گونه آورده اند: عایشه مالک آنجاست چون سوگند خورده است که پیامبر در زمان زندگی اش آن را به او بخشیده است. در تاریخ دمشق: ۱۳/۲۹۳ آمده که عایشه گفته است: «به خدا سوگند که خانه ی من است! پیامبرخدا(ص) در حیاتش آن را به من داده است. عمر هم با این که خلیفه بود، بی اجازه ی من در آن خاک نشد. ولی ما از علی خیری ندیدیم! (که بگذاریم پسرش آن جا دفن شود) ». در تاریخ یعقوبی: ۲/۲۲۵ به نقل از او آمده است که گفت: «خانه ی من است؛ نمی گذارم کسی در آن دفن شود». و در کافی: ۱/۳۰۲ آمده است: وقتی شنید

ص:۳۱۹

می خواهند امام حسن را آن جا دفن کنند: «به سرعت سوار قاطری شد. اولین بار در اسلام بود که زنی سوار بر زین می شد... سپس ایستاد و گفت: پسرتان را از خانه ی من دور کنید! هیچ چیزی در آن دفن نخواهد شد!»

اگر عایشه سوگند هم یاد کرده باشد آن ها هرگز نمی توانند گفته ی عایشه را بدون گواهی کس دیگری بپذیرند. او باید برای ادّعای خود دلیل محکم و شاهد بیاورد. امّا اگر بخواهیم با توجّه به عملکرد و استدلال خودشان با آنان برخورد کنیم باید بدانیم که چنانچه شهادت عایشه را بدون گواهی شخص دیگری بپذیرند، می بایست سخنان حضرت فاطمه(س) را هم بپذیرند؛ زیرا خود عایشه گواهی داده است که حضرت فاطمه از او راستگوتر است:

حاکم نیشابوری روایتی آورده و آن را بر مبنای شرط مُسلِم نیشابوری درست دانسته است مبنی بر اینکه: «عایشه هرگاه از فاطمه دختر پیامبر یاد می کرد، می گفت: هیچ کس را ندیدم که از او راستگوتر باشد، مگر کسی که زاده ی اوست!»(۱)

آنان درباره ی فدک نه سخن خودِ حضرت فاطمه(س) را پذیرفتند، نه گواهی شاهدانش را!! (با آن که قباله ی فدک هم در دست ایشان بود و نمایندگانی نیز در آن جا داشتند!) و به همین مقدار نیز اکتفا نکردند و به ساحت ملکوتی سرور زنان دو عالم و همسر و فرزندانش که هیچ یک نظیری نداشته، ندارند و نخواهند داشت، گفتند آنچه گفتند و افترا زدند آنان را که خداوند به آیه تطهیر مخصوصشان داشته است.

۱- المستدرک حاکم:۳/۱۶۰. سیر أعلام النّبلاء، ذهبی:۲/۱۳۱ این مطلب را پذیرفته است و مجمع الزوائد، هیثمی:۹/۲۰۱ حدیثی مانند آن را درست دانسته است. همچنین الإستیعاب: ۴/۱۸۹۶، مسند أبی یعلی:۸/۱۵۳و سبل الهدی: ۱۱/۴۷ آن را درست شمرده اند.

ص:۳۲۰

واقعیّت این است که اگر بخواهند سخنان حضرت زهرا(س) را بپذیرند، ناچارند بسیاری چیزهای دیگر را نیز بپذیرند؛ از پس دادن فدک و سهم ارث و خمس گرفته تا خلافت، که حضرت زهرا(س) می فرمود پیامبر وصیّت کرده به علی(ع) برسد!

ذهبی، یکی از حدیث شناسان و تاریخ شناسان بزرگ از مخالفین نیز روایتی را که می گوید عایشه ادّعای مالکیت اتاق پیامبر را داشته، نمی پذیرد و می گوید: «سندش گُنگ و تاریک است»!(۱) گذشته از این، به عدالت پیامبر(ص) هم طعنه می زند، که چرا اتاقش را به عایشه داد، نه به همسران دیگرش یا به دختر محبوبه اش!

۳- گفته اند به هر حال اتاق شریف پیامبر(ص)، یا ملک عایشه بوده، یا عایشه از سوی «خلیفه» متولّی آن بوده است؛ خلیفه ی اول، ابوبکر، آن را به عایشه داده بود و عمر، خلیفه ی دوم هم آن را تأیید کرد: «[عمر] کسی را نزد عایشه فرستاد تا اجازه بگیرد او هم پیش دو دوستش [پیامبر و ابوبکر] دفن شود. پس عایشه گفت: بله، به خدا[اجازه می دهم]! راوی می گوید: اگر این را مردی از اصحاب از عایشه خواسته بود، نمی پذیرفت و می گفت: به خدا هرگز هیچ کدام از آنان را بر خود ترجیح نمی دهم».(۲)

برای اینکه آن مکان ملک عایشه باشد، یا باید به او ارث رسیده باشد یا به او بخشیده شده باشد یا پیامبر آنجا را ملک او قرار داده باشند که جواب هر سه مورد را دادیم. امّا در مورد اینکه از سوی خلیفه صاحب اختیار آن شده باشد:

هرچند دلیلی برای اثبات این ولایت ندارند و در مورد بعدی آن را ذکر

۱- سیَر أعلام النّبلاء:۳/۲۷۹.

۲- صحیح البخاری:۸/۱۵۳.

ص:۳۲۱

خواهیم کرد، ولی اگر هم بپذیرنـد که ابوبکر به نام رییس حکومت، اختیار آن جا را به عایشه داده، با مرگ ابوبکر، بایـد مدّت این اختیـار هم به سـر می آمـد. پس چرا نه عمر، نه عثمـان، و نه معـاویه، هیـچ یـک این اختیار را دوباره به عایشه ندادنـد؟ همچنین اگر اختیـار آنجا بـا حکومت بوده، بایـد عایشه به امام حسـین(ع) می گفت: از معاویه اجازه بگیر که او فرمان روا و متولّیِ املاک وقفی است و من جلویت را نمی گیرم.

در ضمن گنگ بودن این بیان ها، مغالطه ای که صورت گرفته نیز آشکار است زیرا تصریح نشده که ابوبکر اختیار آنجا را به عایشه داده باشـد. هرچنـد احتمال انجام چنین کاری را به ابوبکر نسبت داده اند امّا در کتاب های خود آنان خلاف این مطلب آمده است: ابویعلی و احمد حنبل: ۱/۱۳ می گویند ابوبکر و عمر هرگز در میراث پیامبر دست نبرده اند:

«عباس بر سـر چیزهایی که از پیامبرخدا(ص) به جا مانده بود با علی ستیز کرد. ابوبکر گفت: من آن چه را پیامبر به جا گذاشـته و از جا تکان نـداده، از جا تکان نمی دهم! هنگامی که عمر خلیفه شد نزدش رفتند. گفت: من چیزی را که ابوبکر تکان نداده، جا به جا نمی کنم! گوید: چون عثمان خلیفه شد پیش او رفتند. می گوید: عثمان خاموش شد و سر را به زیر انداخت. پسـر عباس می گوید: ترسیدم عثمان آن را به سود علی بگیرد. دستی میان شانه های عباس زدم و گفتم: پدرا! قَسَمت می دهم آن را به علی بده! می گوید او هم آن را (به علی) داد».(۱)

۱- هیثمی در الزّوائد:۴/۲۰۷ این را معتبر دانسته است.

ص:۳۲۲

با این که این بیان از دید ما شیعیان جای اشکال دارد، ولی از دید آن ها حدیث معتبری است که نه تنها نمی پذیرد ابوبکر چیزی به حضرت علی(ع) یا شخص دیگری داده باشد، که چنین کاری را حرام شمرده است. پس ابوبکر نمی توانسته در میراث پیامبر دست ببرد یا خود را متولّی آن دانسته و آن طور که مایل است، منع و بذل نماید!

۴- گروهی گفته اند: آنچه از پیامبر باقی می ماند، خلیفه متولّی آن است و هر چیز را که بخواهد به هرکس که بخواهد می تواند ببخشد. همچنان که ابوبکر شمشیر، زره، و قاطری خاکستری به نام دَلدَل را به امیرالمؤمنین بخشید؛ با این که امیرالمؤمنین به هیچ رو از پیامبر ارث نمی برد. این هم درست است که ابوبکر بخشی دیگر از ارث او را به زبیر، پسر عوام و محمد پسر مسلمه بخشیده بود.

درباره ی اینکه ابوبکر یا عمر یا عثمان یا هرکس دیگر جز اهل بیت عصمت و طهارت متولّی اموال باقیمانده از پیامبر باشند باید گفت: اگر بگویند آنچه پیامبر باقی می گذارد صدقه بوده است پس متعلّق به تمام مسلمانان است و باید تمام آنها را راضی کنند تا بتوانند اموال پیامبر را از ایشان خریداری و در آن تصرّف کنند و این در صورتی است که بدانیم خرید و فروش چنین مکانی حلال است.

اگر هم اموال پیامبر(ص) وقف شده و در دست حکومت بوده است، باید پرسید رییس حکومت از چه رو و از کجا این حق را یافته که بتواند یک ملک وقفی را به دختر خود یا هرکس دیگر ببخشد و قبر پیامبر(ص) را به صورت یک ملکِ شخصی درآورد که خرید و فروش یا منع و بذل شود؟ اگر این گونه است پس چرا عمر هم مانند ابوبکر، اتاق دخترش حفصه را به او نبخشید؟ چرا عثمان این کار را نکرد؟ چرا معاویه اتاق امّ حبیبه اموی را به او نداد؟!

ص:۳۲۳

در مورد قبل نیز ذکر شد که ابوبکر و عمر گفته اند که در میراث پیامبر دست نبرده اند و مخالفین آن را پذیرفته اند. در ضمن، اینکه ابوبکر از اموال پیامبر به امیرالمؤمنین یا کس دیگری داده باشد، دروغ است.

۵- عمر «از عایشه» اجازه خواست تا کنار پیامبر(ص) دفنش کنند. عایشه هم همین را دلیل درستی ادعای خود می داند!

عمر معصوم نبوده است تا گفتار و کردارش مانند پیامبر حجّت باشد. همچنین اجازه خواستن همیشه نشانه ی پذیرفتن مالکیت نیست. شاید از روی احترام به عایشه بوده است چون عایشه روی آن مکان دست گذاشته بود؛ عمر هم نمی خواست مشکلی با او برایش پیش بیاید یا هر دلیل دیگری. پس نمی توانیم به قطع و یقین تعبیر به پذیرش مالکیت بکنیم.

۶- خداوند در قرآن، اتاق هایی را که زنان پیامبر در آن ها زندگی می کرده اند، به آنان نسبت داده است: «و قرن فی بیوتکنّ و در خانه های خودتان بنشینید» بنابراین آنان مالک اتاق های خود بوده اند و پیامبر هم در حجره عایشه دفن شده اند پس عایشه مالک آنجا بوده است:

پیامبر در حجره ی عایشه دفن نشده اند و این ادّعا تنها پنداری بی پشتوانه و تیری است در تاریکی که راه به سویی نمی برد و تنها به این خاطر این مورد را مطرح کرده اند که حکومت را در غصب آن مکان مقدّس بی گناه جلوه دهند.

امّا درباره ی آیه: در زبان عربی، اضافه معانی گسترده ای دارد و نمی توان منحصراً از آن برداشت مالکیت نمود. همچنان که خداوند در جایی دیگر از قرآن، خانه ها را به پیامبر(ص) نسبت می دهد: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِی ای کسانی که ایمان آورده اید، وارد خانه های پیامبر نشوید... الی آخر آیه».

در جایی دیگر از قرآن نیز خانه ها را به زنانی که طلاق داده می شوند، نسبت

ص:۳۲۴

مى دهد: «لا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ آنان را از خانه هايشان بيرون نكنيد و خودشان هم بيرون نروند، مگر اين كه آشكارا به كار زشتى دست زنند» و واضح است كه در اينجا مقصود محلّى است كه در آن زندگى مى كرده اند نه اينكه واقعاً مالك آنجا باشند و گرنه كه بايد حكم كنند هر زنى كه از همسرش طلاق گرفت، مالك جايى است كه در آن زندگى مى كرده است، در حالى كه چنين نمى كنند!!!

در ضمن پيامبر قبل از شهادت، از عمره و شنبا جدا شدند، اگر اتاق هاى آنان، ملك ايشان بوده است، چرا ادّعايى نكردند؟ و آيا مخالفين پيامبر را به اين اندازه هم عادل نمى دانند كه اگر آنان در اتاق هاى خود حقّى داشته باشند، پيامبر آنها را از حقّشان سلب نكند؟؟؟

و نيز اگر اتاق ها از آنِ كسانى بود كه آن را در اختيار داشتند، يگانه يادگار رسول الله(ص) حضرت زهرا(س)، همراه پيامبر به مدينه مهاجرت كرده بودند و تا زمان ازدواج با حضرت على(ع)، دو سال كنار پدرشان زندگى كردند؛ پس بر سر اتاقى كه به ايشان بخشيده شده بود چه آمد؟! چرا نگذاشتند امام حسن(ع) در آنجا دفن شوند؟

البته نه تنها قرآن كريم، بلكه احاديثى كه خودِ آنان از پيامبر نقل مى كنند دلالت بر اين مطلب دارد كه خود پيامبر مالك آن خانه ها بوده اند. در كتاب صحيح بخارى: ۳/۱۴۹ از عايشه آورده اند كه گفت: «اى پيامبر خدا! اين مرد اجازه مى خواهد به خانه ات بيايد».

همچنين از عبد الله پسر عَمرو نقل مى كند كه گفت: «پيامبر(ص) برخاست و به

ص:۳۲۵

سوی سکونت گاه (المسکن) عایشه اشاره کرد و گفت: فتنه های سه گانه همین جا است! شاخ شیطان از این جا سر می زند»!(۱) می بینیم چنان چه نقل می کنند پیامبر فرموده اند سکونت گاه عایشه، نه خانه ی عایشه! و این از دید آنان باید نشانه ی مالک نبودن او باشد!

۷- امام حسن(ع) وصیّت فرمودند که با اجازه ی عایشه ایشان را در کنار رسول الله دفن کنند و اگر نگذاشتند چنین کنند، ایشان را در بقیع دفن نمایند.

پاسخ: اگر بپذیریم که امام مجتبی(ع) برای دفن شدن در کنار رسول الله(ص) از عایشه اجازه گرفته باشند، باز هم این دلیل بر پذیرش مالکیّت عایشه بر آنجا و تأیید کار او که بر آن مکان دست گذاشته و مورد تصرّف قرار داده بود، نمی شود. البته دیدگاه امام مجتبی(ع) درباره خود عایشه و پدرش و عمر نیز جالب است که نه آنان را مالک محلّ قبر پیامبر دانسته اند و نه ولی و وصیّ ایشان:

امام مجتبی فرمودند: «...در گذشته هم تو و پدرت، پرده ی احترام پیامبرخدا(ص) را دَریدید و کسی را پیش او، درون خانه اش بُردید که نزدیکی اش را دوست نمی داشت. خدا به خاطر این کار تو را بازخواست می کند ای عایشه!»(۲)

تا اینجا اقوال مختلف درباره ی مالکیت عایشه بر بارگاه پیامبر(ص)، برّرسی شد.

پیامبر کجا دفن شدند؟

پس از این که حکومت ترسید مبادا هاشمیان برای دادخواهی به مسجد یا آرامگاه پیامبر پناه ببرند، و پس از این که روی آن مکان دست گذاشت، عایشه

۱- صحیح البخاری:۴/۴۶.

۲- الکافی:۱/۳۰۰.

ص:۳۲۶

ادّعـا کرد اتـاقی که پیامبر(ص) در آن به خاک سپرده شـده، اتاقِ او بوده است. حال آن که خانه و اتاق او در جهت دیگر مسـجد و سمت قبله بود. و این را در ابتـدای بحث ذکر کردیم. حال صـرف نظر از اینکه آیا عایشه بر مکانی که پیامبر در آنجا دفن شـده اند، مالکیت داشته یا نه، می خواهیم بدانیم آیا حقیقتاً پیامبر در اتاقی که عایشه در آن زندگی می کرده، دفن شدند یا جای دیگری؟

۱. در کتـاب الصـحیح بخـاری: ۱/۱۶۲ دربـاره مکـان بستری شـدن و به شـهادت رسـیدن پیـامبر به نقـل از عایشه چنین آمـده است: «هنگامی که پیامبر سـنگین شد و دردش شدّت گرفت، از همسران خود اجازه خواست تا در اتاق من بستری شود. به او اجازه دادند. پس با کمک دو نفر بیرون آمد. پاهایش به زمین کشیده می شد و در میان دو نفر بود: عباس و مردی دیگر. عبیدالله پسر عبدالله می گوید: این سـخن عایشه را به پسر عباس گفتم. از من پرسید: آیا می دانی آن مردی که عایشه نامش را نبرده، که بوده است؟ گفتم: نه! گفت: او علی بن ابی طالب بود».

احمد در مسند: ۶/۲۲۸ آورده است: «...او علی بود، ولی عـایشه دل خوشـی از او نـداشت». و در الطبقات: ۲/۲۳۲ آمده: «... او علی بود که عایشه خوش نمی داشت خوبی اش را بگوید».

بخـاری این مطلب را چنـدین بـار آورده است: ج۳/۱۳۴، ج۴/۴۵، ج۵/۱۳۹، ج۶/۱۰۲، ج۵/۱۴۱-۱۴۲ و ج۶/۱۵۵ که همه از زبـان عایشه است. او برای ثابت کردن این سـخن به شـرح رخ داد هم پرداخته است که در برخی تناقض هایی نیز به چشم می خورد. مثلاً در برخی گفته پیامبر درخواست کرد بیماری و مرگش در خانه ی عایشه بگـذرد، همسـرانش هم به خاطر عایشه کوتاه آمدند. و در برخی

ص:۳۲۷

آمده که آن روز، برای عایشه و نوبت او بوده است. در برخی گفته شده عایشه پیش از مرگ پیامبر برای ایشان مسواکی آورد. او هم مسواک کرد و آن را به عایشه داد؛ و در برخی گفته شده عایشه مسواکی آورد و خودش، دندان های پیامبر را مسواک کرد! نقاط ضعف بسیاری در این متون هست که مجال باز کردن آن نیست.

زمانی که عایشه از آن سخن می گوید، آخرین روز زندگی پیامبر خدا(ص) بوده است. این تنها روزی است که می توان درباره اش گفت: «در حالی که دو نفر کمکش می کردند بیرون آمد، پاهایش به زمین می کشید و میان عباس و مردی دیگر بود». این در واقع هنگامی بود که به پیامبر(ص) خبر رسید ابوبکر در مسجد به نماز ایستاده تا مسلمانان پشت سرش نماز بخوانند. پیامبر(ص) هم به هر سختی که بود، خود را به مسجد رسانده و ابوبکر را کنار زده و جای او ایستادند و نماز را از ابتدا خواندند چنان که گذشت.

ابن حجَر در فتح الباری: ۸/۱۰۶ می گوید: «او در حالی درگذشت که سرش بر سینه ی او [عایشه] بود... این بر خلاف روایتی است که حاکم و ابن سعد آورده اند و می گوید پیامبر(ص)، سر بر دامن علی درگذشت. اما این روایت [یعنی درگذشت پیامبر بر دامن علی] از هیچ راهی آورده نشده است، مگر اینکه شیعه ای میان راویانش بوده؛ پس در خورِ اعتنا نیست»!

این تعصّب ابن حجر شگفت آور است! زیرا راویان شیعه مذهب، منابع حدیثی آن ها را پر کرده اند! برای مثال، دانشمند بزرگشان بخاری، تنها در «صحیح بخاری» به بیش از یک صد راوی شیعه اعتماد کرده است! و شیعه بودن برخی از

ص:۳۲۸

راویانِ یک حدیث، بهانه ی بیهوده ای برای نپذیرفتن آن است!

از سوی دیگر در کتاب های آنان درباره ی کسانی که در آخرین لحظات گرداگرد رسول الله(ص) بوده اند، مطالبی نقل شده است که یکی از آنها ذکر شد. یکی دیگر از این موارد که در کتاب های حدیثی و معتبر شیعه وارد شده است، از این قرار است:

شیخ مفید در الإرشاد: ۱/۱۸۴ می گوید: «...سپس رسول خدا سنگین شد و مرگش فرا رسید. نزدیک جان سپردن گفت: سرم را بر دامنت بگذار علی جان! هنگام امر خدا رسیده است! چون روحم بیرون رفت، با دست آن را بگیر و به صورتت بکش. سپس مرا رو به قبله کن. کارهایم را انجام بده. پیش از دیگران بر من نماز بخوان. تا دفنم نکرده ای از پیکرم دور نشو و از خداوند کمک بخواه.

علی سر او را بلند کرد و بر دامن گذاشت. [پیامبر] از هوش رفت. فاطمه(س) رویش خم شده بود، به چهره اش می نگریست، مویه می کرد و می گریست و می خواند: أبیضُ! یُسْتَسْقَی الغَمامُ بوجههِ/ ثِمالُ الْیَتامی، عِصْمَهٌ لِلْأرامِل... چه سپید است! ابر برای رخسار او می بارد/ یاور یتیمان است و تکیه گاه بیوگان [این شعر را ابوطالب هنگامی سروده بود که پس از نماز بارانِ پیامبر، خشک سالی به پایان رسید و ابرها باریدن گرفتند].

پیامبر خدا(ص) چشمانش را باز کرد و با صدای ضعیفی فرمود: دخترم! این سخن عمویت، ابوطالب است. به جای آن بگو: «وَما مُحَمَّدٌ إلا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ. أَفَإنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَی أَعْقابِکُمْ محمّد جز فرستاده ای نیست، که پیش از او هم فرستادگانی آمده اند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، به

ص:۳۲۹

گذشته هایتان (جاهلیّت، کفر و شرک) برمی گردید؟!». حضرت فاطمه مدّت درازی گریست. پیامبر(ص) به او اشاره کرد که نزدیک بیاید. سپس آهسته چیزی به او گفت که چهره اش شکفته شد! سپس درگذشت. دست راست امیرمؤمنان زیر چانه اش بود. جانش از تن بیرون رفت. بلندش کرد و آن را به صورت خود کشید. سپس او را رو به قبله کرد، چشمانش را بست، روانداز را رویش کشید و مراسم را آغاز کرد».(۱)

محلّی که پیامبر در زمان بیماری و هنگام شهادت در آن بودند به بیان امّ سلمه:

«هنگامی که پیامبرخدا(ص) دچار بیماری ای بود که در آن درگذشت و اتاق از اصحاب او پر شده بود، می شنیدم که می گفت: ای مردم! چیزی نمانده جانم گرفته و به سرعت بُرده شود. برای اتمام حجّت و انجام وظیفه به شما می گویم: بدانید من کتاب خدا و عترت و خاندانم را میان شما به جا می گذارم! سپس دست علی را گرفت و بلند کرد و گفت: این علی، با قرآن است و قرآن با اوست! دو جانشینِ بینا که از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر سر حوض کوثر به من بپیوندند. پس، از آن ها خواهم پرسید که با آن ها چه کردید...».(۲)

و این همان اتاقی است که ابن حَجَر در الصّواعق المحرقه:۲/۴۴۰ درباره اش می گوید: «و بدان که روایت «تمسّک به قرآن و عترت»، از قول چندین صحابی

۱- بصائر الدّرجات/۳۳۳، الکافی:۱/۲۹۶، الخصال/۶۴۲. و از کتاب های مخالفین: مسند احمد:۱/۳۵۶ و ج۶/۲۱۴، سنن ابن ماجه:۱/۳۹۱، و بسیاری کتاب های معتبر دیگر نزد شیعیان اهل بیت و پیروان خلفا.

۲- الأمالی، شیخ طوسی:۴۷۸.

ص:۳۳۰

نقل شـده است... برخی از راویـان می گوینـد پیـامبر آن را در حـجّ وداع گفته است. برخی می گوینـد زمان بیماری اش در مـدینه گفته؛ هنگامی که اتاق از اصحابش پر بود. و برخی نیز می گویند آن را کنار غدیر خم گفته است».

از سوی دیگر به تصریح منابع و مصادر مخالفین این همان اتاقی است که پیامبر(ص) در آن از دنیا رفته اند. برای مثال در حدیثی از زبـان عمر به آن اشـاره شـده است: «در خانه ی پیامبرخـدا(ص) بودیم که ناگاه مردی از پشت دیوار صـدا کرد: ای پسـر خطاب! بیا بیرون!...انصار در سقیفه بنی ساعده گرد آمده اند. پیش از این که کاری کنند آنان را دریاب!...»(۱).

این در حالی است که اگر در اتاق عایشه بودند، عمر آن را ذکر می کرد. ضـمن اینکه این متن دلالت دارد که عمر هنگام شـهادت پیامبر نزد ایشان نبوده است.

۲. دومین دلیل: اعتراف خود عایشه بنابر نقل های مخالفین، به این که پیامبر(ص) در اتاق او از دنیا نرفته و دفن نشـده اند: عایشه می گویـد: «درباره ی سـنگسار و درباره ی این که زن با ده بار شـیر دادن به مردان، به آن ها مَحرم می شود هم آیه ای نازل شده بود و بر کاغذی زیر تخت من بود. ولی هنگامی که پیامبر(ص) در می گذشت و سرگرم او بودیم، بُزی آمد و آن [آیه] ها را خورد»!(۲)

۱- فتح الباری:۷/۲۳ از ابی یعلی، تاریخ دمشق:۳۰/۲۸۲ و صحیح ابن حبّان:۲/۱۵۵.

۲- سـنن ابن ماجه:۱/۶۲۵، المعجم الأوسط:۸/۱۲، مسـند أبی یعلی:۸/۶۴، المحلی، ابـن حزم: ۱۱/۲۳۶ وی گفته: این حدیث صـحیح است. در لسان العرب:۷/۳۳ و النهایه ابن اثیر:۲/۸۷ نیز آمده است: آیه ی سنگسار در سوره ی احزاب نازل شده بود و بر برگ نخلی در خانه ی عایشه بود که بزغاله اش آن را خورد!

ص:۳۳۱

اگر پیامبر(ص) در اتاق عایشه بیمار شده و درگذشته است، نمی شود اتاقش خالی مانده باشد که بزغاله ای بیاید و آیه های کذاییِ سنگسار و شیر دادن زن به مردان را بخورد!! (تأمّل بفرمایید: عایشه نقل می کند آیاتی درباره ی شیر خوردن مردان نامحرم از زن نازل شده بود و این کار موجب محرم شدن او به آن مردان می شود حال آنکه نظر کردن بر تن زن نامحرم حرام است و این را چگونه باید به آنان که عایشه و نه قرآن و سنّت رسول الله(ص) را پیش رو گرفته اند، فهماند؟!)

۳. دلیل سوم، متن هایی درباره ی موقعیت اتاق عایشه و توصیف آن است که در معتبرترین کتاب ها نزد مخالفین آمده است. این متن ها نشان می دهند که خانه ی او در سمتِ رو به قبله ی مسجد بوده است و دری داشته که به سمت شام، یعنی شمال مسجد باز می شده است:

«درباره ی خانه ی عایشه پرسیدم. گفت: درش رو به شام بود. گفتم: درش تک بود یا دو لنگه؟ گفت: یک در داشت. گفتم: از چه بود؟ گفت: از چوب درخت عرعر یا ساج»(۱).

در ضمن با توجّه به آنچه مخالفین نقل کرده اند: اتاقی که پیامبر(ص) در آنجا دفن شده اند، در شرق مسجد است، درش به حیاط مسجد باز می شود و دو در هم داشته است و هنگامی که مردم می خواستند بر پیکر پاک پیامبر(ص) نماز بخوانند، حضرت علی(ع) فرمود دسته دسته درون اتاق بیایند و نماز بخوانند و بروند.

۱- الأدب المفرد، بخاری:۱۶۸، إمتاع الأسماع:۱۰/۹۲، سبل الهدی:۳/۳۴۹، در سمط النجوم: ۲۱۸ آمده است: و برای همسرانش، سوده و عایشه، دو اتاق از خشت و برگ نخل ساخت. درِ خانه ی عایشه رو به سوی شام بود و دری یک لنگه از چوب عرعر یا ساج داشت

ص:۳۳۲

«پرسـید: چگونه بر او نماز بخوانیم؟ علی فرمود: گروه گروه بیایید. می گوید: از این در می آمدند، بر پیکر او نماز می خواندند و از در دیگر بیرون می رفتنـد».(۱) آیـا هنگام درگـذشت پیامبر معجزه ای پیش آمـده که اتاق عایشه، ناگهان دارای دو در شـده است؟! البته ناگفته نمانـد که مردم کجا بودند که بر پیکر پیامبر نماز بخوانند؟ آنان به دنبال ابوبکر و عمر و در پی شکسـتن بیعتی بودند که در غدیر بسـتند امّا این ها چیزهایی است که مخالفین نقل کرده اند و به آن ایمان دارند و ما درصدد هستیم از بیان خودشان بر آنان حجّت بیاوریم و گرنه بر آن نه اعتمادی هست و نه اعتنایی.

۴. در الطبقات: ۸/۱۶۶ آمـده: «حارثه بن نعمان چنـد خانه نزدیک مسـجد پیامبر و پیرامون آن داشت. هر بار که پیامبر ازدواج کرد، حارثه بن نعمان هم خانه ای را به او واگذار کرد. تا آن که خانه هایش همه از آن پیامبر و همسرانش شد».

در نتیجه، خـانه ی عـایشه سوّمین خانه ای بوده که پیامبر از حارثه خریـده است. چون در الطبقات: ۸/۱۶۴ آمده است: «زینب، دختر خزیمه، پیش از امّ سـلمه بود. پس از درگـذشت زینب، امّ سـلمه به خـانه ی او درآمـد. و در آن سـال بود که پیـامبر بـا زینب دخـتر جحش ازدواج کرد. و سوده پیش از عایشه و این دو ازدواج کرده بود».

۵. با توجّه به نقل های مخالفین عایشه خانه ی خود را به قیمت گزافی فروخته

۱- مسـند احمد:۵/۸۱، در مجمع الزوائـد:۹/۳۷ گفته شـده: راویـان این حـدیث نزد اهـل سنّت، راویانِ احادیثِ صـحیح انـد. تاریخ دمشق:۴/۲۹۶، اسد الغابه:۵/۲۵۴.

ص:۳۳۳

و اتاق خود را نیز به خواهر زاده اش، عبدالله بن زبیر بخشیده است. او که نمی تواند قبر پیامبر خدا(ص) را فروخته باشد!

ابن سعد در الطبقات: ۸/۱۶۵ می گوید: «...[معاویه] خانه ی عایشه را از او خرید. می گویند یک صد و سی هزار درهم خرید. دویست هزار درهم هم گفته اند! هم چنین [عایشه] شرط کرد تا زنده است، در آن بماند».

نمی توان گفت این خانه، همان اتاقِ عایشه در زمان پیامبر(ص) است و معاویه آن را برای گسترش مسجد یا مثلاً برای فخرفروشی خریده؛ زیرا معاویه هرگز مسجد پیامبر را گسترش نداده است.

هم چنین می دانیم هنگامی که مروان نزد عایشه رفت و خبر تشییع پیکر امام حسن(ع) را به او رسانید، از او خواست به مسجد بشتابد و نگزارد امام حسن(ع) را کنار پدربزرگش، پیامبر(ص) دفن کنند. عایشه هم در کار خود ماند که چگونه خود را به مسجد برساند؟ پس سوار قاطرِ مروان شد و به مسجد رفت... پس، این خانه ی عایشه، نزدیک مسجد نبوده است، که بتوان گفت پیامبر(ص) در آن دفن شده بوده است!

از این گذشته، بنابر نقل های خودشان، عایشه پس از فروش خانه اش به معاویه، وصیّت کرد اتاقش به خواهر زاده اش، پسر زبیر برسد: «در مکّه کسی مانندِ املاکِ عبدالله بن زبیر را نداشت. عایشه وصیّت کرد اتاقش به او برسد. او [عبدالله] اتاق سوده را هم خریده بود»(۱). پس آنجا هم نمی تواند قبر پیامبرخدا(ص)

۱- تاریخ دمشق: ۲۸/۱۹۰ و سنن بیهقی: ۶/۳۴.

ص:۳۳۴

باشد و همان اتاقی است که کنار اتاق سوده بوده است.

۶. اتاق عایشه رو به قبله و در جنوب مسجد بوده، ولی قبر پیامبر(ص) در شرق مسجد است!

یکی از دلایلی که نشان می دهد خانه عایشه در جنوب شرقی مسجد بوده است، این روایتِ ابن زباله و ابن عساکر از محمد بن هلال است: «دید اتاق های همسران پیامبر(ص) سقفی از شاخ و برگ درختان خرما و پرده هایی بافته از مو (احتمالاً موی بز) دارند. از خانه ی عایشه پرسیدم. گفت: دَرَش رو به شام [شمال] باز می شد. پرسیدم: دو لنگه بود یا یک لنگه؟ گفت: یک لنگه بود».

و در روایت ابن زباله آمده: «...[خانه ها] با پرده هایی از مو؛ در جنوب شرقی مسجد بودند (یعنی درهای آن ها رو به شام باز می شد) و در غرب مسجد چیزی از آن ها نبود...».

ابن عساکر هم می گوید: «درِ رو به شامِ خانه» [وفاءالوفاء: ۲/۵۴۲ و ۴۵۹ و ۴۶]. از این روایت، چند نتیجه گرفته می شود:

الف. این سخن محمّد بن هلال که «از او درباره خانه عایشه پرسیدم» نشان می دهد اتاقی که پیامبر(ص) در آن دفن شده، خانه ی عایشه نبوده است؛ زیرا روشن است که پرسش گر می داند خانه ی عایشه جایی نیست که پیامبر(ص) در آن دفن شده؛ از این رو است که در جایی جز آرامگاه پیامبر، سراغ خانه ی عایشه را می گیرد تا بداند کجاست.

ب. همان گونه که در روایت هم تصریح شده، پیداست که جهتِ رو به شامِ مسجد، همان جهت شمالی است. سخن ابن نجار نیز همین را می گوید: «اهل السّیَر

ص:۳۳۵

گفته است: پیامبر اتاق ها (حجُرات) را در جنوب شرقی مسجد ساخت، نه در غرب. و همگی پیرامون مسجد بودند و درهایشان به مسجد باز می شد».(۱)

و نیز آمده است: منبر و امام جماعت هنگامی که بر منبر می رود رو به سوی شام دارند».(۲)

روشن است کسی که بر منبر می نشیند، پشت به قبله و رو به سمتی است که رو به سوی نمازگزاران دارد.

۷. روایت رسا وتأثیرگذار صدوق درباره آخرین نماز پیامبر(ص) که در آن آمده است: پیامبر خدا(ص) هنگامی که سخت بیمار بود، خبردار شد عایشه پدرش را به جای او به مسجد فرستاده تا مردم پشت سرش نماز بخوانند. پیامبر(ص) برآشفت و در حالی که به علی(ع) و عباس تکیه داده بود، به مسجد آمد و آخرین نماز خود را خواند:

«پیامبرخدا(ص) آمد و پیشاپیش مردم به نماز ایستاد. نمازش را کوتاه تر خواند. سپس گفت: علی و اسامه پسر زید را بخوانید! هر دو آمدند. یک دستش را گردن علی و دست دیگر را گردن اسامه انداخت و گفت: مرا نزد فاطمه ببرید. پس او را بردند. تا آن که سر بر دامن فاطمه گذاشت. حسن و حسین می گریستند و فریاد می کردند و می گفتند: جان ما فدای جان تو! روی ما فدای روی تو!...».(۳)

۱- ر.ک: وفاءالوفاء:۲/۴۳۵ و ۴۵۹ و ۵۱۷، و نیز: ص ۶۹۳.

۲- ر.ک: وفاءالوفاء:۲/۴۳۵ و ۴۵۹ و ۵۱۷، و نیز ۶۹۳.

۳- الأمالی، شیخ طوسی:۷۳۵.

ص:۳۳۶

آن جا که می گوید «گفت: مرا نزد فاطمه ببرید. پس او را بردند تا آن که سر بر دامن فاطمه گذاشت و حسن و حسین می گریستند...» نشان می دهد حضرت فاطمه(س) در آن هنگام در خانه ی عایشه نبوده است؛ بلکه یا در خانه ی خود و امیرالمؤمنین بوده اند یا در همان اتاق پذیرایی از مهمانان که ضمن خانه ی حضرت زهرا(س) بوده و بدون اضافه و چیزی «الحجره اتاق» خوانده می شد. پس ثابت شد که پیامبر در اتاق عایشه دفن نشده اند و... .

امّا اینکه چرا شیعیان از عایشه بدگویی می کنند در ضمن پاسخ به سؤال پیش، بیان شد: «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فی جَنْبِ اللَّهِ وَ إِنْ کُنْتُ لَمِنَ السّاخِرِینَ تا (مبادا پس از رسیدن عذاب الهی) کسی بگوید: ای حسرت بر آنچه در اطاعت از خداوند کوتاهی کردم و در شمار مسخره کنندگان بودم».(۱)

۳۲-...کف امواج(عمر فاتح.شیعه؟)

۱- (۳۹) سوره الزمر: آیه ۵۷.

ص:۳۳۷

پرسش سی و دوّم: مسجد الاقصی از زمان عمر آزاد شد. آیا شیعه در طول تاریخ یک وجب از آن زمین را فتح کرد؟

پاسخ: کسی به خانه ی شخص دیگری حمله می کند و او را به زندان انداخته و مال و ناموس و فرزندان او را در اختیار خود می گیرد. پس از گذشت بیست و پنج سال، صاحب اصلی را از زندان می رهانند. حال آیا فرزندانش حق دارند به او بگویند در حقّ آنان کوتاهی کرده است؟ آیا دیگر اگر همسر او بر اثر ظلمی که بر وی شد، از دنیا برود، می توان آن شخص محبوس را مورد مؤاخذه قرار داد؟

به حقّی که خداوند برای امیرم قرار داده بود، تجاوز کردند. او در پی ستاندن حقّ خویش از مهاجر و انصار یاری طلبید و آنان وعده دادند و وفا نکردند. و چون خبر آن به گوش حکومت رسید... به سوی خانه اش سرازیر شدند، تهدید به سوزاندن خانه با هرکس در آن بود، کردند و کردند آنچه کردند. چرا؟ آیا این اسلام بود که خداوند جز آن را نمی پذیرد؟ آیا این آیه را نخوانده اند: «وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرینَ و هر کس جز اسلام بجوید هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت در زمره ی زیان کاران

ص:۳۳۸

است».(۱) آیا اسلام بود که ناموس خدا را بزنند و او را بیازارند تا آنجا که خود و فرزندش را به شهادت برسانند؟

چرا به خانه ی امیرالمؤمنین هجوم بردند و آنجا را به آتش کشیدند؟ آیا تعالیم اسلام را فراموش کرده بودند؟ آیا نمی دانستند که خداوند فرموده است: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهْلِها ای کسانی که ایمان آورده اید! به خانه هایی جز خانه های خودتان وارد نشوید تا هنگامی که اجازه گرفته باشید و بر اهل آن خانه سلام کرده باشید»(۲). آیا خانه ی امیرالمؤمنین و سیّده النّساء همان خانه محترمی نبود که هر صبح و شام نام و یاد خدا در آن برده می شد و به اذن پروردگار رفعت یافته بود: «فی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فیها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ در خانه هایی که خداوند اجازه داده است که بالا رود و نام او در آن یاد شود، برای او صبح و شام در آن تسبیح گفته شود».(۳) آیا این سرای اهل بیت پیامبر نبود که به طور خاص از ناحیه وحی وورود سرزده مؤمنان در آن ممنوع شده بود: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاَّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُم ای کسانی که ایمان آورده اید وارد منزل های پیامبر

۱- (۳) سوره آل عمران: آیه۸۶.

۲- (۲۴) سوره النور: آیه ۲۸.

۳- (۲۴) سوره النور: آیه ۳۷. برای مشاهده احادیثی که مخالفین درباره ی نزول این آیه در شأن بیت فاطمه الزّهراء(س) نقل کرده اند مراجعه کنید به شرح احقاق الحق:۹/۱۳۷ و ج ۱۴/۴۲۱ و ج۱۸/۵۱۵ و ج۲۰/۷۳.

ص:۳۳۹

نشوید جز اینکه به شما اجازه داده شود».(۱) پس چرا بایـد این خانه را بسوزانند؟ آیا خانه ی فاطمه(س) بانوی بانوان جهان از اوّلین و آخرین آنان، به اندازه ی اقامت گاه عایشه و حفصه گرامی نبود؟

کسـی که همسـرش برای دفاع از حریم ولایت او، جان عزیز خود و فرزندش را به پشت درب خانه برد تا سپر مولا شود و دشمنانش تـا آنجـا حریم او را شکسـتند که فرمود: آتش به صورتم برخورد کرد... و آن چنـان او را در میـان خارهـای خشـک وجودشـان بی حرمت ساختند که خود و طفل بی گناهش را کشتند...

کسـی که به حریم خانه اش تجاوز کرده و او را دست بسـتند و ریسـمان به گردن آویختنـد، به زور از خانه بیرون کشـیدند و کشان کشان به سوی مسجد آوردند و شمشیر بر سرش گرفتند که یا بیعت کن یا کشته می شوی... .

عجبا! حیا نمی کنند که پس از آن همه ظلم و بی مهری در حقّ یگانگان دو سـرا، پس از کشـتن همسـر و فرزند امیرمؤمنان و ویران کردن خـانه و خـانواده اش و غصب لبـاس خلافتی که تنها تن او را برازنـده بود، پس از آن همه مصـیبت ها که بر جان رسول الله و روح میان دو پهلوی او ریختنـد، حال رهروان آنان چنین سـخن می گویند...!!! آیا جز ابوبکر و عمر و عثمان بودند که او را با چنین وصـفی، از رسیدن به جایگاهی که تنها او را شایسته بود، بازداشتند؟ آیا اگر با تکیه زدن بر مسندی که جای آنان نبود، به نام اسلام زمین فتح کردند، آنان را سودی می بخشد؟

خدا می فرماید: «إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقینَ همانا خداوند تنها از پرهیزکاران

۱- (۳۳) سوره الأحزاب: آیه ۵۴.

ص:۳۴۰

می پذیرد»(۱). و در جای دیگر می فرمایـد: «وَ الَّذی جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَـدَّقَ بِهِ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ و آن که به راستی آمـد و بـدان تصدیق کرد، همانا آنان هستند پرهیزکاران».(۲) پس تنهـا اقرار به حق، کـافی نیست که اگر آن را نادیـده گرفتیم یا پشت کردیم و زیر پا نهادیم یا به آن تهمت باطل بودن زدیم، آن اقرار، نزد خداونـد ارزشـی داشـته باشد. و اگر کسـی حق را بداند و به آن تهمت باطل بودن بزند، خدا درباره ی او چنین می فرماید: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ کَذَبَ عَلَی اللَّهِ وَ کَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جاءَهُ أَ لَیْسَ فی جَهَنَّمَ مَثْویً لِلْکافِرینَ پس چه کس سـتمکارتر است از کسـی که بر خـدا دروغ بنـدد و چون راستی او را آیـد، آن را دروغ بدانـد. آیا در جهنّم جایگاهی برای کافران نیست»؟(۳)

آیا این خداونـد نیست که به صـراحت بیان می کنـد که هر انفاقی پـذیرفته درگاه او نیست: «قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً لَنْ یُتَقَبَّلَ مِنْکُمْ إِنَّکُمْ کُنْتُمْ قَوْماً فاسِـقینَ به آنان بگو: به دلخواه یا به اکراه، انفاق کنیـد، هرگز از شـما پذیرفته نخواهد شد، همانا شـما همواره قومی فاسق بوده اید».(۴) و می فرمایـد: «إِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُمْ کُفّارٌ فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْ أَحَـدِهِمْ مِلْ ءُ الْأَرْضِ ذَهَباً وَ لَوِ افْتَـدی بِهِ أُولئِکَ لَهُمْ عَـذابٌ أَلیمٌ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِـرین به راستی کسانی که کافر شدنـد و در حالی که کافر بودند از دنیا رفتند، هرگز از هیچ یک از آنان طلایی که تمام زمین را پر کند (به عنوان

۱- (۵) سوره المائده: آیه ۲۸.

۲- (۳۹) سوره الزمر: آیه ۳۴.

۳- (۳۹) سوره الزمر: آیه ۳۳.

۴- (۹) سوره التوبه: آیه۵۳.

ص:۳۴۱

غرامت) پـذیرفته نخواهـد شـد هرچند که به وسـیله ی آن، خود را از عذاب الهی باز خرند، آنان کسانی هسـتند که عذابی دردناک برای ایشان است و برای آنان هیچ یاری گری نیست».(۱)

این کار آنان، ماننـد آن است که کسـی پولی را از دیگری بدزدد، سـپس آن را انفاق کند!!! آیا حکم می کنید که نزد خدا، پاداش دارد و خداونـد او را در زمره ی انفاق کننـدگان درمی آورد؟ آیا با وجود اینکه امیرالمؤمنین را از حقّ خویش محروم ساختنـد، جز این بود که تنها برای پیشـرفت اسلام، تا آنجا که در توان داشت تلاش کرد؟ چرا می بینید و خود را به ندیدن وا می دارید؟ چرا می دانید و به آن اقرار نمی کنید؟ آیا این جز آن علمی است که هیچ سودی نبخشد؟

مولایم را بی خانه و کاشانه کردند و بیست و پنج سال فریاد مظلومیّت او را در گلو خفه کردند و چنان کردند که چون این مدّت به سر آمـد، دیگر جز جنگیـدن با گمراهان، وقتِ کار دیگری نداشـته باشد و مدت چهار سال و اندی، همواره در پی سـرکوب کردن آشوب و فتنه هایی باشد که آنان آتش آن را برپا کرده بودند و اکنون از ایشان انتظار گسترش قلمرو نیز دارند.

چنـد مثال باید بیان کرد که امیرالمؤمنین به نحوی با یهودیان برخورد می فرمود که به دنبال یک مکالمه ی کوتاه، به اسـلام راستین هـدایت می شدنـد. اینکه امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: «لَمّا وَجَّهَنِی رَسُولُ اللَّهِ(ص) إلَی الْیَمَنِ قالَ یا عَلِیُّ لا تُقاتِل أَحَداً حَتَّی تَدْعُوَهُ إلَی الْإِسْلامِ وَ ایْمُ اللَّهِ لَإِنْ یَهْدِیَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی یَدَیْکَ رَجُلًا خَیْرٌ لَکَ مِمّا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ وَ لَکَ وَلاؤُهُ چون رسول الله(ص) مرا

۱- (۳) سوره آل عمران: آیه۹۲.

ص:۳۴۲

به سوی یمن فرستاد، فرمود: ای علی! با کسی نجنگ تا وقتی که او را به اسلام دعوت کنی و به خدا سوگند! اگر خداوند عزّوجل به دست تو کسی را هدایت کند، برای تو نیکوتر است از هر چه که خورشید بر آن طلوع و غروب کرد و ولایت او با توست».(۱) نزد خدا ارزشمندتر است یا آنکه کسی بنایی را به غصب به چنگ آورد و آن را گچ کاری کند؟

گذشته از این ها، آیا در پی مفاخره عبّاس و شیبه بر امیرالمؤمنین آیه نازل نشد و خداوند نبود که امیرالمؤمنین و عمل ایشان را برتر از سقایت حاجیان و پرده داری کعبه، معرّفی فرمود؟

أ جَعَلْتُمْ سِقایَهَ الْحاجِّ وَ عِمارَهَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ جاهَدَ فی سَبیلِ اللَّهِ لا یَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمینَ آیا آب دادن به حاجیان و تعمیر مسجد الحرام را با آن کس که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد نموده است، یکسان می گیرید؟ آنان نزد خدا (در منزلت) برابر نیستند و خدا مردم ستم پیشه را هدایت نمی کند.(۲)

۱- از کتاب های شیعیان: الکافی:۵/۳۶ ح۲ و ج۵/۲۸ ح۴، تهذیب الأحکام:۶/۱۴۱ ب۶۲ ح(۲۴۰) ۲، النوادر، راوندی:۱۳۹-۱۴۰، الجعفریّات:۷۷، إقبال الأعمال:۲/۵، الیقین:۱۴. و از کتاب های مخالفین: المستدرک حاکم:۳/۵۹۸، مجمع الزوائد:۵/۳۳۴، المعجم الکبیر: ۱/۳۱۵ (۹۳۰) و ص۳۳۲ (۹۹۴)، شرح نهج البلاغه إبن أبی الحدید:۴/۱۴، الجامع الصّغیر، سیوطی:۲/۴۰۱ ۷۲۱۹، کنزالعمال: ۱۰/۱۵۶ و ج۱۳/۱۰۷ ۳۶۳۵۰، تفسیر رازی:۲/۱۸۰ و ج ۱۶/۲۰۰، الثقات، ابن حبان:۲/۱۲۲.

۲- (۹) سوره التوبه : آیه ۱۹..

ص:۳۴۳

علاوه بر احادیث بسیاری که در رابطه با نزول این آیه در شأن امیرالمؤمنین(ع) در کتاب های شیعیان آمده است، در کتاب شریف موسوعه الإمامه فی نصوص أهل السّنّه، مرحوم آیهالله مرعشی نجفی جلد یکم صفحات۲۹۸ الی ۳۱۱ از سیزده صحابی و محدّث، طیّ ۳۶ خبر از منابع فراوانی از مخالفین از جمله: شواهد التّنزیل، الکشف و البیان، الدّرّ المنثور، جامع البیان، تفسیر ابن ابی حاتم و... ذیل این آیه، در ذکر تفاخری که میان عبّاس و شیبه و حضرت علی(ع) اتّفاق افتاد که عبّاس آب دادن به حاجیان و شیبه، پرده داری کعبه را سبب برتری خود بر امیرالمؤمنین(ع) می دانستند و آن حضرت می فرمود: من نخستین کسی هستم که ایمان آورده و در راه خدا جهاد نموده است و پیامبر کلام امیرالمؤمنین را تصدیق فرمود و این آیه نیز نازل شد که با توجّه به آیه و روایاتی که در ذیل آن وارد شده است، نتیجه می گیریم ایمان به خدا و روز قیامت و جهاد در راه خدا، بر کارهای دیگر برتری دارد.

آن که نخستین ایمان آورنده به خدا و روز واپسین و جهادگر در راه خداست، حضرت علی(ع) است. و کسانی که دیگران و اعمال آنان را با علی و اعمال او مساوی بدانند، در آیه ظالم نامیده شده اند. و خدا هرگز ظالمان را هدایت ننماید.

آنان خود اراده کرده اند به بیراهه روند خدا نیز زبان های آنان را از بیان حق لال و چشم هایشان را نسبت به آن نابینا کرده است تا نه راستی آورند و نه چون آنان را آمد، تصدیقش کنند... .

۳۳-....علی و جانشین جز رسول؟

ص:۳۴۴

پرسش سی و سوّم: شیعیان می گویند: عمر با علی علیه السّلام دشمن بوده است امّا ما می بینیم عمر در داستان فتح بیت المقدّس علی علیه السّلام را به عنوان جانشین در مدینه می گذارد. پس دشمنی چه شده است؟

پاسخ: یعقوبی که از مورّخان عامّه است آورده است که عمر بن الخطّاب، در همان ایّام عثمان بن عفّان را بر مدینه والی قرارداده بود.(۱) از سوی دیگر امیرالمؤمنین(ع) که راضی نشدند حتّی با عمر مسافرت کنند و راضی نشدند فرمان دهی جنگ با فارس در قادسیه را بپذیرند، چگونه راضی می شوند در غیاب عمر، جانشینی او در مدینه باشند؟ پذیرش چنین ولایتی، موجب می شود بگویند امیرالمؤمنین به نوعی حکومت عمر را پذیرفته اند در حالی که حضرت تا آنجا که در توان داشتند در مواقع مختلف، جهل عمر به احکام الهی و اجتهاد در مقابل نصّ او را، آشکار می فرمود. همچنین این کار عین آن است که امیرالمؤمنین شأن خود را نزد مردم پایین آورند و چگونه چنین چیزی می تواند صحّت داشته باشد در حالی که حضرت فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْتَعْدِیکَ عَلَی قُرَیْش

۱- تاریخ الیعقوبی:۲/۱۴۷.

ص:۳۴۵

خدایا از تو یاری می طلبم بر قریش».(۱)

سخنی که عمر در این رابطه گفته، چنین است: «و هـذا علی بن أبی طالب رضـی الله عنه بالمـدینه، فانظروا إذ حزبکم أمر علیکم به و احتکموا إلیه فی أمورکم».(۲) که بدین معناست: «در حکم به او مراجعه کنید» نه اینکه عمر حضـرت را خلیفه ی خود در مدینه قرار داده باشد که اگر حضـرت را در تمام امور بر مردم والی قرار داده بود، مردم در تمام امور خود به ایشان مراجعه می کردند در حالی که امور عـادی را والی مـدینه در آن زمـان که همـان عثمـان بن عفـان بوده، انجـام می داده است. و اهل بیت(ع) همواره و در تمام موارد برای اسلام برطرف کننده مشکلات بوده اند و تفاوتی در عهد عمر با سایر خلفای جور نیست.

۳۴-...علی فرمان بر ابوبکر؟

۱- به منابع خطبه ی شقشقیه مراجعه شود.

۲- الفتوح، ابن اعثم:۱/۲۲۵.

ص:۳۴۶

پرسش سی و چهارم: در زمان ابوبکر حضرت علی علیه السّلام در جنگ با بنی حنیفه شرکت نمود پس معلوم می شود اگر خلافت ابوبکر را حق نمی دانست در جنگی که به دستور ابوبکر بود، شرکت نمی کرد؟

پاسخ: وظیفه امیرالمؤمنین(ع) این بود که برای حفظ اسلام کسانی را که براساس ارتداد به تمام معنا از دین بیرون می شدند، سرکوب نمایند. نه آن که از جانب ابی بکر به چنین کاری مأمور شده باشند بلکه تکلیف الهی ایشان چنین بود و این هرگز دلیل بر پذیرش و رضایت ایشان بر غصب خلافت نیست بلکه این کار به منظور حفظ اسلام و متابعت از امر خدا بوده است.

خاتمه

ص:۳۴۷

بر تمام شیعیان و دوست داران اهل بیت(ع) این کلام خدا را می خوانم:

«ها أَنْتُمْ أُولاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لا یُحِبُّونَکُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْکِتابِ کُلِّهِ وَ إِذا لَقُوکُمْ قالُوا آمَنّا وَ إِذا خَلَوْا عَضُّوا عَلَیْکُمُ الْأَنامِلَ مِنَ الْغَیْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَیْظِکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ آگاه باشید که شما کسانی هستید که آنان را دوست می دارید ولی آنان شما را دوست ندارند و شما به تمام کتاب ایمان آورده اید. و چون شما را ملاقات کنند گویند: ایمان آوردیم و چون خلوت کنند از شدّت خشم بر شما سر انگشتان را بگزند. بگو: به خشم خویش بمیرید همانا که خداوند بر پنهان سینه ها آگاه است».(۱)

و می خوانم که خداوند درباره ی کمیّت افراد پاک و زیادی ناپاکان چه فرمود: «قُلْ لا یَسْتَوِی الْخَبِیثُ وَ الطَّیِّبُ وَ لَوْ أَعْجَبَکَ کَثْرَهُ الْخَبِیثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ یا أُولِی الْأَلْبابِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ بگو: هرگز ناپاک و پاک نزد خدا یکسان نیستند هر چند که زیادی ناپاک تو را به شگفتی آورد بنابراین ای صاحبان خرد، از نافرمانی خدا بپرهیزید

۱- (۳) سوره آل عمران: آیه ۱۲۰.

ص:۳۴۸

باشد تا رستگار شوید»(۱). پس هرگز از پیروی راه حق، به خاطر اندک بودن رهروان آن، نترسید.

این نیز پیامی است که پروردگار دنیا و آخرت من و تو را بـدان مخاطب ساخته است: «وَ لا تُؤْمِنُوا إِلاَّ لِمَنْ تَبِعَ دِینَکُم و جز به آن که از دین شما متابعت کند، ایمان نیاورید (سخن هیچ کس جز هم کیش خودتان را تصدیق نکنید)».(۲)

در آخر نکته ای را یـادآور می شوم و توصـیه ای دارم: چون دلایل و قرینه های حق بودن اعتقاد به امامت ائمّه ی اهل بیت(ع) را از میان نوشته های مخالفین و روایت هایی که راویان خودشان نقل کرده اند بر آن ها می خوانیم تا حجّت تمام شود، آن حقیقت ها را به کل دروغ می پندارنـد. خوب اگر شـهادت این همه کتاب های خودتان به وقوع چنین رخدادهایی، نمی تواند وقوع این رخدادها را اثبات کنـد، چرا گرداگرد منـدرجات این تألیفات سـینه می زنید و در سایر موارد، مطالب آن کتاب ها را به اصـطلاح چون وحی می پنداریـد. کتـاب هایی که در غالب موارد برای فرار از مخمصه ای که گرفتار آن شـده ایـد مطالب آن را انکار می کنیـد، خوب دست از آن ها برداریـد و خود و دیگران را آسوده خاطر کنید. اگر اقرار می کنید که بیشتر مندرجات این کتاب ها دروغ و تدلیس است، از مکتب و مسلکی که براساس مندرجات درون آن کتاب ها، اختیار کرده اید دست بردارید و به سوی دستورات قرآن کریم و سنّت قطعیّه رسول خدا(ص) رو کنید. پیامبر در حدیث ثقلین وظیفه ی تمام مسلمانان را در تمام زمان ها تعیین فرموده است که

۱- (۵) سوره المائده: آیه۱۰۱.

۲- (۳) سوره آل عمران: آیه ۷۴.

ص:۳۴۹

همان چنگ زدن به دامان قرآن و اهل بیت(ع) است. بیاییـد و آخرت را به چنـد روزی از دنیا که متاعی اندک است وانگزارید. چه سود که حق را ببینیم و بشناسیم امّا آن را نپـذیریم یا بـدتر از آن، بدان پشت کنیم و بدتر، حق بودن آن را زیر سؤال ببریم یا از این نیز بـدتر که به آن تهمت باطـل بودن بزنیم؟! این چه آتشـی است که بر خرمن باورهای خود و دیگران می زنیـد. بیاییـد و به درگاه هدایت زانو بزنید که به خدا سوگند! رسول الله مسیر هدایت را بدون راهنما رها نکرده است... .

و سلام بر هر آن کس که بر مدار پایدار حق، استوار است... .

کتاب نامه

ص:۳۵۰

ص:۳۵۱

الذّكر الحكيم: كلام الله تبارك و تعالی.

نهج البلاغه: الإمام أميرالمؤمنين علی(ع) (استشهد ۴۰ه).

آيهالتطهير: السّيّد علی الموحّد الأبطحی.

احكام الجنائز: محمّد ناصر الألبانی

أخبار الدّول و آثار الأول: إبن سنان القرمانی.

أرجح المطالب: الآمرتسری.

اسرار و آثار سقيفه بنی ساعده: حشمت الله قنبری.

أعلام النّساء: عمر رضا كحاله.

أنساب الأشراف: أحمد بن يحيی بن جابر البلاذری.

اجتهاد در مقابل نص: السّيّد شرف الدّين الحسينی.

إحقاق الحق (الأصل): الشّهيد نورالله التستری.

إختيار معرفه النّاقلين: الشيخ الطوسی.

إرشاد القلوب: حسن بن أبی الحسن محمّد الدّيلمی.

ص:۳۵۲

إلزام النّاصب فی إثبات الحجّه الغائب:علی الیزدی الحائری.

إعلام الوری بأعلام الهدی: أبوعلیّ الفضل بن الحسن الطّبرسی.

إفحام الأعداء و الخصوم: السّیّد ناصر حسین الموسوی الهندی.

إقبال الأعمال: السّیّد علیّ بن موسی بن جعفر بن طاووس.

إمتاع الأسماع: احمد بن علی بن عبدالقادر بن محمّد المقریزی.

اصول الأخیار.

اسد الغابه: ابن الأثیر.

الأمالی: ابوجعفر محمّد بن حسن الطوسی.

الأمالی: الشّیخ المفید.

الأمالی: الشّیخ الصّدوق.

الأنوار العلویّه: شیخ جعفر النقدی.

الإحتجاج: أبو منصور أحمد بن علیّ بن أبی طالب الطّبرسی.

الإختصاص: الشّیخ المفید.

الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد(ع): الشّیخ المفید.

الإستذکار: ابن عبد البر.

الإستیعاب: ابن عبد البر.

الإصابه: ابن حجر العسقلانی.

الإفصاح: الشّیخ المفید.

الإمامه و السّیاسه: ابن قتیبه الدینوری.

الإیضاح: الفضل بن شاذان الأزدی.

ص:۳۵۳

الأدب المفرد: البخاری.

البدایه والنهایه: ابن کثیر.

التّاریخ: ابن کثیر.

التّحصین: سیّد بن طاووس.

التّحفه العسجدیّه: یحیی بن الحسین بن القاسم.

التّذکره: سبط ابن الجوزی.

التّهذیب، ابن عساکر.

الثّقات: ابن حبان.

الجامع الصّغیر: جلال الدّین السّیوطی.

الجعفریّات(الأشعثیات): محمّد بن محمّد بن اشعث الکوفی.

الجمل: الشّیخ المفید.

الخرائج و الجرائح: أبو جعفر سعید بن هبه الله القطب الرّاوندی.

الخصال: الشّیخ الصّدوق.

الدرر: ابن عبدالبر.

الدرر المکنونه فی النسبه الشریفه المصونه: محمد بن المدنی جنون المغربی.

الدرّ المنثور: جلال الدّین السّیوطی.

الدّرجات الرّفیعه: السّیّد علی خان المدنی.

الدّعوات = سلوه الحزین: قطب الدّین الراوندی.

الرّسائل العشر: الشّیخ الطّوسی.

الرّوضه فی فضائل أمیرالمؤمنین(ع): شاذان بن جبرئیل.

ص:۳۵۴

الرّیاض النّضره فی مناقب العشره: أحمد بن محمّد الطّبری.

السّقیفه و فدک: الجوهری.

السنن الکبری: النسائی.

السنن الکبری: البیهقی.

السنن: البخاری.

السنن: المسلم النّیسابوری.

السیره النبویّه: ابن هشام.

السیره النبویه، ابن کثیر.

السیره الحلبیه: الحلبی.

الشّافی فی الإمامه: الشّریف المرتضی.

الصّحیح من سیره النّبیّ الأعظم(ص): السیّد جعفر المرتضی العاملی.

الصّحیح من سیره الإمام علی(ع).

الصّراط المستقیم: الشیخ علی بن یونس البیاضی.

الصّوارم المهرقه: الشّهید نورالله التّستری.

الصّواعق المحرقه: ابن حجر.

الطّبّ النّبوی: ابن الجوزی.

الطّبّ النّبوی: ابن القیم الجوزی.

الطبقات: ابن سعد.

الطّرائف: السّیّد أبو القاسم علیّ بن موسی بن جعفر بن محمّد الطّاووس.

العدد القویّه لدفع المخاوف الیومیّه: علیّ بن یوسف الحلّی.

ص:۳۵۵

العقد الفرید: ابن عبد ربه.

العمده: إبن البطریق.

عوالم العلوم و المعارف و الأحوال(حیاه الإمام الحسین(ع)): الشّیخ عبدالله البحرانی الإصفهانی.

الغارات: إبراهیم بن محمّد الثّقفی.

الغدیر: العلّامه الأمینی.

الفتوح: إبن أعثم الکوفی.

الفضائل: شاذان بن جبرئیل القمّی.

القول البدیع: للسخاوی.

الکافی: الشّیخ الکلینی.

الکامل فی التّاریخ: إبن الأثیر.

الکشف و البیان: الثعلبی.

الکواکب الدراری فی شرح صحیح البخاری: الکرمانی.

المجدی فی الأنساب: محمّد بن محمّد العلوی.

المحتضر: حسن بن سلیمان الحلی.

المحلی: ابن حزم.

المستدرک علی الصّحیحن: الحاکم النیشابوری.

المسترشد: محمد بن جریر الطبری (الشیعی).

المصباح: الشّیخ الکفعمی.

المصنّف: عبدالرّزّاق الصّنعانی.

ص:۳۵۶

المصنّف: إبن أبی شیبه الکوفی.

المعجم الأوسط: الطبرانی.

المعجم الکبیر: الطبرانی.

المعیار و الموازنه: أبوجعفر الإسکافی.

المغازی: الواقدی.

المقنعه: الشّیخ المفید.

الملل و النحل: الشهرستانی.

المناقب: الموفق الخوارزمی.

المنتقی من السّنن المسنده: ابن الجارود النیسابوری.

النّوادر: فضل الله الراوندی.

النّهایه فی غریب الحدیث: إبن الأثیر.

الولایه: الطبری.

الهدایه الکبری: الحسین بن حمدان الخصیبی (الحضینی).

الیقین بإختصاص مولانا علیّ(ع) بإمره المؤمنین: السّیّد بن طاووس.

با نور فاطمه هدایت شدم: عبدالمنعم حسن السّودانی.

بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمّه الأطهار(ع): العلّامه محمّد باقر المجلسی.

بشاره المصطفی(ص) لشیعه المرتضی(ع): محمّد بن علی الطّبری (الشیعی).

بصائر الدّرجات: محمّد بن الحسن الصفّار.

بنور فاطمه اهتدیت: عبدالمنعم حسن السّودانی.

ص:۳۵۷

بهج الصّباغه: محمّدتقی التستری.

بیت الأحزان: الشّیخ عبّاس القمّی.

تاج العروس: الزّبیدی.

تأویل الآیات الظّاهره فی فضائل العتره الطّاهره(ع): السّیّد شرف الدّین الحسینی.

تاریخ الإسلام: الذهبی.

تاریخ الجرجان: المؤرخ أبو القاسم حمزه بن یوسف بن إبراهیم السهمی.

تاریخ الخلفاء: جلال الدّین السیوطی.

تاریخ الخمیس: حسین بن محمّد بن الحسن الدیاربکری.

تاریخ الطبری: الطبری.

تاریخ المدینه: ابن شبه النمیری.

تاریخ الیعقوبی: الیعقوبی.

تاریخ بغداد: الخطیب البغدادی.

تاریخ خلیفه بن خیّاط: خلیفه ابن خیاط العصفری.

تاریخ مدینه دمشق: ابن عساکر.

تذکره الخواص: سبط إبن الجوزی.

تفسیر أبی حمزه الثمالی: أبوحمزه الثّمالی.

تفسیر إبن أبی حاتم: إبن أبی حاتم.

تفسیر الآلوسی: الآلوسی.

تفسیر الإمام العسکری(ع): المنسوب إلی الإمام الزّکیّ العسکری(ع).

ص:۳۵۸

تفسير العيّاشى: محمّد بن مسعود العيّاشى.

تفسير الرّازى: الرّازى.

تقريب المعارف: أبوالصّلاح الحلبى.

تمام نهج البلاغه: السّيّد صادق الموسوى.

تمهيد الأوائل و تلخيص الدّلائل: الباقلانى.

تهذيب الأحكام: الشّيخ الطّوسى.

تيسير المطالب: السّيّد أبوطالب يحيى بن الحسين الحسنى.

تحف العقول: إبن شعبه الحرّانى.

تلخيص الشّافى: الشّيخ الطّوسى.

تهذيب التّهذيب: ابن حجر.

جامع البيان: الطّبرى.

حق جو و حق شناس (ترجمه المراجعات): السّيّد شرف الدّين الحسينى.

حليه الأبرار: السّيّد هاشم البحرانى.

خصائص الأئمّه(ع): الشّريف المرتضى.

خصائص اميرالمؤمنين: النسائى.

در بحر المناقب: ابن حسنويه.

دعائم الإسلام: القاضى النّعمان المغربى.

دلائل الإمامه: محمّد بن جرير الطّبرى (الشّيعى).

دلائل النّبوّه: البيهقى.

ذخائر العقبى: أحمد بن عبدالله الطّبرى.

ص:۳۵۹

رشفه الصادی: أبو بکر العلوی الحضرمی.

روضه الواعظین: محمّد بن الفتّال النّیشابوری.

سبل الهدی و الرّشاد: الصّالحی الشّامی.

سرّ العالمین: محمّد بن محمّد الغزالی.

سمط النّجوم العوالی فی أبناء الأوائل و التوالی: عبدالملک بن حسین بن عبدالملک العصامی المکّی الشّافعی.

سنن أبی داود: ابن الأشعث السجستانی.

سنن ابن ماجه: محمد بن یزید القزوینی.

سنن الترمذی: الترمذی.

سنن الدارمی: عبدالله بن بهرام الدارمی.

سیّدات نساء اهل الجنه: عبد العزیز الشناوی.

سیر أعلام النبلاء: الذّهبی.

سیره الإمام علی(ع): نجاح الطّائی.

شجره طوبی: الشّیخ محمّد مهدی الحائری.

شرح المقاصد فی علم الکلام: تفتازانی.

شرح المواهب اللدنیّه: الزرقانی.

شرح إحقاق الحق: السّیّد المرعشی.

شرح مسلم: النووی.

شرح نهج البلاغه: إبن أبی الحدید.

شناخت امام یا راه رهائی از مرگ جاهلی: مهدی فقیه ایمانی.

ص:۳۶۰

شواهد التنزيل لقواعد التفضيل: الحاكم الحسكانى.

صحيح ابن حبان: ابن حبان.

صحيح البخارى: البخارى.

صحيح مسلم: مسلم النيسابورى.

صحيح التّرمذى: الترمذى.

صحيفه الرّضا(ع): جمع شيخ جواد القيومى.

عبقات الأنوار فى إمامه الأئمّه الأطهار: السّيّد حامد حسين اللكهنوى.

عدّه الدّاعى و نجاح السّاعى: إبن فهد الحلّى.

علل الشّرائع: الشّيخ الصّدوق.

عمده القارى فى شرح البخارى: العينى.

عيون أخبار الرّضا(ع): الشّيخ الصّدوق.

عيون المعجزات: حسين بن عبدالوهّاب.

غايه المرام: السيد هاشم البحرانى.

فتح البارى فى شرح البخارى: ابن حجر.

فرائد السّمطين فى فضائل السّبطين: إبراهيم بن محمّد الجوينى.

الفصول المختاره: الشّريف المرتضى.

فضائل الصحابه: النسّائى.

قاموس الرّجال: الشّيخ محمّدتقى التّسترى.

قصص الأنبياء: الرّاوندى.

كامل الزّيارات: جعفر بن محمّد بن قولويه.

ص:۳۶۱

کتاب الأربعین: محمّد طاهر القمّی الشیرازی.

کتاب الأربعین: الشّیخ الماحوزی.

کتاب الغیبه: محمّد بن ابراهیم النعمانی.

کتاب سلیم بن قیس: سلیم بن قیس الهلالی.

کشف الغمّه: إبن أبی الفتح الإربلی.

کشف الغمّه: عبد الوهاب الشعرانی.

کشف الیقین فی فضائل أمیرالمؤمنین(ع): العلّامه الحلّی.

کفایه الطّالب: الکنجی الشّافعی.

کمال الدّین و تمام النّعمه: الشّیخ الصّدوق.

کنز العمال: المتّقی الهندی.

کنوز الدّقائق: المناوی.

لسان العرب: إبن منظور.

مثالب النّواصب: ابن شهرآشوب.

مثیر الأحزان: ابن نما الحلّی.

مجمع الزّوائد: الهیثمی.

مجمع النورین: الشِیخ أبوالحسن المرندی.

مختصر بصائر الدّرجات: الحسن بن سلیمان الحلّی.

مختصر تاریخ دمشق: محمّد بن مکرم بن المنظور.

مدینه المعاجز: السّیّد هاشم البحرانی.

مرآه العقول: العلّامه محمّدباقر المجلسی.

ص:۳۶۲

مرآه المؤمنین فی مناقب أهل بیت سید المرسلین: ولی الله اللکنهوئی.

مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل: المیرزا النوری.

مسکّن الفؤاد: الشّهید الثّانی.

مسند ابی عوانه: الأسفرایینی النیسابوری.

مسند ابی یعلی: أبویعلی الموصلی.

مسند احمد: احمد بن حنبل.

مسند الإمام الرّضا(ع): الشّیخ عزیز الله عطاردی.

مصادره ی قبر پیامبر: علی کورانی عاملی.

مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد: الشّیخ الطّوسی.

معانی الأخبار: الشیخ الصدوق.

معجم البلدان: الحموی.

معجم ما استعجم: البکری الأندلسی.

مقتل الحسین(ع): الخوارزمی.

مکارم الأخلاق: الشّیخ الطبرسی.

منار الهدی: الشّیخ علی البحرانی.

مناقب آل أبی طالب(ع): إبن شهرآشوب.

مناقب أهل البیت(ع): المولی حیدر الشیروانی.

منتخب الأنوار المضیئه: السیّد بهاء الدّین النّجفی.

منتهی المطلب: العلّامه الحلّی.

من لا یحضره الفقیه: الشّیخ الصّدوق.

ص:۳۶۳

موسوعه الإمامه فی نصوص أهل السّنه: شهاب الدّین الحسینی المرعشی.

میزان الإعتدال: الذّهبی.

نصب الرّایه: الزیلعی.

نفحات اللّاهوت: المحقّق الکرکی.

نفس الرحمن فی فضائل سلمان: میرزا حسین النّوری الطّبرسی.

نهج الإیمان: الشّیخ علیّ بن الحسین بن الجبر.

نهج الحق و کشف الصّدق: العلّامه الحلّی.

نهج السّعاده: الشّیخ المحمودی.

وسائل الشّیعه إلی تحصیل مسائل الشّریعه: الحرّ العاملی.

وسیله المآل: باکثیر الحضرمی.

وفاء الوفاء: علی بن أحمد السهمودی.

ینابیع المودّه لذوی القربی: القندوزی.

نرم افزار مکتبه أهل البیت(ع).

راهنمای کتاب

ص:۳۶۴

ص:۳۶۵

ص:۳۶۶

ص:۳۶۷

ص:۳۶۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹